آئینه پرهیزکاران

شرح خطبهٔ امیرالمؤمنین علی علیه السلام در وصف متقین

تألیف

آقای سیّد ابراهیم علوی خوئی

۱۳۴۴ - ﻫ

آیینه پرهیزکاران

شرح خطبهٔ امیرالمؤمنین علی علیه السّلام در وصف متّقین

تألیف

آقای سیّد ابراهیم علوی خوئی ۹۲۹۸۱۵

محلّ نشر

کتابخانهٔ صدوق

طهران - بازار - سرای اردیبهشت

جنب مسجد سلطانی

تلفن ۵۶۵۱۳

اهداء

بسمه تعالی

همام تو آن شخصیت بزرگ هستی که حضرت سید المتّقین علی أمیر المؤمنین علیه‌السلام تقاضای ترا در بیان وصف پرهیزکاران اجابت فرمود.

و نام بزرگ ترا باینوسیله مادام که عمر دنیا باقیست زنده کرد.

تو خواستی آنانی در جهان پهناور تعریف شوند که در برابر حوادث بزرگ دنیا و تمایلات سنگین نفس‌ها زانو بزمین زده وخویشتن را تا أبد شایستهٔ تمجید در سایهٔ پرهیزکاری نمودند

آری تو دراین راه راست تربیت‌یافتهٔ مکتب عالی علوی پیشوای پرهیزگاران امیر المؤمنین علیه‌السلام بودی آنقدر صفای روحی پیدا کردی که در اثر انفاس قدسیه امام مرغ روحت بشاخسار جنان پرواز نموده، وتوجه گیرنده یدالله دست ترا گرفت و بسر منزل ابدیت رسانید.

بدربار قدس حضرت أخ الرسول وزوج البتول وأب السبطين علی سید الموحدین بنام نامی تو بضاعت مزجات را تقدیم مینمایم.

پاینده جاویدان مردان حق پرستند

سید ابراهیم الحسینی العلوی الخوئی

این کتاب درهزار نسخه در تهران چاپخانهٔ حیدری بطبع رسیده
تاریخ طبع ۱۳۸۳ ه ق

من لم یشکر المخلوق لم یشکر الخالق

با اینکه برادر ایمانی ما در مراحل دینی خدمتگار صمیمی بدیانت میباشد و قسمت عمدهٔ مخارج طبع این کتاب را ایشان مرحمت فرموده اند چون اجازهٔ تصریح بنام نفرمودند لذا ما تخطّی نکرده واز مساعی جمیله معظّم له شکر گذاریم .

بسمه تعالی شأنه العزیز

این کتاب شریف موسوم به **آئینهٔ پرهیزگاران** که مثل حضرت سید المتّقین علی امیر المؤمنین علیه‌السلام متّقی ها را در آن تعریف بهمام مینماید سعی لازم رابانداز‌ه وسع بجا آورده و شواهد آیات و روایات وتاریخی را برای مطالب عالیهٔ آن آورده و بقدر ممکن از دقت در تشریح آن مضایقه نشده‌است کتابی‌است که بهر فرد انسانی تامّل ودقت ومطالعه و دریافتن مقاصد عالیه آن ضروراست .

برای اینکه تنها از اشتباه وخطاکاری در مرحله افکار واخلاق و عمل ، پائیدن است که استعداد دریافتن سعادت ابدی را در وجودانسانی تکمیل نموده و او را شایسته شمول رحمت دائمی خدای تعالی میکند طوریکه قرآن عظیم الشأن تصریح بهر دو جنبه کرده و میفرماید **هدی للمتقین ـ وساکتبها للذین یتقون .**

بناءً علیهذا بفضلاء عظام و دانشمندان کرام و همه ابناء نوع توصیه مینماید که با مطالعه و تفکّر و تعمّق و دقت در مطالب این کتاب شریف بتهذیب اخلاق خویشتن بکوشند و اگر لغزشی در میان مقصد مشاهده نمایند داعی را متذکر فرمایند **«ان الذکری تنفع المؤمنین »** .

بسمه تعالی شأنه العزیز

چون تحصیل معرفت اجمالی در بارهٔ شخص مصنف ومؤلف کتاب لازم از برای حصول اعتماد و اطمینان بمفاد و مندرجات کتابست لذا این بندهٔ بی مقدار با درج مختصری از مشخصات نسب وموطن آباء وزادگاه و اساتید و آثار بناچار خودم را معرفی مینمایم .

بنده سید ابراهیم علوی‌خوئی ازسادات معروف بسادات مقبرهٔ در آذربایجان با بیست‌هفت واسطه ازاولاد حضرت زین‌العابدین سیدالساجدین علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب علیه‌السلام . از نسل علی‌الاصغر از اولادحسین ابیض ، وموطن آباء نزیل آذربایجان ایران کوه کمر از قراء قرجه داغ و معروف بسادات ابیض و زادگاهم خوی مدت طول تحصیلاتم بیست سال بوده‌است .

اساتیدم در این مدت بقرار زیر بوده‌اند :

کلام الله مجید ـ آقای ملامحسن ، آقای حاج شیخ ابوالفتح .

ادبیات فارسی ـ آقای میرزا محمد حسین کارگر و آقای حاج غلامرضا کشاورز آقای میرزا یوسف کارگر .

تاریخ‌جغرافیا علم‌الأشیاء هندسه ـ بیوک‌خان شاملو آقای میرزاجعفرمیلانی .

ریاضیات وخط ـ آقای میرزا یوسف کارگر .

اخلاق وسیاق ـ آقای حاج میرزا یحیی فرقانی .

شرعیات ودستور زبان فارسی ـ آقای حاج میرزا محمد علی موحد .

رسم وخط ـ آقای سید محسن هدایتی .

قرائت وتجوید ـ آقای کربلائی تقی ،آقای حاج میرزا ابراهیم قاری .

« ادبیات عربی از علمای عظام »

آقای حاج آخوند ملا محمد حسین ، آقای شیخ محمد چهرقانی ، آقای شیخ

علی اسلام پرست ، آقای آخوند ملا حسین محسنی ، آقای حاج میرزا علی زائر ، آقای حاج میرزا محمد علی ادیب طهرانی ، آقای سید مهدی کشفی طهرانی آقای حاج میرشفیع تهامی ، آقای‌شیخ محمدحسین تنکابونی ،آقای شیخ‌علی‌اکبر محققی .

«کلام»

آیة الله آقای حاج سید محمد تقی خوانساری .

« حکمت مشاء »

آیة الله آقای حاج شیخ مهدی مازندرانی .

« حکمت اشراق وعرفان »

آیة الله آقای حاج شیخ مهدی ، آیة الله آقای حاج میرزا خلیل ، آیة الله آقای حاج آقا روح الله ، آیة الله آقای حاج میرزا محمد علی شاه‌آبادی .

« اصول »

حجة الاسلام و المسلمین آقای حاج میر شفیع تهامی ، و آیة‌الله آقای حاج سید موسی مرجعی ، آیة الله آقای سید کاظم گلپایگانی ، آیة الله آقای حاج آقا روح الله خمینی ، آیة الله آقای‌حاج سید محمد تقی‌خوانساری ، آیة‌الله‌آقای سید‌کاظم شریعتمداری ،آیة‌الله‌آقا ی حاج شیخ محمد علی‌قمی ،آیة‌الله‌آقای سید محمدحجت(ره) .

« فقه از حجج اسلام و آیات عظام »

آقای حاج‌شیخ محمد علی قمی ،آقای شیخ قاسم واعظ‌مهاجر ،آقای حاج‌میر شفیع تهامی ،آقای‌حاج‌میرزا ابوالفضل‌زاهدی ،آیة‌الله‌آقای‌سید‌کاظم‌شریعتمداری ، آیة‌الله‌آقای سید محمد حجت (ره) ،آیة‌الله‌آقای حاج شیخ عبدالکریم حائری (ره).

« اجازات اجتهاد »

آیة الله آقای سید ابو الحسن اصفهانی ، آیة الله آقای سید محمد حجت ، آیة‌الله آقای سید محسن حکیم .

« تصدیق حکمت و عرفان »

آیة‌الله آقای حاج آقا روح الله خمینی .

« مصنفات ومؤلفات »

اصول يكدوره - غرر في الاصول ، فقه - كتاب الخمس ، كتاب الصوم ، كتاب الطهارة ، كتاب الوضوء ، كتاب الغسل ، كتاب التيمّم ، كتاب دماء الثلاث ، كتاب النجاسات ، كتاب البيع .

«مؤلفات»

شرح الاسماء .
آئين جهاندارى .
آئينۀ پرهيز كاران .
خطبه عرفه
شرح مقدارى از دعاء عرفه .
شرح حال خودم وجنگ .
توضيح اينكه جز آئينه پرهيز كاران تا حال توفيق طبع مابقى حاصل نشده است من الله التوفيق و عليه التكلان .

بسم الله الرحمن الرحيم

روي أنّ صاحباً لأمير المؤمنين عليه السلام - يقال له : همّام - كان رجلاً عابداً ، فقال له : يا أمير المؤمنين صف لي المتقين حتّى كأنّي أنظر إليهم ، فتثاقل عليه السلام عن جوابه ، ثمّ قال : يا همام اتّق الله وأحسن فـ « إنّ الله مع الّذين اتّقوا و الّذين هم محسنون » فلم يقنع همّام بهذا القول حتّى عزم عليه فحمد الله و أثنى عليه ، وصلّى على النبيّ صلى الله عليه وآله وسلم ، ثمّ قال : أمّا بعد فانّ الله سبحانه و تعالى خلق الخلق حين خلقهم غنياً عن طاعتهم ، آمناً من معصيتهم ، لأنّه لا تضرّه معصية من عصاه ، ولا تنفعه طاعةمن أطاعه ، فقسم بينهم معائشهم ، و وضعهم من الدّنيا مواضعهم . فالمتقون فيها هم أهل الفضائل ، منطقهم الصواب ، و ملبسهم الاقتصاد ، ومشيهم التواضع ، غضّوا أبصارهم عمّا حرّم الله عليهم ، و وقفوا أسمائهم على العلم النافع لهم ، نزّلت أنفسهم منهم في البلاء كالّتي نزّلت في الرّخاء ، و لولا الأجل الّذي كتب عليهم لم تستقرّ أرواحهم في أجسادهم طرفة عين شوقاً إلى الثواب ، وخوفاً من العقاب ، عظم الخالق في أنفسهم فصغر ما دونه في أعينهم ، فهم و الجنّة كمن قدرآها ، فهم فيها منعّمون ، وهم والنار كمن قدرآها ، فهم فيهامعذّبون ، قلوبهم محزونة ، وشرورهم مأمونة ، و أجسادهم نحيفة ، و حاجاتهم خفيفة ، و أنفسهم عفيفة ، صبروا أياماً قصيرةأعقبتهم راحةطويلة تجارةمربحةيسّرهالهم ربّهم ، أرادتهم الدّنيا فلم يريدوها ، وأسرتهم ففدوا أنفسهم منها ، أمّا الّليل فصافّون أقدامهم تالين لأجزاء القرآن

يرتّلونه ترتيلاً ، يحزنون به أنفسهم ، و يستثيرون دواء دائهم ، فإذا مرّوا بآية فيها تشويقٌ ركنوا إليها طمعاً و تطلّعت نفوسهم إليها شوقاً ، و ظنّوا أنّها نصب أعينهم ، و إذا مرّوا بآية فيها تخويفٌ أصغوا إليها مسامع قلوبهم ، و ظنّوا أنّ زفير جهنّم وشهيقها في اُصول آذانهم ، فهم حانون على أوساطهم ، مفترشون لجباههم وأكفّهم ور كبهم و أطراف أقدامهم ، يطّلبون إلى الله تعالى في فكاك رقابهم ، و أمّا النهار فحلماء علماء ، أبرارٌ أتقياء ، قد براهم الخوف برى القداح ، ينظر إليهم الناظر فيحسبهم مرضى ، و ما بالقوم من مرض ، ويقول قدخولطوا ولقد خالطهم أمرعظيم ، لا يرضون من أعمالهم القليل ، ولايستكثرون الكثير ، فهم لأنفسهم متّهمون ، ومن أعمالهم مشفقون ، إذا زكّي أحدهم خاف ممّا يقال له فيقول : أنا أعلم بنفسي من غيري وربّي أعلم بي منّي بنفسي ، اللّهمّ لاتؤاخذني بما يقولون واجعلني أفضل ممّا يظنّون ، واغفرلي ما لا يعلمون ، ومن علامة أحدهم : أنّك ترى له قوّة في دين ، و حزماً في لين ، وإيماناً في يقين ، وحرصاً في علم و علماً في حلم ، وقصداً في غنى ، وخشوعاً في عبادة ، و تجمّلاً في فاقة ، وصبراً في شدّة ، و طلباً في حلال ، ونشاطاً في هدى ، وتحرّجاً عن طمع ، يعمل الأعمال الصالحة و هو على وجل ، يمسي وهمّه الشكر ، ويصبح وهمّه الذكر ، يبيت حذراً ، و يصبح فرحاً ، حذراً لما حذر من الغفلة ، وفرحاً بما أصاب من الفضل والرحمة ، إن استصعبت عليه نفسه فيما تكره لم يعطها سؤلها فيما تحبّ ، قرّة عينه فيما لايزول ، و زهادته فيما لا يبقى ، يمزج الحلم بالعلم ، والقول بالعمل ، تراه قريباً أمله ، قليلاً زلله ، خاشعاً قلبه ، قانعة نفسه ، منزوراً أكله ، سهلا أمره ، حريزاً دينه ، ميتة شهوته ، مكظوماً غيظه ، الخير منه مأمول ، والشرّ منه مأمونٌ ، إن كان في الغافلين كتب في الذاكرين ، وإن كان في الذاكرين لم يكتب من الغافلين ، يعفو عمّن ظلمه ، و يعطي من حرمه ، ويصل من قطعه ، بعيداً فحشه ، ليناً قوله ، غائباً منكره ، حاضراً معروفه ، مقبلاً خيره ، مدبراً شرّه ، في الزلازل وقورٌ ، و في المكاره صبورٌ ، وفي الرّخاء شكورٌ ، لايحيف

على من يبغض ولا يأثم فيمن يحبّ ، يعترف بالحق قبل أن يشهد عليه ، لا يضيع ما استحفظ ، ولاينسى ماذكّر ، ولاينابز بالألقاب ، ولايضارّ بالجار ، ولايشمت بالمصائب ، ولا يدخل في الباطل ، و لا يخرج من الحقّ ، إن صمت لم يغمّه صمته ، و إن ضحك لم يعل صوته ، وإن بغي عليه صبر حتّى يكون الله هو الّذي ينتقم له ، نفسه منه في عناء ، و الناس منه في راحة ، أتعب نفسه لآخرته و أراح الناس من نفسه ، بعده عمّن تباعد عنه زهد ونزاهة ، ودنوّه ممّن دنى منه لين ورحمة ، ليس تباعده بكبر وعظمة ، ولا دنوّه بمكر وخديعة .

قال فصعق همام صعقة كانت نفسه فيها ، فقال أمير المؤمنين عليه السلام : أما و الله لقد كنت أخافها عليه ثمّ قال : هكذا تصنع المواعظ البالغة بأهلها ؟ فقال له قائل : فما بالك يا أمير المؤمنين ؟ فقال : ويحك إنّ لكلّ أجل وقتاً لا يعدوه ، و سبباً لا يتجاوزه . فمهلاً لا تعد لمثلها ، فإنّما نفث الشيطان على لسانك .

ابتداء تمام خطبه

از کتاب شریف نهج البلاغه

تألیف شریف رضی - رحمة الله علیه -

نقل شده سپس بتوضیح آن

مبادرت میشود

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی محمد وآله الطاهرین ولعنة الله علی اعادیهم اجمعین .

واما بعد : وارستگی ازعلائق جسمانی ، و پا کدامنی از آلود گی بکثافت گناه کاری ، وپرهیز از آنچه شایستهٔ آدم عاقل نمی باشد ، از قدیم الایام مورد توجه افراد خوش فطرت وآحاد صاحب همت وزیبا قریحهٔ انسان بوده وهر کس باندازهٔ توانائی و اصالت ذات و استعداد محیط و حسن تربیت استادش از این سر منشاء کمالات بهره‌مند گشته است .

ازجملهٔ پرهیز کاران دارندهٔ مایهٔ نیل باین سرحد کمال وتمامی همام (۱) است که از شیعیان ودوستداران حضرت مولی المتقین علی امیرالمؤمنین سلام الله علیه و بزهدو ورع موصوف بوده است از حضرت مولی الموحدین علی امیرالمؤمنین سلام الله علیه تقاضا کرد تا دارند گان پرهیز کاری را باو تعریف نماید طوریکه گوئی در اثراین توصیف آنرا مشاهده می نماید امام علیه السلام در جوابش خود داری نمود همام پافشاری در سئوال خویشتن کرده و قسمش داد بلی همام بجواب مختصری که آنحضرت داد که - ای همام از خدا پرهیز کرده و نیکوکار شو زیرا خدا با پرهیز کاران وبا آنانیست که نیکوکارند - قانع نگشته وتوضیح لازم را خواست وبدین وسیله زیاد علاقمندی خودش را بجواب ثابت کرد حالا که طرف کاملا حاضر بتوجه است و شاید آنوقت که او سئوال کرد کسی غیر مستعد بشنیدن جواب در مجلس بود وحالا مجلسی خالی از اغیار دست داده است .

(۱) پسر شریح پسر زید پسر مره پسر عمر پسر جابر پسر یحیی پسر اصهب پسر کعب پسر حرث پسر سعد پسر عمرو پسر زهل پسر سیفی پسر سعد العشیرة .

آری ازحضرت روح‌الله علی نبیّنا و آله وعلیه‌السلام است که فرمود حکمت را بنا اهل گفتن شبیه بگردن بند جواهر است که بگردن بوزینه آنرا ببندند .

پس آنحضرت حمدوثناء خدارا بجا آورده و درود بحضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله و سلم فرستاد و گفت:

امّا بعد فانّ الله سبحانه خلق الخلق حیث خلقهم غنیّاً عن طاعتهم ، آمناً من معصیتهم لأنّه لاتضرّه معصیة من عصاه ولاتنفعه طاعة من أطاعه .

پس بدرستی که خدایتعالی در زمانی خلق را ایجاد کرد که بی نیاز ازطاعت آنها ودر أمن ازمعصیت ایشان بود ، زیرا نه معصیت گناه‌کارضرری میتوانستی بعظمت و جلال او وارد آورد ونه اطاعت اطاعت کار بکمال وجمال او چیزی می افزوده و منفعت باو میرسانیده است ، او دانا و مدبّر و تواناست خلق فعل وکار اوست و یا بعبارت دقیق ظهوری وپرتوی ازاو میباشد همانطوریکه کار دربرابرصاحب کار چیزی نیست تاباو منفعت وضرری داشته باشدمخلوقات هم منفعت وضرری بخلّاق علی الاطلاق ندارند بلکه تدبیر و جهالت صاحب کار موجب منفعت و ضرر او است در قرآن کریم فرماید : « یاأیّها النّاس أنتم الفقراءإلی الله والله هو الغنیّ » ای جماعت شما نیازمند بخدائید ، خداست که او بی نیاز است و بی نیاز را بمنفعت حاصل از غیر احتیاجی نیست ، وضرری که مخلوق باعث آن باشد خسارت آن دامن گیر خودمخلوق میشود بی آنکه خدای منزّه ازقبول نفع وضررا ضرری ازآن دامن گیر بشود .

« فقسّم بینهم معایشهم و وضعهم من الدّنیا مواضعهم » .

پس بصرف لطف ازلی خویش وسائل زندگانی را درمیان خلق قسمت فرمود ، وهر کس را درجهان مقامی درخور اوداد ، تصور نشودآنچه در دست مردم ازوسائل معاش است آنستکه خدا داده است زیرا خلق بمفاد سورهٔ شریفهٔ والعصر إنّ الانسان لفی خسرقسم بعصر تحقیقاً انسانی در زیانست و راه زیان و ضرر را پیموده است ، علاوه براینکه بمال و مقام مردم که از روی تفضّل خدای کاینات مقرّر کرده بوده تعدّیها غالب انسان صورتها کرده‌اند وناموسها وجانها را بخطر وهلاکت انداخته‌اند

روزی حتمی که ازممرّ حلال باولازم بودبرسددرسایهٔ عجله و حرص تبدیل بحرام در پرتو تقلّب و چاپلوسی نموده است . گرچه چیز زائدی ازآنچه مقدّرحتمی دراین صورت بوده بدست نیاورده است ولکن راه سعادت را بروی خویش وابناء نوعش با این زیان کاری بسته است .

آری مراد از تقسیم معاش روزی حلال بوده که از راه قانون ومشروع بدست میآید . ازلقمان علی نبیّناوآله وعلیه‌السلام منقول است که فرمود : آنکه دزدی کرد هنری نکردبلکه آنچه ممکن بود ازراهٔ حلال باو برسد از روی نادانی ازحرام کسب کرده ، وبهمان اندازه ازحلال هم ممنوع گشت ووبال بگردن خود گرفت .

قرآن کریم بروزی مقدّر حتمی صحّه زده ودرسورهٔ هود میفرماید : « و ما من دابة في الأرض إلّا علی الله رزقها ویعلم مستقرّها ومستودعها کلّ في کتاب مبین » جنبنده‌ای در روی زمین نیست مگراینکه از رحمت و تفضّل روزی او بعهدهٔ خداست ، وآن جنبنده که پابرجاست وروزی ثابت دارد وآنچه ازآنها پا برجا نیست و روزی ثابت ندارد هم میداند ، واینها در لوح محفوظ و کتابی که باو تفریط وافراط را راه نیست ثبت است . ونیزمیفرماید «نحن قسمنا بینهم معیشتهم» ما درمیانهٔ آنهامعیشتشان را قسمت نمودیم حضرت مولی المتقین علی امیر المؤمنین سلام الله علیه میفرماید : پسر آدم روزیکه نیامده غصّهٔ روزی آنرا بروزیکه هستی بار مزن پس بتحقیق اگر آنروزازعمرت باشد خدایت رزق آنروز ترا بتومیرساند . روزی تو دوقسم است یکی آنکه توآنرا باید طلب نمائی ، ودوّمی آنکه آن ترا طلب مینماید واگر درپی آن روان نگردی هم بتو میآید ؛ حضرت صادق سلام الله علیه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله نقل میفرماید که آنحضرت فرمود : روزی ازآسمان چون قطرات باران میبارد بهر نفسی آنقدر که تقدیر گردیده استمیرسد ، ولیکن خداروزی فاضل برآن هم میدهد ، پس ازخدا روزی زیادی طلب نمائید . اینجاست که بندهٔ خدا از پشت سنگر توکّل حرکت کرده ودر ردیف الکاسب حبیب الله کسب کننده دوست خداست قرارمیگیرد تاکارش بجائی رسدآنروزی حلال زیاد کسب شده را در دست برادر ایمانیش دیده

و بآن غبطه مینماید (یعنی مثل آنرا از خدایش میخواهد) و سعی کند و نظیر آنرا بدست میآورد .

آری فقط حسد بردن حرام است (یعنی نعمت را از بهر خویشتن با محرومیّت برادر دینی از آن خواستن حرام است) و همین روزی زیادی است که اشرار مانع از آن گردیده ودر پیشگاه خدا مؤاخذه بآنها میشود و گرنه روزی مقدّر حتمی را کسی نمیتواند منع از کسی کند ولیکن نباید همه وقت را هم صرف کسب روزی نمود ، حضرت صادق سلام‌الله علیه میفرماید : هر کس زیاد همّت بکسب روزی کند برضرر او خطاکارش مینویسند .

آری نعمت دنیا در دست بسیاری از مردم چون آب شور دریاست هرچه برای رفع عطش که بنوشند عطشان تر میشوند وآخر سر محبّت دنیا قلب آدم را اشغال میکند وبهر خطائی اورا مرتکب میسازد « حبّ الدّنیا رأس کلّ خطیئة » .

شاهد اینکه روزی مقدّر حتمی بآدمی خواهد رسید از گذشته و حال بس بسیار است .

حضرت دانیال علی نبیّنا وآله وعلیه السلام در زمان پادشاه ستمکاری بود او را گرفته و بچاه درندگان انداخت وحشیهای درنده صحرا حرمت پیغمبر خدا را ملحوظ داشته اورا نیازردند وحی از ناحیهٔ قدس ربوبیّت به نبیّی از انبیاء آنوقت رسید که طعام بآنحضرت برساند عرضه داشت خدایا نمیدانم دانیال در کجا است خطاب رسید از ده خارج شو ترا کفتاری استقبال میکند از او تبعیّت در راه کن ترا بدانیال میرساند عمل بوظیفه نمود ودر تبعیّت آنحیوان بسر چاه زندان دانیال رسید طعامرا بریسمانی بسته وباو رسانید ، دانیال رو بحقتعالی کرده گفت ستایش بخدائی سزاست که یاد کننده‌اش را فراموش نمیکند ، وحمد بخدائی واجب است که هر کس اورا بخواند مأیوسش نگرداند ، ثناء بخالقی که هر کس که باو توکّل کند کفایتش مینماید واورا واگذار بغیر نمیکند اگر اعتماد باو کند ، ثناء خدائی راست که به نیکوئی نیکو پاداش واجر صبر را نجات قرار داده است . اگر کسی گمان کند

این قبیل از قصّه‌ها بی اساس است ، زیرا درنده آدمرا میخورد وپیغمبررا از غیر او تمیز نمیدهد تا او را راهنمائی هم بکند اشتباه است زیرا ما از جهان حیوانات دراین خصوص بیخبریم بلکه شواهدی در ادیان حقّه آسمانی وارد است که دلالت بر صحت این رقم امور کرده است از همه اینها گذشته اعجاز عبارت از پاره کردن عادت است اگر بنا بر این نمیشد که بادست انبیاء کارهای خلاف عادت وطبیعت بوجود آید فرقی درمیانهٔ آنان و کسان دارای نبوغ باکثر مردم دشوار میشد ، آری انبیاء در صورت اقتضاء خارق عاداتی را آورده وحقانیّت خودشان را بصحّت رسانیده اند .

ناگفته نماند آنچه میتوان مورد استفاده شرعاً قرار داد ازمالی که بدست میآید غیر از آنست که پاکیزه وطیّب باشد ، جعفی گفت در حضور حضرت صادق سلام الله علیه بودیم پس مردی گفت از تو خدایا روزی پاکیزه میخواهم آنحضرت فرمود هیهات هیهات این قوت بخورونمیر انبیاء است ولکن ازخدایت سؤال کن بتو روزیی بدهد که در برابرش روز قیامت عذابت نکند .

« فالمتّقون فیها هم أهل الفضائل منطقهم الصّواب » .

تنها پارسایان را بر دیگران برتری و فضیلت بخشید که دارای این صفاتند ، سخن بصواب گویند ، جهت آنکه پارسایان را اوّل باصفت « سخن بصواب گویند » یاد فرمود درصورتیکه صفتهای آنان بسیار است که یکی را بعد ازدیگری بیان خواهد فرمود اینستکه اوّل مترجم از روح و تفکّر هر کسی زبان اوست بهمین موضوع درکلمات قصارش حضرت مولی الموحدین سلام الله علیه توجّه کرده و میفرماید « المرء مخبوء تحت لسانه » مرد در زیر خیمه زبانش قرار گرفته است طوریکه ازخیمه وخرگاه میدانیم خیمه نشین مالدار ویا صاحب مقام است از گفتار هر کسی عواطف واخلاقیات و تفکّر زیبای او رخ نمونست چون پارسایان در پیشگاه خدای بزرگ مکرّمند کاشف از این انتخاب بزرگ سخن بصواب گفتن آنانست ، درکلمات کوتاه رسول الله صلّی الله علیه وآله است که فرمود « الجمال في اللّسان » آنچه جمالست در زبانست .

آری زبانست که هم خلق خدا را با گفتار زیبا جلب میکند و مقصدش را

بآنها بآسانترین راهی نشان میدهد وهم با تغییر کلمهٔ بکلمهٔ دیگر و یا باداء زیبا که دور از اعتراض وتکبّر است شرّ ایشان را از خودش دفع مینماید ، باین‌جنبه از دفع شرّ توجّه کرده و میفرماید « نجاة المؤمن من حفظ لسانه » نجات‌صاحب ایمان از مهالك دنیوی و اخروی ازحفاظت‌اوست که مالك زبانش میباشد ، بقدری خطر زبان زیاد است که افصح عرب پس از رسول الله ﷺ علی امیر المؤمنین سلام الله علیه میفرماید « ما من شيء أحقّ بطول السّجن من اللّسان » چیزی نیست که از زبان مستحق تر بزیادی زندان باشد چه بسا سرهاست که زبان شوخ بباداش‌داده

تا مرد سخن نگفته باشد   عیب و هنرش نهفته باشد

عیبهای درونی را غالباً زبان بسر زبانهامیاندازد ، بالاتر ومهمتر ازاین‌حضرت رسالت ﷺ میفرماید « لایستقیم ایمان عبد حتّی یستقیم قلبه و لا یستقیم قلبه حتّی یستقیم لسانه » ایمان‌بنده مستقیم‌نمیشود مادامیکه قلب او مستقیم‌نگشته است قلب بنده مستقیم نمیشود مادامیکه زبان اومستقیم نگردیده است .

بلی طوریکه قلب فرمانده اعضاء وجوارح است قلب در تحت تأثیر این عضو بالخصوص است با گفتن کلمه‌ای بی آنکه جهات آنرا درنظر آرد ناچاراست آدمی مخالفت باحکومت‌صریح‌قلب‌خویشتن کند وراهی درپیش گیرد که‌قلب وایمان اوازاستقامت بر کنار شود .

اصلاً مردی مرد در نظر رسول‌الله ﷺ باقلب وزبان اوست و این کلام‌خود آنحضرت‌است که «إنّما المرء بأصغریه‌بقلبه ولسانه » تنهامردی‌مردبادوعضو کوچك اوست که قلب و زبان او باشد .

حالا که اینهمه آثار مهم بزبان مترتّب است لذا اوّل پارسایان را با صواب گوئی یاد فرمود ودر مقام شکر این نعمت بزرگ میفرماید « اللّهمّ وقد بسطت‌لي لساناً فیما لا أمدح به غیرك ، ولا اُثنی به علی أحد سواك ، ولا اُوجّهه إلی معادن الخیبة و مواضع الرّیبة ، وعدلت بلساني عن‌مدائح‌الآدمیّین ، والثناءعلی‌المربوبین المخلوقین ، اللّهمّ ولکلّ مثن علی من‌أثنی علیه مثوبة من‌جزاء أو عارفة من‌عطاء ،

وقد رجوتك دلیلاً علی ذخائر الرحمة و کنوز المغفرة » .

خدایا زبان گویا و فصیحم دادی تا بغیرتو مدح‌نگویم و جز تو براحدی ثنا نخوانم و بمعادن مأیوسی‌ومحلهای بد گمانی‌باآن روبرو نشوم ازمدیحه گوئی‌بآدمها و ثنا خوانی‌بمخلوقات وتربیت شده‌ها بزبانم را باز گشت‌دادی ، خدایا از بهرهر‌ثنا خوان ازناحیهٔ ثنا شده پاداش دریافت‌شده یا قدردانی ازعطاء است‌ولی‌من‌بتوامیدوارم که مرا بذخایر رحمت وخزاین مغفرت دلالتم‌نمائی . گفتار صواب کدامست .

گفتار صواب آنستکه باطل نباشد وحقّ درمقام گفتار عبارت از راستگوئی است که در سورهٔ مریم در مقام منّت گذاری بانبیاء سلف‌ازآن یاد کرده و میفرماید « ووهبنا لهم من رحمتنا وجعلنالهم‌لسان صدق علیّاً » بخشیدیم بآنها ازرحمت‌خودمان و زبان راست بالا دست از بهر آنها قرار دادیم ، در تأویل آیهٔ کریمه علیّاً را اسم گرفته و میفرماید علی را زبان راستگوی آنان قرار دادیم . آری اوبود که آنچه درضمیرانبیاء سلف‌بود با بیان معجز بیانش‌آشکار ساخت .

« وملبسهم الاقتصاد » لباس‌آنها اقتصاد است .

در وصیّت حضرت مولی الموحدین سلام الله علیه بحضرت حسن مجتبی سلام الله علیه است که در وقت وفاتش فرمود « واقتصد یا بنيّ في معیشتك و اقتصد في عبادتك وعلیك فیها بالأمر الدّائم الّذي تطیقه » .

ای‌پسرم درمعاش وعبادت خودمیانه روی پیش گیر بعهدهٔ‌تست که‌آنچه‌همیشه طاقت‌آنرا داری دراین موردانتخاب نمائی ، آری مقصد بمراد رسیدنست نه درسایه افراط و یا تفریط مأیوس از نیل بمقصد گردیدن ، حضرت صادق سلام الله علیه از حضرت رسول ﷺ نقل مینماید که فرمود « ألا إنّ لکلّ عبادة شرّة ثمّ تصیر إلی فترة فمن صارت شرّة عبادته إلی سنّتي فقد اهتدی ، و من خالف سنّتي فقد ضلّ وکان عمله في تباب أما إنّي اُصلّي وأنام وأصوم و أفطر وأضحك وأبکی فمن رغب‌عن منهاجي و سنّتي فلیس منّي » .

آگاه باشید تحقیقاً بهر عبادتی شدّت رغبت در ابتدا است که پس از آن رو

بستگی و بی‌رغبتی میشود هر کس شدّت رغبت بعبادتش بطریقهٔ من رجوع کند پس بتحقیق هدایت یافته است وهر کس که مخالفت بطریقهٔ من‌نماید پس تحقیقاً گمراه گشته است وعمل او در خطر بوده است آگاه شوید بدرستی من هم نماز میخوانم و هم میخوابم ، هم روزه میگیرم وهم افطار مینمایم ، هم میخندم و هم گریه میکنم ، پس‌هر که از راهم اعراض کند ونهجم را بکنار گذارد پس از من نیست .

طبیعت انسانی در ابتداء هرکاری وعبادتی بخاطر آن منظوری که از آن کار و یا عبادت در نظر آورده است باعث شدّت علاقمندی و کثرت فعّالیت اوست گوئی می پندارد نتیجه‌آنی حاصل خواهد گشت ویا شدّت اشتهاء باعث بزیادی فعّالیت در حصول مقصود دخالت دارد غافل‌ازاینکه حوصله‌لازم‌است ، وفعّالیت‌زیاد گذشته ازاین که در حصول مقصود دخالت ندارد طبعاً باعث خستگی و سبب ترك کردن مقصود هم میشود اینستکه رسول الله ﷺ عواقب بی رغبتی را منظور داشته واز عکس العمل تند روی در عبادت مارا میترساند و رفتار خود را صریح بیان کرده و و میخواهد ما از او درمیانه روی سرمشق‌بگیریم و گاهی‌میفرماید « إنّ هذا الدّين متين فاوغلوا فيه برفق ولاتكرهوا عبادة الله إلى عبادالله فتكونوا كالراكب المنبت الّذي‌لاسفراً قطع ولا ظهراً أبقى » .

این دین متین است با مدارا داخل درآن شوید وعبادت خدا را باشدّت رغبت و زیادتی تکرار مکروه در برابر نفس خود ننمائید پس مثل سواری باشید که از صبح تا شام واز شام تا بصبح رو بمقصد بتازد نه سفررا بالاخره در اثر شدّت تعقیب مقصد بآخر رسانیده ونه گردهٔ مرکوب خودرا سالم‌نگهداری نموده است . گوئی با این‌مثال میخواهد بیك‌امر واقعی‌مارا هدایت کند به اشاره میفرماید درسفر بخدای کاینات که روح مسافر است و بدن مرکب اوست وطول راه‌عبارت ازمدّت عمر است بایستی طوری با بدن خویش در وصول بدربار قدس احدیّت عزّ شأنه انسانی‌معامله نماید که تاآخر سفرازانجام وظیفه اطاعت وعبادت عاجزنگردد .

امام بحق ناطق حضرت صادق سلام الله علیه میفرماید من درطواف بودم ودر

عبادت با جوانی جهد میکردم پدرم از کنارم گذشت دید که عرق از سر و صورتم میریزد پس بمن فرمود ای جعفرای پسرم بدرستی که خدایتعالی‌زمانی که بنده‌اش را دوست داشت ببهشت داخلش میکند وبکم ازاو راضی‌میشود .

هزار نکتهٔ باریکتر ز مو اینجاست .

اصل تحصیل محبّت خدائیست آنهم با زیادی عمل وبزحمت انداختن خویشتن نیست پس از فتح مکّه حضرت رسالت پناهی ﷺ نفس خویشتن را در مقام انجام وظیفه شکر گذاری این نعمت بزرگ بزحمت انداخت تا اینکه قدمهایش آماس کرد قرآن عظیم الشأن باین مضمون نازل شد « طه ما أنزل عليك القرآن لتشقى » ای فرستاده شده ای نبیّ مکرّم ما نازل نکردیم بشما قرآن را که شما ناراحت شوید آری جذبهٔ الهی‌اولیاء الله را گاه گاهی ازخود بیخود نموده است بااینهمه چون مردم بایستی تبعیّت از او نمایند از مشقّت زیاد حتّی خود او را خدایتعالی منع فرمود تا خلق الله ازراه‌اقتصاد خارج نشوند ، ونیزاشاره بحقیقت اقتصاد و عبادتست آنچه راوندی از حضرت مولی المتقین علی امیرالمؤمنین سلام الله علیه نقل می‌نماید که آن حضرت فرمود « إنّي لاكره للرّجل أن ترى جبهته جلماء ليس فيها من أثر السّجود » بدرستی که از بهر مرد ناپسند میدانم که پیشانیش صاف باشد و اثری از سجود در آن نباشد . در بارهٔ عبادت آن حضرت ابن ابی الحدید معتزلی می نویسد ازهمهٔ مردم زیاد عبادت کننده ترونماز گذار و روزه‌بگیرتر بوده و از او مردم نمازشب وملازمت باوراد رایاد گرفتند چه گمان میکنی در حق کسی که در محافظت برذکرش بجائی رسید در مثل لیلة الهرير بساطی درمیان جنك برای او پهن شود و مشغول نماز گردد و ورد بخواند در حالیکه تیرها درجلو پایش بزمین برخورد و از کنار گوش راست و چپش بگذرد و باکی نداشته باشد و از جایش برنخیزدتا اینکه‌ازوظیفه‌اش فارغ گردد ، پیشانیش‌مثل زانوی شتر پینه دراثر طول سجودبسته بود .

از حضرت زین العابدین و سید الساجدین علی بن الحسین علیه‌السلام پرسیدند

عبادت شما باعبادت پدر بزرگ شما سيد الموحدين سلام الله عليه كدام زياتر ومهم تراست گفت عبادتم دربرابرعبادت‌جدّم مثل عبادت جدّم دربرابرعبادت جدّ امجدم‌رسول‌الله صلى الله عليه وآله وسلم است .

اما قضيهٔ ليلة الهرير تفصيلش اين كه روز سه شنبه دهم ربيع الاوّل سال سی‌وهفتم هجری‌صبح گاهان قشون عراق بقشون شام‌درجنگ صفين حمله ور گرديد تا بحدّی نزديك گشتند كه باتير وسنگ شروع بجنگ نمودند تا اين كه تيرها تمام شد آنگه باشمشير بهم ديگرحمله بردند وعمودآهنين برهم ديگر كوفتند كسی جز صدای شمشير و عمود نمی‌شنيد هول وهراس مردم از اين هجوم و يورش عمومی بيش از آن شد كه صاعقهٔ آسمانی آنرا بگيرد وحشت از آن گذشت كه كوه تهامه تكه تكه گردد و روی هم بريزد ، از گرد غبار روی‌آفتاب گرفت و بيرق ها در سپاه بزرگ در ميان هم گم گرديد ، مالك اشتر رضوان الله عليه در ميان ميمنه وميسره (ستون راست وچپ سپاه) بتكاپو درآمد هرقبيله و جمعيت را كه برخورد ميكرد ترغيب وتحريص می‌نمود كار با شمشير وعمود آهنين از نماز صبح تا نصف شب بر گذار گشت مردم‌بنمازنرسيدند مالك درپی ترغيب وتحريص تاصبح گذرانيد در حاليكه ميجنگيد دو لشگر و سپاه از هم جدا گرديدند درحاليكه هفتاد هزار نفر كشته دراين روز و شب از خود در ميدان جنگ گذارند و شب هرير مشهور امشب بوده مالك اشتر در ستون راست سپاه ابن عباس در ستون چپ سپاه حضرت ابوالحسنين القاتل برمحين المجاهد في بدر و حنين امير المؤمنين علی بن ابيطالب سلام الله عليه در قلب سپاه بود .

پس از جنگ از نصف شب دوّم مستمر تا بچاشت گاه گشت مالك اشتر با اصحاب خود هجوم‌باهل شام‌ميبرد گاهی نيزهٔ‌خودرا پرتاب كرده‌ميگفت تابنيزه‌ام حمله نمائيد گاهی كمان خويشتن را پرتاب كرده بقدر وصول بآن در آن تنگنای جنگ از ستون خويش پيش قدمی ميطلبيد چون قدم پيش ميكردند باز تكرار ميكرد تا اينكه اكثر مردم برحمت افتادند درآن ميان بود مالك گفت پناه ميبرم

بخدا از اينكه سستی كنيد دشمن‌نتيجه‌بگيرد اسب‌خودش را خواست با پرچمدارش كه حميان پسرهوده نخعی بود در ميان‌ستونهای قشون بتكاپو درآمد و فريادميكشيد وميگفت آگاه باشيد كيست‌ازشما كه جان‌خودرا بخدايش بفروشد و بامالك‌همعنان با دشمن بجنگد تا فاتح شود يا بخدايش ملحق گردد پشت سرهم مردان شجاع از ستونها بحمايت دين‌برخاسته وبمالك ملحق ميشدند ، نصربن مزاحم بادو واسطه از عمار بن‌ربيعه نقل‌ميكند كه‌او گفت مالك ازپيشم گذشت‌من‌هم بااو براه‌افتادم تااينكه بجائی رسيد كه جايگاه او بود در ميان مردم خطابه شروع كرده گفت هجوم‌نمائيد عمو ودائيم‌فدای شما باد بااين اقدام‌خدارا راضی كرده ودرراه دين مجاهده‌فرمائيد آنگه كه من حمله بدشمن برم شما هم حمله نمائيد آنگه ازاسبش پياده گشته وآن‌را عقب زد بپرچمدار سپاه فرمان هجوم داد او هجوم برد قشون با مالك هجوم بردند آنقدر از اهل شام كشتند كه بلشكر گاه دشمن‌ازآن ميدان پهناور رسيدند در اينجا جنگ بس خونينی شد پرچمدار معاويه را كشت حضرت امير المؤمنين سلام‌الله‌عليه كه‌آثار ظفر را در هجوم مالك مشاهده ميفرمود كمك پشت سر كمك اعزام‌مينمود اينجا بود كه ابوالبطين امام‌المتقين علی‌امير المؤمنين سلام الله عليه خطابه‌آغاز كرد و پس از حمد و ثناء خدايتعالی گفت می بينيد كار شما با دشمن‌شما داردبكجاميرسد جز آخر نفس از اينها باقی نمانده است وقتی امرها پيش آمد كند آخر آنهاباوّل آنها ملاحظه ميشود دشمن شما بی‌ملاحظه دين تا اين حد صبردر برابر شما ازخود نشان دادتاباآنچه ازعلائم ظفر كه‌لازم بود مشاهده نمائيم كرديم فردای قيامت‌هم با اينان محاكمه درپيشگاه عدل الهی خواهم كرد .

اين خبر بمعاويه رسيد عمروبن العاص را بحضور خواست و گفت همين شب است كه علی صبح ميكند در حاليكه بما غلبه كرده است ، عمرو عاص گفت لشكريان شما مقاومت لشكريان او را ندارند و خودت هم مثل او نيستی او برای امری باتو جنگ ميكند وتو نظر ديگری ازجنگ باو داری تودنيا منظورت ميباشد او برای رضای خدا با تو ميجنگد ، تو مقصودت زندگانی است او شهادت

میخواهد ، اهل عراق از حکومت‌تو بآنها بیمنا کند ، اهل‌شام ازحکومت علی‌سلام الله علیه بایشان‌ترسی‌ندارند . ولکن حرفی بمیان مردم بیاندازاگرقبول کنندباعث اختلافشان میشود اگر رد کنند نیز ایجاد تفرقه در میان آنها خواهد نمود مردم‌را بحکومت کتاب‌الله دعوت کن من این تدبیر را بروز احتیاج تو ذخیره کرده بودم معاویه تصدیقش کرد ، نصراز جابربن نمیر انصاری نقل مینماید گوئی حالاهم‌دارم میشنوم ازعلی‌امیرالمؤمنین سلام الله علیه روز هریر پس‌ازاینکه‌آسیاب‌مرگ مذحج کوبید آنچه را که باید بکوبد در میان او و عك و لخم و جذام واشعریهابطوریکه از شدّت محاربه‌آنروز جوانها پیرمیشدند وآفتاب‌نزدیك بظهر گشت حضرت مولی الموحدین سلام الله علیه باصحابش میگفت تا کی باید این دو قشون را بحال خود گذاریم از میان رفته وپایمال گشتند شما ایستاده ونگاه مینمائید آیا از عذاب‌خدا نمیترسید پس از این رو بقبله کرد و دستهایش را بسوی خدا برداشت وفریاد کشید یا الله یا رحمن یا رحیم یا واحد یا احدیا صمد یا الله یا إله محمّد ، « اللّهمّ إلیك نقلت الأقدام وأفضت القلوب و رفعت‌الأیدي وامتدّت الأعناق و شخصت‌الأبصار وطلبت الحوائج اللّهمّ إنّا نشكو إلیك غیبة نبیّنا و كثرة عدوّنا و تشتّت أهوائنا ربّنا افتح بیننا و بین قومنا بالحقّ وأنت‌خیرالفاتحین ، سیروا علی بركة الله ثمّ نادی لا إله إلّا الله والله أكبر كلمة التقوی » .

ای خدای بخشنده ای مهربان ای یکتا ای بی همتا ای بی احتیاج ای خدا ای خدای محمّد ، خدایا قدمها بسوی تو برداشته گشته قلب ها بدربارت پناهنده است دستها بسویت دراز و گردنها در مقابل تو کشیده گردیده وچشمها از حدقه درآمده و حاجتها خواسته‌شده خدایا بتوشکوه میکنیم از غیبت پیغمبر ما و زیادی دشمنان ما و پراکندگی میلهای ما ، پرورش دهندهٔ ما در میان ما و جماعت ما در خیر را از حقّ بروی ما باز کن تو خیر الفاتحین هستی . سیر با برکت خدا کنید پس فریاد کشید « لاإله‌إلّاالله والله‌أكبر كلمة التقوی » .

قسم بآنخدائی که محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله با حقّانیّت بنبوّت برگزیده نشنیدیم از آن

وقتی که خدا آسمان ها و زمین را خلق کرده رئیس قومی با دست خودش در روز واحد کشته باشداز دشمن آنقدر که او کشت پانصد نفر از شخصیتهای عرب‌را کشته بود ، ازسپاه‌دشمن‌خارج‌میگشت درصورتیکه‌شمشیرش اززیادی نشست بفرق پهلوانها کج گردیده میگفت در برابر خدا و شما معذورم از ناتوانی این‌شمشیر قصد کردم آنرا بشکنم ولکن گفته رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله مانع‌ازآنم شدآری ازاو شنیدم که‌میفرمود شمشیری جز ذوالفقار و مردی جز علی نیست من با همین شمشیر در پیش رسول‌الله میجنگیدم ما از دست آنحضرت شمشیر را گرفته راستش میکردیم آنگه از دست ما گرفته و بعرض سپاه دشمن حمله میبرد قسم بخدا شیر خشم‌آلود ازاو شدیدتر در حمله بدشمنش نبود ، درمیان کشتگان کشته های اوشناخته میشدند زیرا آنرا که از سر زده تا زین نصف نموده و آنرا که از کمر میزد چون خیار تر دو تکه مینمود گوئی آنانرا برق‌آسمانی زده است در همچون جنگ شدیدی که در تاریخ کم نظیر است پوستی پهن از بهر نماز کرده مشغول راز ونیاز با خالق بود اینجاست که‌شارح معتزلی ابن ابی الحدید ازشدّت علاقه بعبادت وعبادت آنحضرت تعجّب مینماید .

آنچه گذشت‌اقتصاد درعبادت بودامّااقتصاددرمعیشت درسوره‌فرقان‌خدایتعالی درآیهٔ۶۶ میفرماید « والّذین إذا انفقوا لم‌یسرفوا ولم یقتروا وكان بین ذلك‌قواما » بندگان خدا آنانند در حال خرج مال نه اسراف ونه لئامت وکم‌خرجی کرده در میان این دو حال زشت با حالت اعتدال صاحب ثباتند .

البته هرکس‌نسبت‌بآنچه که‌میشنودبخیال‌خودش معنائی قائل‌میشود ولیکن این‌کلمات علاوه براینکه‌متداول‌درمیان‌اهل زمانست‌نظر آن کسانی که بیان مقاصد مطلوبه خودشانرا با این الفاظ مینمایند در رسیدن بمقصود درآن باب بسیار دخیل است لذا اگر بخواهیم معنی اسراف و اقتار را بدانیم باید تبعیّت از نظر مصلحین جامعه دروضع اقتصادی کنیم اینستکه سلیمان بن صالح از حضرت صادق سلام الله علیه از ادنی چیزی که باعث اسراف باشد پرسید فرمود لباسی که شخصیت شما ایجاب مینمایدبپوشید اگربدیگری بخشیده وپست‌ترازآنرابپوشیداسراف کرده‌اید

آبی که خورده اید درته کاسه چیزی از آن جا مانده خرمائی که خورده اید و هستهٔ آن در دست شماست اگر بیاندازید اسراف کرده اید .

اگر تا این حد در اقتصاد مالی دقت شود ذخائر مالی در نهایت اهمیّت و قدرت روی هم انباشته گردیده باآن همه دستورهای دقیق که راجع براه انداختن وسائل معاش تهی دستان جامعه و ورود آنها بکسب است اگر روزی عملی شود فقر و نداری از جهان ریشه کن میشود وآن جامعه آبادان از جهت معیشت بهتر میتواند در امر معاد تفکر نماید آری در شرع انور وارد گردیده‌است « من لا معاش له من لا معاد له » .

آن کسی که معاش از بهر او مهیّا نیست معادهم از بهر او نمیباشد اگر باآن همه دقت ضبط مال را دیدید و بخواهید مختصری از مصرف آن با خبر شوید ابان پسر تغلب از حضرت امام جعفر صادق سلام الله علیه این مقصد را بشما شرح میدهد آنحضرت میفرماید آیا تصوّر میکنی خدا باآنکه عطا کرده گرامیش داشته وآنکه تهی‌دست است خوارش کرده‌است نه ، مال‌مال خدایتعالی‌است درپیش این و آن آنرا بودیعه میگذارد و اجازه میدهد از روی میانه روی‌ازآن بخورند وبیاشامند وپوشاک اخذ کرده و عیال را از راه اقتصاد بگیرند و مرکب با حفظ میانه روی از آن بخرند و با باقیمانده اش بفقراء مؤمن چاره سازی درامر معاش کرده وبدبختی آنانرا رفع بنمایند هر کس این را کرد آنچه میخورد و مینوشد و مرکب و عیال میگیرد بر اوحلالست وآنکس که بخود انحصار کند بی آنکه حوائج عمومی‌را در نظر بیاورد بر اوحرامست آنچه که ازمازاد بدون‌مراعات قانون الهی‌ضبط کرده‌است خدایتعالی درقرآنش‌میفرماید « کلوا واشربوا ولاتسرفوا إن الله لایحبّ المسرفین».

بخورید بیاشامید و اسراف نکنید تحقیقاً خدایتعالی اسراف کنندگان را دوست نمیدارد .

آیا نمی بینی خدایتعالی کسی‌را امین برمالش کند واو اسبی بخرد بده هزار درهم درحالیکه اسب بیست درهمی فراخور حال او بوده‌است و کنیزی بخردبهزار

دینار وحال آنکه کنیز بیست دیناری کفایتش میکرد در صورتیکه خدای تعالی میفرماید اسراف نکنید بدرستی که خدایتعالی اسراف کنندگان‌را دوست نمیدارد .

حضرت رسول صلّی الله علیه وآله میفرماید خرجی محبوبتر بخدایتعالی از خرجی که از روی اقتصاد باشد نیست واسراف را مبغوض میدارد مگر درحج و عمره .

حضرت صادق سلام الله علیه فرمود در هر چیزی اسرافست مگر در اختیار عیال‌زیرا خدایتعالی میفرماید « فانکحوا ماطاب لکم من النساء مثنی وثلاث ورباع» و فرمود «واُحلّ لکم ما ملکت أیمانکم » آنچه راحتی خاطر شما درآنست اززنان بعقد خود درآرید دو تا سه تا چهار تا وحلال بشما گردیده آنچه ازکنیزان که خریداری نمائید .

البتّه تصوّر نشود که برخلاف روایت سابق است زیرا آن ناظر بکیفیّت بوده اینجا بکمیّت توجّه کرده‌است شریعت مقدس اسلامی نخواسته نفس انسانی را ازمشتهیات حلال که نتیجهٔ نیکو دارد باز دارد که عبادت از کثرت نسل و حفظ ناموس و اداره زنانی که شوهر ندارند است آنهم عدالت را شرط کرده است نه اجازه تعدّی بمرد داده که‌سوء استفاده کندونه زن را مرخص درغیرت از روی‌جهالت کرده تاخواهران او بی شوهر بمانند و یا پناه برخدا ناموس فروش گردند ونسل بشر لطمهٔ جبران نا پذیر ازآن به بیند و یا جمعی از زنان در سایه بی سرپرست بودن پریشان روزگار بشوند .

اگر حقیقةً مرد مسلمان عدالت نماید وازخواستهای نفس خویشتن بخواهد نتایج عقلائی و شرعی دریافت نماید وزنان مسلمان بقانون دیانت عمل کرده ویکی دیگری را خواهر دینی بداند یکی از قوانین بزرگ اسلامی که‌وضع دنیا رامیتواند تغییر بدهد همانا عملی گردیدن تعدّد زوجاتست که از خارج و داخل خانه نیروی مرد وزنان نتیجه داده عمران وآبادی و وضع اقتصادی را تأمین میکند و اثر شوم هوس رانیهای خطرناك هم بکلّی ریشه کن میشود .

الحاصل تأمین از جهت معاش موقوف براقتصاد وحصول آن سبب راحتی در

دنیا و باعث امکان تفکّر در امر معاد است حضرت مولی الموحدین سلام الله علیه میفرماید « لایذوق المرء من حقیقة الایمان حتّی یکون فیه ثلاث خصال الفقه في الدّین والصّبر علی المصائب و حسن التّقدیر في المعاش » از حقیقت ایمان مرد چیزی نمی‌چشد مادامیکه در اوسه خصلت نیست اوّل ـ دارای فهم بودن درشریعت دوّم ـ صبر در برابر مصیبتها . سوّم ـ حسن‌تقدیر درمعاش .

زیرا آنکه فهم دینی دارد آداب معاش و معاد را ازدیانت یاد میگیرد وباصبر در مقابل حوادث شخصیت فردی و اجتماعی خودرا حفظ مینماید و با حسن تقدیر در معاش جنبهٔ مادی دنیوی خودش را تأمین مینماید نوبه باین میرسد که ایمان در ذائقهٔ او طعم بخشی کند .

حضرت صادق سلام‌الله علیه میفرماید « ضمنت‌لمن اقتصد أن لا یفتقر » ضامن گردیدم برای کسیکه اقتصاد پیشه گشته اینکه فقیر وتهی دست نشود .

آری تهی دستی ناشی از چند امر است که یکی ازآنها که بسیار مهمّ و غالب تهی دستان گرفتارآنند نداشتن روح اقتصاد است نه تنها اثر اقتصاد بی نیازیست و نجات از فقر است حضرت باقر علوم اوّلین وآخرین سلام الله علیه میفرماید « أمّا المنجیات فخوف‌الله في السرّ والعلانیة والقصد في الغنی والفقر وکلمة العدل‌في‌الرضا والسّخط » اما صفتهائی که‌نجات دهنده‌اند اوّل ـ در نهانی وآشکار ترس از خدا . دوّم ـ اقتصاد درحال ثروت وتنگدستی . سوّم ـ کلمهٔ عدل در حال رضا و غضب‌است تعجّب از انسانست آنچه نجاتش درآنست بکلّی از آن غافلست .

ایّوب پسر حر گفت مردی بحضرت صادق سلام الله علیه گفت که اقتصاد و تدبیر در معیشت نصف کسب است آنحضرت فرمود نه بلکه همهٔ کسب عبارت از اقتصاداست ولیکن‌این سعادت راکسی دارد ومیانه‌روآنکس میباشد که‌بخاطرسوابق نیکوکاری پدران و مادران و تربیت محیط خوب اراده حقتعالی بخیر اوتعلّق گرفته باشد بلی رسول الله ﷺ میفرماید « إذا أراد الله بأهل بیت خیراً رزقهم الرّفق في المعیشة و حسن الخلق » .

وقتی که باهل خانه‌ای خدایتعالی ارادهٔ خیر کند اقتصاد در معاش و حسن خلق را روزی آنان مینماید .

عبدالله‌بن‌سنان‌میگویدازمعنی اقتصادومنظوراز آیهٔ کریمه « والّذین إذا أنفقوا لم‌یسرفوا ولم‌یقتروا وکان‌بین‌ذلك قواماً » ازمعصوم‌سلام‌الله‌علیه پرسیدند دستش‌راباز کردانگشتانشرا ازهم گشاد وقدری‌هم‌دستش‌را کج کردفرمود این‌آن گشادبازیست که خدا ازآن در ضمن‌آیهٔ « و لا تبسطها کلّ البسط » نهی فرموده است بعد مشت خود را باز کرد وفرمود قوام اینست که از میان انگشتان ریزش میکند ودر کف‌از آنچه در مشت بوده هم‌میماند ، اگر گوئی پس آیهٔ « ویؤثرون علی أنفسهم ولوکان بهم خصاصة » چه منظوری از آنست که میفرماید آزاد مردان راه سعادت کسانی هستند که دیگران را بر نفس خویشتن مقدّم میدارند گر چه زحمت و مشقّت هم بآنان باشد ، جوابش آنستکه رسول‌الله ﷺ فرمود « ولا خیر في‌السرف ولاسرف في الخیر » در اسراف خیر نیست ، ودر خیر هم نیزاسراف نیست ، نهایت امر اینکه هر کس بقدر همّت‌خویش میتواند انجام وظیفه نماید وأکثر صاحبان ایمان‌طاقت ایثار راندارند وسخاوت واحسان‌غیراز ایثاراست ، ودارند گان این‌دوصفت‌نیکوازهم جدا هستند .

آری مقام ایثار کنند گان که در خیر رفتار آنها بقید و شرطی مقیّد نیست قیاس بمقام صاحبان احسان و سخاوت نمیشود ، پس با حفظ خیر بودن کار و اقدام صدق اسراف معنی ندارد بلکه در پاره‌ای اوقات کار و اقدام منطبق بایثار و مورد تقدیر خدایتعالی‌است ، نقصان‌قدرت اراده و توانائی قلب و خلوص در عقیدت‌است که همان عمل که ایثار شمرده میشود ازآن دیگر اسراف خوانده شده است .

« و مشیهم التواضع » .

رفتارپرهیز کاران‌تواضع‌وفروتنی‌است‌همانطوریکه‌پرهیز کاران‌با گفتارصواب و لباس اقتصاد از غیر پرهیز کار ممتازند ، همینطور رفتار پرهیز کاران که گوئی عین فروتنی‌است ازاخلاق‌آنان‌حکایت میکند گر چه پاره‌ای ازمردم توجّه نداشته باشند

ولیکن قرآن کریم در مقام‌حکایت ازدستورهای لقمان علی نبیّنا وآله وعلیه‌السلام میفرماید « واقصد في مشيك » ای پسر من در راه رفتن‌آهسته باش ، حضرت صادق سلام الله‌علیه وقتیکه راه رفتن جدّش حضرت زین‌العابدین سلام الله علیه رامیخواهد بیان فرماید میگوید « كان عليٌّ بن‌الحسين عليهما السلام يمشي مشية كأنَّ على رأسه الطير » . حضرت‌علی‌بن‌الحسین علیهما السلام طوری راه میرفت که گوئی بازی برسرش نشسته است .

آری کی میشود مرد دانا و متوجّه غافل از این باشد که سایهٔ شاهین اجل بالای سر اورا گرفته است و مراقب دقائق عمراو میباشد تادامنش را گرفته و بپای محاسبه اورا بکشاند .

علاوه بر این جمعی از ابناء نوع انسانی ضعیف و مورد اعتناء ابناء دنیا نیستند اگر با تکبّر و تند برآنان بگذریم از درد دل آنان بیخبر خواهیم ماند .

راوی گوید حضرت موسی بن جعفر سلام الله علیهما را دیدم بیکی از چادر نشینان سیاه چهره بدقیافه گذر کرد پس باوسلام داده وازاسب پیاده گردیده‌فصلی با او صحبت فرمود پس ازآن‌فرمود‌اگر حاجتی داشته باشی‌شخصاً حاضر‌بانجامش میباشم ، یکی‌بآنحضرت‌عرضه داشت‌آیا بخاطر‌همچوشخصی پیاده گشته وازحاجت او پرسش میفرمائید در صورتیکه اوبشما نیازمند است ، پس درجوابش آنحضرت فرمود که‌این‌آدم بنده‌ایست ازبنده گان‌خدا وبرادر باماست‌در‌کتاب خدا که « إنّما المؤمنون إخوة » وهمسایه ما در ملك خداست و ما بااو بواسطهٔ نیکوتر پدری مثل آدم علیه السلام و افضل ادیان بهم‌متّصل‌میگردیم ، علاوه براین شاید زمانه مارا وقتی‌باو محتاج کند و مارا شکسته نفس در برابرش ببینند پس ازآنکه با او باتکبّر تماس گرفته ایم اگر با تعقّل‌آینده احتمال بیچارگی دربارهٔ خودمان میدهیم وخویشتن را در دین و اصل و منشأ متّحد با خلق الله دانسته و همسایه و برادر در یکدینیم لازمه اش ابرازعواطف و اظهار فروتنی است نباید با تکبّر بگذریم ، قرآن کریم فرمود « واقصد في مشيك » پرهیز کاران را با جملهٔ « و مشيهم التواضع » مولی الموحدین سلام الله علیه وصف فرمودند .

آنانکه افتخار امتیاز بندگی خدایتعالی نصیب آنها شد قرآن کریم در مقام وصف ایشان میفرماید « وعباد الرحمن الّذين يمشون على الأرض هوناً » بندگان رحمان کسانی هستند که بدون تکبّر در روی زمین راه میروند ، بحضرت رسالت صلوات الله علیه فرمان الهی اینست « واخفض جناحك لمن تبعك من المؤمنين » بال محبّت و شفقت خودرا بروی مؤمنی که از تو‌تبعیّت کردند بکش . رسول‌الله صلی الله علیه وآله میفرماید « من مشى على الأرض اختيالاً لعنته الأرض من تحتها و من فوقها » هرکس ازروی تکبّر راه بروی زمین برود زمین از زیرو از زبر باو لعنت میکند .

محمّد پسر واسع دید پسرش با تکبّر و تجبّر راه میرود باو صیحه زده گفت وای بر تو اگر خویشتن را میشناختی میانه روی در راه رفتن پیشه میکردی ، امّا مادرت پس او را بصد درهم خریده ام ، و امّا پدرت پس خدا مثالش را در میان مردم زیادنکند .

آری‌اشخاص‌فهمیده افراد غافل ومشتبه‌را متنبّه‌میساختند ، حضرت‌اباعبدالله الحسین سلام الله علیه ازکوچه سواره عبور میفرمود چند نفر فقیر دور هم نشسته مشغول خوردن خورده نان خودشان بودند باآنحضرت تعارف کردند از اسب پیاده شد و در صف‌آنان نشست ، آنوقت‌فرمود بهتر اینست که‌برخیزید‌با هم بمنزل‌برویم وآنجا با هم غذا صرف بنمائیم آنان‌را برداشته باخود بمنزل خویشتن برد .

« غضّوا أبصارهم عمّا حرّم الله عليهم » .

چشم از آنچه خدای برآنان روا نداشته پوشیده‌اند ، با اینکه آدمی گمان مینماید عمل و کار است که باو نتیجه میدهد ولیکن پس‌از دقّت معلوم میشودازکار نتیجه میشود گرفت‌درحالی که زمینه مستعدّ باشد گوئی اوّل صفاء و استعدادمحلّ است آنگه سعی و عمل واخذ نتیجه ، اگر بخواهید در علم اخلاق آن حقیقت را مشاهده نمائید میگویند اوّل تخلیه است دوّم تجلیه‌مادامیکه‌صفتهای زشت ازضمیر آدمی کنار نرفته است صفتهای زیبا و کمال در سطحهٔ وجود او جلوه گر نمیشود ، آری زشتی و زیبائی در یك محلّ جمع نمیشود و زیبائی ازآن حاصل نمیگردد ،

حضرت صادق سلام الله علیه در ذیل آیهٔ کریمهٔ « وقدمنا إلی ماعملوا من عمل فجعلناه هباء منثوراً » میفرماید قسم بخدا عمل ایشان از جهت روشنی روشن تر از پارچهٔ سفید بتمام معنی بود ولیکن وقتی که بر ایشان حرام عرضه میشد صرفنظر از آن نمیکردند ، چشم نپوشیدن ازحرام باعث هیچ وپوچ گردیدن عملشان گردید .

ازاین روایت شریفه وآیهٔ کریمه مستفاد میشود که اعمال ورفتار زشت محسنات و نیکو کاری را هم از بین میبرد .

آدمی خیال میکند که فلان عمل نیکورا کردیم وبا فلان اخلاق زیبا متّصف گشتیم پس ما که چندان نقاط ضعف نداریم طوریکه مفضّل بن عمر گفت درحضور حضرت صادق سلام الله علیه از اعمال گفتگو نمودیم من ازعملم اظهار رضایت کردم آنحضرت فرمود ساکت شو واستغفار کن ، بدرستیکه عمل کم با تقوی بهتر ازعمل زیاد بی تقوی است ، عرضه داشتم چطور میشود که اطاعت و عبادت آدمی زیادباشد و تقوی با او نباشد ؟ فرمود بلی مثل مردی که اطعام مینماید وبا همسایگان نرم و گرم گرفته وبارحام صلهٔ رحم میکند ولیکن وقتی که دری از حرام بروی او باز گردد داخل بحرام میشود پس این عمل است که بدون تقوی است . امّا آن دیگری دارای اینهمه عمل نمیباشد ، ولی وقتی که ازحرام دری بروی اوباز گردد داخل بحرام نمیشود و چشم ازآن میپوشد گرچه عمل کمست ولیکن از حرام پرهیز کردن شاهد وجود تقوی درقلب است واصل آنست زیرا خدایتعالی میفرماید « إنّما یتقبّل الله من المتّقین » جز این نیست که خدایتعالی از پرهیزکاران قبول مینماید و با قبول او نسبت کمی بعمل نادراست .

ملاك پاداش نیکو مقبول گردیدن عمل است دیدید مخلوط گردیدن حرام بواجب آخر سر باعث مردودی اطاعت های بجا آورده شده هم گردید ، پس اوّل بایستی از حرام چشم بپوشیم آنگه از بجای آوردن طاعات وعبادات انتظارخیرداشته باشیم اینست که پرهیزکاران چشم از حرام پوشیدند .

« و وقفوا أسماعهم علی العلم النّافع لهم » .

گوش بعلمی که آنان را سود بخشید فراداشته اند زیرا خدایتعالی قوهٔ شنوائی را بانسان داده تاآنچه بدنیا وآخرت او منفعت بخش است بشنود چه از خبر ها و حدیثها باشد چه از قبیل امثال و حکم ومواعظ و نصایح و کلام خدائی باشد ، در اواخر سورهٔ اعراف میفرماید « وإذا قرء القرآن فاستمعوا له وأنصتوا لعلّکم ترحمون» زمانی که قرآن قرائت شودبآن گوش داده و خاموش باشید شاید شما ازرحم شدگان باشید .

حضرت صادق سلام الله علیه فرمود موقعی که قرآن خوانده میشود سکوت واجبست چه درحال نماز چه درحال دیگر زیرا علم نافع ازقرآن کریم اخذ میشود.

اگر جماعتی خیال نمایند گوش از بهر شنوائی است چه خیر و چه شرّ چه نیك و چه بد راه خطا پیموده اند .

در کتاب امالی صدوق از حضرت أبوالحسن عليه السلام از رسول الله صلی الله علیه وآله نقل مینماید که آنحضرت روزی بمسجد داخل گردیدجماعتی را دیددورمردی را گرفته اند پرسید کیست ؟ گفتند : «علامه» بسیار داناست پرسید بچه ؟ گفتند : بأنساب عرب و وقایع که درأیّام جاهلیّت اتّفاق افتاده واشعاری که درآنزمان سروده شده است پس پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود این علمیست که ندانستن آن ضرر ندارد وبکسی که آن رابداند نفعی نمیرساند جز این نیست که علم منفعت داربسه قسمت تقسیم میشود : اوّل ـ علم خدا شناسی . دوّم ـ علم اخلاق . سوّم ـ علم بوظائف عملیّه و احکام دینیّه ، بدین وسیله تعریض فرموده و منع از گوش دادن بامر بی منفعت کرد چون قرآن کریم جامع بر این سه قسمت از علم نافع است لذا باید در موقعی که قرائت میشود شنونده سکوت اختیار کرده وبا گوش کردن بآنچه نافع است ازپرهیزکاران باشد ، وبدین وسیله شکر نعمت بزرگ قدرت شنوائی را بجا آورده و متوجّه گردد بر اینکه خدایتعالی در سورهٔ نحل در مقام امتنان در ضمن آیه میفرماید « والله أخرجکم من بطون اُمّهاتکم لاتعلمون شیئاً وجعل لکم السّمع والأبصار والأفئدة لعلّکم تشکرون» خدا شما را ازشکم مادرانتان بیرون آورد درحالی که چیزی نمیدانستید وازبهرشما

گوش و چشم و قلب قرار داد شاید شما شکر گذار شوید .

از گذشته گان کسانی بودند که متوجّه باین نعمت بزرگ گردیده و بمقام شکر گذاری با شنیدن آنچه لازم بود بر آمدند ، بلی درسورهٔ آل عمران در آیه۱۹۳ شرح حال جمعی از پرهیزکاران را قرآن کریم اینطور بما اعلام میفرماید « ربّنا إنّنا سمعنا منادیاً ینادی للایمان أن آمنوا بربّکم فآمنّا ربّنا فاغفر لنا ذنوبنا و کفّر عنّا سیّئاتنا و توفّنا مع الأبرار » خدای ما آنکه مردم را بایمان آوردن دعوت میکرد دقیقاً دعوت او را شنیدیم و گفتهٔ اورا که بخدا ایمان بیاورید بجان پذیرفته وایمان آوردیم ، خدای ما پس گناهان مارا ببخش و گناهان کوچك مارا نا دیده بگیر وبا نیکوکاران بدربار قدست ما را جذب بفرما .

آیا قرآن شریف توجّه بآن خصوص ومژده بهمچون کسانی دارد ؟ بلی درسورهٔ زمر در آیهٔ۱۷ خدایتعالی میفرماید « فبشّر عباد ۞ الّذین یستمعون القول فیتّبعون أحسنه اُولئك الّذین هداهم الله و اُولئك هم اولوا الألباب » پس ببندگان من که حرف شنو هستند واز نیکوتر آنچه کهمیشنوند تبعیّت مینمایند بشارت بده ، آنانند که خدا ایشان را هدایت کرده و ایشانند صاحبان عقل .

ابی بصیر در ذیل این آیه شریفه از حضرت صادق سلام الله علیه نقل مینماید که آنحضرت فرمود این بندگان خدا تسلیم شدگان بآل محمّد سلام الله علیهم اجمعین هستند وقتی که حدیثی میشوند نه زیاد ونه کم کرده آنطور نقل مینمایند که شنیده اند .

آیا بطور تفصیل آنچه شایستهٔ شنیدنست واولی درمیان معلوماتست ازائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین رسیده است ؟ بلی در کتاب اعلام الدّین از حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام نقل مینماید که فرمود اولی علم بتو آنست که عملت بی آن صلاحیّت دار نباشد ، و واجب تر علم بتو آنست که از عمل بآن سئوال خواهی شد و لازم تر علم بتو آنست که ترا برصلاح قلبت رهبری کرده و فسادش را بتو ظاهر سازد ، و پسندیده تر علم از جهت عاقبت در بارهٔ تو آن علمست که علمت را زیاد کند پس اشتغال میورز بعلمی که اگر جاهل بر آن شوی ضرری بر تو نباشد والبتّه غافل از

علمی مشو که ترك آن بر جهلت بیفزاید .

راغب اصفهانی در اینجا میگوید هر کس که قصد وصول بجوار الهی دارد طوری که خدای تعالی فرمود « ففرّوا الی الله » روبخدا درتك وتازباشید ، ورسول الله صلّی‌الله‌علیه‌وآله بآن اشاره باقریش نموده فرمود مسافرت کنید و غنیمت بدست بیاورید حقّش اینست که علم هارا مثل توشهٔ منزل های سفرخویش قرار داده در هرمنزلی بقدر کفایت آن منزل ازآن توشه اخذ کرده و افراط درجمع آوری ننماید ، زیرا اگر آدمی بخواهد بنهایت یکی از آنها برسد درمدّت عمرش بآن نخواهد رسید ، اینست که خدای تعالی میفرماید « فبشّر عباد الّذین ـ الآیة ـ » و حضرت مولی الموحدین سلام الله علیه فرمود : علم بسیار است از هر چیز احسن آنرا اخذ کن .

« نزلت أنفسهم منهم في البلآء کالّذي نزلت في الرّخاء » .

نفس آنان در بلآء طوری با ایشان خوشست گوئی آنکس است که در نعمت است .

افراد وآحاد طوری که وظیفه دارند اجتماع نیز در تحت وظیفهٔ اجتماعی قرار گرفته است چنانکه فرد را قدرت الهی اجبار باطاعت نکرده بلکه باحفظ اختیار اطاعت از او مطلوب گردیده است ، اجتماع هم همین طور است اگر پیش ازایجاد وخلقت عالم‌های خلقت معلوم بخدای عالم باعلم ازلی بود آینده وتصادفات واقعهٔ درآن باز بخالق کائنات روشن وهویداست و کلّی وجزئی آنرا میداندچه نحوه پدید خواهد گشت با اینکه علم اوسلب اختیار ازمانکرده است وما مجبور نیستیم ، آینده در پرتو اختیار ما همان خواهد شد که از علم او گذشته است (یعنی قضاء)

درامالی مفیدازحضرت موسی بن جعفر ازائمهٔ معصومین ازرسول الله صلوات الله علیهم اجمعین نقل می نماید که آن حضرت فرمودندنیادست بدست میرود آنچه مقدّرتست گرچه ضعیف هم باشی ازآن بتو میرسد وآنچه برضرر تست قوّهٔ تو آنرا نمیتواند ازآینده بعقب براند ، هر کس ازآنچه بفوت رفته قطع امید کند بدن خود راراحت ساخته ، وهر کس راضی بآن شود که خدایش روزیاو کرده چشمش روشن میشود .

روزی خود میخورند منعم ودرویش　　　طعمهٔ خود می برند پشّه و عنقا

توضیح اینکه مقیّدبافعالیّت صحیح مامقدر گردیده‌است وما مأموربفعالیّت ازراه راستی ودرستی‌هستیم ودر این راه‌عادلانه هر کس بسهم خودش ازقوی وضعیف وتوانا وناتوان خواهد رسید طوری که اگر اطاعت از قانون عدل الهی بنمائیم و یا جامعه در این راه کوتاه از اطاعت بعدالت آید و دین داران فهمیده که بتوانند با اقدام صحیح خودشان جامعه را اصلاح نمایند از خود گذشتگی دراصلاحات نشان ندهند وقیام واقدام نکنندطبعاً زند گانی پست ومعیشت سخت‌دامن گیر آنها خواهد شد. حالا که در برابر پیش آمد تنظیم شده هستیم بی‌آنکه از ما اختیار سلب شود «حیف باشد دل دانا که مشوّش باشد» اینست که آنچه حضرت رسالت پناهی فرمود، وحضرت مولی المتقین علیه‌السلام پرهیزکارانرا با این وصف فرمود، که ایشان در حال بلاء طوری خوشند که اشخاص عادی‌در حال فراغ و وفور نعمت چنانند، ودل آنها در برابر حوادث و بلاها لرزان و حواس پریشان نمی‌باشند زیرا آنچه بعهدهٔ آنان بود عملی نموده‌اند چه در حال روبسعادت بودن جامعه چه در حال رو بخطا وخطر بودن جامعه وبخارج از اختیارشان هم مأمور نبوده‌اند.

اینجاست که فائدهٔ بزرگ نصیب ایشان میشودطوری که‌ابن‌ابی‌عمیرازحضرت صادق سلام‌الله علیه نقل می‌نماید که آن حضرت فرمود هر کس راضی بآنچه در علم حق بوده (قضاء) قضاء بر او میآید در حالی که صاحب اجر است و هر کس مبغوض داشته باشد آنچه را که درعلم حق بوده درپرتو انتظامات کلّی وجزئی که ازاختیار ما جامعه مردم نشوونماء کرده (قضاء) باز هم‌قضاء براو خواهد آمد، فقط اجرا و دراین میان ضایع گردیده زیرا خلاف آنچه که نظام کلّی مقتضی است نخواهد شد، مولوی گوید:

تدبیر کند بنده و تقدیر نداند　　　تدبیر بتقدیر خدائی بنماید
بنده‌چه‌بیاندیشدپیداست چه‌بیند　　　حیلت کند ولیك خدائی‌نتواند

آیا اجر فقط پاداش خیر اخرویست؟

گرچه از کلمهٔ اجر آنچه دراولین مرتبه بذهن میآید اجر اخرویست‌ولیکن باشهادت روایت عبدالله مسکان که ازحضرت صادق سلام‌الله علیه نقل مینماید مقصود اعم از آنست.

حضرت صادق سلام الله علیه فرمود خدای تعالی از روی عدل و حکمت و علم روح وفرح را دریقین ورضا، واندوه وغصّه را در شك و نارضایتی قرار داد پس راضی از او گشته وامر را باو تسلیم بنمائید، پس از این روایت بدست میآید یقین برترتّب حوادث آینده ازخیروشر برفتار و کردارجامعه امروز وعدم امکان‌تخلف‌آن نتیجه از این مقدمات ورضاء بآن در حال حاضر روح وفرح رابمامی‌بخشد. گرچه گمراه واشتباه کار حالا درغصّه والم بوده وانتظار اجر اخروی فقط را داشته باشد گوئی با توجّه باین مقام است که شیخ محمود شبستری گوید:

جهان چون‌چشم وخط وخال وابروست　　　که هرچیزی بجای خویش نیکوست

ابن نباته از حضرت مولی الموحدین سلام‌الله علیه نقل مینماید که‌آن‌وجود مقدّس فرمود بحضرت‌داودعلی نبیّنا وآله وعلیه‌السلام وحی‌رسید که ای‌داودتواراده مینمائی و منهم اراده میکنم و جز آنکه من اراده کردم ام نمیشود اگر تسلیم اراده من باشی آنچه بخواهی ترا دهم و اگر تسلیم ارادهٔ من نباشی خویشتن را بمشقت انداخته ای در بارهٔ آنچه که اراده کرده‌ای بعدازآن هم نمیشود مگر آنچه من‌اراده نمایم حالا که آنچه او خواسته خواهد شد ما چرا بقضاء راضی نشویم پس ازآنکه در انجام وظائف محوله بخودمان تقصیر نکرده ایم.

حضرت صادق سلام الله علیه فرمود: ازهمه مستحقّ‌تر براینکه تسلیم بقضاء الهی باشد آنکس است که خدا را شناخته داناترین مردم است که راضی ترین‌آنها در برابر قضاء الهیست.

آری او بهتر میداند که خاطرات‌قلب او و اراده وحرکات عضلاتش دربرابر کشش و کوشش جهان در ایجادآنچه در پیش است بسیار ناچیز است پس تنها رضا بقضاست که باعث روح و شادی است پس راضی میشود.

مدعی‌ایمان‌را باچه‌چیز میتوان تشخیص داد که مؤمن حقیقی‌است یانه ؟ محك از برای اعلام حقیقت در نظر حضرت صادق سلام‌الله علیه همانا تسلیم بخدایتعالی و رضا بآنچه از سرور و پریشانی باو وارد میگردد تشخیص داده شده است زیرا دارندهٔ ایمان است که میتواند تسلیم حکم الهی از جزئی و کلّی و مالی و مقامی و جانی گردد ، و حال رضا در این مراحل داشته باشد و گرنه دست برداری از محبوب بدون‌ایمان برعوض ابدی‌آن از نعیم آخرت اثر عدم رضا را در صورت آدمی پدید آورده و سهل است با زبان هم تصریح بباخت خویشتن میکند .

در اسرائیلیّاتست که آن عابد از بنی اسرائیل مرد همه عزا داریها کردند خطاب بموسی‌کلیم علی‌نبیّناوآله وعلیه‌السلام رسید که‌این امّت توجه جماعت‌ابلهی هستندیکی‌ازدشمنان من‌مردچه سو گواریها که کردند پرسید خدای من‌دشمن دربار قدس تو که‌بود ؟ خطاب‌آمدآن مرد عابد ، پرسیدعلّت دشمنی او چه بوده ؟ خطاب رسید که بی ایمان بود هروقت بعیالش میگفت اگر گفتهٔ موسی راست شود آنچه از لذایذ دنیا از دست میدهیم پاداش گرانبهائی دریافت خواهیم گرد چون ایمان نداشت در برابرترك مطلوب نفسش خودرا با تردید تسلیت خاطر میداد و نا راضی بودنش‌رااعلام میکرد .

درکافی ازحضرت مولی الموحدین سلام الله علیه نقل مینماید که آنحضرت فرمود ایمان‌را چهار رکنست : اوّل ـ رضا بقضاء الهی . دوّم ـ توکّل باو . سوّم ـ تفویض امر باو . چهارم ـ تسلیم بامر او .

اگر پاره‌ای از جهت های اهمیّت رضاء بقضاء را دیدید معلوم میگردد بیش ازاینها دخالت دارد و یکی ازارکان‌ایمانست ، محبوب‌تر بنده هم‌آن کسست که‌راضی بقضاء باشد طوریکه حضرت موسی علی‌نبیّنا وآله وعلیه السلام از خدایتعالی‌تقاضا کرد که محبوب تر و عبادت کننده ترین خلقش را باو نشان دهد امر الهی باورسید که در فلان ده در کنار دریاست وبا نام ونشان محلّ‌اورا معرّفی کرد حضرت کلیم‌الله علیه‌السلام بآن مکان رفت مرد جذامی زمین گیر برصی رادید که تسبیح میکند ، آن

حضرت از جبرئیل علیه‌السلام پرسید آنمردی که ملاقاتش را از خدا خواستم کو تا به بینم ؟ جبرئیل علیه‌السلام گفت اینست ، گفت من دوست میداشتم اینکه ملاقات اورا آرزو میکردم بسیار روزه گیر و شب زنده دار مشاهده کنم ، جبرئیل علیه‌السلام گفت این محبوب تر در پیشگاه خدایتعالی وعابد تراز بسیاری روزه بگیر و شب زنده دار است ، من مأمور گردیده‌ام دو چشم اورا هم کور سازم ، گوش کن‌بآنچه که‌میگوید پس‌جبرئیل علیه‌السلام اشاره بچشمهای او کردهردو بصورتش فرو ریخت آن مرد گفت خدایاآنقدر که میخواستی‌با دیدگانم‌مرابهره مند نمودی وآنوقت که اراده‌ات‌علاقه گرفت از من اخذ کردی وباقی گذاردی‌آرزوی طولانی مرانسبت بخودت ای‌آنکه بسیار نیکوئی در حقّم مینمائی و مرا از خویشتن دور نمیداری ، حضرت کلیم الله علیه‌السلام باو گفت‌ای بندهٔ خدامن مردی هستم خدا دعای مرا قبول مینماید اگردوست میداری دعاء کنم خدا ترا صحّت از ابتلائت ببخشد و اعضاء و جوارحت بتو باز گردد ؟ گفت خدایت بتو رحمت کند چیزی ازآنچه گفتی نمیخواهم اختیارخدایم در حقّم محبوب‌تر از اختیار خودم در باره‌ام میباشد حضرت کلیم الله علیه‌السلام فرمود شنیدم اینکه گفتی ایخدائی که درحقّم بسیار نیکوئی کرده‌ای و بخویشتن واصل نموده ای این نیکوئی و وصول کو ؟ گفت در این شهر غیر از من کسی خدای مرا نمیشناسد وبراو عبادت نمیکند ، حضرت موسی علیه‌السلام کنار رفته و گفت این عبادت کننده‌ترین مردم دنیاست و تعجّب از مقام رضای او کرد .

چگونه میشود که صاحب رضا محبوبترین بندگان خدایتعالی در دربار قدس او نباشد در صورتیکه ابن مسکان از حضرت صادق سلام‌الله علیه نقل مینماید که‌آن حضرت فرمود بمکروه قضاء راضی گشتن از اعلا درجات یقین است .

بلی چون‌آدمی جدّاً یقین کنداراده حقّ‌تعالی‌اصلح بحال اواز دل بخواهش میباشد پس راضی بمکروه قضاء میگردد .

پاره‌ای ازآلودگیهای خصوصی وعمومی است که جز باتسلیم و رضا بمکروه قضاء وجریان ناگواریهای‌آن‌شخص تطهیراز پلیدیش نمیشود ، گرچه مکروه‌بذائقه

میباشد ولی بآتشی شبیه است که طلاء ناب را از سنگ وخاك خلاصی میبخشد ، اگر مکروه قضاء دامن گیر او نباشد بنده ناقص و آلوده خواهد ماند . بلکه روایت شده که صبر در برابر حوادث ناملایم و رضا بقضاء بمنزله سر است از اطاعت .

پر واضحست اگر صبر در برابر شدائد دهر برای مؤمن اطاعت پیشه نباشد اطاعت از کفش در هجوم سیل بلاها بیرون میرود چنانکه زندگی از اعضاء وجوارح با بریده گردیدن سر از بین میرود و اگر رضا بقضاء نباشد با اظهار کراهت و انزجار از پیش آمد سنگین ناملایم مشمول آن روایت میشود که حضرت رضا علیه‌السلام از حضرت رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل فرمود که خدای عزّ وجلّ فرموده هر کس راضی بقضاء من نشود و ایمان بتقدیرم نداشته باشد خدائی جز من از بهر خویش بدست آورد پس رضا و صبر بمثابهٔ رأس است نسبت بجسد .

و اینست که صاحبان رضا از شیطانی که اولاد آدم را خانه برباد کرده نجات یافته و شیطان را بآنها راه نیست .

صفوان از حضرت صادق سلام الله علیه نقل مینماید که آنحضرت فرمود : شیطان گفت پنج چیز است که حیله بآن ندارم وسایر مردم درقبضهٔ منند اوّل ـ آنکه پناه بخدا با نیّت راست برد و در جمیع امورش باو توکّل کند . دوّم ـ آنکس که تسبیحش در شبانه روز زیاد باشد . سوّم ـ آنکه راضی شود در حقّ برادر دینیش بآنچه در باره نفسش بآن راضیست . چهارم ـ آنکه جزع ازمصیبت نکند موقعیکه اصابت باومینماید . پنجم ـ آنکه راضی بآنچه خدایش باوقسمت کرده باشد وبرای روزی فوق‌العاده همّت نگمارد .

چطور شیطان میتواند بصاحبان رضا راه یابد وحال آنکه بزنطی میگوید که از حضرت صادق سلام‌الله‌علیه شنیدم که فرمود ایمان‌را چهار رکنست : اوّل ـ توکّل بخدا . دوّم ـ رضاء بقضاء او . سوّم ـ تسلیم بامر الهی . چهارم ـ واگذاری امرخویشتن بخدای خویش ، عبد صالح گفت تفویض میکنم امرخودم را بخدایم پس خدایتعالی اورا از بدی آنچه مکر در باره‌اش کردند حفظ فرمود نه اینکه بشکنجه در عالم

ظاهر نیفتاد بلکه او را کشتند مراد از « سیئات ما مکروا » فتنهٔ در دین است که نتوانستند بایمان و عقیدهٔ او خلل وارد سازند .

ازجمله کسانی که طلب رضای حق تعالی باهرچه که پیش آید نمود حضرت مولی‌الموحدین سلام الله علیه است نصر بن مزاحم میگوید : در آنموقع که درصفین اشتغال بمجاهده داشت عرض کرد پروردگارا بدرستیکه تو میدانی بتحقیق من اگر میدانستم رضای تودر اینست که خویشتن‌رادردریاغرق کنم ویااین که نوك شمشیرم را بشکم خویش بنهم وبروی آن بیفتم واز پشتم خارج گردد هر آینه میکردم خدایا ازآنچه مرادانا کردای میدانم امروز عملی نمی کنم که در پیش گاه تو مطلوب تر از جهاد با این فاسق ها باشد لذا این را بهر امری مقدّم داشتام .

مشاهده می‌نمائید چگونه در حال بلاء از جا در نرفته است .

« لولا الأجل الّذي کتب‌الله علیهم لم تستقرّ أرواحهم في أجسادهم طرفةعین شوقاً الی الثوّاب وخوفاً من العقاب » .

اگر اجل مقدّر الهی پای بندشان نبود از فرط شوق ثواب و بیم از عقاب باندازهٔ چشمك زدنی مرغ روح در قفس بدنشان نمیزیست ، در ذیل آیهٔ « ثم قضی أجلا وأجل مسمّی عنده » حضرت صادق سلام الله علیه میفرماید : اجلی که از آن اسم برده شده است همان اجلیست که درشب قدر بعزرائیل علیه‌السلام تذکر داده شده است و این همانست که در قرآن عظیم میفرماید « إذا جاء أجلهم فلا یستأخرون ساعة ولا یستقدمون » .

امّا اجل معلّق آنستکه در آن محل از برای تقدیم وتأخیر هست خلاصه اینکه اگراین بصحهٔ الهی نمیرسید که در موقعی معیّن ارواح ازجسد هااخذ به پیشگاه الهی بشوند شوق ثواب و خوف عقاب نمی گذاشت روح پرهیزکاران در کالبدشان مستقر گردیده و امور بدنشان را تنظیم بنمایند با اینکه در بیان حقیقت روح در سورهٔ إسراء خدای تعالی میفرماید « یسئلونك عن الرّوح قل الرّوح من امر ربّی وما اوتیتم من العلم إلّا قلیلاً » از تو در خصوص روح سئوال مینمایند بگو روح از

عالم امر پروردگار منست از علم جز اندکی بشما اعطاء نگردیده است حضرت مولی‌الموحدین سلام‌الله علیه میفرماید : « الرُّوح في الجسد كالمعنى في اللّفظ » روح درجسد آدمی بمثابه معنی در قالب لفظ است طوری که نمیشود معنی را مشاهده کرد وجز در قالب لفظ آنرا بنظر درآورد ، روح نیزحقیقت بدنست وبی آن بدن آدمی چون لفظ بی معنی است در مقام استبعاد فهم معنی روح چه نیکو گفته آنکه گفته است .

زهی نادان که اوخورشیدتابان   بنور شمع جوید در بیابان

تمامی حواسّ انسانی درپرتو روح اودرکار است وشعاعی ازآن میباشد دیگر معنی براین نیست که آدمی بتواند بایکی ازحواسّ ظاهری ویاباطنی روح رادرك نماید که گفته‌اند : « که بحر قلزم اندرظرف ناید » .

درکتاب شریف کافی ازحضرت صادق سلام الله علیه نقل مینماید که فرمود : خدای تعالی ما را از علیّین خلق کرد و روح ما را از مقامی بالاتر بر آن ایجاد نمود وارواح شیعیان ما رااز علیّین ایجاد نمود از اینجاست که در ما بین ما و آنان قرابت است وقلبها یشان روبما در تمایل است .

جسد انسانی طوریکه حضرت صادق سلام الله علیه در کتاب خصال صدوق تفسیرفرموده بروی چهار اساس تأسیس گردیده است اوّل ـ روح دوّم ـ عقل سوم ـ خون چهارم ـ نفس . زمانی که روح خارج از بدن بشود عقل باو تبعیّت میکند و زمانی که روح چیزیرا به‌بیند عقل ازبهر اوحفظ مینماید وجامیماند خون ونفس ، مجلسی رضوان الله علیه فرمود : مراد ازروح نفس ناطقه است که در برزخ علوم از او جدا نمیشود بلکه در آن ترقّی هم دارد امّا مراد از نفس روح حیوانیست که با خون دربدن مانده ومضمحل میشوند مراد ازدیدن روح یامشاهده عقلانیست ویا با چشم برزخی دیدنست .

ودرحدیث ازمولی‌الموحدین سلام‌الله علیه رسیده‌است که فرمودجزاین نیست که همسایهٔ شمابودم وهمسایگیم بتوسط جسدم‌بوده درآن چند روز که باشما بودم .

آری نفس قدسی علوی بامقامی اعلا ازعلیّین مجاورومقبل بعالم‌قدس ربوبی و معرض از عالم سفلی بوده است مراد از جسد از جهت معنی لغوی همانا تنهٔ انسانی که جزپا و دست وسر است نمیباشد .

از حضرت صادق سلام الله علیه منقول است که عطر بهشت از هزار ساله راه بمشام میرسد و پست تر کسی از حیث منزل در آنجا کسیست که اگر جنّ و انس را مهمان کند قدرت ادارهٔ آنرا ازحیث طعام وآشامیدنی دارد بی آنکه چیزی از آنچه که دارد کسر بشود .

انسانی که علاقه برسعادت دارد وخوش بختی خویشتن را در همسایگی خدا تشخیص داده ونعمتی که کمتر پایه‌اش اینست که باو اعطاء خواهد گردید وجدّاً ایمان دارد براینکه درست است ، راستی‌اگر اجل‌حتمی جلوگیرش نباشد روحش قالب بدنش را تهی کرده وباعلا علیّین پرواز میکند .

حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله میفرماید حلقهٔ در بهشت از یاقوت سرخ رنگ بر صفحه های طلاهست زمانیکه حلقه بردربخوردبصدا درآمده ویاعلی علیه‌السلام میگوید.

حضرت صادق سلام‌الله‌علیه میفرماید : موقعی که صاحب‌ایمان درپای محاسبه است عیالاتش دم در انتظارش‌میکشند بشارتچی آمده بآنان بشارت میدهد که الآن ازحساب فارغ گردیده ورو ببهشت نهادحوریه هابخدا قسمش میدهند او قسم‌خورده و گوید حالا روی‌بشما نهاده ومیآید همین که میرسدباو میگویند تو باچنین اهلبیتی که‌دراینجاداری اهل شما دردنیا بشمااحق از مانبوده‌اند .

حضرت مولی المتقین سلام الله علیه در عهد نامهٔ خویش بمحمدبن ابی‌بکر میفرماید : بندگان خدابدانیدباهمهٔ‌اینکه خدایتعالی‌عذاب خانه دارد که جهنم است رحمت خدای تعالی بهمهٔ اشیاء وسعت دارد از بندگانش بهشت او کسری ندارد بهشتی که عرضش مثل عرض آسمانها و زمین‌است ، خیریست که شرّی بعد از آن نبوده ، ومشتهیاتیست که تمام گردیدن راه بر آن نیافته ، ولذتیست که دائمیست و مجمعیست که ازهم‌دورافتادن‌باآو نیست جمعیّتی هستندهمسایگان خدا دربرابرشان

غلمان صف زده و در دست سینی‌ها از طلا که پر از میوه جاتست و باگلها زینت یافته است .

ابو الدّر داء گفت که حضرت رسالت پناهی صلّی الله علیه و آله مردم را باذکر بهشت وآنچه در او ازحوریان ونعیم است با صحبت خویشتن آشنا میکرد در میان جمعیّت عربی بود که بردو زانو نشسته بود گفت یا رسول الله اهل بهشت از آوازه خوانی بهره‌مندند یا نه آن حضرت فرمود بلی دربهشت نهریست که کنارش رادخترهای باکره سفید پوست زیبا احاطه کرده باآهنگی میخوانند که خلائق مثل آنرا نشنیده اند و این افضل نعیم بهشت است .

در کتاب فضائل الشیعه از حضرت صادق سلام الله علیه نقل مینماید که آن حضرت فرمود وطنهای شما از بهر شما و قبرهای شما از برای شما بهشت است از بهر بهشت خلق گردیده و ببهشت بازگشت مینمائید .

در دنیا وطنهای شیعیان‌بایشان بهشت است زیرا نه‌آزاری درآنجا کسی‌بکسی میکند و نه اذیّت ونه زحمتی از یکی بدیگری میرسد البتّه اینطور هم باید باشد زیراشیعه بآنکس گفتند که تبعیّت ازحضرت مولی الموحدین سلام الله علیه‌نماید ، پرواضحست آنانکه از حضرت تبعیّت کنند جز خیر و خوشی و راحتی از آنان بهمدیگرچیزی‌نمیرسد دردنیا هستند ولی دنیای‌آنها بآنان بهشت‌است ، امّا قبر بر شیعه بهشت است حضرت رسول الله صلّی الله علیه و آله فرمود قبر یا باغی از باغات بهشت است و یاگودالی ازگودالهای دوزخ .

باغی‌ازباغات بهشت است به نیك مردان و پرهیزکارها ، باری تحقّق‌همچون وضع و بهشت در برابر صاحبان تقوی باعث است بر اینکه روح آنها از جسدشان مفارقت نماید اگر اجل مقدّر ازآن مانع نشود آری روح که امرآسمانی بوده و بهشت با این همه خصوصیّت آماده از برای صاحبان تقوی بوده است ، راستی مثل اینان همانست که لسان الغیب «حافظ» میگوید :

طائر گلشن قدسم چه دهم شرح فراق که در این دامگه حادثه چون افتادم

« لولا الأجل الّذي كتب الله لهم لم تستقر أرواحهم في أجسادهم طرفة عين شوقاً إلى الثّواب و خوفاً من العقاب » .

عذابی که بگنه‌کاران ازطرف‌خدای منتقم و قهّار میشود درآتش دوزخست .

روایت از صدوق از حضرت صادق سلام الله علیه است که روزی حضرت رسول صلّی الله علیه و آله نشسته بود که جبرئیل علیه السلام با حالت غم انگیز و رنگ تغییر یافته وارد شد آنحضرت علّت پریشانی و محزونیش‌را پرسید جبرئیل علیه السلام عرضه داشت چطور اینجور که می بینید نباشم در حالیکه بامر الهی دستور دمیدن بجهنّم صادر گردیده ، آنحضرت ازنفخ جهنّم استفسار فرمود جبرئیل علیه السلام عرضه داشت خدای تعالی امر کرد هزار سال بآتش دوزخ دمیده شد تا سرخ شد ، هزار سال دیگر بدمیدن امر شد وانجام گرفت تا آتش دوزخ سفید گشت ، باز امر شد هزار سال دیگر دمیدند تا سیاه و ظلمانی گردید اگر حلقه ای ازآن زنجیر که طولش هفتاد زراعست بدنیا گذارند دنیا از حرارت آن‌آب میشود واگر قطره‌ای اززقّوم وضریع بآب دنیا بزنند اهل دنیااز گندآن میمیرند .

حضرت رسول الله صلّی الله علیه و آله گریه کرد و جبرئیل علیه السلام گریه نمود خدایتعالی ملکی فرستاد و پیغام داد که خدای شما بشما سلام میرساند و میفرماید من شما را آمن ازاینکه گناه بکنیدنموده وباآن آتش شما را معذّب نخواهم کرد .

جائیکه عقاب پر بریزد از پشّهٔ لاغری چه خیزد

اگرازین وحشت پرهیزکاران قالب از روح تهی‌بنمایندا گراجل مقدّر مانع از آن نشود جا دارد .

اگر بخواهید قدری بعظمت آن آتش پی ببرید روایت از زید بن علی از پدرانش از امیرالمؤمنین از حضرت رسول الله صلّی الله علیه و آله است که فرمود این آتشی که دارید یکجزء ازهفتادجزء آتش‌جهنّم‌است‌وهفتادمرتبه‌خاموش گشته‌اگراین‌تخفیفها داده نمیشد آدمی نمیتوانست آنرا پس از شعله ور گردیدن خاموش بنماید و روز قیامت آورده وبرآتش جهنّم ملحقش میسازند بطوری مینالد که نمیماند ملکی

مقرّب و نه‌نبیّی‌مرسل مگر اینکه از نالهٔ شدیدآن دراثر شدّت آتش جهنّم بزانو
در میآید از پریشانی حال که بآنان رخ میدهد .

چگونه از ترس عذاب‌آدم پا کدامن قالب از روح تهی نکند ؟

صدوق علیه الرحمة از طریق خود روایت نموده که حضرت باقرسلام‌الله‌علیه فرمود پس ازآنکه‌ازآیهٔ « وجییء یومئذ بجهنّم » از حضرت رسول الله ﷺ سؤال شد فرمود جبرئیل امین بمن خبر داد بدرستی که خدائیکه جز او خدائی نیست بعد ازآنکه اوّلین وآخرین را در عرصهٔ حشر جمع کنند جهنّم را بر آن عرصه مشرف میسازنددرحالیکه‌باهزارمهار آنرامهار کرده وهریك ازمهارهارا هزارملائکه غلاظ و شداد گرفته در صورتیکه در حدّت وغیظ و زفیر است از نفس و زفیر زدن آن‌جمیع‌هلاك میشدند ، اگرارادهٔ ازلی‌علاقه بتأخیر هلاکت گناهکاران نمیگرفت یکستون ازآتش ازآن جدا گردیده وبرخلائق دور میزند چه نیکوکار وچه بدکار خلق نکرده خدا از ملك ونبیّ کسی را مگر اینکه همهٔ ایشان ایوای برمن خدایا میگویند و توهستی که میگوئی خدایاامّتم امّتم پس صراط را بروی آن میگذارند در حالیکه دقیق تر از مو و برّنده تر از دم شمشیر است وسه پل تشکیل میدهد در یکی ازآنها امانت و رحم و در دوّمی نماز و در سوّمی عدل ربّ العالمین پس مرور بر آن شروع میگردد ، برحم وامانت رسیدگی‌میشوداگر ازآنها نجات‌یافتند ازنمازپرسش میشود اگرازآنهم نجات شد بعدل الهی میرسند که خدایتعالی فرمود « إنّ ربّك لبا المرصاد » مردم در صراط بعضی در حال معلّق زدن قدمی میلرزد و قدمی از آنان در جایش مستقر میشود ، ملائکه دراطراف‌آنان دست بدعا برداشته میگویند ایخدای حلیم ببخش ودر گذر وبا بخشایش خویش اعادهٔ‌لطف بکن وسالم نگهدار سالم نگهدار ، مردم ازاین‌روآن برمانندفرش میافتندزمانی که کسی‌ازایشان نجات یافت بآن نگاه کرده میگوید حمد بخدائی که بعد از یأس مرا بفضل خود نجات بخشید ، بدرستیکه پروردگار ما غفور وشکور است .

در اینجاست که در روایت وارد شده با هر مهاری سری از جهنّم مهار گشته

که هزار دهن ودر هر دهن هزار دندان دارد چون‌علاقه‌بترسانیدن گناهکاران گیرد در زیر مراقبت ملائکه غلاظ و شداد بر تکاپو آمده هجوم باهل محشر نماید و دندانهایش از غیظ بهم بر خورد « ترمیهم بشرر کالقصر » باندازه قصرها شرارها از دندانهای او جدا گردیده بروی اهل محشر بریزد ، اینجاست که خطاب میآید « انطلقوا إلی ظلّ ذی‌ثلاث شعب » و بحضرت ختمی مرتبت ﷺ خطاب شود که از عرصه حشر بر کنار شود آنحضرت کناره گیری میکند و ردایشرا بجا میگذارد خطاب میرسد که ردایت را هم بر گیر این دفعه نعلین در میان‌اهل محشرمیگذارد .

هولی که این قدر هراس دارد پس قضیّه از همان قرار است که حضرت مولی المتقین سلام‌الله علیه فرمود اگر اجل حتمی نمیبود از ترس عقاب روح های پرهیز کاران در قالب بدنشان آرام‌نمی گرفت .

از حضرت صادق سلام الله علیه منقولست که حضرت رسالت ﷺ فرمود در شب معراج صدائی شنیدم که از آن ترسیدم جبرئیل گفت آیا شنیدی ؟ گفتم بلی گفت این سنگیست که در کنار جهنم بود هفتاد سالست که بجهنم پرت نموده‌ام حالا بقرار گاهش رسید (میگویند تا حین قبض‌روح دیگرآن حضرت خندان دیده نشد)آنگه جبرئیل علیه‌السلام صعود کرد و من هم صعود نمودم تا اینکه بآسمان دنیا رسیدم ملکی ملاقاتم نکرد مگر این که متبسّم و بمن بشارت دهنده بود تا اینکه بملکی برخوردم که بزرگترازجهت خلقت از آن ملکی ندیده بودم کریه منظرو غضبناك بود مثل سائرین دعا کرده و خوش تعارف نمود الّا اینکه برویم نخندید و بشارت نداند ، بجبرئیل گفتم کیست این که از او ترسیدم ؟ گفت بجاست اگر از او بترسی همه ما از او ترسانیم این مالك خازن دوزخست تا کنون نخندیده است از آنروزی که خدایش خلق کرده هرروز برغضبش‌افزوده میگردد وغیظ بردشمنان خدا واهل معصیت میورزد ، اگر میشد بروی کسی بخندد بروی شما میخندید پس سلام باو دادم وببهشت مرا بشارت داد بجبرئیل که در مکان امین است گفتم او را امر کن آتش رابمن نشان دهد ، جبرئیل ابلاغ رسالت کرد پوشش از آتش برداشت

وودی از آن گشود نهیبی از آن ساطع گشت تا این که گمان کردم مرا میگیرد پس گفتم باو بگو پوشش بر آتش بگذارد جبرئیل امر بمالك کرد واو بآتش گفت بمکانت باز کرد پس بآنجائی که از آنجا خارج شده بود باز گشت . جائی که مقام رسالت این گمانرا بخود ببرد متقّی وپارسارا حال معلوم است که جزز هره باختن حالی ندارد مگر خدایش باقدرت خود درتحت تقدیر تأخیر أجل او را نگهدارد .

درنهج البلاغه حضرت مولی المتقین سلام الله علیه میفرماید بدانکه این جلد نازك راصبری بر آتش نیست بنفس‌های خویشتن رحم کنید بتحقیق درمصیبت های دنیا آزمایش کردید دیدید که ازخاری مینالد وازلغزشی پایتان خون آلود میگردد وسنگریزۀ داغ شده شما را میسوزاند چطور میشود درصورتی که در میان دو طبق ازآتش باشید درحالی که قرین شماسنگ وشیطان باشد شما حالی گردید بدرستی که مالك زمانی که غضب بآتش کند بعض آن بعض دیگرش را می‌شکند وزمانی که زجرش کند بدرهای دوزخ از جزع پناهنده میگردد ای پیراز کار افتاده که مختصری از قدرت باتست چطوری توزمانی که طوقهای آتش باستخوانهای گردنها در جای گوشت شود . وزنجیری که دست وپای انسانی را باهم جمع می‌نماید گوشت رانهارابخورد ، جمعیّت‌بندگان خدا ! پس‌خدایرا درنظر آرید واز خدای بپرهیزید درحالی که شما سالم هستید وصحیح می‌باشید پیش از این که مریض گردید و در آزادی‌هستید قبل ازاینکه بتنك‌نای مضیقه برخورد نمائید درآزاد ساختن گردنهای خویشتن از آتش سعی نمائید پیش از این که راه آزادی بروی شما بسته شود حضرت سیدالساجدین سلام الله علیه بعد از نماز شب در دعاء این جملاترا در مقام تشریح‌آتش‌دوزخ میفرمود : پروردگارا بدرستی که بتوپناه می‌برم‌ازآتشی که باآن سخت گیربر گناهکاران درگاهت گردیده‌ای وترسانیده‌ای‌هر کرا که پای‌ازرضایتت بکنار نهاده ، ازآتشی که نورش عبارت ازظلمت‌است وآسانش‌دردناك ودورش نزدیك است بتو پناه میبریم‌از آتشی که بعض‌آن مربعض دیگر را خورده وقطعه‌ای‌برقطعه دیگرش حمله میبرد آتشی که استخوانها را خاکستر میسازد و از شدّت گرمیش

حمیم را بجای‌آب بدوزخیان مینوشاند بکسی که تضرّع باو کند ابقاء نکرده ورحم بآنکه ازاوطلب‌عطوفت مینماید نمیکند وقادربر تخفیف از کسی که خاشع باو گشته وتسلیمش شده نیست وباشدیدترین حرارتی ازعذاب دردناك ووبال‌بسا کنین خودش ملاقات میکند خدایا بتو پناه می‌برم از عقربهای آن که دهان برای گزیدن گناه کاران گشاده ومارهایش که دندانهایشانرا بهم ازشدّت غیظ بگناهکاران فشرده وبهم میزنند ، وپناه بتو میبرم ازنوشابۀآن عذابخانه که امعاء آدمی را قطع کرده ودلش را براو تباه میسازد وقلب ازایشان میستاند ، وطلب هدایت از تومیکنم درمقابل‌این که از آن آتش دور گشته وعقب افتاده .

جائی که در مقابل دهشت آتش حضرت زین العابدین سلام الله علیه اینطور بنالد ، کسانی که پرهیزکارندبایدروح ازقالب تهی‌بنمایند بجهت وحشت ازآن‌آتش اگر اجل مقرّر خدائی جلوگیری از آن نکند .

« عظم الخالق في أنفسهم فصغرمادونه في أعینهم » .

خدای‌دردل‌ایشان‌بزرگ گشت بدین‌سبب‌همه‌عالم دردیدۀ آنها کوچك است .

با این که در راه حق و ترویج حق پرستی اشرف کاینات رسول الله صلّی الله علیه وآله آنقدر زجر دید که فرمود چون من کسی از انبیاء زجر و زحمت ندیده است .

وبا اینکه سورۀ مبارك که « طه ماأنزلنا إلیك القرآن لتشقی » در باره‌اش نازل گشت و خطاب ربّ الارباب باو با این عنوان متوجّه شد که ای بر گزیده ما ما قرآنرا بتو نازل نکردیم تادر اثرزیادی عبادت وشدّت‌آن خویشتن را ناراحت کنی آری‌اوبود که هفت سال‌تمام شب زنده داری کرد وطوری عبادت کرد که پاهایش از شدّت زحمت ورم کرده و رنگ صورتش پرید با این همه وقتی که توجه بمعبودش می کردتمامی اینهاازنظرش محو گشته وعرض‌مینمود « ما عبدناك‌حق‌عبادتك » آنطور که سزاواراست عبادتت نمائیم عبادتت نکردیم . حضرت مولی‌المتقین سلام الله علیه با آن همه طاعت و عبادت که مختصری از آن در گذشته ذکر گردیدباز حضرت زین‌العابدین سلام الله علیه نقل می‌نماید که از جمله دعا های آن حضرت این بود

«يا من يرحم من لايرحمه العباد ، ويامن يقبل من لايقبله البلاد ، يا من لايحتقر اهل الحاجة إليه ، يامن لايجيب بالرّد اهل الالحاح إليه ، يامن لايخفى عليه صغر ما يتحف به ، ولايضيّع يسير ما يعمل له ، يا من يشكر على القليل و يجازي بالجليل يامن يدنو إلى من دنامنه ، يامن يدعو إلى نفسه من أدبرعنه ، يامن لايغيّر النعمة ولايبادر بالنقمة ، يامن يثمر الحسنة حتّى ينميها ويتجاوز عن السيّئة حتّى يعفّيها انصرفت دون مدى كرمك الحاجات ، و امتلأت ببعض جودك أوعية الطّلبات ، وتفسّخت دون بلوغ نعتك الصّفات ،فلك العلوّ الأعلى فوق كلّ عال ، و الجلال الأمجد فوق كلّ جلال ، كلّ جليل عندك حقير ، و كلّ شريف في جنب شرفك ، صغير، خاب الوافدون على غيرك ، وخسرا المتعرّضون إلّا لك ، وضاع الملمّون إلّا بك ، وأجدب المنتجعون إلّا من انتجع فضلك ، لأنّك ذوغاية قريبة من الرّاغبين ، وذومجد مباح للسائلين ، لايخيب عليك الآملون ، ولايحفوا من عطائك المتعرّضون ولايشقى بنقمتك المستغفرون ، رزقك مبسوط لمن دعاك ، وحلمك معترض لمن ناواك وعادتك الاحسان إلى المسيئين ، وسنّتك الابقاء على المعتدين حتّى لقد غرّتهم أناتك عن الردع ، و صدّهم إمهالك عن الرّجوع ، إنّما تأنيت بهم ليفيئوا إلى أمرك ، وأمهلتهم ثقة بدوام ملكك ، فمن كان من أهل الشقاوة خذلته لها ، ومن كان من أهل السعادة ختمت له بها ، كلّهم صائرون إلى رحمتك ، واُمورهم آئلة إلى أمرك ، لم يهن على طول مدّتهم سلطانك ، ولم يدحض لترك معاجلتهم حججك ، حجتك قائمة ، وسلطانك ثابت ، فالويل الدّائم لمن جنح عنك ، والخيبة الخاذلة لمن خاب منك ، والشقاء الاشقى لمن اغترّبك ، ماأكثر تقلّبه في عذابك وماأعظم تردّده في عقابك وماأبعد غايته من الفرج ، وماأثبطه من سهولة المخرج عدلاً من قضائك لاتجور فيه ، وأنصافاً من حكمك لاتحيف عليه قدظاهرت الحجج ، وأزالت الاعذار ، وتقدّمت بالوعيد وتلطّفت في الترغيب وضربت الأمثال وأطلت الامهال ، وأخّرت وأنت تستطيع المعالجة وتأنيت وأنت مليىء بالمبادرة لم يك أناتك عجزاً ، ولاحلمك وهناً ، ولا إمساكك لعلّة ، ولاانتظارك لمداراة ، بل ليكون حجتك الأبلغ و كرمك الأجمل و إحسانك الأوفى ، ونعمتك

الأتم ، كلّ ذلك كان ولم يزل وهوكائن لايزول ، نعمتك أجل من أن يوصف كلّها ومجدك أرفع أن يحدّ بكهنه و إحسانك أكبرمن أن يشكر على قلّة ، فقدا قصرت ساكناً عن تمجيدك لارغبة يا إلهى عنك بل عجزاً ، ولازهدا فيما عندك بل تقصيرا وها اناذا يا الهى أومل بالوفادة و أسئلك حسن الرفادة ، فاسمع ندائي واستجب دعآئي ، ولاتختم عملي بخيبتي ، ولاتجبهني بالردّ في مسئلتي وأكرم من عندك منصرفي إنّك غير ضائق عمّا نريد ولاعاجز عمانشاء ، وأنت على كلّ شيىء قدير .

ای آنکه رحم میکند بآنکه بنده ها باو رحم نمیکنند ، وای آنکه قبول میکند آنرا که شهرها او راقبول نمیکنند ، ای آنکه کوچك وخوار نمیدارد کسانی را که باومحتاجند ، ای آنکه باردجواب نمیدهد، بآنها که باصراراز او طلب حاجت کنند ، ای آنکه اگرتحفه بس کوچك بدربادش تقدیم نمایند باومخفی نمیماند ، ومختصر عملی که از بهررضای او بجای آورده شده است ضایع نمیسازد ، ای آنکه بکم شکر کند و بزیادی پاداش میدهد ، ای آنکه نزدیك میشوی بهر کس که بخواهد بتو نزدیك بشود ، ای آنکه بخویشتن میخوانی آنرا که بتو پشت کرده است ، ای آنکه بنعمت تغییر نمیدهد ومبادرت بنقمت نمیکنند ، ای آنکه نیکوئی رامیوه ده کرده وبآن ریشه میدهد واز گناه میگذرد و آنرا نادیده میگیرد احتیاجات در مقابل کشش کرم تو عقب گردیده است ،وپیمانه های تقاضا وطلب با بعضی از بخشش تو پر گشته است و پیش از آنکه صفتها بجائی رسد که تعریف تو را کنند از هم پاشیده گشته‌اند ، ازبهرتست بلند مقامی که بلندتر ازهرمقام بلند است و از بهرتست جلال بامجد که بالاتر از هر جلال است ،هرصاحب جلالت درپیشگاهت کوچك است و هر شریف در کنار شرف تو خوار است هر که جزترا مورد توقع خویشتن قرار داده زیان کار گردیده است وهر کهبغیر تو عرض تقاضا نموده تهی‌دست گشته‌است ، آنانکه بغیرتو گرویده‌اند ضایع شده‌اند ، بقحطی انداخته خود را آنانکه از غیر فضل تو خواستند بنعمت برسند ، آری توئی که بدارندگان رغبت نزدیکی ، وبسؤال کنندگان مباحست که مجداز توبخواهند ، در دربارت آرزومندان محروم

نمانده ، وحیف میل درباره کسانی که بعطاء تومنتظرند نگشته است ، آنانکه راه استغفار در پیش گرفتند باعذاب تو شقی نگردیدند ، آنکه دست توسل بذیل عنایت تو زد روزی تو در باره‌اش گسترده شد ، و هر که ترا قصد کرد حلم تو او را دریافت ، عادت تواحسان بگناهکاران ، وراه ورسم تومهلت دادن برتعدی کنند گانست تااینکه ، کار آنها بجائی کشیده که مؤاخذه نکردنت مغرورشان از بازگشت نموده ، ومهلت دادنت بآنان جلو گیری ازرجوعشان کرده تحقیقاً تأنّی درمؤاخذهٔ ایشان کردی ، تا این که بفرمان تو بازگردند ، ومهلتشان دادی چون خاطرجمع از دوام ملك خودت بودی ، پس هر که از اهل سعادت بود سعادتمندی باو حتم کردی ، وهر کس که از اهل شقاوت بود در اثر آن مخذولش نمودی ، همهٔ اینان برحمت تو بازگشت می‌نمایند وامر آنها بفرمان تورجوع میکند باطول مدت امان سلطنت توسست نگردیده ، وحجت تو دراثر تعجیل نکردن در مؤاخده باطل نگشته است ، حجت تو برپاوسلطنت توثابت است ویل دآئمی دربارهٔ آن کس است که بتورو ننهاده وزیان ضرر آوراز بهر آن کس است که درراه کسب لطف توضرر در پرتو غفلت نموده است ، بدبخت‌ترین بدبختی ازبهر کسیستکه مغرور بتو شده است ، چقدر در عذابت از این پهلو بآن پهلو خواهد شد ، و تا چه حد در عقابت تردّد او بزرگ خواهد شد ، چه اندازه دور ازفرج وتا چقدر از سهلی خروجگاه بدور افتاده است عدالت در قضاء تو است که ظلم نمینمائی ، وانصاف در حکم تست که حیفی در او نیست ، حجتها را کمك یکدیگر کرده وعذر هارا زائل نمودی با ترسانیدن پیش دستی گرفته ، وبا ترغیب تلطّف کردی مثلها زدی ومهلتهای طولانی نمودی تأخیر انداختی مؤاخذهٔ را در حالیکه قدرت برعجله داشتی ، و آهستگی معمول داشتی درصورتیکه پراز مبادرت بودی آهستگی توعاجزی ، و حلم تو سستی نبود امساك تو بجهت علّتی وانتظار تو بخاطر مدارانبود بلکه منظور این بود ، حجت تورساتر ، و کرمت کامل‌تر ، واحسانت باوفاتر ، ومؤاخذه‌ات أتم باشد ، همهٔ اینها ثابت بود وخواهدبود ، وپابرجاست نعمت تو ، وأجلّ ازاینستکه باتمامیّت توصیف شودومجد

توارفع از اینستکه باکنه آنرا محدود نمود واحسانت بزرگتر از آنستکه با آنهمه کمی توانائی شکر دربرابر آن بشود ، تحقیقاً درحالت سکون بنده‌را کوتاه آمده از تمجیدخودت کردی‌نه اینکه ازتوبغیررغبت نمودبلکه عجزدامن گیراوشد ، و بی رغبتی بآنچه درپیش گاهت بوده باعث نگشته بلکه تقصیر سبب آن گردیده است ، ومن اینم خدایم که آرزوی نیل بنعمت تو دارم ودرخواستم حسن ورود است ندای مرا بشنو ودعائم را باجابت برسان ، و عمل مرا بانومیدیم ختم مکن ، درسؤالم مرا رد مکن وبازگشت گاهم‌را مکرم بدار ، بتحقیق تو راتنگی نمیگیرد از آنکه اراده میکنی وعاجز از آنچه ما میخواهیم نیستی وتو بهرشیئ قادری .

نه تنهاء در مقام دعاء دربرابر عظمت خدا چیزی نمیدیده بلکه در مقام انجام وظائف اجتماعی نیز همین طور بوده برادر عزیزش عقیل با این که مورد توجه و علاقمندیش بود مختصر اعانتی از بیت‌المال تقاضا کرد در حالی که خودش فرمود رنگ رخسارهٔ او وبچه هایش در أثر پریشانحالی وفشار روزگار کاملا تغییر یافته بود آهن تکهٔ در آتش گذاشت وچون سرخ گشت گفت بگیر عقیل در اثرضعف چشم پنداشت پول ویا آرد است دست دراز کرد با حرارت آهن تماس گرفت داد زدچون آدمی که بدرد گرفتار آیدونزدیك بود که ازحرارت آن بسوزد ـ عین عبارت آن مولی اینست ـ پس باو گفتم شیون کنند گان در ماتمت بنشینندای عقیل ناله میکنی از آهن پاره‌ایکه او را انسانی برای بازی خودش سرخ کرده و مرامیکشی بآتشی که جبّار برای غضبش مسخرّ کرده است ، ناله بزنی از اذیّتی و ناله نکنم از آتش شعله دار .

ساعی از گندم بیت المال بیجابه برادری مثل عقیل و بچه هایش در آن پریشانحالی نداد و رحم در برابرش پست گردید زیرا خدایش در نفسش بزرگ باو رخ نمود .

خلافت اسلامی با آن عظمتش بحدی در نظرش کوچك بود که شخصاً ازفقراء ومساکین پذیرائی کرده وپدریتیمان وجای شوهربه بیوه زنان بود .

آری نفسی که عظمت خدایتعالی بآن تجلّی نماید جزاو هرچه هست پست میگردد .

چوخورشید جهان بنمایدت چهر   نماند نور ناهید و مه و مهر

« فهم والجنّة کمن رآها فهم فیها متنعّمون ، و هم و النّار کمن قد رآها فهم فیها معذّبون » .

پرهیزکاران وبهشت مثل آنستکه بهشترا دیده وآنان درآن صاحبان نعمتند پرهیزکاران وآتش مثل آنستکه جهنم را دیده وآنان در آن معذبند .

روزی حضرت امیرالمؤمنین سلام الله علیه ازحضرت امام حسن وحضرت امام حسین سلام‌الله علیهماسؤال کرد که چقدر فاصله مابین ایمان ویقین است آندوسبط رسول الله صلّی‌الله علیه وآله ساکت نشستند پس توجه بحضرت حسن مجتبی کرده فرمود یا ابا محمّد جواب بده گفت مابین ایمان و یقین یکوجب راه است ، گفت چطور است آن ؟ عرضه داشت ایمان آنست که از راه گوش و تصدیق قلب در برابر آنچه شنیده‌ایم برای ما حاصل شده است ، یقین آنست که باچشم آنرا دیده وباآن بآنچه غایب از ماست استدلال نمائیم .

ایمان یقینی که حضرت حسن مجتبی سلام الله علیه در اینجا بآن تصریح فرمود همانست که قرآن‌عظیم الشأن درضمن آیهٔ « کلاّلو تعلمون علم الیقین » ازآن بعلم الیقین تعبیر کرده است بلی یقین راسه مرتبه است علم الیقین عین الیقین وحق الیقین اگراز اثر پی بهمؤثر بردیم مثل این که دودی از دور بهبینیم و از آن یقین بوجود آتش نمائیم یقینی داریم که در اثر پی بردن از اثر بمؤثر حاصل گردیده است ویقین علمیست واو را علم الیقین گویند .

وعین الیقین مثل این که در برابر آتش باشیم وبا چشم خود آتش را بهبینیم دراین صورت هم‌یقین‌بآتش داریم ولی یقینی‌است که باچشم‌بما مشهود گردیده‌است .

حق الیقین مثل این که دردل‌آتش قراربگیریم دراین صورت هم یقین بوجود آتش داریم ولی یقینی است که حاصل از وقوع خود آدم درآتش بدست‌آمده است

صاحبان پرهیزکاری در پرتو توجه بمبدء کاینات و تحصیل فضائل اخلاقی وعمل بآنچه که از شرع انور رسیده بهشت و نعمتهای آن مشهود بایشان گردیده وجهنم وعذاب که در اوست مورد معاینهٔ آنان قرار گرفته است ، این نورانیّت ضمیردر اثر زیادی ایمان و شدّت یقین است که صاحبش را مطلع برحقایق اشیاء چه از رقم محسوس وچه از رقم معقول مینماید ، پس پردها وحجابها از پیش نظرش برداشته میگردد وباچشم‌یقین‌دربرابر آنی‌را که هست بی‌شك وتردید معاینه میکند قلبش صاحب اطمینان وروحش راحت میشود حکمت حقیقی اینست که میفرماید « ومن یوت الحکمة فقد اوتي خیراً کثیراً » و بهمین اشارتست آنچه ازحضرت مولی الموحدین سلام الله علیه منقولست « هجم بهم العلم علی حقائق الاٌمور وباشروا روح الیقین واستلانوا ما استوعره المترفون وأنسوا بما استوحش منه الجاهلون و صحبوا الدّنیا بابدان ارواحهامعلقة بالملا الاعلی » .

علم آنانرا بحقائق اموروسوق داده ومباشرروح یقین گشته‌آنچه صاحبان نعمت صرف نظر نمیتوانند از آن بکنند از لذائذ چند روزه دنیا از جهت صرف نظر به پرهیزکاران‌نرم گردیدوانس گرفتند بآنچه جهال‌وحشت‌ازآن‌می‌نمایندومصاحب دنیا با بدنهایشان کشته ولیکن روحهایشان علاقه برملاء اعلا گرفت .

پس دراثر کوته نظریست که آدمی جز ظاهر از حیات دنیا چیزی نمیبیند و دل بآن نمیدهد همین که چشم دل در پرتو علم و یقین باز گردید ودید آنرا که صاحبان چشم بی‌نور ازدیدن‌آن عاجز آمده‌اند آنچه درنظر اهل دنیا پرقیمت است در برابرش پست و از آن گذشتن صرف نظر از امر پلید کردنست که تکلّفی بر انسان ندارد .

چشم دل بازکن که جان بینی   آنچه نا دیدنیست آن بینی
گر باقلیم عشق رو آری   همه آفاق گلستان بینی
آنچه داری اگر بعشق دهی   کافرم گر جوی زیان بینی

در عهد هارون الرشید بود که حضرت موسی بن جعفر علیهما السّلام بگمان اینکه

بجيفهٔ دنيا که با زحمت و خونريزيها بدست هارون آمده علاقمند است محبوس شد هارون را پليد فکری بآن وا داشت که کنيز کی بس زيبا صورت را بزندان بعنوان مستخدمه اعزام بدارد و بمأمورين زندان دستور مراقبت دهد تا آن حضرت را متّهم بااظهارعلاقمندی بآن کنيز بنمايند ، کنيز زيبا پيکروحوری‌منظر وارد زندان خانهٔ تاريك شد ديد آنحضرت مشغول نماز است بسيار منتظر گرديد ديد عنايتی باو نميشودبالاخره عرضه داشت مراازبهرخدمت بشما باينجافرستاده‌اند امری داريد بفرمائيد ، آنمظلوم توجّه کرده فرمود با وجود اينها چه حاجت بشما دارم چشم دل با يك اشاره برق‌آسا بحقيقت از صورت و بباطن از ظاهر در گذشت جهانی ديد که جز نورانيّت در آن خبری نبوده و غلمان صف در صف کمر بسته و حوريان دست بسته ايستاده ونعمای ربّ الارباب از هر رقم اقطارمسيرچشم‌را گرفته همه‌بازبان‌طعن‌ودق گفتنددورشوما کفايت‌بنده خاص‌پرورد گارارا کرده‌ايم‌نوبه‌بافراد پست و کوته نظر دنيا نميرسد که خدمت بخاصان دربار قدس ربوبی بنمايند ، از مشاهدهٔ آنچه دل مستعدش نبوده لرزيد و برخاك افتاد ، مأمورين اورا به بيرون از زندان هدايت و علّت سجده و لرزه اندامش را پرسيدند جوابداد وآنچه ديده بود شرح داد بادستور هارون مأمور باخفای آنچه مشاهده کرده بود شد ، الحاصل اگر اشارهٔ ولی آدمی را بمحور مشاهده آنچه هست بکشاند يقين و پرهيز کاری آنست که در تحت تربيت مربّی آدمی را آماده استفاضه از جهان ما فوق مينمايد وتماس بجهان نورانيت ميدهد بهشت و جهنّم را گوئی می بيند .

علم بحقيقت امور و مباشرت روح يقين با آن بحضرت موسى بن جعفر سلام الله عليهما نرم کرد زندان را در صورتيکه بس سخت در نظر راحت طلبان خوش گذران دنيا بود و آنچه باعث وحشت جهّال بود با او انس گرفت ، اگربخواهی بگوئی در دنيا بود فقط از جهت ظاهر ديدن آنحکم در بارهٔ او وامثالش صحيح‌است و گرنه روح آنان بعالم بالا علاقمند بوده است .

آری از جملهٔ کلمات آنحضرت در زندان است که ميفرمود خدايا مدّتها

بود که محلّ خلوت از اغيار ميخواستم تاباتو مناجات کنم چه خلوت خانه‌ای‌خوب است که من در آن جای گزيده ام . « قلوبهم محزونة » .

حالا که معلوم شد درپرتو کمال انسان با جهان بس روشن تماس ميگيرد و ناديدنيها مشهود او ميشود طوريکه زيبائی جمال دل انسان را جلب و جذب بخود ميکند مظاهر قهر و انتقام هم اورا بوحشت انداخته و بلرزه در ميآورد اينست که بيدار دلهای محزون از دوری محبوب و مطلوب بوده و غمگين از خطر و قوع در مهالك هستند ، فقط افراد غافل بامحيط بس ناسازگار خوشند بزرگان جامعه در مرحلهٔ عالی کمال در گوشه‌ای غمين نشسته اند اينست که حضرت مولی الموحدين سلام‌الله عليه ميفرمايد قلبهای ايشان غمين است ، رفاعه از حضرت صادق سلام الله عليه نقل مينمايد که در کتاب علی امير المؤمنين سلام الله عليه خواندم که « إنّ المؤمن يمسي حزيناً و يصبح حزيناً ولا يصلح له إلّا ذلك » .

بدرستی که صاحب‌ايمان شب ميکند در حاليکه محزونست و صبح مينمايد در صورتيکه ملول است و صلاح او جز اين چيزی نيست ، اگر قدمی پيشتر بنهيد مشاهده مينمائيد سررشته بجای ديگر کشيده ميشود .

حضرت صادق سلام الله عليه فرمود « أوحى الله إلى عيسى بن مريم يا عيسى هب لي من عينك الدّموع ، و من قلبك الخشوع ، واكحل عينك بميل الحزن إذا ضحك المبطلون ، قم على قبور الأموات فنادهم بالصّوت الرّفيع لعلّك تأخذ عظتك منهم و قل : إنّي لاحق بهم في اللّاحقين .

خدايتعالی بعيسى علی نبيّناوآله وعليه‌السلام وحی کرد أی عيسى ازچشمت اشك واز قلبت خشوع بدربارم بياور وبچشمت با سرمهٔ حزن سرمه بکش‌آنگه که افراد بطّال ميخندند برسر قبر ها ايستاده و با صدای رسا آنان را بخوان شايد پند از ايشان بگيری وبگومن باينها در رديف ملحق شد گان ملحق خواهم گشت .

آری‌آدمی را ميبايد ترك علائق کرده با خاك تيره هم آغوش بشود و برای اينکه بی تدارك بآنجا نرود تا به بيچارگی گرفتار آيد حالا ضروراست موقعی که

بطّالها میخندند او گذر بقبرستان نماید و خویشتن را از مشاهدهٔ آنعالم خاموشی از غفلت بیدار کند وغم آینده اش را امروز خویشتن بخورد تا بتواند دل خاك را با اعمال و اخلاق و افکار زیبای خود منوّر و قابل از برای نزول خود کند .

برك عیشی بگور خویش فرست ✩ کس نیاردزپس تو پیش فرست

« وشرورهم مأمونة » .

همه کس از آزارشان در امن است از نتایج نیك قدرت ایمان که دراثر پرهیز کاری حاصل گردیده یکی هم اینستکه ازشر پرهیز کاران مردم در امن هستند با این که انسانی برحسب خلقت ازقوای عدیده تر کیب یافته ومقتضای پاره‌ای از آنها بلکه همهٔ آنها جزقوهٔ عاقله تعدی و ایجاد شراست و لیکن تقوای حاصل از ایمان او را گل بی خار ونوش بی نیش کرده است .

از حضرت صادق سلام الله علیه است که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود : « الاأُنبئکم لمَ سمّي المؤمن مؤمناً ؟ لایمانه الناس علی أنفسهم وأموالهم » آیا خبر دهم بشما از این که چرا صاحب ایمانرا مؤمن نامنهادندزیرا مردم برنفس ومالشان او را امین تشخیص دادند ، پرواضحست کسی که امین گردیده وایمنی از اوبحدی رسیده است که شرّ او از وجودش برخواسته دیگرشری ندارد تا آدمی را مصاحبت او مضطرب سازد چگونه شرّ معقول از کسیست که بهشت و آنچه در اوست از نعمای حق وجهنم وآنچه در اوست ازعذابهای آلهی باو مشهود گردیده قریب بهمین مضمون از کتاب شهاب نقل میشود که آن حضرت فرمود « المؤمن من أمنه الناس علی أنفسهم وأموالهم » این صفت بارزیکی ازعمده صفت های حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بوده که مردم جزیرة العرب جاهل را جلب باو کرد و در میان ایشان معروف بمحمد امین شد .

« واجسادهم نحیفة » .

بدنهای پرهیز کاران لاغر است حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله زید را دید که چشمهایش بگودی رفته ورنگ رخسارش زرد گردیده ولاغر اندام شده گاه گاهی بحالت چرت

زدن افتاده سر بزیر میاندازد فرمود چطور صبح کرده‌ای ؟ عرضه داشت صبح نمودم در حالی که صاحب یقینم فرمود آنچه از امور مورد ادّعاء قرار گیرد نسبت بخود علامتی دارد علامت یقین شما چیست عرضه داشت درپرتویقینم شبها تا صبح بیدارم ازمن خواب‌رابربوده است وروز تاشب عطشانم از من خوردن وآشامیدنرا سلب کرده است گوئی بهشت با آنچه در اوست در برابرم جلوه گر و جهنم وآنچه در اوست در پیش چشمم مجسم است بهشتی ها در نعمت وجهنّمی ها درعذاب .

آن حضرت فرمود بنده ایست که خدایش چشم بصیرت او را بازو واقف بحالش نموده است عرضه داشت دعاء فرمائید شهادت روزیم گردد آن حضرت دعاء خیر در باره‌اش نمود چندی نگذشت که جهادی پیش آمد کرد واو شرکت جست وبفیض شهادت رسید ، آری آنانکه بمقام پرهیز کاری رسیده و کمالات آنها تأمین گشته بدن از ایشان بنحو اکثر ضعیف گردیده است مگر آنانی که در اثر قدرت حسن ظن بخدای عطوف رؤف توانسته‌اند که مقام جمع الجمعی داشته باشند .

« وحاجتهم خفیفة وأنفسهم عفیفة » .

احتیاجات آنان سبك ونفس هایشان باعفت است گوئی شرح حال اینانست آنچه حضرت صادق سلام‌الله علیه میفرماید که در توراة نوشته شده پسرآدم هرطور که بخواهی باش آن طوریکه پاداش دهی پاداش گیری هر کس راضی باندکی از روزی از خدایش باشد خدایش عمل کم او را قبول مینماید ، وآنکه راضی باندك از حلال گردید سبك مخارج میشود و کسب اوپاکیزه وخارج از حد فجور میشود ، پس سبب این که پرهیز کاران احتیاجاتشان سبك است نیز از این روایت بدست میآید که عبارت ازرضاباندك ازحلال باشد واین سبب مؤثر علاوه برسبکی مصارف پاکیزگی کسب را هم در برداشته دیگر آدم احتیاجی برتقلبات ناستوده در کسب باوجودرضا بقلیل حلال ندارد وازحدفجورهم خارج میگردد فاجر کسیست که طمع اورا اسیر کرده‌وپی‌هرمطلوب ونامطلوب‌روانش‌ساخته‌است، ببعضی‌از حکماء گفتند شیء افضل ازطلاء دیده‌ای گفت بلی قناعت زیرابینیازی تو از شیء بهتر ازبینیازی

تو باآن‌شیء است ، دیوجانس کلبی‌ازأساطین حکماء یونان و بس زاهد و پرهیزکار بوده نه چیزی پس‌انداز میکرد ونه منزلی‌اخذمی‌نمود روزی اسکندر سلطان وقت او را بمجلس خویش دعوت کرد در جواب به پیغام آور گفت باوبگو آنچه شما را باز داشت که بطرف ما آئید همانست که ما را بازداشت از این که دعوت شما را اجابت کرده وبحضور حاضر شویم سلطنت تو شما را بی‌نیاز از ما کرده ومرا قناعتم‌بی نیاز از تو نموده است پس چه نیکو اثریست از آثار پرهیزکاری « حاجتهم خفیفة » .

باز حضرت مولی الموحدین سلام الله علیه میفرماید بقناعت این بس که سلطنت است وبحسن خلق این بس که بهشت حاضر است .

در مصباح الشریعة حضرت صادق سلام الله علیه فرمودا گر قناعت پیشه قسم خورد براین که مالك دنیا وآخرتست خدایش تصدیقش کرده ، والبته نیکوکارش میداند بخاطر عظمت شأن مرتبه‌قناعت ، هرکسی که قانع به قسمتش گردیده از غصه وسعی‌بیجا ومشقت‌راحت شد ، هرقدر ازقناعت کم آید برغبت افزوده میشود وطمع ورغبت در دنیا دو اصل ازبرای هرشرّند و صاحب آنها از آتش نجات ندارد مگر این که توبه کند .

از این باب بوده که حضرت‌رسول الله صلی الله علیه وآله فرمود قناعت ملکیست بی‌زوال واوست که مرکب رضای الهی‌است صاحبش را بسرمنزل نجات میرساند پس‌تو کل رازیبانسبت بآنچه اعطاء نگردیده باید نمود وراضی بآنچه اعطاء گردیده باید شد صبربآنچه اصابت بآدمی‌میکند لازم است ، پس بدرستی که این‌ازعزائم اموراست .

ابی بصیرازحضرت صادق سلام‌الله علیه نقل مینماید که فرمود عثمان‌بن‌عفان دوغلام با دو هزار لیره بابی‌ذر فرستاد و گفت از من سلام برسانید وبگوئید با این بفشار روزگارش تخفیف بدهد ، ابوذر پرسید بمسلمین نظیر این را داده گفتند نه گفت من مردی از مسلمین هستم کفایتم مینماید آنچه بمسلمین کفایت کرده باو گفتند عثمان میگوید این از اصل مال من و قسم بخدا حرامی بر آن مخلوط

نگردیده است و بشما نفرستادم مگر از حلال گفت مرا حاجتی بآن نیست من امروز را صبح کردم که ازاغنیاء مردمم ، باو گفتند خدایت عافیت بتوبدهد واصلاح حالت بنماید ما در خانهٔ تو ازکم و بسیار چیزی نمی‌بینیم که با آن توان امرار معاش کرد گفت بلی در زیر این لیف های خرما دوقرص نان جو که چند روزی برآنها گذشته موجوداست ، پس‌من چکنم بااین‌لیره ها ؟ نه بخدا قسم‌آنقدر قناعت نمایم تا خدا بداند من قادر بر کم وزیاد نیستم بتحقیق من صبح نمودم که بینیازم در پرتوولایت علی بن‌ابی طالب‌وعترت طاهرین او که‌هادی ومهدی وراضی ومرضی هستند آنانی که بحق هدایت میکنند وبحق باز گشت دارند اینطور هم از رسول‌الله صلی الله علیه وآله شنیدم پس بدرستی که البته بر پیرمرد قبیح است که دروغ گو باشد بعثمان بازگردانید و باو اعلام نمائید مرا احتیاجی بآنها و بآنچه در پیش اوست نیست تا این که خدا را ملاقات کنم واو حکم درمیان من واو باشد .

ملاحظه مینمائید تا چه اندازه احتیاجاتش را تقوای او سبك کرده است « وأنفسهم عفیفة » .

در مشتهیات نفسانی نفس های‌آنان دارای عفت است ، در کتاب شریف کافی از حضرت صادق سلام الله علیه نقل مینماید عبادت بخدایتعالی با چیزی که افضل از عفّت است نشده است وآن عبارت از حفظ شکم و فرجست .

پر واضح است که عبادت در حالیکه انسانی از مشتهیات بهره مند است چندان اهمیّت دار وسخت‌نیست زیرا هم نفس خویشتن را ارضاء کرده وهم عبادت کرده است .

اینکه حالی بعبادت نمیماند آنعبادتی است که باحرام خواری میشود لذا ارزش واقعی هم نخواهد داشت وآدمی که‌آغشته‌بکثافات اعمال منافی باعفّت است صلاحیّت حضور عندالله را ندارد .

اینست که حضرت صادق سلام الله علیه میفرمود عبادتی‌افضل از عفّت‌شکم وفرج نیست ، وحضرت مولی‌الموحدین‌سلام‌الله علیه میفرمود : افضل‌عبادات عفاف

است درسورهٔ معارج خدایتعالی میفرماید : « والّذینهم لفروجهم حافظون » أبو ساره گفت ازحضرت صادق سلام الله علیه سؤال ازمتعه کردم فرمودحلالست پس بزوجیت انتخاب مکن مگر آنانی را که عفیفه باشند خدایتعالی میفرماید : « والّذینهم لفروجهم حافظون » .

نجم از حضرت صادق سلام الله علیه نقل مینماید که آنحضرت فرمود همهٔ شما در بهشت با ما هستید إلّا اینکه چقدر بمردی از شما قبیح است که داخل بهشت بشود درحالیکه هتك شده و عورتش پدید گردیده است گفت عرضه داشتم همچون چیزی می شود گفت بلی اگر فرج وشکمش را حفظ نکند .

بحضرت علیّ بن موسی الرضا سلام الله علیه منسوبست که : فرمود

لبست بالعفة ثوب الغنى   و صرت امسى شامخ الرأس
لست إلى النسناس مستأنساً   لکنّني آنس بالنّاس

بتوسط عفت لباس بی‌احتیاجی‌را پوشیدم ، و شام کردم در صورتیکه سر بلند بودم ، بانسناس اُنس بگیر نیستم ولیکن باانسان اُنس‌میگیرم طوریکه ائمهٔ معصومین سلام الله علیهم اجمعین عفیف بوده اند پرهیزکاران با ایمان که شیعیانشانند همین صفت را داشته اند نه آنان حرام خور بوده و نه عفت وعصمت کسی بادست خیانت آنان بباد فنا رفته است .

« صبروا أیّاماً قصیرة اعقبتهم راحة طویلة تجارة مربحة » .

روزهای کوتاه صبرنمودند راحت طولانی آنها را در پشت سر خود گذاشت تجارتی که پرسود بود عمر بانسانی بس طولانی جلوه کرده واورا وادار بترك واجب و ارتکاب حرام کرده‌ای بسا که بتلاش بیجا هم وادار میکند در صورتیکه در اشعار منسوبه بحضرت مولی الموحدین سلام الله علیه عمر انسانی را زود گذر معرفی نموده و تمنّای طول عمررا تقبیح میفرماید ، و اشعار اینست .

بقدر الکدّ یکتسب المعالي   و من طلب العلى سهر اللیالي
وقالوا للفتى في الکسب عار   فقلت العار في ذلّ السّؤال

إذا عاش امرء ستّین عاماً   فنصف العمر تمحقه اللّیالي
و نصف النصف امراض وشیب   و شغل بالتّکسب والعیال
و باقي العمر یمضي لیس یدری   تقضّي عن یمین أو شمال
فحبّ المرء طول العمر قبح   إذا کانت على هذا المثال

مراتب عالیه بقدر ریختن عرق جبین بدست میآید ، هرکس که بالا دستی بخواهد بایدشب زنده‌داری کند ، میگویند در کسب برای جوان عاراست پس من گفتم عار در ذلّت سؤال است ، اگر مرد شصت سال زندگانی کند نصف آنرا شبها در تاریکی خودشان فرو میبرند ، نصف نصف دیگر مرضها و پیری و مشغولی بکسب و عیال است ، وآنچه جای مانده طوری زود گذرد که انسانی نداند از راست او گذشت یا ازطرف چپ او گذشت ، پس مرد اگر طول عمر را دوست بدارد در حالیکه حقیقت امر از این قرار است امر قبیح را مرتکب گشته است .

اینست که پرهیزکاران این روزهای کم عمررا صبر کرده و سبکسری دربرابر دل بخواه خودشان و مخالفت خدایتعالی از خود نشان نداده اند .

حضرت صادق سلام الله علیه میفرماید دنیا بحضرت عیسی علی نبیّنا وآله و علیه السلام بصورت زن کبودچشمی جلوه گرشد پس باو گفت چقدر شوهر کرده‌ای گفت بس بسیار گفت همگی ترا طلاق دادند گفت بلکه همه شانرا کشتم گفت ای‌وای بشوهرهای باقی تو چطور عبرت ازگذشته نمیگیرند .

دنیا زنیست عشوه ده و دلستان ولی   با هیچکس نبرده بسرعهد شوهری

از حضرت حسین شهید سلام الله علیه نقل است که پدر بزرگوارش حضرت مولی الموحدین سلام الله علیه گفت روزی در یکی از باغات مشغول آبیاری بودم زنی بس باجمال در برابرم جلوه گرشد تصوّر کردم بثینه است (که در آنروز از زنان بی نظیر وقت بود) گفت بیا با من ازدواج کن ترا ازاین بیل‌زدن آسوده سازم وبخزائن زمین مسلّط کنم وبهر توباشد مادام که هستی واز بهر اولاد تو باشدپس ازتو ، گفتم که هستی تاترا از اهل توخواستگاری کنم ؟ گفت من دنیاهستم ، گفتم باز گرد

و شوهر دیگری طلب کن دست به بیل‌خود زده گفتم :

فقد خاب من غرّته دنیا دنیّة   و ما هي ان غرّت قروناً بنائل
اتتنا على زيّ العزيز بثينة   و زينتها في مثل تلك الشّمائل
فقلت لها غرّي سواي فانّني   عزوف من الدّنيا ولست بجاهل
و ما انا والدّنيا فانّ محمّداً   أحل صريعاً بين تلك الجنادل
و هيهات منّي بالكنوز و ودّها   واموال قارون و ملك القبائل
اليس جميعاً للفناء مصيرنا   و يطلب من خزّانها بالطوائل
فغرّي سواي إنّني غير راغب   بما فيك من عزّ و ملك و نائل
فقد قنعت نفسي بما قد رزقته   فشأنك يا دنيا واهل الغوائل
فانّي أخاف الله يوم لقائه   واخشى عذاباً دائماً غير زائل

هر کس که‌دنیای‌پست‌اورا گول زد محروم شد ، دنیا است که اگر قرنها گول زند باز بکسی بقاء ندارد ، دنیا دراطوار بثینه عزیز بما رخ نمود و زینت او در مثل این شمائل بود ، پس‌باو گفتم از من دست کشیده وغیر مرا گول زن بسیارمن زاهد بدنیابوده وجاهل‌هم‌نیستم ، من بادنیا آشتی کنم‌حالیکه تحقیقاً محمّد در میان سنگها و خاك‌مدفون گردیده‌است ، هیهات‌ازمن‌وائتلاف‌باخزینه‌هاودوستی آنها ومالهای‌قارون وملك قبائل ،مگر همه اینها وماازبهر فانی گردیدن نیستیم وازخزینه کنند گانش با طول و تفصیل مطالبه‌نخواهد شدوبپای محاسبه‌جلب نخواهند گردید ، پس سوای مراگول بزن که من‌آنچه در تست از عزیزی و ملك و نیل بمقصود دارای رغبت نمی‌باشم ، آری نفس ما بآنچه روزیم گردیده قناعت کرده است توآنچه بخواهی ای دنیا و اهل غائله ها باهم باشید ، پس از روی تحقیق روز ملاقات من از خدایم میترسم و بیمناك از عذاب دائم زائل نشدنی هستم .

حالا که عمر انسانی تاآن حدّ زود گذر و دنیا تا این درجه پست وپلیداست که تر کهٔ‌قارونها وستمکاران‌است‌علاوه براینکه‌بهیچکس وفانکرده‌ونخواهد کرد . پس‌حقّ باهشیاران‌پرهیز کاراست‌روزهای کوتاهی صبر درمقابل‌دل‌بخواه‌های

خودشان کرده ودامن بآنچه نشاید ازترك وظیفه ویاتعدّی بحقّ دیگران‌نیالودند .

نظر آنانکه نکردند بدین مشتی‌خاك   الحق انصاف‌توان داد که‌صاحب‌نظر ند

از بعضی از حکماء نقل شده است که دنیا بخاطر سه چیز اراده میشود اوّل- عزیزی . دوّم - ثروت . سوّم - راحتی از قضا هر کس بی رغبت بدنیا باشد عزیز میگردد وآنکه قناعت نماید غنی میشود وهر که ترك سعی بیجا کند راحت میشود هر کس که گمان کند راحتی او در جمع آوری دنیا ومظاهر آنست خودرا ناراحت بخیال تحصیل راحتی نموده است .

در کتاب امالی شیخ صدوق نقل ازحضرت رسول‌الله صلّی الله علیه وآله میکند که فرمود « إنّ الله جلّ جلاله اوحى إلى الدّنیاأن اتعبي‌من خدمك واخدمي من رفضك » .

بدرستی که خدای جلّ وعلا دنیا را موظف کرد بر اینکه بدرد سر اندازد آنکس‌را که‌خدمت بدنیا کند وخدمت کند بکسی که اعتناء بدنیا نداشته واوراپشت سر خود بیاندازد ، درمثل آمده‌است دنیا بمثابه‌سایهٔ انسانست هر قدرانسان‌دونده گی کند آنهم در تکاپو خواهد بود .

توضیح اینکه بهره‌مند از دنیا شدن غیراز زیادی ثروت است طوریکه مال ملازمه قطعی با بهره‌مندی از دنیا را ندارد بلکه مضمون روایت در باره تند روان دنیا پرست دنیارا بآب شور مثل زده هر قدر دنیا پرست ازآن زیاد بنوشد بر عطش خویشتن میافزاید و از خود استراحت را دور میسازد اینست که حضرت مولی المتقین سلام الله علیه فرمود راحتی طولانی در اثر صبر نصیب پرهیزکاران گردید اگر از جنبهٔ آخرت توجّه بحال این نیك مردان بشود بازمطلب از همین‌قراراست خدایتعالی در قرآن کریم میفرماید « إنّما یوفّی الصّابرون أجرهم بغیرحساب».

جز این نیست که وفاء باجرصبر کنند گان‌بی‌حساب خواهد شد ، صبرحبس نفس بمقتضای عقل وشرع‌است ، اگر در برابر مصیبت باشد صبر خوانده میشود ، اگر در محاربه وجنگ باشدشجاعت‌نامیده میگردد ، اگر درمقام امساك ازگفتار قرار گیرد کتمان گفته میشود .

در کتاب شریف کافی از حضرت صادق سلام الله علیه نقل مینماید که فرمود زمانی که صاحب ایمان بقبر وارد شد نماز در دست راست وزکاة دردست چپ ونیکو کاری بسرش سایه گستر میشود و صبر خودرا بگوشه‌ای میکشد وقتی که آندوملك موکّل بسؤال وارد شوند صبر بنماز و زکاة و نیکوکاری میگوید مصاحب خویشتن را محافظت کنید اگر عاجز ازآن شدید من کفایتش میکنم .

« أرادتهم الدّنیا ولم یریدوها وأسرتهم ففدوا أنفسهم منها » .

دنیا پرهیزکاران را قصد کرد آنان دنیا را اراده نکردند واسیرشان نمود بنفس خویشتن فدا داده خودرا ازاسارت بازخریدند .

ابو بصیر از حضرت صادق سلام الله علیه نقل مینماید که حضرت رسول الله صلّی الله علیه وآله فرمود ملکی بمن نازل گردید و گفت خدایت سلام میرساند و میگوید اگر میخواهی بطحاء مکّه را طلاء از بهر توقراربدهم ، پس رسول الله صلّی الله علیه وآله سر بسوی آسمان بلند کرده گفت یکروز خدایا سیر میشوم حمد ترا بجای میآورم و روزی گرسنه میشوم از تو روزی سؤال میکنم .

دنیادرتحت‌امرخدای توانا با اینکه اقبال بآنحضرت‌نمودتوجّهی بدنیانکرد.

مولی الموحدین‌سلام‌الله علیه از مقام با عظمت‌حضرت رسالت پناهی‌یاد کرده میفرماید « قدحقّر الدّنیا وصغّرها وأهون بها وهوّنها إنّ الله زواها عنه اختیاراً و بسطهالغیره‌احتقاراً فأعرض من‌الدُّنیا بقلبه وأمات ذکرها من‌نفسه وأحبّ أن تغیب زینتها عن عینه لکیلا یتّخذ منها ریاشاً و یرجوفیها مقاماً بلّغ‌من ربّه معذراً ونصح لأُمّته منذراً و دعا إلی الجنّة مبشّراً وخوّف من النّار محذراً » .

دنیا راپست و کوچك دید وآنر اخوار داشت و بدیگران هم‌همینطور معرّفی کرد خدایتعالی دنیارا از او بر کنار داشت با اختیاری که او نمود و بغیر او دنیارا بگسترانید در حالیکه پستی دنیا مقتضی این‌بود پس آنوجود بزرگ اعراض ازدنیا از صمیم قلب کرد ویادآنرا ازنفس خویشتن بدر کرد و دوست داشت که زینت دنیا از چشم او نهان گردد تا از آن لباس فخر اخذ ننماید وجایگاه امید نداشته باشد

طوری پیامبری از خدایش کرد جای عذر بامّتش نگذاشت و بامّت خود نصیحت کرد درصورتی که ترسانید آنانرا وبه بهشت دعوتشان نمود در حالیکه مژده دهنده بود واز آتش آنانرا ترسانید در حالیکه برحذر کننده شان بود .

بناء‌آن حضرت براین بود وقتی که بمسافرت میرفت از خانه دختر عزیزش حضرت فاطمه سلام الله علیها خارج بسفر میشد موقعیکه از سفر عودت مینمود اوّل بخانهٔ عصمت کبری سلام الله علیها واردمیشد چون ازسفر عودت فرمود بخانه دختر گرامیش وارد گشت در حالیکه متأثر شده بود فوری بازگشت خانم روز جزاء علت را عبارت از یك پرده که بر در زده و دست بندی ازنقره که بردست داشت دانسته آنها را از خود و خانه بر کنار کرده و بمسجد فرستاد تا بفقراء مرحمت کند ، آن‌حضرت خوشحال گشته‌بمنزل عزیزه‌اش باز گشت وفرمود شایسته خاندان من نیست که بزینت دنیاتوجه نمایند .

درخبراست که عمردرمشربهٔ اُمّ ابراهیم‌بحضوررسول‌الله‌صلّی الله علیه وآله واردشددرحالی آن حضرت را مشاهده کرد که بروی جُلی که خرما باآن جمع می نمایند دراز کشیده و مقداری از بدنش هم بروی خاك بوده و در زیر سرش متکائیست که از لیف خرماپرش نموده‌اند .

روزی گرسنگی آنحضرت زیاد بودسنگی برشکم خویشتن بست .

سوید پسر غفله میگوید بعد ازآنی که حضرت مولی المتقین علیه‌السلام بخلافت رسید بحضورش وارد گردیدم در حالی که روی حصیر کوچکی نشسته بود درخانه غیر آن نبود گفتم بیت المال در اختیار شما ودر خانه چیزی که رفع احتیاج کند نمی‌بینم‌فرمود پسرغفله شخص‌عاقل درخانه‌ایکه باید ازآن‌بکوچد اثاث جمع آوری نمینماید برای ماخانه‌آخرتست متاع بهتر خودمانرا بآنجانقل داده‌ایم . وقتی که میخواست لباسی بخرد وارد بازار میشد دو پیراهن میخرید مرغوبش را بقنبر میداد آنچه را که برای خویشتن نگه میداشت قسمتی از آستین هایش را بخیاط میداد میبرید برای وصله زدن در صورت‌احتیاج ذخیره میکرد ومیگفت‌آستین باقی برای

حمل متاع کافيست .

ارشاد القلوب از سويد پسر غفله نقل مينمايد که بحضور علي بن ابي طالب سلام الله عليه وارد گرديدم ديدم در برابرش کاسه ماست ترشيده است که ترشی آن بمشامم ميرسيد و در دستش نانی ازجو بود که سپوس در روی آن مشهود بود نانرا ميشکست و بميان ماست ميانداخت فرمود نزديك آی وبخور گفتم روزه دارم فرمود از رسول الله صلی الله عليه وآله شنيدم هر که را روزه داری مانع طعامی که اشتهايش را دارد باشد بر خدا حق است که او را از طعام و شراب بهشت عطا فرمايد ، بفضه گفتم خدايت بيامرزد ازخدا چرا نميپرهيزی و نان اين شخصيّت بزرگ و مسنّ راخالی از سپوس نمينمائی گفت بما دستور داده اين طور عمل نمائيم . آن حضرت فرمود بفضه چه گفتی ؟ آنچه گفته بودم باو باز گفتم پس گفت پدر ومادرم فدای کسی که ازآرد نانش سپوس گرفته نشد واز نان گندم سه روز وسه‌شب پشت سرهم سير نشد تا اينکه خدايش روحش را قبض کرد . مرادش رسول الله صلی الله عليه وآله بود .

چون متوجه بصره گرديد درربذه عقب‌ماندگان حاجيان بدورش اجتماع نمودند تا از فرمايشاتش استفاده نمايند او درخيمه خودش بود ابن عباس ميگويد بحضورش رسيدم او را دريافتم لنگه نعلين خودش را ميدوزد پس گفتم ما باين که امر ما را اصلاح نمائيد زياد تر محتاجيم از اين که بخيه بنعلين خويشتن بزنی با من حرفی نزد تا اينکه فارغ شد آنوقت نعلين هايش را باهم جفت کرده وبمن فرمود باين هاقيمت بگذار گفتم اين ها بچيزی نميارزد گفت باهمهٔ اين ، گفتم بجا ماندهٔ از درهمی گفت قسم بخدا اين‌ها محبوب تراست بمن از اين‌سلطنت که بشما دارم مگر اينکه حدّی را اقامه کرده ويا باطلی را دفع بنمايم .

باری اگر بخواهيم پشت پازدن آنحضرت واولاد طاهرينش را بدنيا با اقبال دنيا بآنها يکی يکی بيان کنيم مثنوی هفتادمن کاغذ شود .

درعدة الداعی در زهد سلمان رضوان الله عليه نقل مينمايد که در زمان وفاتش باو گفتند ای اباعبدالله تأسف شمابچيست گفت بدنيا تأسف نميخورم ولکن

رسول الله صلی الله عليه وآله از ما عهد گرفت آنچه از دنيا داشته باشيد باندازهٔ توشه سواره باشد وميترسم ازامراو تجاوز کرده باشم در حالی‌که در کنارم اين ها باشد واشاره بآنکه درخانه بود نمود و گفت طشت وشمشير وديکچه است .

نظر آنانکه نکردند بدين مشتی خاك الحق انصاف‌توان داد که صاحب نظرند

« وآسرتهم فعدوا أنفسهم منها » .

دنياپرهيزکارانرا اسير گرفت پس‌فدا داده ونفسهايشانرا از آن بازخريدند.

طبقات نيك مردان هريك از آنها بنحوی اسير دست دنيا گرديده‌اند و باز خريدش بنحويستکه در روايت وارده ازحضرت مولی الموحدين سلام الله عليه نقل است که فرمود:

« العفاف زينة الفقر ، والشكر زينة الغنى ، والصبر زينة الحلم ، والتواضع زينة الحسب ، و الفصاحة زينة الكلام ، و العدل زينة الايمان ، و السكينة زينة العبادة ، والحفظ زينة الرّواية ، و خفض الجناح زينةالعلم ، والايثار زينة الزهد ، و بذل المجهود زينة النفس ، و كثرة البكاء زينة الخوف ، و التعلّل زينة القناعة ، وترك المنّ زينة المعروف ، والخشوع زينة الصلاة ، وترك ما لايعنى زينة الورع » .

عفت زينت فقر و شکر زينت توانگری وصبر زينت حلم وشکيبائی و عقل ، و گشاده روئی است و تواضع زينت حسب و فصاحت زينت کلام و عدالت زينت ايمان و سکينه زينت عبادت و حفظ زينت روايت و خفض جناح زينت علم و ايثار زينت زهد و بذل مجهود زينت نفس و زيادی گريه زينت خوف و تعلل زينت قناعت و ترك منّت زينت احسان و خشوع زينت نماز و ترك آنچه مقصود نيست زينت ورع است .

فقريکی‌ازوسائل‌مهم‌است که دنيا بواسطه‌آن دارندگان ايمانرا اسيرميکند ،

در کافی از حضرت صادق سلام الله عليه نقل مينمايد که آن حضرت فرمود بهره شيعيان خالص ما در دولت باطل بيش از قوت نيست خواه روبشرق بروند برای کسب روزی خواه روبغرب روی بنهند ابداً بدستشان جزقوت نخواهد رسيد.

درهمین کتاب شریف مفضّل از آنحضرت نقل مینماید که فرمود که هر قدر بندهٔ خدا ایمانش زیاد شود همانقدر ضیق معاش رخ باو مینهد ، اگر نمیشد زیادی زاری بندگان مؤمن در دربار قدس احدیت در طلب روزی البته از آن حالی که داشتند بحالت شدید تری در ضیق معاش منتقل میشدند .

سید رضی الدّین طاب ثراه در اشعار خود تصریح بعلت فقر نمود و با وصل روایتی بآن حکم غیر فاطمی هم واضح میشود او میفرماید .

عتبت إلی الدُّنیا وقلت إلی متی ... أُکابد عسراً ضرّه لیس ینجلی

أکلُّ شریف من عليّ نجاده ... حرام علیه الرزق غیر محلّل

فقالت نعم یابن الحسین رمیتکم ... بسهم عناد حین طلقنی علی

بدنیا عتاب کرده گفتم تا کی تحمّل پریشانحالی کنم که انجلائی از بهر فقر آن نباشد مگر هرشریفی که حسب از علی داردروزی باو حرام گشته و حلال بهر اونخواهد شد پس گفت چنین است پسرحسین باتیر عناد شما را انداختم موقعی که علی بمن طلاق داد .

ودر کتاب اختصاص مفیدازاصبغ بن نباته نقل مینماید مردی بحضور حضرت مولی المتقین سلام الله علیه واردشد و گفت یا امیرالمؤمنین بدرستی که شما را برای خدا دوست میدارم و در نهانخانهٔ دل محبّت بشما دارم طوری که در آشکار . و در دست أمیر المؤمنین چوبی بود سرخودرا پائین انداخته و چوبی که در دست داشت بانوك آن بزمین اشاره کرده پس سر بر داشت و رو باو کرده فرمود راست میگوئی بدرستی که گل ما گل مخزونی بود که خدای تعالی از صلب آدم از آن اخذ پیمان کرده است نه از آن چیزی جا مانده و نه چیزی خارج از آن داخل بآن میشود پس ازفقربر خویشتن لباس اخذ کن حبّ اهل بیت طهارت با دنیاجمع نمیگردد دوستداران حقیقی حضرت امیرالمؤمنین ومولی المتقین سلام الله علیه آنانی هستند که در اصل سرشت ارتباط واقعی با آن حضرت دارند وشیعیان او از باقیمانده خمیره او واولاد طاهرینش سلام الله علیهم اجمعین خلق گردیده‌اند

ذات مقدس آن حضرت وائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین منزّه و مبرّی از اعتناء بدنیای دون وزود گذر ومیراث قارونها وفرعون‌هاست طبعاً تابعین حقیقی را سهمی از این بی اعتنائی هست بناچار فقر دامن گیرایشانست البته باطلب دنیا از دریچهٔ چشم شیعیان حقیقی این بی‌اعتنائی منافاتی ندارد زیرا که دنیائی که پاك مردان اوراطلب مینمایند راه نیل بسعادت آخرت ووسیله تقویت بندگان پاك خدای تعالی است و اینست که بشرق اگر بروند و رو بغرب اگر بنمایند جزقوت بدستشان نمیرسد زیرا ابنای دنیا آنقدر بکمال نزدیك نگردیده‌اند که هم افق باین برجسته گان خانواده آدمیّت شوند و دنیا بعنوان وسیله سعادت ابدی و نجات از مهالك فعلی مقصودشان باشد بلکه مقصودشان خوش گذرانی وبدست آوردن مطلوب ازهرراهی که باشدبوده وهست رضای خداواستراحت عامه خلق الله منظور ایشان نیست وهر اقلیّت در محرومیّت است مخصوصاً آن اقلیت که درراه حق وحق پرستی اقلیّت است .

اینجاست که اگر عفت نباشد در زیر چرخهای خورد کننده فقر مؤمنین باسارت دنیا رفته خورد میشوند .

واینجاست که پرهیز کاران بیداردل از مؤمنین بسبب عفّت خودشانرا ازاسارت بازمیخرند .

وچنانکه گذشت حضرت ابوالحسن علی بن موسی الرضا سلام الله علیهما میفرماید :

لبست بالعفّة ثوب الغنی ... و صرت أمسی شامخ الرّأس

لست إلی النسناس مستأنساً ... لکنّنی آنس بالنّاس

با عفّت لباس توانگرانرا پوشیدم وباسر بلندی توانا شدم که شب بنمایم با نسناس مأنوس نگردیده و لکن باآدم مأنوس شدم .

از حضرت صادق سلام الله علیه در کتاب شریف اصول کافی نقل مینماید که فرمودحضرت مولی الموحدین سلام الله علیه می‌فرمود افضل عبادت عفت است .

آری با عفّت نفس انسانی درآتش فقراز اسارت باز خریده میشود خدایتعالی در سوره بقره در ضمن ترغیب جامعه اسلامی بتوجّه بحال جمعی از صاحبان ایمان

که راه فداکاری در راه حق را انتخاب نموده و محروم از کسب معاش گردیده و با همه اینها تحمل را شیوهٔ خود نموده و در اثر عفت در نظر جهال بی‌نیاز بنظر در آمده‌اند میفرماید .

« للفقراء الّذين احصروا في سبيل الله لا يستطيعون ضربا في الأرض يحسبهم الجاهل أغنياء من التعفّف تعرفهم بسيماهم لا يسئلون النّاس إلحافا » .

از بهر فقیرهای چنانی که محصور در راه خدا گردیده‌اند و همیشه خود را با مجاهده با دشمنان دین مشغول ساخته و استطاعت کسب و تجارت از آنان سلب گردیده است و جهال در اثر عفتی که آنان دارند آنها را اغنیاء می‌پندارند تو از سیمای آنان آنها را می‌شناسی ، و آنان از مردم از روی اصرار چیزی توقع نمی‌نمایند مشاهده می‌نمائید که چطور عفت این جمعیت در نظر خدای تعالی مورد تقدیس است و تحمل ایشان باعث عنایت حق متعال در بارشان گردیده با این که شرح حال از آنان مینماید عظمت عفت آنها را با آن جمله اعلام میفرماید که تو که شخصیت بزرگ و مقامت مقام خاتمیت است آنها را از سیمایشان می‌شناسی و غیر ترا راهی بدریافت حالتشان نیست .

ابوعلی طبرسی از حضرت صادق سلام الله علیه نقل مینماید که این آیه درشأن اصحاب صفه نازل گشته .

ابن عباس میگوید اینان در حدود چهار صد مرد بودند نه خانه در مدینه داشتند و نه دارای اقوام و عشیره بودند که با آنها زندگانی نمایند .

اینان خودشانرا مسجد نشین کرده و گفتند درهر ستونی که برای مجاهده با کفار رسول الله ﷺ بخواهد اعزام فرماید ما خارج بجهاد میشویم پس خدای تعالی هم عاطفه مردم را برله آنان تحریك کرد با این همه عفت آنقدر درمانده بودند .

بعضی ازمردم باقی مانده خوراكخودرا آورده بااینان میدادند « والشکر زینة الغنی » شکر گذاری زینت بی‌نیازی است یکی‌ازاسباب‌مهم اسارت بدنیا ثروتست .

درحدیث است که خدای تعالی بحضرت کلیم الله علی نبیّنا وآله و علیه السلام

وحی کرد با زیادی مال شاد مباش و از یاد من در هیچ حالی غافل مشو پس بدرستی که زیادی مال گناهانرا از خاطر آدم میبرد وترك ذکر من باعث قساوت قلب میشود .

حضرت مولی المتقین سلام الله علیه در نهج البلاغة میفرماید مال مایهٔ شهواتست لذا دنیا از این راه ستونی از صاحبان ایمانرا اسیر میکند پرهیزکاران آنها باشکر گذاری بنفس خود فدا داده وآزاد از اسارت مینمایند .

در تفسیر علی بن ابراهیم قمی است که در حضور حضرت صادق سلام الله علیه مردی صحبت از ثروتمندان کرده وبعیب جوئی ازایشان پرداخت آن حضرت فرمود ساکت‌شو اگر ثروتمند صلهٔ رحم کند و کارنیکوئی در باره برادران ایمانی شود خدای تعالی باو دوبرابر اجر میدهد .

« وماأموالکم ولاأولادکم بالّتي تقرّبکم عندنازلفی الّا من آمن وعمل صالحاً فاو لئك لهم جزاء الضعف ما عملوا وهم في الغرفات آمنون » .

اموال واولاد شما درپیشگاه ماشما رامقرب نمیسازد مگر آنکه ایمان آورده وعمل صالح کنید پس برای ایشانست دوبرابر پاداش بخاطر آنچه عمل نمودند و آنان درغرفه های بهشتی درامن هستند می‌بینید بااین که وسیلهٔ بزرگ شهوت رانی بآنها دست داد وخواست اسیرشان کند باتحمل وظیفه شکر گذاری خویشتن رافدا داده وآزاد گردیدند چون عمل بوظیفه در این گرفتاری بس مشکل است .

ازائمهٔ معصومین سلام الله علیهم اجمعین رسیده است که فرموده‌اند توانگر طعام دهندهٔ شکر گذار پاداش روزه‌دار رامیگیرد وآنکه معاف ازابتلاء ودرمیان مردم بحساب دررفته است اجرمبتلاء صابررا اخذ مینماید ، ثروتمند شکر گذار رانظیر اجر قناعت کننده محروم است مقصود از شکر که زینت غنی است همانست که حضرت مولی المتقین علی امیرالمؤمنین سلام الله علیه فرموده که شکر هرنعمت باپرهیز از حرامست که بتوسط آن نعمت ممکنست بوجود بیاید .

« و الصبر زینة البلآء » وصبر زینت بلاء است بلاء عبارت از آن پیش آمد

است که بتوسط آن بنده اختبار وامتحان میشود و در شر این کلمهٔ استعمال میشود مگر محلی که قید داشته باشد طوری که در قرآن کریم وارد گردیده است « بلاء حسنا » .

واصلش عبارت از محنت است ویکی از عمده وسائل است که دنیا پرهیز کاران را با آن اسیر میسازد وباصبر فداداده وخویشتن را باز میخرند .

در کتاب شریف اصول کافی از ابن ابی عمیر ازهشام بن سالم ازحضرت صادق سلام الله علیه نقل مینماید که فرمود شدید ترین مردم در هجوم بلاء بایشان انبیاء وپس ازایشان آنانی هستند که از همه نزدیکتر بانبیاء هستندپس از ایشان هر کس باندازه پرهیز کاری وایمانش که او را بانبیاء نزدیك میسازد دچار بلاء میشود .

در کافی از جابر بن یزید از حضرت صادق سلام الله علیه نقل میکند که فرمود ابتلاء صاحب ایمان در دنیا بقدر دین داری او یا بقدر دوست داری او دینش را ست .

مسلم عبدی ازآن حضرت درکافی نقل مینماید که بتحقیق صاحب ایمان مثل کفهٔ ترازوست هرقدر بایمانش افزوده گردد ببلایش نیزافزوده میشود

خدای تعالی بصاحب ایمان تأمین ازپیش آمدهای سنگین وبلایای دنیا نداده است و لکن تأمین از کوری و ناروشنی دربرابر بلایا و شقاوت آخرت داده است بلکه درنظر حضرت رسالت پناهی آن کس که در دنیا مبتلاء ببلاء نشود ملعون است .

در کتاب کافی از مسعده پسرصدقه ازحضرت صادق سلام الله علیه نقل میکند که حضرت رسول صلی الله علیه وآله درحالیکه صحابه بدورش جمع بودندفرمود ملعونست هرمالی که زکاتش داده نشود ، ملعون ودورافتاده ازخداست هر بدنی که تزکیه درهرچهل روز یکبار نگردد عرض شد اما زکاة مال را شناختهایم ، زکاة بدنها چیست سپس بآنان فرمود زکاة بدن بآفت دوچار گردیدن آنست .

راوی میگوید روی آنانی که این حرفرا شنیدند تغییر یافت چون رنگهای صورتشان را دید بآنها گفت دانستید از آفت چه قصد نمودم گفتند نه فرمودبلاء

بدنی این که جائی از بدنش خراشیده شود وجزئی از بدنش زخم گردد ویا پایش بلغزد و بزمین خورد و یا این که مریض شود و خاری بپایش بخلد وآنچه شبیه بر اینست .

حتّی در آخر حدیث بخلجان آمدن چشم راهم در این ردیف ذکر فرمود دنیا میخواهد با بلاء پرهیزکارانرا بد نام سازد خدای دنیا میخواهد با بلاء و ابتلاء صاحبان تقوی را سربلند کند عجیب اینستکه آنچه باعث بدبختی است باعلاوه گشتن امری بآن سبب امتیازات بزرگ میشود بلائی که صبر باآونیست موجب رسوائیست چون متقی ها صبردربرابرش پیشه گیرند آنچه از حضرت صادق سلام الله علیه در مصباح الشریعة نقل گردیده است بظهور میرسد وآن اینست که بلاء زینت صاحب ایمان وباعث کرامت آنکس است که تعقل نماید زیرا درتماس بلاء وصبر بآن واستقامت دربرابرش تصحیح نسبت ایمانست مقام مقدس نبوت پناهی صلی الله علیه وآله فرمود ما معاشر انبیاء اشدّ مردم ازجهت بلاء هستیم پس از ما مؤمنین نسبت بمرتبهٔ ایمانی که دارند و کسی که طعم بلاء در تحت ستر حفظ الله چشیده از بلاء لذّت میبرد که آن لذّت در نعمت نیست ومشتاق آن میشود گاهی که مفقود گردد زیرا در زیر دست بلاء و محنت انوار نعمت است و در زیر انوار نعمت نیران بلاء ومحنت است بتحقیق از بلاء بسیاری نجات پیدامیکنند وحال آنکه درزیادی نعمت هلاك میشوند خدایتعالی ثناء بر احدی از آدم تا خاتم از بندگانش نکرده مگر پس از ابتلاء ووفاء حق عبودیت در ابتلاء است هر کس از بوتقهٔ بلاء پاکیزه بیرون آید چراغ صاحبان ایمان و مونس مقربان درگاه و دلیل دارندگان قصد قرارش میدهند خیری در بندهای نیست از دردی بنالد درحالی که هزاران نعمت برآن سبقت گرفته و هزاران راحتی تابع آن شده است هر کس حق صبر را در مقابل بلاء بجا نیاورد محروم از شکر گذاری در برابر نعمت ها میشود وآنکه حق شکر نعمت ها بجای نیاورد از صبر در مقابل بلاء محروم میشود وهرکس از این دو محروم شود ازمطرودین است .

حضرت باقر سلام الله علیه میفرماید شخص باندازهٔ محبّتی که دارد دمبتلاء میگردد.

اگر با دیگرانش بود میلی   چرا ظرف مرا بشکست لیلی

در تفسیر امام حسن عسکری سلام الله علیه نقل است که حضرت صادق سلام الله علیه فرمود حضرت مولی الموحدین سلام الله علیه بعبدالله پسر یحیی فرمود شکر بخدائی که بر کناری گناهان شیعیان ما را از ایشان در اثر ابتلاء آنان در دنیا قرار داده است تا اینکه اطاعتشان از بهرشان سالم بماند و بثواب آنها مستحق شوند عبدالله پسر یحیی گفت پس ما فقط پاداش اعمال زشتمانرا در دنیا میگیریم آنحضرت فرمود بلی آیا نشنیدهٔ قول پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را فرمود دنیا زندان صاحبان ایمان و بهشت کافرانست بدرستی که خدایتعالی شیعیان ما را پاك از گناهانشان در دنیا با ابتلاء آنها بدردها و با آنچه بآنها گذشت مینماید خدایتعالی میفرماید آنچه بشما از مصیبت رسیده در اثر آنست که دستهای شما کسب کرده و از بسیار از آن بی ابتلاءهم میگذرد حتّی وقتی که قیامت بپا میشود زیادتی میکند بر ایشان اطاعات و عباداتشان و بدرستی که دشمنان آل محمّد صلوات الله علیهم اجمعین بطاعت آنها در دنیا پاداش داده میشود گرچه و زنی بر عمل آنان نیست زیرا که اخلاص در آن عملها نیست زمانی که بقیامت برسند گناهانشان بایشان تحمیل با بغضی که بآل محمّد صلوات الله علیهم اجمعین و خیار صحابه ایشان دارند میشود پس آنان را بآتش میاندازند.

بتحقیق رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که در زمان گذشته دو نفر بودند یکی از آنها مطیع خدایتعالی و مؤمن و دیگری کافر بذات اقدس او، و اطاعت اولیاء حق و دوست دشمنان خدا، و هریك از آنها سلطان مملکت بزرگی در قسمتی از روی زمین بودند، کافر مریض شد و اشتها بماهی پیدا کرد که در آنوقت آن نوع از ماهی بدست نمیآمد و در میان لجه‌ها زندگی میکرد بحیثی که نیل باو از قدرت خارج بوده طبیب‌ها اورا از نفس خویشتن مأیوس کرده و گفتند بر ملك خویشتن خلیفه تعیین بنما و از صاحبان قبور امتیازی نداری زیرا شفاء شما در این ماهیست وراهی بآن نیست، خدایتعالی ملکیرا مبعوث کرد و امر داد آنماهی را بکنار دریا برساند تا اخذ آن آسان شود پس آنرا صید کرده وطعام ساختند وآنرا سلطان بخورده و از

مرض نجات یافت و در سلطنت خویشتن باقی ماند، بعد از آن پادشاه صاحب ایمان در وقتی که جنس همین ماهی از کنار دریا مفارقت نمیکرد و صیدآن بس آسان بوده باین مرض گرفتار شد و اشتهاء بهمین ماهی پیدا کرد اطبّاء خاطر جمعی باو داده و مژده شفاء دادند زیرا ماهی دردم دست و صید آن سهل است و صحّت در پشت سر آنست خدایتعالی همان ملك را مأمور فرمود تا از کنار دریا جنس آنماهی را بمیان لجه‌های دریا سوق داد تا دست قدرت کسی بآن نرسد، ماهی بدست نیامد سلطان صاحب ایمان در اثر بی دوائی بمرد ملائکه آسمان و اهل شهر تعجّب کردند نزدیك شد بفتنه دوچار گردند زیرا خدا بکافر سهل کرد آنرا که در دسترس نبود ودشوار و غیر ممکن ساخت بصاحب ایمان آنی را که در دسترس بود پس وحی الهی به پیغمبر وقت و ملائکه آسمان و ساکنین زمین باین مضمون ابلاغ شد: من خدای کریم و صاحب فضل و قادرم نه بمن ضرر میرساند آنچه که عطاء کنم و نه آنچه که منع کنم سبب و باعث آبادانی ملکم میشود و براحدی ظلم نمینمایم ولومثقال ذره‌ای هم باشد، امّا کافر شکار ماهی را باو آسان از بابت جزاء عمل و نیکوئی‌های او نمودم زیرا پاداش نیکو کاری بعهده منست تا اینکه وارد بقیامت شود در حالیکه نیکوئی در صحیفه عمل ندارد و بخاطر کفر داخل آتش شود و ازصاحب ایمان همین ماهی را دور داشته و محرومش ساختم بخاطر خطائی که از او سرزده بود پس اراده نمودم در اثر محرومیّت ازآینده خطایش در امان باشد و درسایهٔ ابتلاء به بی دوائی بحضورم شتابد درصورتیکه گناهی ندارد پس داخل بهشت گردد.

پس اگر کسی گمان کند بندگی بحقتعالی لازمه اش اینست که در دنیا مبتلا ببلاء نگردد اشتباه نموده است زیرا خود گرفتاری صاحب ایمان دلیل آمرزش گناه اوست واین خود یك نحوه سعادتست.

در رجال کشی از محمّد بن مسلم نقل مینماید که بمدینه حرکت نمودم در حالیکه مبتلا بدرد شدیدی بودم بحضور امام علیه السلام عرضه داشتند که محمّد بن مسلم مبتلاست حضرت ابو جعفر علیه السلام شربتی باغلام که رویش را با دستمالی پوشانیده

بودند فرستاد محمد بن مسلم میگوید که غلام شربت را بمن داد و گفت بنوش امام علیه‌السلام بمن امر کرده باز نگردم تا این که آنرا بنوشی ، بدست گرفتم درصورتیکه بوی مشك از آن بمشام من میرسید چون نوشیدم شربتی دریافتم خنك وپاکیزه طعم ، همین که خوردم غلام گفت بتوامر کرده زمانی که شربت راخوردی بحضورش حاضر شوی بفکر فرو رفتم از آنچه شنیدم زیرا من که قادر بحرکت قبل از آن نبودم وبروی پای خویشتن نمیتوانستم بایستم ، همین که شربت در معدهٔ من قرار گرفت گوئی که زانوی شتر عقال شده را باز کردند بدرخانهٔ آن حضرت آمدم واستجازه نمودم ، باصدای رسافرمود مزاجت بی بلاء ، داخل شو ، داخل شدم درحالیکه گریه میکردم سلام داده دست وسر آن حضرت رابوسیدم بمن فرمود چه ترا میگریاند ای محمد ؟ گفتم فدای تو گردم غربتم و دور افتادگیم و تنگ دستیم ازاینکه درحضورت بمانم وبرویت نگاه کنم ، فرمودآنچه تنگ دستی‌است همینطور خدا اولیاء ما و دوستان مارا قرار داده است و بلاء را بایشان شتاب زده کرده است امّا آنچه از غربت یاد نمودی پس بهرتو تبعیّت بپدرم ابوعبدالله علیه‌السلام است که در جایگاه دور ازمادر کنارفرات مانده است صلی الله علیه وآنچه از دوری ومشقت یاد کردی پس بمؤمن در این خانه دنیا ودرمیان‌آن خلق منکوس غربت‌است تا اینکه برحمت خدا برسد .

وامّا آنچه از دوستی وقرب ما ونظر بما گفتی درباره شما مقدر نگشته و خدا میداند آنچه را که درقلب داری جزایت طبق همان خواهد بود .

قرنها برقرنها رفت ای همام — این معانی بر قرار وبردوام

اگردر زمان گذشته اهل‌ایمان با بلاء اسیرمیشدند حالاهم‌بدان منوال‌خواهد بود « ولن تجدلسنّة الله تبدیلاً » ، در کتاب بشارت المصطفی از منهال پسر عمرو نقل مینماید که او گفت درحضوراقدس حضرت محمد بن علی الباقر سلام‌الله علیهما نشسته بودم که مردی وارد شده سلام کرد وجواب گرفت و عرض نمود حال شما چطور است آن حضرت فرمود وقت‌آن نشده که بدانید چطوریم ، مثل مادرمیان‌این‌امّت

مثل بنی اسرائیل است که پسران آنهارا ذبح میکردند و دخترانشانرا زنده باقی میگذاشتند آگاه شوید اینان پسران مارا میکشند و دختران ما را زنده میگذارند عرب پنداشت فضیلت برعجم دارد عجم علّت را پرسید گفتند محمد ﷺ از ماست وعربست گفتند راست گفتید قریش پنداشت که بر عرب فضیلت دارد و در برابر سؤال از جهت ادّعاء این امتیاز گفتند محمد ﷺ از قریشست گفتند راست گفتید اگر اینان راست گفته‌اند ما فضیلت بهمه داریم زیرا اولاد محمد ﷺ واهل بیت اوئیم ودر این امتیاز کسی شریك ما نیست آن مرد گفت قسم بخدا که شما رادوست میدارم که اهل‌بیت پیغمبرید ، امام علیه‌السلام فرمود پس ازبهر بلاء پوششی از بهرخویشتن تهیّه کن قسم بخدا که بلاء سرعت گیرنده تر بما وشیعیان‌ما است ازسیل که روی بگودیهای صحرا نهد بلاء بما ابتداء میکند آنگه بشما میرسد رضاء ابتداء بما میکندآنوقت بشمامیرسد طوری که آل محمد صلوات الله علیهم‌اجمعین باصبر در برابر بلاء مقاومت کرده ورضا بقضاء داده اند ما را هم ضرور است صبر پیشه کرده وبلاء را زینت بخشیده ونتیجه خیر از آن دریابیم .

« وحسن الادب زینة العقل » .

و حسن ادب زینت عقل‌است ، بااین که یکی ازمعناهای عقل عبارت ازبهتری رویه وسرعت انتقال واستنباط خیر وشر ومنفعت وضرراست لکن‌اکثر مردم ازکلمهٔ فلانی‌عاقلست این رامنظور کرده وعقل گفته ، این معنی‌را اراده کرده‌اند درحالیکه یکی از گران بهاترین‌نعمت ها می‌باشد ، ازجمله‌اموریست که صاحبان تقوی بافداء دهی نفس خویشتن را از اسارت با آن باز خریده‌اند وهمین معنی‌است که درحضور امام علیه‌السلام ازعقل بحث شد ، فرمود : عقل‌آنست که بتوسط‌آن بخدای تعالی عبادت شود وبهشت کسب گردد ، سائل عرض کردآنچه درمعاویه بود پس چه بوده است ، فرمود : نکراء و شیطنت بود .

عقل جزئی آفتش وهم است وظن — زآنکه در ظلمات شد او را وطن

در باب حکایت معلّم و کودکان در مثنوی گوید :

کودکان مکتبی از اوستاد / رنج دیدند از ملال واجتهاد
مشورت کردند در تعویق کار / تا معلم در فتد در اضطرار
چون نمی‌آید و را رنجورئی / که بگیرد چند روزاودورئی
تارهیم از حبس و زتنگی کار / هست اوچون کوه‌خارابرقرار
آن‌یکی زیر کترین‌تدبیر کرد / که بگوید اوستا چونی توزرد
خیرباشدرنگ توبرجای‌نیست / این اثر یا ازهوایا ازتبی است
اندکی اندر خیال افتد ازین / تو برادرهم مدد کن این‌چنین
چون درآئی از در مکتب بگو / خیر باشد اوستا احوال تو
آن خیالش اندکی افزون شود / کزخیالی عاقلی مجنون شود
آن‌سوم وان چارم وپنجم‌چنین / در پی ما غم نمایند و حنین
تاچوسی کودك تواتراین خبر / متفق گویند یابد مستقر
هریکی گفتش که‌شاباش‌ایذکی / باد بختت بر عنایت متکی
متفق گشتند در عهد و ثیق / که نگرداند سخن رایکرفیق
بعدازآن سو گندداد آن‌جمله را / تا که غمازی نگوید ماجرا
رأی آن کودك بچربیدازهمه / عقل او در پیش میرفت از رمه
روزگشت‌وآمدندآن کودکان / برهمین‌فکرت بمکتب شادمان
جمله ایستادند بیرون منتظر / تادر آید از در آن یار مُصر
زآنکه منبع اوبُدست‌این‌رأیرا / سر امام آمد همیشه پای را
ای مقلد تو مجوپیشی برآن / کو بود منبع ز نور آسمان
او در آمد گفت استارا سلام / خیرباشد رنگ رویت زرد فام
گفت استانیست رنجی‌مرمرا / توبرو بنشین مگو یاوه هلا
نفی کرد امّا غبار و هم بد / اندکی اندر دلش ناگاه زد
اندرآمددیگری گفت‌اینچنین / اندکی آن‌وهم‌افزون شدبراین
هم چنین‌تاوهم اوقوّت گرفت / ماندانددحال‌خودبس درشگفت

سجدهٔ خلق‌ازززن‌وازطفل‌ومرد / زد دل فرعون را رنجور کرد
گفتن هریك خداوند وملك / آنچنان کردش زوهمی منهتك
که بدعوی الهی شد دلیر / اژدها گشت و نمیشد هیچ سیر

فرعون دربرابر تعظیم جمعی آزپرست از وهم خویشتن بتحت تأثیر افتاد و بخاطر نداشتن زینت ادب با عقل جزئی خویشتن بدنام گشت و عقل ناقص معلّم در برابر اغواء چند نفر نوآموزبزانو درآمد وضرب المثل در گمراهی در اثر نداشتن زینت ادب گردید .

حضرت مولی الموحّدین سلام‌الله علیه می فرماید : هلاك نگردید مردی که بقدر خویشتن عارف گشت .

قدر ومنزلت خویشتن را شناختن عبارت از حسن ادبست و از هر حسبی که مهمّ و بزرگ بنظر آید حسن‌ادب‌بالاتر است ، زیرا حسب آنقدر از خطا آدمی را حفظ نمی نماید که حسن ادب در تعقل آدمی را ازخطا بر کنار میسازد .

علاوه بر این که تعقل پرهیزکاران را نمیتواند اسیر کند ، درپرتوحسن‌ادب در تعقل آنان بریاست هم میرسند .

اینست که ابن نباته از حضرت مولی الموحّدین سلام الله علیه نقل می‌نماید که فرمود ادب ریاست است درامور اجتماعی وفردی ، نیازمندی بهم کاری بسی‌زیاد وبیشماراست وهمکاری‌ازکسی‌خواسته‌میشود وعقلاء رجوع بآنکس ازمردم مینمایند که با حسن ادب عقل خویشتن را تعدیل کرده ، وخود این رجوعست که مقام مرجعیّت در پرتو حسن ادب در مقام تعقل بانسانی می‌بخشد .

ادب چیست ؟

در کتاب‌امالی مفید از جعابی واو از عبد الله پسر محمّد و او از ابوالحسن‌ثالث سلام الله علیه و او از آباء کرامش وآنان از حضرت‌امیرالمؤمنین‌سلام الله‌علیهم‌اجمعین نقل مینماید که آن حضرت فرمود علم وراثت کریمه و آداب پیرایهای نیکوان وفکر آینه صافی واعتذار بیم ده ناصح است ودر مقام تأدیب نفست بتو این‌بس که

ترك كنی این را كه از غیر خود آنرا مكروه میداری .

از لقمان حكیم نقل است كه گفت ادب را از بی ادبها آموختم ، آری آدم هشیار و پاك وجدان آن كس است از كار زشت دیگران با نظر عیب جوئی گذر نكرده بلكه خود را در قیافه او مشاهده كرده و خویشتن را از كار زشت بر كنار بكشد و بداند آنچه از دیگری صدورش بداست از او هم اگرسر زند بداست.

ادب كه زینت تعقّل است شامل هر سه مرتبه از مراحل تحقّق انسان است انسانرا لازم است در مرتبه تعقّل ذات وصفات وافعال او راه ادب پیشه گیرد در هر یك ازاینها اگر غفلت كند تعقل جزئی او را گمراه كرده واسیرش مینماید بلی در جهت گمراهی وضلالت ، تفاوتی‌نیست دراینكه‌آدمی ذات‌خودرا تعقل كند بی آنكه ادب‌را حفظ كرده ونسبت هستی خود را بایجاد كننده آنچه هست بدهد و ناچیزی ذات خویشتن را دریابد و میان اینكه بصفات خویشتن توجه كرده وپندارد طاوس علّیّین گشته است بی آنكه توجه كند بر اینكه در سایه عنایت صاحب صفتی كه صفت‌های كمالی او عین ذاتش میباشداین‌صفات كمالیه درجهان ازاو پدید گشته‌است و یا اینكه كارهای خودش را مشاهده كند و عجب باو دست بدهد بی آنكه توجّه داشته باشد بر اینكه او وكارهای او در برابر كشش و كوشش آن جهان بی سر وته اصلا قابل ملاحظه نمیباشد بلكه بآن هیچ گفتن اولی از اینست كه انسانی از راه عجب و خود بینی گمراه با مشاهده‌اش باشد .

از رسول‌الله (صلی‌الله‌علیه‌وآله) منقولست كه فرمود «ادّبنی ربّي فأحسن أدبي» مرا خدای تأدیب كرد وادب مرا نیكو كرد .

« وزینة الحسب التّواضع» زینت حسب تواضع است حسب عبارت ازشرافت ومجد حاصل ازجهت پدران ومادرانست‌ومخفی نیست این كه پدران ومادران گذشته را درجبلت ما آثار بس بزرگی است‌بقول بعضی از دانشمندان علم الاجتماع‌غربی محرّك وعلّة العلل افعال هر یك از افراد بشر بطور فطری وبلا اراده همان جبلّت و ساختمان یعنی مجموعه ای از حالات وصفات مخصوصه ایست كه ازابتدای‌پیدایش

در وی تشكیل یافته ومیزان احساسات وتمایلات واعمال وافعال اورا معین ومحدود مینماید و حق اینست كه هریك ازافعال كنونی ما معلول ومولود علل واسبابی‌است كه‌سلسلهٔ‌آن‌بیك گذشته‌های طولانی منتهی میشود ، ازاینجا میتوان فهمید كه مراد از تقدیس ائمّه اطهار سلام‌الله‌علیهم اجمعین باكلمهٔ «أشهد أنّك كنت نوراًفي‌الأصلاب الشّامخة والأرحام المطهّرة» واعتراف باین كه جایگاه‌آنان در اصلاب صلبهای‌بلند قدر و رحم های پاكیزه بوده ، بچه منظور بوده است و یا این كه از رسول الله (صلی‌الله‌علیه‌وآله) آنچه منقولست كه فرمود : خدای‌تعالی نژادعرب را بسائرنژادها مقدّم داشت و از میان قبائل قریش را بسایر قبائل بر گزید و از طوائف قریش طائفه هاشم‌را انتخاب كرد و از آل‌هاشم مرا انتخاب فرمود چه هدفی ازاین‌كلمات بزرگ درنظر بوده است .

خدای تعالی در قرآن كریم میفرماید « إنّ الله اصطفی آدم و نوحاً و آل إبراهیم وآل عمران علی العالمین ذریّة بعضها من بعض والله سمیع علیم » تحقیقاً خدای تعالی انتخاب نمود آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر عالمیان اولادهائی كه بعضی از آنها از بعض دیگر است خدای تعالی بس شنونده وداناست.

در فضائل روحانی و خصائص جسمانی این افراد و خانواده ها دارای خصوصیاتی هستند كه قادر بانجام وظائف مهمّه اند وغیرایشان قدرت انجام آن را ندارد‌آل ابراهیم اسماعیل واسحاق‌علی نبیّنا وآله وعلیهم‌السلام واولاد آنهاست وآل عمران موسی وهارون‌پسران‌عمران‌هستند وپیغمبرخاتم(صلی‌الله‌علیه‌وآله) و اهل‌بیت طاهرینش سلام‌الله علیهم اجمعین بآل ابراهیم داخل اند زیرا اینان ذرّیّه و نسل صلبی ابراهیم (علیه‌السلام)اند .

در مجالس از حضرت صادق (علیه‌السلام) نقل است كه فرمود : در روز عاشوراء محمّد پسر اشعث پسر قیس كندی بحضرت ابوعبدالله (علیه‌السلام) گفت : ای پسر فاطمه چه حرمتی از بهر تو از رسول الله است كه برای غیر تو نیست آن حضرت این آیه را خواند « إنّ الله اصطفی‌آدم و نوحاً وآل إبراهیم و آل عمران علی العالمین ذریّة

بعضها من بعض » .

عیّاشی از حضرت امام محمّد باقر سلام الله علیه نقل میکند که فرمود ما از منتجبین این آیه ومابقیه این عترتیم ، حضرت رسول ﷺ فرمود : زمانی که کریم قومی روی بشما آورد اکرامش کنید .

زیبائی حسب و نسب که این قدر اهمیت دارد و مختصری از آن بیان گردید در وقتی که قرین تواضع باشد مؤثّر است ، وگرنه ممکن است خود این کمال باعث بر اسارت نفس گشته و صاحبان ایمان را هم دچار ضلالت و گمراهی نماید .

تواضع زگردن فرازان نکوست — فقیر ار تواضع کند خوی اوست

یکی از اسباب تکبّر همانا حسب ونسب در پارهٔ از کسان کم ظرفیّت است اینستکه صاحبان حسب شریف ونسب کریم که مشمول عنایت الهی هستند متواضعند .

حضرت رسول ﷺ میفرماید : « أنا سیّد ولد آدم ولافخر » بااین که من آقای اولاد آدم هستم فخر نیست .

حضرت مولی المتقین سلام الله علیه در منزل شخصی خویشتن بود که پدر و پسری مهمان وارد باو شدند بپای آنان برخاست و در صدر مجلس جایشان داد وامر فرمود طعام آوردند وبا هم خوردند چون ازصرف غذا فارغ گردیدند آفتابه ولگن برای دست شوئی آوردند حوله هم باآن بود شخصاً آن حضرت آفتابه بدست گرفت و آب ریخت و مهمان دستش را شست در حالیکه او اظهار ادب میکرد و خود راعقب میکشید از اینکه آن مولی آب بدست او بریزد وحضرت امیرالمؤمنین سلام الله علیه قسم باو داد که دستهایش رابشوید آن طوری که اگر بناء میشد قنبر آب بدست او بریزد ،آنگه که پدر از شستن دستش فارغ گشت بمحمدبن الحنفیّه فرمود اگر این پسر تنها بمن وارد میشد همین تجلیل را در بارهٔ او میکردم لکن خدایتعالی اجازه نداده است وقتیکه پدر و پسر باهم در مکان واحد باشند مساوی باَنها اکرام بشود پدرت آب ریخت پدرش دستش را شست پسرم برخیز آب بدست پسرش بریز تا دستش را بشوید .

حضرت امام حسن عسکری سلام الله علیه میفرماید : هر کس تبعیّت از علی امیرالمؤمنین سلام الله علیه کند او شیعه حقیقیست ، تنها آنمولی باین قناعت نکرده در وقت رحلتش فرمود : شما رالازم است تواضع کنید تواضع ازاعظم عباداتست . در روایات کثیره وارد شده است که هر کس تواضع نماید خدایش او را بالا دست میکند وبلند پایه‌اش قرار میدهد ، خدای تعالی در مقام وصف بندگانش درقرآن کریم میفرماید : « وعبادالرّحمن الّذین یمشون علی الأرض هوناًوإذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاماً » .

بندگان خدای بخشنده آنان هستند که بدون تکبّر راه میروند اگر نادانها گفتگوباایشان کنند سلامتی رادرجواب منظورمیدارند ، برسول الله ﷺ میفرماید «واخفض جناحك لمن تبعك من المؤمنین »بال مهر ومحبّت خود را بروی دارندگان ایمان بکش زیرا که آنان تبعیّت از تو کرده‌اند .

رسول الله ﷺ درمقام تشویق بتواضع میفرماید : بتحقیق محبوبتر ونزدیکتر شمابمن در روز قیامت در جایگاهی که می‌نشینم زیباتر شما از حیث خلق وشدیدتر شماازجهت تواضع است ، اینست که پرهیزکاران باحسب ونسب تواضع پیشه کرده واز اسارت نفس خویشتن را آزاد کرده‌اند .

« والفصاحة زینة الکلام » .

وفصاحت زینت کلام است بااینکه تکلم وقدرت بحرف زدن یکی ازنعم بزرگ خدائیست ، وآنچه در ضمیر انسانست در اثر بیان و کلام او مفهوم میگردد وخدای تعالی در مقام منّت میفرماید « الرّحمن علّم القرآن خلق الإنسان علّمه البیان » خدای بخشاینده‌است قرآن را تعلیم کرد ، وانسانرا خلق نمود وبیان راباو آموخت .

از حضرت سید الساجدین علی بن الحسین علیه السلام ازسکوت وتکلم سؤال شد که کدام یك ازآنها بدیگری فضیلت دارد فرمود : برای هریکی ازآنها آفاتست اگر از آفات بر کنار باشد کلام افضل ازسکوتست ، علّت این فضیلت راپرسیدند ، فرمودتحقیقاً خدایتعالی انبیاء و اوصیاء سلام الله علیهم اجمعین را اعزام بسکوت نکرده بلکه ایشان

مأموربهدایت بابیان و کلام بوده‌اند ، بهشت مورد استحقاق کسی دراثرسکوت نشده ولایت‌الهی واجب باخاموشی نگشته‌است وپرهیزازآتش بسکوت نگردیده بلکه همهٔ اینهادرپرتو کلام بوده است ماه رابا آفتاب برابر نمیکنم بتحقیق توفضیلت سکوت را با کلام اظهار میکنی ، وفضیلت کلام را با سکوت نمیشود بیان نمائی .

در کتاب محاسن احمد بن محمد برقی قمی نقل می‌نماید مردی لجام مرکب رسول‌الله ﷺ گرفت و گفت یارسول‌الله کدامیك اعمال افضل است پس آن حضرت درجواب فرموداطعام طعام واطیاب کلام ، دراثرهمین کلام هم ممکنست صاحبان ایمان باسارت روند مگراین که پرهیزکاران با ملاحظه حال ومقال فداداده وخویشتن را ازاسارت باز خرند . درکتاب جامع الاخبار طبرسی ازحضرت رسول الله ﷺ نقل مینماید که فرمود : ایمان بنده مستقیم نمی‌شودمادامی که قلبش مستقیم نگردیده وقلبش مستقیم نمیشود مگر این که زبانش دارای استقامت شود جائی که زبان انسانی باعث تزلزل ایمان اوست میتوان دانست تاچه‌اندازه خطرازبان متوجه انسان است .

در کتاب خصال شیخ نقل می‌نماید از حضرت مولی الموحدین سلام الله علیه که فرمود از زبان چیزی مستحق تربطول زندان نمیباشد .

کلینی درکافی از رسول الله ﷺ نقل میکند که خدای تعالی عذابی بزبان کند که بیکی ازجوارح آن عذابرانکند ،پس بگوید خدایا با عذابی عذابم کردی که هیچ یك از اعضاء بمثل آن عذاب معذب نشدند خدا میفرماید کلمه‌ای گفتی که بمشارق ومغارب زمین رسیدوخون حرام‌ریخت ومال‌حرام رابغارت داد وناموس محرم در اثرآن بباد رفت بعزّت وجلالم قسم باعذابی معذبت کنم که هیچیك اعضاء مشمول آنعذاب نباشند ، لذا شیخ سلیمان قطیفی در وصیّتش بشیخ شمس الدّین محمد پسر ترك در ضمن اجازه‌اش میفرماید دهانت رامهر کن تا از آن کلمه‌ای خارج نشود مگر اینکه دوست داشته باشی آنرا درنامهٔ عملت در روزقیامت نوشته به بینی و همینطور آنچه را که دوست نمیداری ترك کن ، روایت شده در باره مردی از مجاهدین که در یکی از جنگها درصف رسول الله ﷺ شهید گردید مادرش بسر

نعش او حاضر گردید در میان کشتگان ودید بشکمش سنگ مجاعه هم بسته‌است که حکایت از شدت صبر وقوّت عزمش می‌نمود پس دست بصورت او کشیده گفت گوارا بادبتوای پسرمن ، حضرت رسالت پناه ﷺ چون‌این‌حرف را شنید فرمود ساکت شو شاید حرفیرا میگفته که فائده باو نداشته .

اینست که خدایتعالی در سورهٔ بقره میفرماید « قولوا للناس حسناً » و امام علیه‌السلام در مقام تفسیرش میفرماید بهمهٔ مردم از مؤمن و مخالف زیبا کلام باشید تا چهره صاحب ایمان وبشره اورا گفتار زیبای شما باز کند ودر پرتو مدارای حاصل از گفتار نیك شما مخالفها را جذب بحق بنمائید واگر مأیوس از قبول حق دربارهٔ ایشان باشید شرّ ایشانرا از خود وبرادران ایمانی‌تان‌بدین وسیله ردنمائید . گفتار زیبا آثار بس نیکو از خود بجا میگذارد .

در کتاب امالی ازحضرت علی‌بن‌الحسین علیه‌السلام نقل مینماید که آن حضرت فرمود گفتار زیبا بمال زیادتی بخشد و رزق را نموّ میدهد و اجل را بطاق نسیان برده عمر را دراز میکند وصاحبش را باهل او محبوب میسازد و در پایان عمرصاحب کلام فصیح وبلیغ بخاطر زیبا کلامی وارد بهشت میگردد ای بسا تصوّر شود که زیادتی مال را چه ارتباطی با گفتارزیباست در صورتی که‌آنچه جلب ابناء نوع بدور انسانی مینماید شیرین زبانیست ومراعات ملاحظه حال ومقال است موقعی که این ملاحظات دقیق دور آدمی را گرم از اجتماع ابناء نوع نموده احتیاجات یکی پس از دیگری رفع میشود یدالله مع الجماعة ظاهر میشود و صاحب فصاحت وبلاغت بی‌نیازمیگردد .

وصاحب کافی از حضرت صادق سلام الله علیه نقل مینماید که ابوذر غفاری رضوان الله علیه میگفت کسانی که در طلب علمید بدرستی که این زبان کلید هر خیروشرّاست مهربرزبانتان بزنیدطوریکه برطلاواشیاء قیمتی‌خودتان مهرمیزنید .

در کافی از حضرت رسالت ﷺ نقل می‌نماید که فرمود زبانت رااز گفتار ناپسند نگهدار که‌این خودصدقه برنفست میباشد ، ازاینجامعلوم میشود که چگونه

خودداری از گفتار ناپسند عمر را دراز میکند . آری گفته‌اند زبان سرخ سر سبز میدهد بر باد «والعدل زینة الایمان » وعدالت زینت ایمانست ایمان بحدّی ارزش واهمیّت دار است که ثبات واستقرار قلب انسانی که حاکم بر همهٔ اعضاء وجوارح است در سایهٔ آنست .

در کتاب شریف اصول کافی از حضرت امام جعفر الصادق سلام الله علیه نقل مینماید که فرمود قلب درمیانه حنجره وسینه درحرکت است تا این که با ایمان گره خورد ، چون با ایمان عقد گردید آنگاه برقرار میشود . اینست قول خدای تعالی که میفرماید « ومن یؤمن بالله یهدِ قلبه » هر کس بخدا ایمان آورد قلب او را خدایتعالی ساکن میگرداند .

سکون خاطر که پرتوی از سکونت قلب است در همهٔ امور دینوی واخروی اوّلین شرط موفقیت است باندازهٔ آرامش قلبی آنانیکه در میان جامعه سربلند گردیده‌اند گوی سبقت از هم ربوده‌اند ، حضرت علی بن ابیطالب سلام الله علیه میفرماید وقتیکه صحنهٔ کار زار بهمهٔ ما تنگ میگشت پناه بمقام عظمت واستقامت حضرت ختمی مرتبت می‌بردیم ، آری آیهٔ « فاستقم کما اُمرت » استقامت کن طوریکه بتو امر شده است بآنجناب نازل وبشخص آنحضرت خطاب گردیده است .

ادنی درجهٔ ایمان شهادت بوحدانیّت خدا وعبودیّت ورسالت حضرت محمّد بن عبدالله وامامت اوصیاء مرضیّین اوسلام الله علیهم اجمعین واقرار بلزوم اطاعت ایشانست .

حضرت صادق سلام الله علیه فرمود از حقیقت ایمانست که حق را بر باطل انتخاب بنمائی گرچه ضرر برتو داشته باشد وباطل را ترك کنی گرچه منفعت بتو داشته باشد ، بقدری صاحب ایمان محترم است روایت های بسیاری باین مضمون وارد شده‌است که هر کس بصاحب ایمانی کمك نماید خدایتعالی هفتادوسه گرفتاری را از او بر کنار میسازد یکی از آن گرفتاریها دردنیا وباقی در زمان گرفتاری عظمی میباشد موقعیکه مردم بنفسهای خودشان مشغول میگردند یعنی محشر ، وهر کس از صاحب ایمانی گرفتاریی بر کنار کند خدایتعالی گرفتاریهای آخرت را ازاو بر کنار میسازد و با قلب آرام از قبر خارج میشود ، و هر کس در وقت گرسنگی بصاحب

ایمانی طعام دهد خدای متعال ازمیوه های بهشت باو اطعام می نماید ، وهر کس باشربت آبی بصاحب ایمانی آب دهد خداوند از رحیق مختوم باو آب میدهد ، و هر کس باعث گشایش امر صاحب ایمانی شود خدا بگره های قلب او درروز قیامت گشایش بخشد طوریکه محبّت در بارهٔ صاحب ایمان تااینحد مطلوبست ، همینطور بی اعتنائی وخوار داشتن صاحب ایمان مبغوض است .

در کتاب ثواب الاعمال صدوق از حضرت صادق سلام الله علیه نقل می نماید که آنحضرت فرمود فقیر صاحب ایمانرا حقیر مشمارید پس تحقیقاً هر کس مؤمن فقیر را پست بشمارد وخوارش بدارد خدا او را پست میدارد وبی عنایت در باره‌اش میشود تا اینکه از اینعمل زشت خود بر گردد ویاتوبه کند .

ودر کتاب محاسن نیز از آنحضرت نقل می‌نماید که خدایتعالی مؤمن را از نور عظمت وجلال و کبریاء خودش خلق کرده است هر کس طعن بمؤمن زند یارد باو کند بتحقیق بخدا در عرشش رد کرده است واز ولایت خدا بر کنار واو شریك شیطانست .

در کتاب امالی ازآنحضرت نقل مینماید که فرمود هر کس بصاحب ایمانی با کلمه‌ای اهانت کند ملاقات میکند خدای عزّوجلّ را در حالی که در میان دو چشمش نوشته میشود که مأیوس ازرحمت خداست .

در کتاب شریف اصول کافی از حضرت صادق سلام الله علیه نقل می نماید که حضرت رسول ﷺ فرمود که خدایتعالی میفرماید هر کس بولیّی ازاولیاء من اهانت کند تحقیقاً کمین گرفته است بامن بجنگد . با این همهٔ اهمیّت و عظمت وجلالت که ایمان دارد زینت ایمان عدالت است زیرا واضحست اینکه شیطان نفس و خارج صاحب ایمانرا اسیر دنیا مینماید و او را شاد خاطر بااین که ایمان دارد نگه میدارد غافل از اینکه اگر ایمان با عدالت زینت نیابد ممکن است ایمان عاریتی باشد واز صاحبش تا دم مرگ اخذ گردد و بی‌ایمان از دنیا بآخرت منتقل شود طوری که در سورهٔ انعام میفرماید « و هو الّذی أنشأکم من نفس واحدة

فمستقرٌ و مستودع » و اوست آن خدائی که شما را انشاء از نفس آدم علی نبیّنا وآله وعلیه السلام کرد ، پس از شماست کسی که صاحب ایمان مستقر است واز شماست کسی که ایمانش ودیعه در پیش اوست .

سعید پسر ابی أصبغ میگوید ازحضرت صادق سلام‌الله علیه شنیدم درحالیکه سؤال از مستقرومستودع ازاومیشد گفت مستقردر رحم ومستودع در صلب و گاهی مستودع از جهت ایمان میشود و أخذ میشود ایمان از آنکه مؤمن بوده ، بتحقیق زبیر در روشنائی ایمان و نور آن در زمانیکه رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم قبض روح شد رفت حتی شمشیر کشید و گفت تبعیّت بجزعلی سلام‌الله علیه نباید بکسی دیگر بشود . وهمین زبیر بود که شمشیرش را کشید و با علی امیرالمؤمنین سلام الله علیه جنگید پس از کسانی بود که ایمانش عاریت در پیش او بود واز اوهم سلب گردید .

زبیرپسرعوام پسرخویلد پسراسد پسرعبدالعزی‌پسرقصی‌مادرش صفیّه دختر عبدالمطلب پسرهاشم پسرعبد مناف وعمهٔ رسول الله وعلی امیرالمؤمنین سلام الله علیهما و او از عشره مبشره واز جملهٔ شش نفر است که در روز احد پابرجای با رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ماندند و نیك امتحان داد و ابن ابی الحدید معتزلی از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم نقل مینماید که فرمود زبیر از حواریّین منست .

مولی الموحدین علی‌امیرالمؤمنین سلام الله علیه باودرروزیکه میخواست بیعت بآن حضرت کند فرمود من میترسم از این که بمن حیله کنی و بیعت را بشکنی گفت البتّه بدرستی که ابداً همچو کاری از من سرنمیزند پس مولی الموحدین فرمود برای من خدا بضرر تو مراقبت کننده و کفیل میباشد ، زبیر گفت بلی الله بضرر من مراعات کننده و کفیل باشد بعد از اینکه امر خلافت ظاهری با بیعت مهاجر وانصاربآن حضرت تمام شدنامه‌ای‌باین عنوان بوالی شام معاویه نوشت :

اما بعد پس بدرستیکه مردم عثمان را بدون مشورت بامن کشتند واز روی مشورت با من بیعت کردند واجتماع باین امر نمودند زمانی که این نوشته من بتو رسید بمن بیعت کن و اشراف اهل شام که در نزد تو هستند بحضور بفرست .

همینکه رسول آنحضرت بمعاویه رسید ونامه اورا خواند از مردم بنی عبس نفری را اعزام کرد و نامه‌ای بتوسط او بزبیر نوشت بعبدالله زبیر امیرالمؤمنین از معاویه پسر ابو سفیان سلام بتواما‌بعد پس بدرستی که من ازاهل شام برای‌تو بیعت گرفتم واجابت کردند و مستحکم در امر گردیدند طوریکه ریسمان‌بروی هم‌محکم کشیده میشود البتّه بکوفه و بصره بیائید وعلی‌بن‌ابیطالب بشما سبقت نگیرد زیرا پس از این دو شهر موقعیّت دار مکانی نیست وبتحقیق بعد از تو برای طلحه پسر عبیدالله بیعت گرفتم تقاضا را بایشان هم ابلاغ فرما .

زبیر و طلحه شك هم نکردند در اینکه معاویه جز خیرخواهی در باره آنان منظوری از این نامه دارد و تصمیم برخلاف حضرت مولی الموحدین سلام الله علیه گرفتند چند روزی ازبیعت‌بآنحضرت گذشته بود که زبیر وطلحه بحضورش‌رسیدند واظهار داشتند که دیدی آنچه ماستم دیدیم در ایّام خلافت عثمان و دانستی که رأی عثمان جز تقویت بنی‌امیّه نبودبتحقیق خداوند خلافت بتو داد پس ما را ببعضی‌از ایالات‌والی کن مولی‌الموحدین‌سلام‌الله‌علیه‌فرمود بروزی‌خدائی راضی‌شویدتا اینکه دراین باره رأی‌خودم‌را ملاحظه کنم‌بدانیددرامانت خودم‌یعنی‌خلافت‌اسلامی کسی‌را شریك‌نمینمایم‌مگر اینکه بدیانت‌او تصدیق‌داشته‌باشم واز اصحاب‌خودم‌آنکه دخیل بودنش را در کار صلاح شناخته ام بوده باشد ، ازحضورش بیرون آمدند در حالیکه مأیوس از تقاضای خودشان بودند با اینهمه از اصرار و تکرار تقاضای حکومت کوفه و بصره خود داری نکردند مولی المتقین سلام الله علیه فرمود باید تدبر کنم آنگه با مغیرة پسر شعبه مشورت کرد مغیره گفت بنظرم اینکه هردورا بآنچه‌تقاضا کرده اند والی کنی تااینکه امرخلافت دربارهٔ‌ات مستقیم گردد ومعاویه رابحکومت شام باز داری تا از مردم اخذ بیعت بتو بکند و هوس مردم جا بجا گردد آنوقت برأی خودت عمل نمائی .

با ابن عباس خلوت کرده مشورت با او نمود ، ابن عباس گفت کوفه و بصره سرچشمهٔ خلافت است و درآنها خزینه‌های مردانست و مکانت زبیر و طلحه نسبت

بخودشان در اسلام اُهمیّت دار است ، من ایمن نیستم اینکه آنانرا والی نمائی و انقلابی بواسطهٔ ایشان دامن گیر مسلمین نشود .

امیر المؤمنین سلام الله علیه رأی ابن‌عباس را اخذ کرد مغیرة بن شعبه بعداز این بود که گفت قسم بخدا قبل از این خیرخواهی بعلی سلام الله علیه نکرده بودم و بعد از این هم نخواهم کرد .

ولی ما تا حال آنچه از ابن ابی الحدید نقل عبارت کردیم و بعداًهم شواهد خواهیم آورد با سوابق ناپسندیکه هم مغیرة بن شعبه دارد واضح خواهد شد که او دروغ قسم خورده و در همین جا هم قصد تحکیم معاویه و ایجاد زمینه انقلابها بتوسط زبیر و طلحه داشته است و رأی بمقتضای وقت و روز عین همان بود که ابن عباس گفت و حضرت مولی المتقین علیه السلام عمل کرد علاوه بر نامه معاویه و تصمیم زبیر و طلحه بافساد طوری که گذشت ، دلیل بقصد اغفالی که آنان در نظر داشتند خطبهٔ مولی‌الموحدین‌سلام‌الله علیه‌است که میفرماید بخدا قسم‌نمیخواهم مثل کفتار مادامی که صیادش سنگ بزمین میزند و او را بخواب وا میدارد تا اینکه بصیدش برسد و باو حیله کند آنکه مراقبش میباشدباشم واکن‌بآنانی که اقبال‌بحق کردند آنانی‌را که پشت بحق نمودندبدم شمشیر میگیرم وبا یاری‌آنانی که از من میشنوند و اطاعتم میکنند عاصی و شکدار را ابدی دنبال مینمایم تااینکه روز مرگم‌برسد ، قسم بخدا همیشه مرا از حقّم عقب زدند و دیگرانرا برویم کشیدند از روزی که رسول الله صلی الله علیه و آله قبض روح گردید تا این‌روز که با مردم دارم .

البتّه این خطبه بعد از آن بود که زبیر وطلحه دیدند چراغشان فروغ‌ندارد بحضور مولای متقیان حاضر شدند و تقاضای عمره نمودند ، گفت شما قصد وارادهٔ عمره ندارید در برابرش قسم خوردند که جز عمره قصدی ندارند ، گفت قصد غدر وشکستن بیعت است نه عمره ، از نوقسم یاد کردند که نه بهر خلاف با او ونه‌برای شکستن بیعت این راه را در پیش گرفته‌اند وقصد ایشان جزعمره چیزی‌دیگر نیست گفت پس بیعت را برای من دومرتبه تجدید نمائید آنان اعادهٔ بیعت با آنحضرت

با اشدّ آنچه بود از قسم و میثاق نمودند اذن بآنها داد از حضورش خارج شدند بآنانی که درخدمتش بودند گفت قسم بخدا بعد از این اینها را نخواهید دید مگر درفتنه‌ای که در آن کشته خواهند شد گفتند امرفرما تابتو باز گردند و ممنوع از خروج شوند گفت « لیقضی الله امراکان مفعولاً » پس ازاین که از مدینه زبیروطلحه خارج شدند باحدی ملاقات نکردند مگر این که گفتند بیعتی از علی بن ابیطالب سلام الله علیه در ذمّهٔ آنان نیست واز روی اکراه بیعت باو کرده بودند ، آن خبر بحضرت رسید گفت خداآنانرا دور ازرحمت خود بدارد وخانه شانرابغربت اندازد ، قسم بخدا دانستم بزودی نفس خودشانرا بکشتن در خواهند داد چه زشت کشتنی وروز شومی را پیش‌خواهندآورد ، بمن روی آوردند رویشان روی فجّار بود ، واز پیشم خارج شدند روی عهد شکن ها وحیله کنندگانرا داشتند قسم بخدا پس از امروز بامن ملاقات نخواهند کرد مگردر قشونی خشن ونفس خودشانرا بکشتن میدهند ، دوری وپلیدی مرایشانراباد .

برای اینکه واضح تر وروشن ترشود قضیه اینکه ایمان زبیرمستودع وعاریت بوده میگوئیم روزی که جنگ جمل منعقد شد مولی المتقین سلام الله علیه بمیدان آمد مکرّر ای زبیر وای ابوعبدالله گفته واو را صداازد ، زبیر از میان صفها خارج شد آنقدر پیش آمد تا این که گردن اسبهایشان بهم رسید ، پس مولی الموحدین سلام الله علیه فرمود برای این ترا خواستم تاحدیثی را بیادت بیاورم که رسول الله صلی الله علیه و آله بمن‌وتو گفت یادداری‌روزی ترادید دست در گردن من‌انداخته بودی و گفت دوستش داری گفتی بلی چرادوستش نداشته‌باشم وحال‌آنکه برادر من وپسردائی‌ام می‌باشد گفت امّا توبزودی با او محاربه مینمائی درحالی که ظالم در حق اومیباشی زبیر انّالله و انّا الیه راجعون گفته و اظهار داشت بیادم آوردی آنچه را که مرور زمان از یادم برده بود ، بقشون جمل باز گشت پسرش عبدالله باو گفت مراجعت بما بغیرآن روئی کردی که از پیش ما رفتی گفت علی سلام الله بیادم آورد حدیثی که زمانه آنرا از خاطرم برده بود و امروز البتّه من مراجعت از این کار زار مینمایم

عبدالله گفت نمیبیم ترا مگر این که از شمشیرهای اولاد عبدالمطلب ترسیده‌ای حق هم باتست شمشیر های برنده در دست شخصیت های بزرگ وآزموده است ، زبیر گفت وای برتو مرا بجنگ علی تهییج می‌نمائی من قسم خوردم با او نجنگم .

عبدالله گفت کفاره قسم بده وزنان قریش را بخودت ریشخند کننده مکن تو ترسیده‌ای درحالی که ترسو نبودی زبیر گفت غلامم مکحول آزاد در برابر قسمی که‌خورده‌ام ، پس‌از آن‌سر نیزهٔ خودرا درآورد وحمله بقشون حضرت مولی الموحدین سلام الله علیه کرد با نیزه‌ئی که سنان نداشت حضرت مولای متقیان علیه السلام بقشون امرداد راه بزبیر باز کنند نظری جز تظاهر بشجاعت ندارد ، پس زبیر بقشون خویش باز گشت دوّم مرتبه و سوّم مرتبه حمله کرد آنوقت به پسرش عبدالله گفت وای برتو من ترسوهستم ؟ عبدالله گفت بحقیقت اثبات شجاعت کردی واین اشعار منسوب بزبیر است :

نادی علی بامر لست أنکره   و کان عمر أبیك الخیر مذحین

فقلت حسبك من عذل أباحسن   بعض الّذی قلت منذ الیوم یکفینی

ترك الأمور الّتي تخشی مغبّتها   والله أمثل في الدّنیا وفي الدّین

فاخترت عاراً علی نارمؤججة   أنّی یقوم لها خلق من الطّین

در این موقع که زبیر پشیمان بسپاهش باز گشت ومولی المتقین سلام الله علیه شادمان بسپاهش مراجعت نمودسران سپاه باوعرضه داشتند زبیر غرق درسلاح بمیدان میآید وشما بی‌سلاح با او روبرو میشوید درحالی که شجاعت او را میدانید که تا چه حدّ است آن حضرت فرمود او قاتل من نیست مرا مردی بی‌نام ونشان وپست نسب غفلةً درغیر معرکه قتال میکشد و وای بحال مادرش چون بدبخت‌ترین مردم است دوست دارد که مادرش بعزایش بنشیند . أما او و کشنده ناقه صالح بیك زنجیر با هم بسته میشوند و قرین یکشاخند عوض اینکه زبیر خلق را مانع از هیجان بر علیه حق و حقیقت که خودش میدانست بشود از لشکر بر کنار شده ودر وادی السّباع مرورش افتاد احنف بن قیس با جمعی از بنی‌تمیم درآنجا بعنوان

اینکه کنار از هردو سپاه باشند گرد آمده بودند باحنف خبر از مرور زبیر دادند بلند بلند گفت چکار با زبیر دارم دو سپاه را با هم بخود پیچید تا اینکه مسلمانها بجان همدیگر افتادند آنگاه بکنار کشید و آنانرا ترك گفت سزاوار کشته شدنست خدا او را بکشد ، عمر وپسر جرموز که از تروریستها بود از عقب زبیر روان شد ، چون بزبیر نزدیك شد زبیر ایستاد و گفت چه قصد داری گفت دوست داشتم از حال مردم ازتو بپرسم گفت من آنانرا ترك کردم در حالی که بعضی بروی بعضی دیگر شمشیر میزدند ، پسر جرموز با او براه افتاد در حالی که هریکی از ایشان ازهمراه خودش برحذر بود ، چون وقت نمازرسید زبیر باو گفت من میخواهم نماز بخوانم ، پسرجرموز گفت من هم همین قصد را دارم ، زبیر گفت أمانم میدهی گفت بلی زبیر آماده وضوء شد ووضوء گرفت همین که خواست مشغول نماز شود پسرجرموز باو حمله بردواورا کشت سروانگشتری وشمشیراو رابرداشت ومقدار کمی خاك بر وی نعشش ریخت ، رجوع باحنف کرد و او را از کارش خبر داد ، احنف گفت قسم بخدا نمیدانم عملی خوب یا عملی زشت انجام دادی بروبحضور علی علیه السلام و او را از قضیه خبرده بحضور آن‌حضرت آمد وبه نگهبان گفت بگو پسر جرموز دم در ایستاده وبا او سروشمشیر زبیر است پس بحضورامام راهنمائی شد (در غالب روایات آوردن سررا بهمراه ضبط نشده) مولی الموحدین سلام‌الله علیه فرمود تواو را کشتی گفت بلی فرمودقسم بخداپسر صفیه ترسونبود وپست هم‌نبود ولکن وقت وقتل گاه بداورا بخود کشید ، پس گفت شمشیر او را بمن ده عمرو شمشیررا باو داد حضرتش تکانی بشمشیر داد و گفت بسیارشد که برداشت غصه ها را از روی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم .

پسر جرموز تقاضای جایزه کرد آن حضرت فرمود از رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم شنیدم که می گفت بشارت بده بقاتل پسر صفیه بآتش ، پسر جرموز مأیوس خارج شد واشعاری سرود که مفادش بی‌اعتنائی بود بآنچه‌شنیده بودوبالأخره بانهروانی ها بر علیه آنحضرت بجنگ درآمد و کشته گشت .

تا اینجا نقل از شرح نهج البلاغة ابن ابی الحدید معتزلی است .

امّا از روایات شیعه مستفاد اینست که حضرت مولی المتقین سلام الله علیه فرمود مادامی که عبدالله پسر زبیر پدرش را گمراه نکرده و کوچك بود زبیر باما خانواده بود زبیر یکی از چهار نفربود که بعد از رحلت رسول الله صلّی الله علیه و آله وسلّم دعوت مولی الموالی سلام الله علیه را اجابت باخذ حق او کرد و سلمان رضوان الله علیه در حقش میگوید از ما سه نفر از حیث بصیرت در امرخلافت امیر المؤمنین سلام الله علیه شدید بود ، و زبیر کسی بود که حق خودش را در روز شورای بعلی بن ابی طالب سلام الله علیه دراثر حمیّت وا گذار کرد وازجمله کسانی بود که بدفن حضرت فاطمه سلام الله علیها در دل شب حاضر بوده واوهمانکس بود که وقتی که مولی را بمسجد می کشیدند شمشیر کشید وبنی‌هاشم را خطاب کرده گفت این رفتار با علی مینمایند وحال آنکه شما زنده هستید وبعمر حمله کردتااو را بزند خالد پسر ولید سنگی از پشت او چنان زد که شمشیر از دستش افتاد عمر شمشیر را برداشت بسنگی زد و آنرا بشکست .

زبیر بود که خورده گیری بعثمان مینمود ولی آخر کارش نقض بیعت ویکی از سه نفر بود که جنگ جمل را بر علیه حضرت ابوالحسنین علیه السلام براه انداخت اینجاست که شیخ طوسی رضوان الله علیه در تفسیر تبیان در باره بیعت رضوان که اهل سنّت و جماعت میگویند زبیر از جملهٔ ده نفریست که به بهشت اورا رسول الله صلّی الله علیه و آله وسلّم بشارت داده‌است میفرماید اهل‌سنت وجماعت دودسته هستند معتزله واشاعره ، معتزله مرتکب کبیره را خارج از ایمان و فاسق میدانند پس بناء برعقیده معتزله باید صرف نظر از زبیر وطلحه وامثال آنان نمود ، دوم اینکه در بیعت رضوان طبق روایت ابن عباس هزار و پانصد نفر و قریب بهمین عدد طبق اقوال دیگر جماعت بوده‌اند ، ومسلّم‌است آیه در کیفیت‌خودش باقی‌نیست وجماعتی ازمنافقین دراین‌بیعت بوده‌اند ونسبت بایشان آیه تخصیص خورده است وآنچه مشمول آیه می باشد قهراً مجمل است علاوه براین باوصافی که بیعت کنند گان در تحت شجره با صراحت قرآن وصف گردیده‌اند واضحست که بجمیع بیعت کنند گان صاحب این اوصاف

نبوده‌اند تابشارت به‌بهشت آنهاراشامل بشود .

و نیز خلاف بین اهل نقل نیست در این که فتحی که بعد از بیعت رضوان بلا فصل بوده فتح خیبر است و رسول الله صلّی الله علیه و آله وسلّم فرمود البتّه علم اسلام را فردا بدست مردی خواهم داد که خدا و رسول را دوست میدارد و خدا و رسول هم او را دوست میدارد ، کرّار غیر فرّار است باز نمیگردد مگراین که خدا با دست او خیبررافتح میکند ، پس‌علی علیه السلام رابحضورخواست وعلم را باو داد و فتح بدست او در این جنگ شد زیرا صفات مذکوره در آیه را او داشت نه آنانی که رفتند و از میدان جنگ با مغلوبیّت‌باز گردیدند ، واز امیرالمؤمنین سلام الله علیه منقولست که ائمهٔ کفردراسلام پنج نفرند : طلحه زبیرمعاویه عمروبن‌العاص‌ابوموسی‌اشعری ،

باری جهات و صفات وارده درآیه ونقض بیعت و قیام برعلیه مسلمین و قول معتزله بکفروفسق مرتکب کبیره وشواهد تاریخی ایجاب مینماید که قطع نمائیم براین که ایمان زبیر مستودع بوده واگر مدحی از او و امثالش شده راجع بوقتی بوده که اعمالشان مورد رضای حق متعال بوده است .

« توضیح دربارهٔ ایمان مستودع »

کلینی‌رضوان الله علیه باسلسلهٔ سندروایت ازابن‌ابی عمیرازحفص بن‌البختری وغیر او از عیسی شلقان نقل مینماید که گفت نشسته بودم که ابوالحسن موسی سلام الله علیه عبورش از پیش‌من افتاد وبااو برّه‌ای بود باو گفتم پسرمی‌بینی چطور پدرت باما معامله مینماید ، بچیزی امر میکند آنگاه از آن ما را نهی می‌نماید ، بما امر کرد ابوالخطابرا دوست بداریم پس از آن امر کرد لعنتش کنیم و تبرّی از او بنمائیم ، پس ابوالحسن علیه السلام در حالیکه کودك بود گفت تحقیقاً خدای تعالی خلقی بهرایمان خلق کرد که زوال ندارد و جمعی از مخلوقاترا برای کفر آفرید که زوال‌ندارد وخلقی را هم درمیان این دو دسته ایجاد کرده است وایمانرا بدانها عاریت داده ونامشان عاریه گیرند گانست وقتی که بخواهد سلب ایمان از ایشان مینماید وابوالخطاب هم از این دسته بوده .

راوی گوید حضور حضرت صادق سلام‌الله علیه وارد شدم و آنچه از ابوالحسن علیه‌السلام شنیده بودم گفتم آن حضرت فرمود اوچشمهٔ نبوّتست .

این روایت مارا متنبّه میکند براین که فطرت همان‌طوری که ممکنست رو بهدایت رود تا بحدّی رسد که مبدل بایمان مستقر شود همین طور ممکنست در قوس نزول قرار گرفته وصلاحیّت قبول حق واظهارش ازاو بر کنار شود ورذائل اخلاقی پرده بروی حقیقت کشیده و صاحبش میل بباطل نماید و از او جز باطل ظاهر نشود و همین حالست که در شرع انور از او بکفر تعبیر گردیده است .

حضرت مولی الموحدین سلام الله علیه در نهج البلاغة میفرماید از ایمانست آنچه ثابت وبرقرار درقلوبست ، واز ایمانست آنچه در میان قلب و سینهٔ تا مدّت معین است .

اینستکه گفتیم دنیا متقی ها را با ایمان ظاهری اگر بخواهد باسارت برد آنان با عدالت زینت بایمان خودشان میدهند و آنچه ممکن بود پابرجای نماند پابرجای‌میکنند ، همان عدالت که درسورهٔ حدیدمیفرماید «لقدارسلنا رسلنا بالبینات وانزلنا معهم الکتاب والمیزان لیقوم النّاس بالقسط وانزلنا الحدید فیه بأس شدید ومنافع للنّاس ولیعلم الله من‌ینصره ورسله إنّ اللهٰ لقويّ عزیز » قسم بحقیقت بتحقیق باشواهدحقّه رسولهای‌خودمانرا اعزام داشتیم وباآنان کتاب وعدالت رانازل کردیم تا این که مردم از روی عدالت پا برجا باشند و آهن را که در او غلبه بردشمن و امتناع از تعدّی تعدّی کنند گان بود ومنفعت ها از بهر مردم داشت نازل کردیم البتّه امتحان می‌نماید خدایتعالی آنانی را که باو و پیغمبرانش یاری می کنند بتحقیق خدا قوی و عزیزاست . از این آیه استفاده میشود پابرجائی خلق الله در پرتو عدالت است ، دولت‌آبادی میگوید : ملك و ملّت از این دو استوار میگردد ، انتظام در لشکر ، عدل وداد در کشور .

در کتاب شریف اصول کافی یعقوب پسرشعیب از حضرت صادق سلام الله علیه نقل مینماید وحی خدای‌عزّوجلّ بحضرت آدم صفی الله علی نبیّنا وآله وعلیه‌السلام

رسید که من کلام را بتو درچهار کلمه جمع مینمایم ، عرضه داشت خدایا آن کلمه ها چیست ؟ فرمود یکی بهره من ، ویکی بهره تو ، ویکی درمیان من وتو ، و یکی هم در میان تو و مردم است ، عرضه داشت خدایا آنها را بمن بیان کن تابدانم گفت امّا آنچه بهرمنست عبادتم کنی و کسی را شریکم قرار ندهی وامّا آنچه بهر تواست جزایت دهم درمقابل عمل‌تو پیش از آنکه تومحتاج آنی ، وامّا آنچه درمیان من وتواست‌بر تواست که دعا کنی و بر منست که‌اجابت کنم ، و امّا آنچه درمیانه تو وخلایق‌است بمنفعت مردم راضی شو طوری که بمنفعت خویشتن راضی میشوی ، ونا پسند دار در بارهٔ خلائق آنچه را که دربارهٔ خویشتن ناپسند میداری .

وبس واضح وروشن است اگر روزی آید باین جملات اولاد آدم عامل شود دنیا خانهٔ سعادت ومردم آن همگی سعادتمند وآخرتشان هم تضمین میشود زیرا در اثرستم پیشگی زبیر از ردیف صاحبان ایمان خارج گردید و گرنه زبیر همان آدم بود که سابقه حالاتش را خواندید ، وعدالت اجتماعیست که نتیجه‌اش برادر ایمانی بودن مردمست وبرابری‌آنان از روی حقیقت درحقوق اجتماعیست که قلب‌مطمئن با ایمان بایشان اعطاء میکند وبا ایمان بآخرت منتقل از دنیا میشوند .

در کتاب کافی از ابی‌البلاد نقل مینماید که بادیه نشینی ازاعراب درحالیکه رسول الله صلّی الله علیه وآله بعزم جنگ سوار را حله حرکت میکرد بحضور رسید ومهار ناقه را گرفت و گفت عملی را یادم ده تابآن داخل بهشت شوم آن حضرت فرمود این که دوست داری مردم در حقت عملی نمایند درحق مردم همانرا عملی کن و اینکه دوست نمیداری درحقت مردم بنمایند در بارهٔ مردم هم مکن مهار شتررا رها کن .

از این روایت معلوم میشود که تعدی از حقست که آدمی بخاطر آن دوزخی میشود و گرنه اگر عدالت زینت ایمان شود و آدمی میانه رو در وظائف و عواطف و اخلاقیات باشد با ایمان پا برجا و مستقر بخدای خویشتن ملاقات میکند وبأمن خانه ابد وارد میشود .

اگر کسی پندارد تااین حدتوجه بحال مردم باعث اینست که مردم از مقام

او سوء استفاده کنند و او را نالایق و مهمل بدانند اشتباه کرده است زیرا عدالت استفادهٔ از حق وخویشتن را از استفاده سوء باز داشتن است عرضهٔ تمام می‌تواند در فردی از افراد این صفت بزرك را بوجود بیاورد ، در کتاب شریف اصول کافی از حضرت‌صادق‌سلام‌الله علیه نقل‌مینماید که‌حضرت مولی‌الموحدین سلام‌الله علیه‌فرمود آگاه باشید هر کس باعدالت وانصاف دربرابر نفس خویشتن ومردم حکومت کند خدایتعالی عزّت او راافزون می‌نماید طوری که عدالت پیشه عزیز باعنایت خدای عزیز میشود در میان صفت‌ها و اعمال سه عمل بزرگ‌محسوب گردیده است . اولی - انصاف در باره خویشتن بغیر دادن تا اینکه راضی در باره خویشتن بچیزی نشوی مگر در باره مردم هم بهمان راضی باشی . دوّم - برادر ایمانی را درمال بخویشتن مقدم بداری . سوم - در یاد خدا باشی در هر حال که هستی ، یاد خدا فقط گفتن سبحان الله والحمد لله و لا اله الاّ الله نیست بلکه زمانی که امرخدای تعالی را در چیزی مشاهده کردی بآن اخذ کنی و نهی خدائی را در چیزی مشهود داشتی ازآن دوری نمائی .

از وصایای حضرت رسول صلی‌الله علیه وآله وسلم است که فرمود : یا علی سه صفت از حقائق ایمانست خرج در راه خدا باتهی دستی و انصاف بمردم دادن درباره نفس خویشتن ومتعلم را علم‌بخشیدن ، زیرا ادعاء ایمان از همه کس ممکنست ولی درگاه آزمایش‌آنانی بحقیقت ایمان نائل آمده‌اند که باعدالت خودشانرا در میانهٔ صفات متضادّه تعدیل کرده باشند وقتی که مقررات ایمانی صاحب ایمان را محدود کرد غضب وشهوت وشیطنت از صراطمستقیم او را بر کنار ننموده وایمان قلبی ازجوارح ظاهر و هویدا شده ایمان با اعتدال زینت یافته ودر قالب مستقر گردیده و توانسته است اعضاء وجوارح را شاهد وجود خود نماید ، اینجاست که فقط صاحبان تقوی توانسته‌اند اسیر وهم نگردند وبا ایمان عاریتی گول نخورند وخویشتن را ازاسارت بازبخرند ، در سوره حجرات در مقام ترغیب بعدالت میفرماید « و اقسطوا إنّ الله یحبّ المقسطین » محبّت خدا که از اعظم نعمای آلهیّهٔ است شامل کسانیست که

عدالت‌پیشه باشند ، عدالت پیشه نمائید بتحقیق خدایتعالی‌عدالت پیشه‌ها را دوست میدارد . بقدری عدالت در دیانت مقدّس شمرده شده‌است اگر جماعتی از کفاربدی کنند در باره مسلمین مسلمانها دستورشان مراعات عدالت در بارهٔ ایشان است در سورهٔ مائده می فرماید : « یا ایّها الّذین آمنوا کونوا قوّامین لله شهدآء بالقسط ولایجرمنّکم شنآن قوم علی أن لاتعدلوا اعدلوا هو أقرب للتقوی » ای آنانی که ایمان آورده‌اید درشهادت از روی عدالت شدید القیام باشید شمارا بدی قومی به بی عدالتی وادار نکند عدالت پیشه گیرید عدالت به پرهیز کاری نزدیکتر است .

با اینکه دشمن محارب‌خونش حلالست ولیکن مراعات‌عدالت در مقابل‌مخاصمه باز مطلوبست زیرا منظور حکومت الهی که با دست پیغمبران بزرگ و ائمه دین سلام الله علیهم اجمعین‌اجراء میشود کشور گشائی نبوده بلکه بطور واضح مقصود بزرگشان اصلاح حال عامه مردم بوده .

در اینصورت شخص با ایمان که میخواهد کافری را هدایت باسلام نماید ولو با إعمال قدرت نمیتواند ازخویشتن غفلت کند و درردیف اشقیاء قرار بگیردباتعدّی و ستم که از او سر بزند و دل خوش دارد که ایمان دار است و لازم است متوجّه شود ایمان‌آن موقع دارای زینت‌است که از عدالت پیرایه دارد .

باری عدالت که در مواقع حسّاس تذکّر در باره آن وارد شده چون‌نگهبان ایمانست در امور تا حدّی عادی هم از لزوم مراعات آن غفلت از ناحیهٔ شرع‌نشده است ، در سورهٔ انعام میفرماید « وأوفوا الکیل والمیزان بالقسط لاتکلّف نفساً إلّا وسعها وإذا قلتم فاعدلوا ولوکان ذا قربی» آنچه ازقبیل کیل ویا موزونست از روی عدالت بآن وفا کنید بنفسی تکلیف نمیشود مگر اینکه قدرت بانجام آن داشته باشد وزمانی که میگوئید عدالت در گفتار داشته باشید گرچه در خصوص‌اقرباء شما باشد .

چون در برابر قانون مقدس الهی آحاد مردم متساوی در حقوقند‌حکمی که بیك فرد عادی‌امّت است شامل حال مقام نبوّت‌هم میباشد درسوره شوری میفرماید

« و اُمرت لأعدل بینکم » مأمور بعدالت در میانهٔ شما گردیده ام .

بلی گفتیم تنها عدالت است که میتواند روح ایمانی را تقویت کند و ازتزلزل بمرحله ثبوت رسانیده وآدمی را دارای ایمان ثابت نماید چون ایمان بسیار گرانبها است وآنچه اورا مستقر میسازد هم بسیار ذیقیمت است .

از امیر المؤمنین سلام الله علیه سؤال از افضلیت عدل وجود نسبت بیکدیگر شد فرمود عدل امور را در محلّشان قرار میدهد و َجود آنهارا از جهتشان خارج میسازد ، عدل عموم را درتحت سیاست نگهمیدارد و َجود عارض جمعی مخصوص میشود پس عدل افضل واشرف آنهاست .

روزی دستور داد قنبر رضوان الله علیه مردیرا با اجراء حدّ تأدیب نماید قنبر سه تازیانه زیاد زد امر فرمود آنیرا که از دست قنبر تازیانه خورد بخود او سه تازیانه زد ، آری از القاب شریفه آنحضرت « العادل في الرّعيّة » بود .

آیا با مراعات عدالت فقط میتوان ایمان را تضمین کرد ؟ نه ، زیرا بنده مادامی که عنایت غیبی مدد باو نکند بالأخره از سعی خویشتن نتیجه مطلوب را نمیتواند دریابد لذا درکافی از اسحاق بن عمّار نقل میکند که حضرت صادق سلام الله علیه فرمود خدایتعالی انبیاء سلام الله علیهم اجمعین را جبلّی نبیّ خلق کرده آنان ابداً مرتد نمیشوند و اوصیاء سلام الله علیهم را اوصیاء جبلّی ایجاد کرده پس ابداً مرتد نمیشوند بعضی صاحبان ایمان هم درحکم اوصیاء جبلّی صاحبان ایمانند و ابداً آنان نیزمرتد نمیشوند ، واز مؤمنین کسانی هستند که ایمانشان عاریتی است زمانی که از خدا پای برجائی ایمانشان را نخواستند و اصرار در دعاء ورزیدند با ایمان میمیرند . بلی بعمل گرچه مهم هم باشد نمیتوان اعتماد نمود ، لسان الغیب حافظ میفرماید :

دام سخت است مگر یار شود لطف خدا   ورنه انسان نبرد صرفه زشیطان رجیم

در سورهٔ حشر درضمن آیهٔ « کمثل الشّیطان إذ قال للانسان اکفر فلمّا کفر قال إنّي بريء منك إنّي أخاف الله ربّ العالمین » در مقام شباهت کار منافقین در

بارهٔ یهود که آنهارا گول زدند ویاری ننمودند واین چه شبیه است بکار شیطان که برعابد برصیصا گفت کافر شو پس از آنی که کافر شد گفت من از تو بری هستم بتحقیق من از پروردگار عالمیان میترسم تفصیل قضیه از این قرار بود که برصیصای عابد مقامی بزرگ درمیان بنی اسرائیل داشته ودراثر دعای او دیوانه‌ها شفا می‌یافتند زنی ازاشراف دیوانه شد و برادرهایش اورا بقصد اخذ شفاء بخدمت عابد برصیصا آوردند ودر آنجا گذاشته و رفتند شیطان بعابد وسوسه کرد وبا آن زن بزنا وا داشت و مجنونه حامله شد آثار حمل ظاهر گردید عابد از ترس فاش گردیدن امر او را کشت و دفنش کرد شیطان خبر به برادرها برد بالاخره یکی بدیگری قضیه را اظهار کرد و این خبر بسلطان وقت رسید همان جائی که شیطان نشان داده بود کندند وجسد زن را بیرون آوردند برصیصا اعتراف بجرم کرد سلطان وقت امر کرد بدارش آویختند شیطان در برابر او متمثّل شد و گفت اگر بمن سجده نمائی از این گرفتاری نجاتت میدهم گفت قدرت بسجده در سر دار نیست گفت بقصد سجده چشمهایت را اگر روی هم بگذاری کفایت میکند آن غافل تیره بخت آنرا هم انجام داد وبغیر خدا سجده کرد شیطان بمقصد خودش رسید و بر خدا کافرش کرد و نجاتش هم نداد و پس ازعمری که درعبادت خدای لا شریك گذرانیده بود کافر از دنیا رفت . شیخ محمود شبستری در این جا گوید :

یکی پانصد هزاران ساله طاعت   نمود و کرد آخر طوق لعنت

اینست که صاحبان ایمان با تقوی با میانه روی و اعتدال و دعاء و توسّل خویشتن را باز خریده و گول این را نخوردند که ایمان داریم .

« والسّکینة زینة العبادة » و سکونت خاطر زینت عبادتست .

عبادت که عبارت از غایت تذلّل در برابر خدایتعالی است زینتش سکونت خاطر و اطمینان نفس و روح علاقه مندی برعبادتست و با همین سکونت خاطر و اطمینان نفس دارندگان تقوی از اسارت خودشان را باز خرید می نمایند از اینکه گول عبادتشان را بخورند با این که عبادت خدای عزّوجلّ بحدّی امر پر ارزشی

است که در کتاب شریف کافی از عمرو بن جمیع ازحضرت صادق علیه السلام نقل می نماید که فرمود افضل مردم کسی است که بعبادت عاشق شود و با عبادت دست بگردن شده واز قلب آنرا بخواهد و با بدن با او تماس بگیرد وخود را فارغ از بهر او کند درحالی که باك نکند ازحیث معیشت دنیا خوش گذران ویا بد گذران صبح بنماید .

زیرا متنعّم در دنیا آن کسی است که بهره‌مند از نعیم ابدی آخرت باشد و این در پرتو عبادت قسمت اولادآدم میشود طوری که ازابی جمیله ازحضرت‌صادق سلام الله علیه درکافی نقل می نماید که خدای تعالی فرمود ای بند گان صدّیقم در دنیا با عبادتم متنعّم شوید بدرستی که باآن عبادت درآخرت متنعّم‌خواهید گشت .

بلکه عبادت خودش نعمت بزر گی است در کتاب کافی از حضرت صادق‌سلام الله علیه نقل می نماید که خدای تعالی در تورات فرموده است ای پسر آدم مهیّا بعبادتم باش قلبت را مالامال ازغنا کنم و ترا وا گذار بردوند گی درپی روزی‌ننمایم و راه درماند گی را برویت‌ببندم وازترسم‌دلت را پرنمایم وا گر چنانکه‌مهیّا بعبادتم نشوی از مشغله دنیا قلبت راآ کنده کرده وراه درماند گی را برویت باز سازم و وا گذار برطلب روزیت کنم .

پس آنچه جهانیان از صبح تا شام واز شب تا سحر گاهان در پی آن روان واز بهر آن نا راحت هستند که عبارت از غناء وبی‌نیازی باشد نتیجهٔ عبادت‌حضرت ربّ‌الارباب‌است‌درحالی که مردم غافل‌ازمال‌ومقام‌وقوم وعشیره‌میخواهندآنرابدست بیاورند غافل از اینکه گفته اند دنیا چون آب شور دریا است هر قدر آدمی از آن بنوشد بر تشنگی او افزوده می شود .

از بزر گان فلاسفه دیوجانس را گویند که در سر راه اسکندر آن سلطان با عظمت و جلال با لباسی پریشان‌مقابل‌آفتاب نشسته بود و اعتنائی بجلال سلطنتی نداشت تا اینکه آن سلطان با جلالت بحضور فیلسوف رسید و در برابرش ایستاد و تقاضای توقّع ما یحتاج و مورد احتیاج از حکیم نمود فیلسوف سر بلند کرد و گفت اگر از جلویم بگذری و مانع تابش آفتاب نشوی از شما راضی میشوم

چقدر غناء بدل راه یافته است که سلطان وقت با آن عظمت مورد اعتناء یك شخص آسمان جلی نمیشود و رفع حاجت با هوای آزاد و آفتاب می نماید چه امر مهمّ‌تر از این که انسانی را از دوند گی و تلاش بی پایان راحت کند و با روزی سهل وقت او را برایش برایگان تأمین نماید و یا از این اهم‌شود که راه درماند گی را بروی آدمی مسدود بسازد و او را از پریشان خیالی و بیچار گی نجات دهد واز بدبختی در برابر حوادث جلو گیری کند و این کفایت کننده‌همانا عبادتست ، ولی با این همه آثار نیك اگر غفلت در عبادت دامن گیر عبادت کننده شود خود عبادت ازجملهٔ اموری محسوب خواهد شد که صاحب ایمانرا نفس بتوسط‌آن اسیر کند ، مگراینکه با تحصیل اطمینان و سکونت خاطر وروح علاقه‌مندی‌بعبادت‌خودشانرا باز بخرند ، و فرقی در میان عبادتها چه عقلانی و چه جسمانی باشند در این باب نیست بلکه تعقل باید با سکونت خاطر و اطمینان‌قلبی باشد آنگه عبادتی که فرع بر آن میشود مورد اعتماد گردد و مادام که در مقام تعقل وایمان اطمینان نیست یقین نیست برآنکه از حق مورد اعتراف انسان قرار گرفته با گول شیطان از کف خواهد رفت و جز مغروریّت چیزی باقی نخواهد ماند و یا اینکه پایدار خواهد شد و نجات بخش‌خواهد گشت اینست که درسورهٔ بقره حضرت ابراهیم خلیل سلام‌الله‌علیه از حضرت رب العزة تقاضا کرده‌و میگوید « ربّ ارنی کیف تحیی الموتی قال أو لم تؤمن قال بلی و لکن لیطمئنّ قلبی قال فخذ اربعةمن الطّیر فصرهنّ الیك ثمّ اجعل علی کلّ جبل منهنّ جزءاً ثمّ ادعهنّ یاتینك سعیاً واعلم انّ الله عزیز حکیم » .

در کتاب کافی وتفسیر عیّاشی از حضرت صادق سلام‌الله علیه نقل میشود که فرمود پس‌ازاینکه حضرت‌خلیل‌الرحمن ملکوت آسمانها وزمین رادید پس جیفه‌ای‌را در ساحل دریا مشاهده کرد که نصف آن در خارج و نصف دیگری در دریا بود درند گان صحرا بروی آن جمع گردیده وازآن خوردند و حیوانات دریا از قسمت دریائی آن طعمهٔ خود می نمودند سپس قوی پنجگان آنها ضعیف ها را که از آن

جیفه خورده بودند خوردند تعجب بآن حضرت دست داد و گفت خدایم مرده زنده کردنرا بمن نشان بده تا ببینم خطاب آمد که ایمان بقدرتم نداری گفت دارم میخواهم اطمینان در اثرمشاهده‌حاصل کنم وچگونه اعضاءجیفه جزءبدن‌حیوانات گردیده وآنها را قوی‌پنجه ها خوردند وآنان هم جزء قویتر از خودشان گشته اند از نوبهم می‌پیوندد و به بینم این‌را طوری که اشیاء را دیدم خطاب رسید « خذ أربعة من‌الطّیر فصرهنّ الیك» ابراهیم سلام‌الله علیه چهار پرنده ازاصناف متفرقه گرفت وسر برید وگوشت آنها رادر هاون مخلوط کرده کوبید بده کوه جزئی از اجزاء مخلوط گردیده را نهاد و سرهای آنها را در میان انگشت های خود گرفت و هر یکی را با نام به پیش خواند اجزاء از هم جدا گردیده هر جزئی از اجزاء هر سری بطرف آن سر پریدن گرفت اگر جای سری را عوض می کرد اجزاء عقب‌میرفتند تا سری که مال خودشانست پیدا کنند آن حضرت نگاه میکرد که چگونه رگها از نو بهم وصل میشود و چطور پر و بال بروی پوست بدن آنها میآید چون کامل گردیدند سرها را رها کرد دانه‌ها که بجلو ریخته بود آبی که درآن منظر نهاده بود خوردند و گفتند ای پیغمبر خدا ترا خدایت زنده بدارد طوری که مارا زنده کردی آن حضرت فرمود خدا زنده میکند و او می میراند و او بر همه چیز قادر و تواناست .

الحاصل ایمان که عبادت قلبست و منشأ عبادت جوارح می باشد با حصول اطمینان در اثر عین الیقین (یعنی یقین حاصل در اثردیدن) سکونت حاصل می‌نماید و این سکینه زینت این عبادتست و مادامی که حاصل نیست اعتماد تمام بیقینی که ازعلم حاصل گردیده نیست زیرا در اثر مغالطه وجدلی ممکنست از کف صاحبش برود و بی یقین از دنیا بآخرت منتقل گردد طوریکه صاحبان‌ایمان مستودع از این قرارند .

صاحبان تقوی بقدر خویشتن رو بسکونت خاطر واطمینان رفته و خودشانرا از علمی که نمی‌توان بآن اعتماد کرد باز میخرند و از خدای منّان بالعطایا که

تقویت قلب‌ها در دست قدرت اوست قدرت قلب می گیرند طوری که اوهم خودرابا این صفت توصیف نمود در سوره کهف می فرماید « نحن نقصّ علیك نبأهم بالحقّ انّهم فتیة آمنوا بربّهم وزدناهم هدی وربطنا علی قلوبهم إذقاموا و قالوا ربّنا ربّ السّموات‌والأرض لن ندعو من دونه إلهاً لقد قلنا‌إذاً شططاً» مابتو خبر آن طور که بوده میدهیم آنان‌جوان مردانی بودند که ایمان بخدایشان آوردند و هدایت‌آنانرا زیاده گردانیدیم و قلب هایشان را محکم وثابت در اظهار حق نمودیم آنوقتی که قیام نمودند و گفتند خدای ما خدای آسمان‌ها و زمین است تا ابد جز او خدائی را پرستش نکنیم واگر برخلاف این رفتاری از ما سرزند و بغیر حق توجهی کنیم گمراه گشته و راه باطل پیموده‌ایم ، یکدسته از صاحبان تقوی در زمان گذشته اصحاب کهف بودند که قلب های آنان در پرتو عنایت الهی صاحب سکینه گردید و با ایمان مطمئن گردیدند ، و در برابر سلطان جائر وقت تزلزل از آنها دیده نشد ، وسکونت خاطر زینت‌بخش بمعرفت ایشان گشت و از اسارت بایمان‌مستودع خودشانرا بازخریدند .

ودر قضیه بدر نظیرهمین اتّفاق افتاد خدایتعالی اشاره بآن کرده و در سوره انفال می‌فرماید « إذتستغیثون ربّکم فاستجاب لکم انّی ممدّکم بألف من‌الملائکة مردفین و ماجعله‌الله إلّا بشری ولتطمئنّ به قلوبکم ومالنصر إلّا من عند الله إنّ‌الله عزیزحکیم » زمانی که استغاثه بخدایتان می کردید پس اجابت درباره شما نمود بتحقیق من مدد دهنده‌ام با هزار ملك که ردیف همند در حق شما ، و قرار ندادم این مدد را مگر بشارت ، و این که اطمینان حاصل نماید قلب های شما با آن ، و یاری جز از پیش گاه خدای عزیز وحکیم نیست .

تفصیل قضیه‌اینست که قافله قریش بتجارت رو بسوی شام حرکت کرد در حالی که عمده ثروت آنها باقافله بود حضرت رسول صلّی‌الله علیه وآله اصحابش را امر بخروج برای اخذ آنچه در قافله است فرمود واعلام کرد خدایش باو وعده داد : یا قافله را بغنیمت می‌برند و یا با قریش روبرو گردیده ومحاربه می نمایند سیصد و سیزده

نفرخارج گردیدند همینکه اهل‌قافله‌بنزدیك بدر رسیدند ابوسفیان درمیان‌قافله بود چون باو خبر رسید که رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله دستور غارت قافله را در صورت مصادفه صادر کرده است ، بسیار ترسید روی بشام نهاد تا این که بنقره رسید ضمضم بن عمرو خزاعی را بده دینار اجیر گرفت و پول کمی باوداد و گفت بمیان قریش برو و بآنان خبر ده تحقیقاً محمد و تابعین عقیدهٔ او از اهل مدینه سر راه بر قافله شما گرفته اند قافله را در یابید و تند رویرا توصیه کرده و گفت موقعی که بمکه میخواهی وارد شوی گوش شترت راببر تا خون سر وصورت اورا آغشته کند و لباست را از پیش رو وپشت سر چاك کن وچون داخل شهر شوی رو به پشت‌شتر سوار شو و فریاد کن و بگو یا آل غالب ، اللّطیمه اللّطیمه ، العیرالعیر ، أدرکوا أدرکوا ، و ماأریکم إن تدرکون فإنّ محمّداً والصبات من اهل یثرب قد خرجوا یتعرّضون لعیرکم . ضمضم روی بمکه روان شد دختر عبدالمطلب عاتکه در خواب دید گوئی سواری داخل مکه شد و فریاد می کشید ای آل مذر ای‌آل مذر در قتل گاه خویشتن صبح نمائید . سه دفعه این‌جمله را گفت وآن‌وقت شتربطرف ابوقیس راند سنگی را گرفته از کوه سرازیر کرد خانهٔ از خانه های قریش نماند مگر تکهٔ از آن بآنخانه برخورد و گوئی صحرای مکه سیل خون از آن رو به نشیب نهاد ، از خواب وحشت‌ناك پرید وعباس را از این خواب با خبر ساخت عباس بعتبه پسر ربیعه گفت عتبه گفت مصیبتی در قریش پدید میآید خواب در میانهٔ قریش فاش گشت ، وابوجهل شنید گفت عاتکه‌این خواب را ندیده مگر این که پیغمبر دوّمی در اولاد عبدالمطلب شده است قسم بلات وعزّی سه روز صبر می نمایم اگر راست درآمد که هیچ‌والّا بطورحتم به پیغمبر می‌نویسم که درمیانهٔ عرب‌دروغگوتر از حیث مرد وزن از بنی هاشم نیست ، روز اول گذشت ابو جهل گفت یکروز تمام گردید ، روز دوّم سپری شد گفت دو روز از خواب رفت ، چون روز سوم‌شد ضمضم از راه رسید وفریاد کشید و پیام ابوسفیان راطوری که داده بود ابلاغ کرد مردم در مکه گرد آمده وآماده خروج گردیدن گشتند .

سهیل بن عمرو وصفوان پسر امیه وابوالبختری پسر هشام ومنبّه و پسرانش که پدرشان حجّاج بود و نوفل پسر خویلد برخاستند و گفتند قسم بخدا ای جماعت قریش بشما مصیبت بزرگتر از این نیست که محمد طمع بمال شما کند ودر میانه شما و تجارتتان جدائی بیندازد ازمکه برای مدافعه بیرون روید صفوان پسر امیه پانصد دینار و سهیل پسر عمرو و باقی نماند از بزرگان قریش مگر این که پول دادندومردم‌را برای مقاتله بارسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله مجهز نمودند طوری عصبانی‌بودند که خودداری نمی توانستند بنمایند .

شرح این قسمت از حال آنانست که خدای تعالی میفرماید : «خرجوا من دیارهم بطراً ورئاء الناس » .

و عباس بن عبدالمطلب نیز بانوفل بن حرث وعقیل بن ابي‌طالب با ایشان حرکت کردند و قریش باخودشان زنانرا هم برداشتند ، شراب میخوردند و دف میزدند . حضرت رسالت پناهی صلی‌الله‌علیه‌وآله هم با سیصد و سیزده نفر مرد خارج گردید یکشب راه مانده بود که ببدر برسد بشر بن ابی امر عباد محمّدپسر عمرو را برای تجسّس و اخذ خبر از قافله فرستاد آنان بسر آب بدر رسیدند شترهـایشان را خوابانیده و از آب خوردند دو نفر کنیز را دیدند که یکی از آندیگری درهمی طلب داشت و مطالبه می کرد آندیگر گفت قافله قریش دیروز در فلان محل فرود آمده فردا صبح باین‌جا میرسند بآنها کارگری خواهم کرد و طلب ترا خواهم داد بحضور آن حضرت عودت کرده آنچه شنیده بودند باز گفتند ابوسفیان از آن سر با قافله مشرف ببدر گردید از قافله جلو افتاد و بتنهائی برآب بدر رسید ویکنفر مردی از جهنیه در آنجا بود که اورا کعب جهنی می گفتند ازاوخبر رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله واصحابش‌را پرسید و اظهار بی اطلاعی کرد ابوسفیان گفت بحق لات وعزّی اگر از ما پنهان بداری خبر محمد و اصحاب اورا ترا همیشه قریش دشمن میدارد زیرا کسی از قریش نیست مگر در این قافله مالی دارد آنچه میدانی از من پنهان‌مدار گفت بخدا علمی بمحمّد و اصحاب او ندارم إلاّ این که من در امروز دوسوار را

دیدم که آمدند وآب خوردند و شترهایشان را خوابانیدند و مراجعت کردند و ندانستم که آنها که بودند ابوسفیان بمحل خواب شتر ایشان آمد وسر گین شترها را با دستش بهم زد و در میان آن هستهٔ خرما دید و گفت این علف یثرب است قسم بخدا اینها جاسوسهای محمّد بودند ، وبا سرعت بر گشت و قافله را امر داد از راه ساحل راندند ، جبرئیل علیه‌السلام نازل شد وبحضرت رسالت پناهی خبر داد که قافله از بی‌راهه در رفت و قریش میآیند تا ممانعت از تعدّی بقافله بنمایند ، و امر ربّ الارباب را بجنگ باقریش ابلاغ کرد ووعده نصرت داد درحالی که در کنار آب صفرا نزول داشتند آن حضرت خواست انصار را اختبار نماید زیرا آنان بودند که وعده یاری کرده بودند پس بایشان اعلام فرمود که قافله گذشته و قریش بما رسیده تا ازما دربارهٔ قافله جلو گیری کند ، و خدایم مرا امر بمحاربه با ایشان نموده ، اصحاب رسول الله صلّی الله علیه و آله از این خبر جزع کرده وشدیداً ترسیدند ، آن حضرت فرمود بامن بمقام شور بیائید پس ابوبکر از جای برخاسته اظهار داشت این که در پیش داریم قریش ومتکبّرها هستند از آن روزیکه کافر گشته ایمان نیاورده است وذلیل نگردیده از آن موقع که عزیز شده است و ما هم آماده بجنگ خارج نگردیده ایم رسول الله صلّی الله علیه و آله امر کرد که تابنشیند ، باز فرمود با من دراین امر شور نمائید عمر ازجای برخاست و مثل گفتار ابوبکر سخن راند حضرت باو هم فرمود بنشین .

پس مقداد از جای برخاست و گفت یا رسول الله اینان قریش و متکبّرهای قریش اند و بتحقیق ما ایمان بتو آورده و تصدیقت کرده ایم وشهادت داده ایم که آنچه‌آورده‌ای ازپیام الهی حقست اگر بما امر کنی که در میان ریگهای‌داغ غوطه خوریم و روی خارهای تیز بغلطیم این امر را اطاعت خواهیم کرد وازتوجدانخواهیم شد و بتو نخواهیم گفت آنرا که بنی اسرائیل بحضرت موسی علیه‌السلام گفتند «اذهب انت و ربّك فقاتلا انّا هاهنا قاعدون». ولکن می گوئیم تو وخدایت بجنگ کفار بروید ما با شما خواهیم بود و با دشمن شما جنگ خواهیم کرد رسول خدا صلّی الله علیه و آله بجزاء خیر دعاء باو کرد مقداد نشست باز فرمود با من مشاوره کنید سعد معاذ از

جای برخاست و گفت پدر ومادرم قربانت یا رسول‌الله ، گویا ما را اراده کرده‌ای؟ فرمود : بلی، عرضه داشت معلوم میشود بقصدی خارج گردیده ای که غیر ازآن پیش آمده و مأمورشده ای ، فرمودبلی گفت پدر ومادرم فدای تو ما از روی‌تحقیق بتو ایمان آورده وتصدیقت کردیم وشهادت‌دادیم که‌آنچه ازخدایت‌آورده‌ای حقست، بآنچه میخواهی ما را امر کن،و آنچه بخواهی‌از اموال ما را اخذ فرما وهر آنچه بخواهی بجای بگذار ،آنچه بگیری از ما بما محبوب تر است‌از آنچه که برای‌ما باقی بگذاری ، قسم بخدا اگر بما امرفرمائی خویشتن را بدل این دریا بزنیم ترا تنها نمی گذاریم ، سپس گفت پدر و مادرم فدایت یا رسول الله هیچ خود را باین راه نزده و اصلا علمی بآن هم‌ندارم وتحقیقاً در مدینه جماعتی پشت سر گذارده‌ایم که ما شدید تر از ایشان در فداکاری در راهت نیستیم اگر بدانند جنگ در پیش است در آنجا نمی ماندولکن راحله‌هارا آماده می‌سازیم وبا دشمن روبرو میشویم‌ما در محاربه بسیار صبوریم و ورزیده درجنگیم و امیدواریم چشمهایت را خدایت بما روشن بنماید،ازبهر تواست آنچه که بخواهی وا گر خدای نکرده شکست روی‌داد سوار رواحل گردیده و بجمعیت ما میرسی ، پس رسول الله صلّی الله علیه و آله فرمود خدایتعالی غیر فتح پیش نمی‌آورد ، گوئی که می‌بینم فلان از بزرگان قریش در اینجا و آن یکی در آنجا و ابی جهل و عتبه پسر ربیعه و شیبه پسر ربیعه و منبّه و پسرانش اولاد حجاج دراین سر زمین بخاك وخون غلطیده اند بتحقیق خدایم یکی از فتح‌و ظفر و یا غنیمت را وعده‌داده است ، ابداً خدای تعالی خلف وعده نمی کند، پس جبرئیل علیه‌السلام نازل‌شد و آیهٔ «کما اخرجك ربّك من بيتك بالحق ـ الی قوله ـ ولو کره المجرمون» را آورد رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمان کوچ داد تا اینکه شبان گاه بآب‌بدر و آن عدوهٔ شامیه است رسید ، قریش هم روی بآنان آورده‌اند درعدوهٔ یمانیه فرودآمدند غلام ها بهر آب روانه داشتند اصحاب حضرت رسالت‌پناهی آنانرا گرفتندو حبس نموده و سؤال از هویت شأن آنها کردند گفتند ماغلامان قریشیم گفتند مواشی کجاست ؟ جواب دادندنمی‌دانیم شروع بکتك کاری

نمودند رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم مشغول نماز بود فارغ شد و فرمود اگر بشما راست گویند که می‌زنید اگر دروغ گویند ولشان خواهید کرد بیارید پیش من چون بحضورش آوردند پرسید کیانید ؟ گفتند یا محمّد ما بندگان قریشیم گفت قشون چقدر است ؟ گفتند نمی دانیم گفت چقدر نحر میکنید ؟ در روزی گفتند نه یا ده شتر ، رسول الله ﷺ فرمود قریش نهصد تا هزار نفرند پرسید از بنی هاشم چه کسانی با قریش آمده گفتند عباس پسر عبد المطلب و نوفل پسر حرث و عقیل پسر ابی طالب رسول الله ﷺ امر داد تا آنانرا حبس کردند بقریش این خبر رسید بسیار ترسیدند عقبه پسر ربیعه با ابو البختری پسر هشام ملاقات کرده گفت نمی‌بینی این تعدّی را بخدا جای پایم را نمی‌بینم، ماخارج گشتیم که قافله‌مان را نجات‌دهیم قافله که بدست نیفتاده حالاستمکار وتعدی کننده شدیم بخدا قسم قومی با تعدی رستگار نگشته است ، دوست میداشتم آنچه‌اولاد عبد مناف در قافله ازمال داشتند بغارت میرفت ولیکن ما این راه را نمی‌آمدیم ، ابو البختری گفت تو یکی از بزرگان قریشی بمیان مردم برو و تحمّل ضرر غارتی که درنخله محمّد بمردم زد با خون حضرمی بکن زیرا هم قسم شما بود ، عتبه گفت تو این را بمن از نظر مشاوره میگوئی در این امر جزپسر حنظله (ابوجهل) کسی مخالفت با ما نمیکند برو پیش او وبگو من متحمل این خسارت گردیدم ، ابوالبختری گوید ابوجهل را قصد کردم دیدم زره خود را خارج کرده‌است باو گفتم پدر ولید مرا به پیشت برسالت فرستاده ، در غضب شد و گفت جز تو کسی را پیدا نکرد ؟ ابوالبختری گفت قسم‌بخدا جز او و هر کس این تقاضا را ازمن می‌نمود قبول‌نمی کردم ولیکن پدر ولید سید عشیره است بار دیگر غضبناک گردید و گفت سیّد عشیره باو گفتی گفتم من تنها نمی گویم قریش همه این را می گویند تحقیقاً او عهده‌دار ضررو غارت قافله وخون حضرمی گردیده تـا از این مقاتله صرف نظر شود ، ابوجهل گفت عتبه شخصی زبان دار و شخصی فصیح و متعصب در بارهٔ محمّد است زیرا خودش از اولاد عبد مناف است و دل با او دارد و میخواهد در میانهٔ مردم خوار

شویم ، نه قسم بلات و عزیّ مادامی که باآنان نجنگیم واسیرشان نگیریم وداخل مکه نسازیم و عرب این داستان بشنوند و دیگر در میان ما وتجارت ما کسی نماند که او را دشمنی داشته باشیم دست ازمجادله بر نمیداریم ، چون‌خبر کثرت قریش باصحاب رسول الله ﷺ رسید بسیار ترسیدند شکوه کرده گریه نموده استغاثه کردند ارناحیهٔ قدس الهی آیه نازل شد « إذتستغیثون ربّکم فاستجاب لکم أنّی ممدّکم بألف من الملائکة مردفین وما جعله‌الله إلاّ بشری لکم ولتطمئنّ به قلوبکم و ما النّصر إلاّ من عندالله إنّ الله عزیزٌ حکیمٌ » چون رسول الله ﷺ و اصحابش را شب فرا گرفت خواب باصحاب مستولی گردید تا بخواب رفتند و بمحلی که رسول الله ﷺ و اصحاب او نزول کرده بودند باران بارید زمین در زیر پای آنها ثابت و بر قرار گردید اینست که آیهٔ کریمه میفرماید « اذ یغشّیکم النعاس أمنة منه و تنزل علیکم من السّماء ماءً لیطهّر کم به و یذهب عنکم رجز الشیطان و یثبت به الأقدام » .

پاره ای اصحاب در خواب محتلم شده بودند با آب باران غسل کردند این معنی « لیطهر کم به » است و در قسمت قریش باران براه افتاد در صورتی که در در طرف صحابه بسیار ریز قطره بحدی که زیر پارا محکم بسازد بوده ، قریش بخوف شدید گرفتار شده ومشغول پاس دهی گردیدند و از شبیخون وخطر آسمانی بیم ناك بودند .

رسول الله ﷺ عمّار یا سر را امرفرمود باهمراهی‌عبدالله بن مسعود بقریش نزدیك گردیده و أخبار لازم را کسب و عودت نمایند بدور قشون قریش جولان کردند جز بیم ناك و وحشت زده ندیدند وقتی که اسب میخواست شیحه زند دهان اسب را میگرفتند و شنیدند منبّه بن حجّاج میگوید گرسنگی بما ابقاء نمی کند لابد خواهیم مرد و یا گرسنگی ما را از پا در خواهد آورد ، حقیقةً سیر بودند ولکن ترس آنانرا باین حال انداخته بود طوری که خدای تعالی میفرماید « سالقی في قلوب الّذین کفروا الرّعب » بزودی بقلب های آنانکه کافر گردیدند رعب

میاندازیم ، همین کـه رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله صبح کـرد اصحابش را آماده نمود و در میان قشون آنحضرت دواسب بود یکی مال زبیر بن عوام وآن دیگری مال مقداد و هفت شتر داشتند که نوبه بنوبه سوار می‌شدند رسول‌الله صلى‌الله‌عليه‌وآله ومولی الموحدین سلام‌الله علیه ومرثد بن ابی‌مرثد غنوی یك شتر داشتند که مال مرثد بود ، درقشون قریش چهار صد اسب بود پس رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله قشون خود را صف آرائی کرد و گفت چشم از اهمیّت بدشمن بپوشید وابتداء بجنگ منمائید و احدی حرف نزند قریش پس از اینکه بکمی اصحاب آن حضرت نگاه کردند ابو جهل گفت اینان لقمه نفری هستند اگر غلامان خودمان را بفرستیم با دست تهی از سلاح اینان را می گیرند ، عتبة بن ربیعه گفت مدد و کمین گاهی برایشان می‌بینی پسر عمرو بن وهب جمحی را فرستادند که شجاع و میدان دار بود با اسب خود بجولان درآمد بلشکر آن حضرت دور زد و ببالای آن دشت بر آمد رجزی خواند و باز گشت و بقریش گفت نه کمین گاهی‌دارند ونه مددی ولکن شتران بار کش‌یثرب مرگ‌بار کرده‌اند ،آنان‌را نمی بینید که لالند حرف نمیزنند تندخوچون افعی‌ها یند پناهی جزشمشیر خودشان ندارند نمی بینیم پشت بجنگ نمایند تا این که کشته شوند و کشته نمیشوند مگر اینکه بعددخودشان از ما می کشند با هم مشاوره نمائید ابو جهل باو گفت دروغ گفتی‌ترسیده‌ای وهمین که جشمت بشمشیرهای‌اهل یثرب‌افتاده است شش در سینه‌ات باد برداشته است ، اصحاب رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله هم همین که نظر بزیادی قریش کردند و قوت آنان را دیدند ترسیدند و این آیه نازل شد « و إن جنحوا للسلم فاجنح لها و توكّل على الله » .

اگر قریش روی بمسالمت نهد روی بمسالمت آر وتوکل بخدا کن و حال آنکه خدا می‌دانست قریش رو بمسالمت نخواهندآورد بخاطر خواهی اصحاب آن حضرت بـود که این خطاب آمد ، باری حضرت رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله بقریش نماینده فرستاد و پیغام داد که بمن مبغوض تر از این امری نیست که ابتداء بجنگ باشما کنم مرا با عرب بگذارید و شما عشیرهٔ من از این جنگ و ستیزه بر کنار باشید ،

اگر من صادق در ادّعایم در آمدم پس شما اولی بمن هستید که بجای چشمم باشید و مرا نگه داری از دشمن کنید و اگر دروغ گو درآمدم جوش عرب برعلیه من کفایت بمَن می کند از اینکه اقوامم بامن بجنگ در آیند حالا که امر در هر دو طرف قضیه اجازه نمیدهد بشما با من جنگ نمائید . پس از جنگ با من صرف نظر نمائید .

عتبه گفت قسم بخدا هیچ قومی رستگار نشد که مثل این تقاضا را رد کرد پس بشتر قرمز رنك خودش سوار گشته و در میانه قشون بجولان در آمد و آنان را از جنگ نهی کرد،رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود اگر در پیش فردی از افراد این جمعیت خیر باشدآن خیردر پیش صاحب شترقرمز است اگر اطاعت از او بنمایند هدایت می‌یابند،الحاصل چون منظور بیان شاهد مطلب است که فرمود « السکینة زینة العبادة » در مقام جهاد در واقعه بدر سکونت خاطر و اطمینان قلبی مقداد و سعد معاذ بود که باعث گشت آن جواب مطابق با نظر رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله ازآنان در حضور آن حضرت عرض شد ، و همین اطمینان خاطر و سکونت نفس باعث بر توانائی و مقاومت اصحاب بدر گردید و گر نـه طبق اظهار ابو بکر و عمر که عبادتشان ازروی سکینه واطمینان نبود اگر پای ایمان درآن روز از مقاومت سست می گشت جز دامنی آلوده باننك از بهر صاحبان ایمان عبادت کار آنروز بامروز اثری دیگر باقی نمی ماند،صاحبان تقوی ازآن جماعت بودند که باسکونت‌خاطر و اطمینان قلب و روح ایمان فدیه داده اند و از هیچ و پوچ گردیدن‌عبادتشانرا باز خریدند و گول عبادت خالی‌ازسکینه و اطمینان وروح ایمانرا نخوردند طوری که تحصیل اطمینان قلبی مورد تقاضای خلیل الرحمن عليه‌السلام گردید ،وخدای مهربان مستحکم فرمود قلوب أصحاب کهف را با سکونت خاطر در برابر سلطان ستمگر وقت،وبانزول ملائکه دربدراطمینان قلب صحابه رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله منظور ربّ‌الارباب شد وعبادت آنان مزین بازینت واطمینان وسکونت خاطر و روح ایمان‌شد در سوره فتح تصریح می فرماید بر اینکه اوست که سکینه اش را نازل میکند « إذ جعل

الّذین کفروا في قلوبهم الحمیّة حمیّة الجاهلیّة فأنزل الله سکینته علی رسوله وعلی المؤمنین وألزمهم کلمة التقوی وکانو أحقّ بها وأهلها وکان الله بکلّ شيء علیما» .
آنانکه کافر گردیدند و حمیّت جاهلیّت را حمیت قلب هایشان قرار دادند ، پس خدایتعالی سکونت خودرا به پیغمبرش وبمؤمنان نازل کرد و الزامشان بکلمهٔ تقوی نمود وصاحبان ایمان احق بکلمه تقوی وأهل کلمه تقوی بودند وخدایتعالی بهر شيء عالم بود. عجیب اشارتست این کهالزام بکلمه تقوی در پرتو انزال سکینة بوده یعني تاسکینه نیست عبادت که پرهیز کاری ازمخالفت خدا در مقام انجام وظیفه است و معنی تقوی است الزام آور نیست همین که سکینه بآن پیوست تقوی از متقی جدا نمیشود و الزامی می گردد ، و این همانست که متّقی با سکینه و اطمینان فدا می دهدو دوام تقوی را می خرد وازاسارت بدنیا آزاد می شود ،وفرمایش حضرت مولی الموحدین سلام الله علیه درقالبی دیگر أیضاً افاده میکند آنرا که خدای لایزال .امنطق قرآن بآن تصریح می کند .

« والحفظ زینة الرّوایة » واز بر داشتن زینت حدیث است جمعی از بزرگان دین که صاحبان تقوی بوده اند باهمّیت روایت حدیث از رسول اکرم و أئمّه معصومین سلام الله علیهم أجمعین پی برده وعمل بآن نمودند .

در کنز الفوائد کراجکی نقل از حضرت صادق سلام الله علیه می نماید که باهمدیگر رفت وآمد کنید واحادیث ما را مذاکره نمائید تحقیقاً اگر مذاکره حدیث ننمائید مندرس می‌شود وبامندرس گردیدن احادیث قلب جامعه اسلامی از صفا بر کنار می‌شود زیرا رسول الله صلی الله علیه وآله فرمودمذاکره احادیث کرده وباهمدیگر ملاقات نمائید وحدیث بهمدیگر بگوئید ، چه حدیث است که صفای قلب در پرتو آنست .

آری قلب ها را زنگ میزند وزدوده گشتن قلب از زنگ در اثر حدیث است چگونه پرهیزکاران صرف نظر از روایت احادیث کنند در صورتی که أبی خالد از

حضرت صادق علیه السلام وآن حضرت ازرسول الله صلی الله علیه وآله روایت می‌نماید که درروز منی رسول الله صلی الله علیه وآله خطبه خواندو گفت خدا بنعمت رساندوروسفید گرداند بنده‌ایرا که مقاله مرا بشنود وبحافظه اش بسپارد وبرساند بکسی که نشنیده است ای بساحامل فقه که غیر فقیه است وبسا حامل فقه است بدیگری که افقه ازخودش می‌باشد ، سه چیزاست که خیانت بآن نمی‌شود و از حقیقتش ازاله نمی گردد : اوّل قلب بنده مسلمان که عبادت خالص بخدایش کند،دوّم این که متابعت أئمّهٔ مسلمین کرده و از بذل مال وجان در راه نیل آنان بمقصد مضایقه ننماید ، سوّم آنکه ملازم جماعت ایشان باشد ، پس بدرستی که دعوت مرایشانرا از پشت سرشان احاطه کرده صاحبان ایمان برادران همند خونشان برابر هم و آنان بمثابه یك دستند در برابر دشمنان بذمه ایشان سعی می نماید ادنای آنان .

این که مشاهده می نمائید رسول الله صلی الله علیه وآله دعاء خیر براویان حدیث مي کند تشویق بزرگ است براین که صاحبان تقوای و ایمان در سلك روات قرار بگیرند طوری که جمعی این تصمیم‌را گرفته وعلماء حدیث وروایت شدند . بااین که‌عبادت امریست مقدس وعنایت شرع انور وعقل سالم معطوف بر آنست چنانکه درسابق بیان شد صرف عمر بنقل حدیث و روایت مقدس تر ازآن ملحوظ در نظر شرع گردیده است .

معاویه پسروهب می گوید از حضرت صادق سلام الله علیه پرسیدم از حال دو مردی که یکی فقیه وراوی حدیث ولیکن دومی را مثل اولی دستی درروایت نیست فرمود آنکه روایت می‌نماید وطلب تفقّه در دین میکند افضل از هزار عابد است تو گوئی سعدی در عالم تعقل همین معنی‌را تحلیل کرده درجائی که سؤال‌ازآشناء خود می‌نماید که بچه علّت راه ورسم عبادت وعزلت را بر کنار گذاشته وطریق‌علم ومعلوماترا پیشه نموده او درجواب چنین جواب داد :

گفت آن گلیم خویش بدر می برد ز موج
وین جهد می کند که بگیرد غریق را

حالا که سعادتمندی از جنبه فردی و اجتماعی با روایت احادیث است و نورانیّت قلب‌وروسفیدی دراثردعاء نبیّ ختم مرتبت صلّی الله علیه وآله وپیش دستی بزمرهٔ عبّاد در پرتو فقاهت و روایت است درست روشن میشود آنچه کشّی از حذیفه بن منصور از حضرت أبو عبدالله علیه السلام نقل می نماید که آن حضرت فرمود قدر ومنزلت‌مردم را در پیشگاه ما از قدر ومنزلت آنان در روایت از ما بشناشید .

تعجّب آور نیست این که ارزش مردم درنظر امام علیه السلام بقدر قدرت آنان در روایت حدیث باشد زیرا رسول الله صلّی الله علیه وآله فرموده است هر کس بامّت من روایتی را یاد دهد که در اثر آن روش زیبائی برپا شود یا باآن بدعتی شکسته گردد بهشت اورا واجب ولازم آید .

از قضا هرچه نفعش زیاد باشد ومردم ترغیب وتحریص بطلب آن شوندمردم بی مراعات آنچه که درحصول مقصود ضرور است بطلب آن می‌پردازند وخود سود نابرده متضرر هم ازآن امر پر منفعت می گردند .

حرص مانع از مراعات ادب روایت گشته خطاء در ضبط از خود آدمی نشان می‌دهد ، هم وقت خود را از کف بهدر داده وهم وبال بعهده می کشد .

اینست که در نهج البلاغه مردی از حضرت مولی الموحّدین سلام الله علیه می پرسد که ایمانرا باوتعریف کند درجواب می فرماید فردا بیا تا این کهازایمان بتو خبر بدهم درحالی که جمعیّت هم بشوند اگر تو آنچه گفتم فراموش نمائی دیگران بروایت حفظ کرده باشند ، بتحقیق گفتارمثل وحشی رمنده است که نفری می‌تواند آنرا نگه دارد ودیگر بخطاء در این‌امر میافتد ،ودر اثرفراموشی وملاحظه نکردن‌ادب روایت.حدیث است که جمعی بس‌بسیار درعالم دین ودیانت گمراه گشته وبضلالت افتاده اند .

در منیة المرید از طلحة بن زید نقل می کند که حضرت صادق سلام الله علیه فرمود روات کتاب بسیارند و رعایت کنند گانش کمند ، ای بسا کسی که مال و جان درراه حدیث وروایت بذل میکند و در کتابت غش‌می‌نماید ، علماء اگردرایت

از دست دهند محزونند امّا جهّال روایت‌از ایشان اگر ساقط شود غمگین میشوند.

صاحبان تقوی با حفظ حدیث از نا پرهیزکاران ممتاز میشوند که فرمود « الحفظ زینة الرّوایة » .

در بیان حقیقت حفظ گفته اند مراد از حفظ حفظ عن‌ظهر‌القلب است .

آری از این کلمه در صدر اوّل‌همین معنی را در میافتند وگذشته گان‌آنچه ضبطش ضروری میشد نقش خاطر می نمودند ، دفتر رسم نبود بلکه از احتجاج باروایتی که راویش آن را از حفظ نمی دانست‌منع‌می‌نمودند . ومراد ازحراست از اندراس‌امریست که شامل‌حفظ عن ظهر القلب است وکتابت و نقل از مردم ولو از کتاب و امثاله ، اینست که اعلاء آنها شنیدن راوی روایت را از لفظ‌شیخ یا این که راوی لفظ روایت‌را بشیخ بشنواند یا این که باو بخواند و در این ردیف است‌اینکه غیری بشیخ بخواند واوهم شاهدقرائت باشد اولی را املاء ودومی را عرض‌میگویند باری در کتاب امالی از محمّد بن مسلم از حضرت صادق سلام الله علیه نقل می نماید که هر کس از شیعیان ما چهل حدیث‌حفظ‌نماید روز قیامت خدای تعالی اورافقیه عالم بعرصه محشر میآورد .

در حدیثی دیگر رسول الله صلّی الله علیه وآله میفرماید احادیثی که محتاج الیه در امر دینشان باشد مشمول شفاعتم میشود آن کسی که این وظیفه را عهده‌دار گردد .

درمجمع‌البیان باسه سنداز‌حضرت رضا و او از آباء معصومین خود ازرسول‌الله صلّی الله علیه وآله نقل می‌نماید که فرمود خدایا بر خلفایم رحم کن خدایا برخلفایم رحم کن خدایا برخلفایم رحم کن ، پرسیدند یا رسول‌الله خلفای شما کیانند فرمود آنانی که تبعیّت از حدیث و سنتّم کنند پس ازآن برامّتم تعلیمش نمایند .

البته معلوم است گمراهی ملّت اسلام غالباً بخاطر مراعات‌نکردن ادب‌حدیث بوده است که پاره‌ای از مردم آنچه بنظرشان میآمد بنام رسول الله وائمهٔ معصومین سلام الله علیهم اجمعین روایت میکرده‌اند .

حمزة پسر عبدالمطلب جعفی گوید بحضور حضرت رضا سلام الله علیه داخل

شدم وبا من صحیفه یا کاغذی بود که در آن از حضرت جعفر الصادق سلام‌الله علیه نقل شده بود « إنّ الدّنیا مثّلت لصاحب هذا الأمر في مثال فلقة الجوزة » پس گفت ای حمزه قسم بخدا این حقست این را نقل بآهن کنید .

معنی این که جمیع دنیا حاضر در پیش گاه علم امام علیه‌السلام است و میداند آنچه را که در دنیا واقع میشود مثل نصف گردو که در کف یکی از مردم عادی باشد ،این که فرمود بلوح آهنی نقش زن راه حفظ را نشان داده و شدّت حفظ را در مقام حفظ حدیث بیان فرمود ، وقتی که مردی از انصار شکایت بحضرت رسول‌الله صلی‌الله علیه وآله از ناتوانی خودش در حفظ حدیث کرد با این که بسیار علاقه‌مند بآن بود و بسیار از بهر استماع وحفظ حدیث در حضورش حاضر می‌شد آن حضرت فرمود از دستت کمك خواه و اشاره بدستش کرد یعنی که بنویس ، در اشعاری که منتسب بمولی الموحدین است می‌فرماید « کلّ علم لیس في القرطاس ضاع » هر علمی که در روی کاغذ نیست ضایع گشته است .

حضرت حسن مجتبی سلام‌الله علیه اولاد خودش و اولاد برادرش را بحضور خواست وفرمود شما کوچکهای جمعید امید است بزرگان جمع دیگر شوید ، طلب علم نمائید وآنکه ازشما استطاعت دارد که حفظ علم کند پس بنویسد و در خانه‌اش بگذارد .

فهرست نجاشي از داود بن قاسم جعفری نقل می نماید که گفت بابی محمد العسکري سلام‌الله علیه کتاب یکروز و یکشب یونس راعرضه داشتم بمن گفت این تصنیف کیست گفتم تصنیف یونس مولای آل یقطین است فرمود خدایتعالی درمقابل هر حرفی نوري در روز قیامت باو عطاء می‌فرماید .

در امالی صدوق از انس از رسول الله صلی‌الله علیه وآله نقل می‌نماید زمانی که صاحب ایمانی بمیرد ویکورق از خود باقی بگذارد و در آن علم باشد روز قیامت حائل و ستر می‌شود در میان آن مؤمن و آتش دوزخ،و عطاء می‌نماید خدای تبارك و تعالی باوبهر حرفی که در آن نوشته شده‌است شهری که هفت مرتبه ازدنیا بزرگتر باشد.

با این که تا این حدّ بحفظ روایت شریعت عنایت کرده و پرهیزکاران با حفظ حدیث از اسارت به نفس خویشتن خلاص گردیده‌اند بازجمعی بقدری تعدّی در بی اعتنائی بحفظ روایت از خود نشان داده‌اند که مثل ابو جعفر استاد ابن ابی الحدید میگوید ابوهریره در پیش مشایخ ما از جهت روایت مورد رضایت نبوده و در اطرافش گفتگو شده عمر با تازیانه او را زد و گفت بسیار روایت میکنی و دروغ بستن بررسول‌الله صلی‌الله علیه وآله بحالت لائق است علاوه براین ابوهریره شطرنج بازی میکرد .

دمیری میگوید شطرنج باز بودن ابوهریره مشهور در کتابهای فقه است .

جزری در نهایة در ذیل کلمه سدر در حدیث بعضی از ایشان میگوید دیدم ابو هریره باسدر بازی میکرد . سدر معرب « سه‌در » است .

عایشه ابو هریره را متّهم بجعل حدیث کرد و آنچه او روایت میکرد ردّ می‌نمود .

همین که بعمر اطلاع دادند که أبو هریره روایات غریبه نقل میکند باو گفت یا روایت از رسول‌الله صلی‌الله علیه وآله راترك کن ویااینکه‌ترا بکوهستان دوس‌میفرستم (محل اصلی ابو هریره) .

ابوهریره می گوید قادر نبودیم از رسول الله صلی‌الله علیه وآله چیزی نقل نمائیم تا این که عمر قبض روح شد .

در کتاب فائق زمخشری میگوید ـ و دیگران هم اورا تأیید می کنند ـ که عمر ابوهریره را عامل بحرین کرد همین که از بحرین بحضورش آمد گفت ای دشمن خدا و رسول از مال خدا دزدیده‌ای ابوهریره گفت من دشمن خدا و رسول نیستم لکن دشمن دشمن آنانم من ندزدیده‌ام و لکن سهامی است جمع گردیده و مواشی زائیده‌اند عمر ده‌هزار درهم از او گرفت وبه بیت‌المال ریخت .

باز زمخشری میگوید از ابی‌حنیفه سؤال کردند زمانی که فتوی و قول تو

در جانب مخالف قرآن قرار گیرد چه باید کرد ؟ گفت قول مرا ترك کن و آنچه کتاب گفته است بگیر ، باز سؤال کردند زمانی که قول صحابي باقول تومخالفت کند چه باید کرد گفت قول مرا در برابر همه صحابه ترك کن مگر سه نفر ابوهریره و انس بن مالك و سمرة بن جندب .

اصبغ بن نباته درمحضر معاویه‌ازابوهریره‌پرسید ای صحابه رسول‌الله بخدائی که لا إله إلّا هو عالم الغيب والشهادة وبحق حبيبه محمّد المصطفى صلّى الله عليه وآله قسمت میدهم شاهد غدیر خم بودی ؟ گفت بلی پرسید چه شنیدی که درحق علی رسول‌الله صلّى الله عليه وآله گفت ؟ گفت شنیدم که میگفت « من كنت مولاه فعلي مولاه اللّهم وآل من والاه وعاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله » اصبغ باو گفت « إذاً واليت عدوّه و عاديت وليّه » فتنفّس ابو هريره تنفّس صعداء و قال « إنا لله و انا اليه راجعون » .

ابو هریره گفت رسول‌الله صلّى الله عليه وآله فرمود هر کس من اولی باو هستم علی اولی باو می‌باشد ، خدایا هر کس علي را وليّ خود کند او را وليّ و هر کس علي را دشمن گیرد دشمن وهر کس علی را یاری کند یار او وهر کس علی را خوار کند خوار کننده اوباش .

اصبغ باو گفت در این صورت تو دوست دشمن او و دشمن دوست او گردیدهٔ ابوهریره نفس عمیقی کشید و گفت ما ازخدابوده‌ایم وبخدا هم باز گشت خواهیم کرد (این جمله‌ایست که‌آدم مصیبت‌زده آنرا میگوید) ابوهریره از آنانست که باروایت حدیث بخاطر ملاحظه نکردن حفاظت آن مخذول گردید .

« وخفض الجناح زينة العلم » فروتنی و تواضع زینت علمت در فضیلت علم این بس که آیات بسیارازقرآن کریم عنایت بدانشمندان نموده ومی‌فرماید آیات تفصیل‌میدهیم بقومی که میدانند درسورهٔاعراف میفرماید تفصیل میدهد خدایتعالی آیات را بقومی که میدانند .

و أنبياء سلام‌الله علیهم اجمعین را با این صفت معرفی کرده ومیفرماید « كلاًّ

آتيناه حكماً وعلماً » بتمامی ایشان حکم‌وعلم را عطاء کردیم ودر مقام منت گذاری به بنی آدم.درسورهٔ رحمن می‌فرماید قرآن را تعلیم کرده و انسان را خلق نموده و بیان را باو-یاد دادیم در سوره مجادله بلند مقامی آحاد بشر را در پرتو دو خصلت بزرك گوشزد کرده ، و می‌فرماید آنانی را که از شما ایمان آوردند و آنانی را که بایشان علم اعطاء گردید با درجاتی خدایتعالی از دیگران بلند پایه تر می‌نماید .

در امالی از حضرت ثامن الائمه از آباء کرامش از حضرت رسول الله صلی الله علیهم اجمعین نقل می نماید که آن حضرت فرمود طلب علم بهر مسلمانی واجب است علم را از محلهای مظنه اش طلب بنمائید واز اهلش اقتباس کنید پس بدرستی که یاد گرفتن علم قربة الی الله حسنه است و طلبش عبادت ومذاکره اش تسبیح و عمل بآن جهاد وتعلیمش بکسی که نمیداند صدقه و بذلش باهلش قربت بخدای تعالی است زیرا علمست که معالم حلال‌وحرام ومنار راه بهشت و مونس در حال وحشت ومصاحب در غربت وتنهائی ومحدّث درخلوت ودلیل برسرّاء وضرّاء وسلاح براعداء و زینت در پیش دوستانست .

باعلم خدای تعالی بلند مقام می نماید قومی را پس قرار میدهد ایشان را در خیر پیش رو ، تا اقتباس از آثارشان بشود ، و در پرتو کارهایشان هدایت شوند ، و باداء آنها خلق الله در رأی تبعیّت کنند ، ملائکه بدوستی شان رغبت می نمایند و با بالشان آنان را مسح می نمایند ، و در نمازشان بآنها تبریك می گویند ، هر خشك وتر حتّی ماهیان‌دریا وحیواناتش از بهرشان استغفار می‌نمایند ، ودرندگان و انعام صحرا در این امربا حیوانات دریا شرکت می‌نمایند،علمست که زنده شدن قلوب از مرگ جهل با آن است و روشنائی چشمها از تاریکی و قوت بدنها از ضعف در علمست ، بنده را بمنزل های اخیار و مجلس های ابرار و درجات بلند در دنیا و آخرت علم میرساند صحبت علمی معادل با روزه گرفتن و مدارسة آن برابر باقیام شب است با علم اطاعت وعبادت بخدا می‌شود باعلم صله ارحام بوجود

میآید با علم حلال از حرام شناخته می شود ، علمست که امام عملست ، و عملست که تابع علمست ، خدای تعالی سعادتمندها را با علم ملهم می سازد ، واو بدبختها رااز علم محروم میکند ، پاگیز گی برای کسیست که از علم او را خدای تعالی محروم نکند و بحظ خویش از دانش نائل شود .

در کتاب تحف العقول از امیر المؤمنین علیه السلام نقل می نماید که فرمودای مردم بدانید کمال دین در طلب علم و عمل بآنست طلب علم بشماواجب تراز طلب مالست از روی تحقیق مال در میان شما تقسیم ومضمون از بهر شما شده است واین تقسیم بادست خدای عادل وباضمانت اودرمیان شماشده است بزودی بشما وفا دراین قسمت خواهد کرد اما علم خزینه از بهرشما در پیش اهلش گردیده علم را طلب ازایشان بنمائید و از آنها دریابید ، و بدانید زیادی مال دین را فاسد و قلب را با قساوت میکند ، اما زیادی علم و عمل بآن مصلحت دین و سبب ورود بهشت است ، مال دنیا با خرج نقصان یا بست ، علم را هر قدر بمصرف برسانی نمو می نماید ، و انفاق علم پخش ونشر علمست در بارهٔ آنانیکه آنرا حفظ و روایت می نمایند ، بدانید مصاحبت عالم و تبعیتش دین است که با آن تدین بخدای تعالی میشود و اطاعت از علم حسنات را جلب وبدیها را محو می سازد ، علمست که ذخیرهٔ صاحبان ایمانست و بلند پایه گی درزند گانی مؤمنین است و یاد گارزیبا از ایشان پس ازمر گشانست .

علم را فضائل بسیار است تواضع از علم بمنزله سراست ، و برائت از حسد بمثابه چشم اوست ، وفهم بجای گوش اوست ، وراستگوئی زبان او ، وفحص حفظ وحسن نیت قلب او ، ومعرفت اسباب امورعقل او ، ورحمت دست او ، وسلامت همت او ، وزیارت دانشمندان پای او ، وورع حکمت او ، و نجات قرار گاه او ، وعافیت فائدهٔ او ، ووفاء مرکب او، ونرمی کلام سلاح او ، ورضاء شمشیراو ، ومدارا کمان او ، وصحبت باعلماء قشون او ، وادب ثروت او ، و اجتناب از گناهان ذخیرهٔ او ، و معروف توشهٔ او ، ومواد عه آب او ، و هدایت دلیل او،وصحبت اخیار رفیق اوست .

حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله میفرماید شریف کسیست که علم باو شرافت بخشد .

حضرت مولی المتقین سلام الله علیه می فرماید ارزش هر کس آنست که میداند فضیلت علم مردم را بطرف تحصیل آن سوق میدهد ، همان طوری که زیر کها قصد تحصیل می کنند-کم فهمها هم نیز رو باین مقصد بزرگ می نهند .

اینجاست که علماء و دانشمندان را دنیا اسیر می کند و نمی توانند از عهده شکر آن نعمت بزرك ببذل آن بمستعدها باخفض جناح برآیند .

صاحبان تقوی وپرهیز کاری قدم پیش می نمایند وباخفض جناح وترك بلندپروازی خویشتن را از اسارت باز می خرند .

بهمین خفض جناح اشارتست آنچه حضرت کلیم الله علی نبینا وآله وعلیه السلام دربرابر مؤاخذه خضر علی نبینا وآله و علیه السلام تقاضا کرد وقرآن کریم درسورهٔ کهف با این کلمه خلاصه نمود « قال لا تؤاخذني بما نسيت ولا ترهقني من أمري عسراً » موسی بخضر گفت در برابر آنچه که فراموش کردم مرا مؤاخذه نکرده و در امر من با مشقت مرا مپوشان .

تفصیل قضیه این بود که در آنجا که دریای فارس بدریای روم می پیوست در روی صخره ای حضرت کلیم الله بحضرت خضر رسید وتقاضای مصاحبت از اونمود خضر گفت بآنکه خبرویت نداری نمی توانی صبر نمائی موسی گفت بزودی مرا صابر دریافته ومی بینی در امری مخالفت باشما نمی کنم .

نا گفته نماند که حضرت کلیم الله علیه السلام بظاهر مأمور بوده و طبق مقرر توراة رفتار می کرده و خضر علیه السلام مأمور بباطن و لطائف قانون بوده لذا هر یك نسبت بمأموریت آن دیگری توجه نداشته ومأمور به خود را می دانسته اند خضر گفت شرط مصاحبت ما اینست که اگر امری پیش آمد مادامی که تشریح نکرده ام از من سؤال نکنی کلیم الله علیه السلام قبول نمود وباهم براه افتادند در ساحل بکشتی سوار گردیدند حضرت خضر کشتی را سوراخ کرده بالباسهای خود سوراخ کشتی را گرفت وحضرت موسی گفت کشتی را باین حال انداختی تا اهلش را غرق نمائی؟

آری او مبعوث بحفاظت جامعه از خطر بود حتّی نفس خودش را درنظر نیاورَده و بکشتی نشینان از غرق واهمه کرد ، خضر علیه‌السلام در پاسخ گفت من اوّل نگفتم مادامی که امری را تشریح نکرده‌ام ازمن آنرا سؤال مکن وبآنچه‌خبرویت نداری صبر نمی توانی بنمائی ؟ کلیم الله علیه‌السلام گفت ترك شرط را بمن خورده مگیر و در راه تعلیم بمشقّتم میانداز (باخفض جناح بعلم خود زینت بخش) بلی اگر تحمل علماء نباشد وخفض جناح درمقام تعلیم ازخود نشان ندهند کم صبری متعلّمین آنانرا از هدایت براه راست باز میدارد .

شخص انصاری بحضور رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله مشرف گشت و سؤالی داشت در این میان از ثقیف هم مردی رسیدوسؤالی نمود رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود برادر ثقیف انصاری در پرسش بشما پیش دستی گرفته بنشین تا ما بحاجت انصاری شروع بنمائیم آنگه سؤال شما را جواب خواهم‌داد .

با این که اگر اول جواب به ثقفی میدادچندان مهم نبود زیرا مقام بلندپایه او مورد احترام هر مسلمانی بود و چیزی از موقعیّت انصاري از کفش نمیرفت . عنایت بحال متعلّم وخفض جناح در مقام علم ایجاب کردتابا آن مقام شامخ خودش را در اختیار انصاري بگذارد و از پیش دستی اوغافل نگردد و در عین حال ازثقفی هم با این جمله دلجوئی فرماید .

امالی از ابی‌الاسود نقل میکند از حضرت مولی‌الموحدین سلام‌الله علیه سائلی مسئله پرسید پیش دستی کرد بمنزل داخل شد وپس ازآن بیرون آمد و گفت کو سؤال کننده ؟ سائل گفت این منم که درحضورت هستم ، پرسید سؤالت چیست ؟ او آنچه را نمیدانست یکی یکی تشریح کرد و جواب را هم گرفت ، کسی از آن حضرت پرسید معمول مااین بود هروقتی که ازشمامسئله سؤال می‌شد مثل آهن‌داغ گردیده جواب میدادید امروز چه شد که تأخیر در جواب فرمودید و داخل خانه گردیده وبیرون آمدید آنگه جواب دادید فرمود محصور بودم و احتیاج به تنحنح داشتم وبرای‌سه کس رأی‌نیست‌اوّل آنکه اورا بول یا غایت زحمت دهد ، دوّم آنکه

او را بول اذیت کند ، سوم آنکه اورا غایت اذیّت نماید . پس این اشعار را انشاد فرمود :

اذ المشكلات تصدّين لي　　كشفت حقايقها بالنّظر
وإن برقت في مخيل الصواب　　عمياء لا يجتليها البصر
مقنعة بغيوب الأمور　　وضعت عليها صحيح النّظر
لسانا كشقشقة الأرحبي　　او كالحسام التبار الذكر
و قلبا اذا استطنقته الهموم　　اربى عليها بواهى الدّرر
ولست بامّعة في الرّجال　　اسائل هذا و ذاما الخبر
ولكنّني مدرب الأصغرين　　ابيّن مع ما مضى ما غبر

توجه بحال متعلم است که عالم مثل مولی‌الموحدین سلام‌الله علیه مادامی که آماده‌ازهرجهت نیست بجواب سؤال‌نمی‌پردازد وبا این‌رویّه بما دستور خفض‌جناح در مقام علم میدهد .

در تفسیر امام حسن عسکری سلام الله علیه است که زنی بحضور حضرت صدیقه طاهره سلام الله علیها آمد وعرضه داشت ما درضعیفه دارم مسائلی درنماز باو مشتبه گشته‌ومرا بخدمت‌شمافرستاده تاسؤال‌ازآن‌مسائل بنمایم آنچه اودرنظر گرفته بودخانم جواب‌داد واوتاده سؤال جواب گرفت ، از زیادی سؤالاتش خجل گردیده گفت بشما مشقت ندهم ای دختر رسول الله ، حضرت صدیقه علیهاالسلام گفت اگر باز سؤالی داری بکن آیا می بینی آن کس را که روزي برای حمل بار سنگینی به پشت بام خودرا مزدور دهد ودر مقابل‌صدهزار لیره بگیرد آیا این مزدوري سنگین است ؟ عرضه داشت نه . گفت من بهریك ازاین جوابها زیادتراز این پاداش گرفتم که میانه زمین تا عرش را پر از لؤلؤ بنمایند .

اولی اینست که بمن سنگینی این تعلیم نداشته باشد از پدرم رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیدم میگفت‌تحقیقاًعلماء شیعه مابمحشرمیآیندباندازهٔ زیادي‌علومشان وحدیثشان در ارشاد بندگان خدا خلعت کرامت بآنها میپوشاند حتّی پاره‌ای از آنها یك

ملیون حله از نور میپوشد بعد از این منادي خدای عزّوجلّ نداء میکند ومیگوید ای آنانی که کفیل ایتام آل محمّد شدید و بلند پایه نمودید ایشان را در وقتی که منقطع از آباء روحاني گشته بودند آن پدران امام های ایشان بودند اینان شاگردان شما و یتیم‌هائی هستند که کفالت بآنها کردید و دستشان را گرفته بلند مقام نمودید ، خلعت های علوم را بایشان بپوشانید علومی که در دنیا بدست آوردند بهر یکی از این ایتام بقدر آنکه از ایشان کسب علوم کرده‌اند خلعت می‌پوشانند بعضی از این ایتامند تا صد هزار حلّه باو می‌پوشانند و همین طور ایتام اساتید شانرا از حله‌هائی از نور می‌پوشانند تا این که تمام حلّه هایشان را بدیشان بپوشانند بعداز این خدایتعالی می‌فرماید باین علماء که کفالت ایتام کردند انعام را اعاده نمائید تا خلعت دهی را در باره ایشان تکمیل کره و اضافه بآنها کنید تا بآخرین فرد امتثال در باره آنها میشود .

آنگاه حضرت فاطمه سلام‌الله علیها گفت ای کنیز خدا یکرشته از رشته‌های آن خلعت‌ها از آنچه آفتاب بر او می تابد ملیون مرتبه افضل است زیرا آنچه آفتاب برآن می‌تابد باکدورت وناثباتي آلوده است .

اگر تربیب نوع این قدر مقدس شمرده شود و تا این حد در باره متعلّم عنایت وخفض جناح معلّم‌ها در یك‌قسمت از زمان از خودشان نشان بدهند جهل از صفحه زمان ریشه کن می گردد ، افسوس بسیار هم افسوس دست معلم‌های حقیقی از قدیم الایام بسته شده وجز چند صباحی مهلت‌فعالیّت بآنها داده نشده است‌وغیر آنهاهم اسیر دنیا گردیده و خفض جناح‌دربرابر دانش‌آموز ازخودنشان نمی‌دهند .

در کتاب منیة المرید از محمّد بن سنان ازحضرت عیسی علی نبیّنا و آله وعلیه السلام نقل می نماید ای معشر حواریون من یك نیازمندی بشما دارم بجا بیاورید عرضه داشتند ای روح الله حاجت شما بر آورده است ، بپا خاست و پاهای ایشان را شست عرضه داشتند باین کار ما مستحق تر هستیم که در باره شما انجام دهیم فرمود مستحق تر مردم بخدمت آنان دانشمند است فقط بخاطر این ، این طور

تواضع نمودم تا شما بعداز من در حق مردم این‌طور تواضع بنمائید .

آنوقت گفت حکمت با تواضع تعمیر می‌شود نه با تکبّر و از نشیب زراعت بوجود میآید نه در قله کوه .

حضرت صادق علیه‌السلام در ذیل آیهٔ « ولاتصعّر خدّك للناس » می فرماید البته همه درپیشگاه تعلیم وتربیت یکسان باید باشند ، عالم بهمه در مقام تعلیم خفض جناح باید از خود نشان بدهد .

شهید علیه الرّحمه وقتی که میخواست بتدریس رود دعاء حضرت رسول الله صلّی‌الله علیه وآله را می‌خواند و آن اینست « أللّهم إنّي أعوذ بك أن أضلّ أو اُضلّ ، و أزلّ أو اُزلّ و أظلم وأواُظلم ، و أجهل او يجهل عليّ ، عزّ جارك و تقدّست أسمائك ، وجلّ ثناؤك ولا آله غيرك » ثمّ يقول : « بسم‌الله حسبي الله توكّلت على الله‌ولاحول ولا قوّة إلاّ بالله العليّ العظيم اللّهمّ ثبت جناني و أدرالحقّ على لساني » .

خدایم بتو پناه میبرم از اینکه گمراه شوم یا کسی گمراهم بنماید، بلغزم‌یا کسی مرا بلغزاند ، بکسی ظلم کنم‌یا کسی بمن ظلم نماید ، خود را بجهالت زنم یا کسی‌مرا بجهالت وادار سازد هر که درجوار توست عزیز گردیده ونامهایت مقدس شده وثنایت بلند پایه گشته است و غیر از تو خدائی نیست .

آنگه می گفت بنام خدا، کفایتم می کند خدا ، توکّلم‌را بخدا کردم وحول قوّة ازغیر خدا نیست که عليّ وعظیم است . پروردگارا قلبم‌را ثابت گردان وحق را بر زبانم جاری بکن .

« و بسط الوجه زينة الحلم » گشاده روئی زینت حلم است ، علم با آن همه فضیلت که مختصری از آن‌ذکر شد زینتش حلم است علم بی‌حلم چون عروس بی زینت وآرایش است .

در سوره‌سجده خدایتعالی در مقام جلب توجه حضرت رسالت پناهی صلّی‌الله علیه وآله باین موضوع‌حساس‌در اصلاح‌نظام‌اجتماعی میفرماید « ولاتستوی‌الحسنة ولاالسیّئة إدفع باللّتي هي أحسن فاذا الّذي بينك و بينه عداوة كانّه وليّ حميم و ما يلقيها

إلاّ الّذین صبرو اوما یلقیها إلاّ ذوحظ عظیم» نیکوکاری با بدکاری مساوی‌نمیشوَد با آنچه نیکوتر است بدی را دفع کن درهمچون وقتی آنکس که با تو دشمن بوده گوئی که دوست و از نزدیکانت می‌باشد این دستور را تلقی بقبول‌نمی نمایند مگر آنانی که صبر پیشه نمودند ومگر آنانیکه صاحب حظ عظیم گشتند .

نیکوئی طوری که باداشتن عقائد صحیحه در مقابل عقیده های باطله صدق میکند و شخص معتقد بعقائد نیکو نیکوکار است همین طور حلم را رویه در نیل بمقصد قرار دادن زیبا وامری نیکو است و بدی را باآن دفع باید کرد . چنانکه تقیّه در مواردی که ضرور است بهترین راه در اصابت بمراد در مقابل اذاعه و بي ملاحظه گی است .

حقیقت حلم آن طوری که راغب می گوید عبارت از ضبط نفس از هیجان غضب است .

درکافی حضرت صادق علیه السلام از نبیّ اکرم ﷺ نقل می نماید که فرمود باجهل کسی را خدایتعالی ابداً عزیز نکرده و با حلم و برد باری احدی را ذلیل ننموده است گوئی بردباری لشکر مظفریّت است .

و حضرت صادق سلام الله علیه می‌فرماید حلم در مقام یاری کفایت کننده است . آنقدر شخص رسول‌الله ﷺ حلیم بوده که انس خدمتکارش میگوید ده‌سال تمام بخدمتش مشغول بودم آنچه کردم نگفت چـرا کردی وآنچه ترك نمودم نفرمود چرا بجا نیاوردی . برای رسول الله ﷺ شربتی بود که‌با آن افطارمیکرد و شربتی‌هم برای سحر گاهش بود ، و گاهی هم غذایش عبارت از نانی بود که در میان آب آنرا خیس می کردم .

شبی غذایش را آماده کردم تأخیر در تشریف فرمائی کرد تصوّر نمودم از صحابه کسی او را میهمان کرده است‌غذایش را خوردم بعد از عشاء تشریف آوردند از بعضی ازآنان که با او بودند سؤال ازافطارش درخارج کردم گفت افطارنکرده است غمی‌درآنشب بمن دست‌داد که‌جزخدا نمیداند زیراا گر غذا میخواست چیزی

نبود شب گرسنه خوابید وصبح با همان‌حال روزه گرفت نه ازمن غذا خواست ونه صحبتش را تا حال کرده است .

حلم بااین همه اهمیت بسط و گشاده روئی زینت آنست در کافي از حسن بن حسین نقل می نماید که شنیدم که حضرت صادق علیه السلام می گفت حضرت رسول الله ﷺ فرمود ای آل عبدالمطلب تحقیقاً شما نمی‌توانید قلب مردم را با مالتان متوجه بخویشتن بنمائید و از ایشان پذیرائی بدین وسیله کنید باخلق‌الله با گشاده روئی وزیبائی بشره روبرو شوید .

«هزار نکتهٔ باریکتر زمو اینجاست» ، « نه هر که سر نتراشد قلندری داند»

گشاده روئی و زیبائی بشره اوّل امریست که چشم آنکه مي‌خواهد باآدمی روبرو شود در تحت تأثیر آن قرار میگیرد و با نفوذ اولیست که زمینهٔ دعوت‌بخیر وهمکاری در راه سعادتمندی هموار میشود وراه بدل از دیده باز می گردد .

ادیب عرب میگوید :

بشاشة وجه‌المرء خیر من القری   فکیف بمن یأتی به وهو ضاحك

خندان روئی مرد از مهمانی دادن او بهتر است پس چقدر بهتر است آنکه مهمانی میدهد درحالی که می‌خندد ، انس میگوید رسول الله ﷺ با صحابه اش مزاح میکرد ومخالطه مینمود و حدیث میگفت وبابچه های اصحاب شوخی میکرد و در روی زانویش می‌نشانید .

مطرزی در « المغرب » گوید رسول الله ﷺ ابو عمیر را که برادر مادری با انس بود دروقتی که باومیگفت ابوعمیر نغیر چطور شد ابوعمیرخواند آن‌حضرت با او مزاح میکرد و سابقه امر این بود که روزی او را حزین مشاهده کرد پرسید که چه باعث غمگینی‌اوست گفتند نغیرش مرده است (نغیر گنجش بچه را گویند)

درحالات کریمه‌اش مسطور است که مردم را وسعت خلق وبسط وجهش محیط بوده درعین حال که ازمردم حذر می‌نمود وخویشتن را حراست میکرد بشره‌اش‌در بارهٔ همگان واضح وهویدابود چون‌سوق گردیدن مردم بطرف حق و حقیقت‌مقصد

اسنی الهی است علاوه براین که برجسته گان در بارش را با گشاده روئی و شادی صورت مامور بهدایت خلایق کرده است تا زود از آنها بهره مند شوند .

در کتاب شریف کافي از حضرت صادق علیه السلام در مقام ترغیب باین صفت نیکو نقل می نماید که فرمود سه امر است هر که بایکی از آنها خدایش را ملاقات کند خدایش بهشت را باو واجب می نماید :

اوّل انفاق با اقتار ، دوم خوش روئی بجمیع عالم ، سوّم انصاف از نفس خودش بغیر دادن . توضیح مطلب این که ای بسا کسانیکه غني و صاحب وسعت رزق درروی زمین نیستند ولکن همّت این را دارند که دیگریرا بخویشتن مقدّم بدارند و در شدائد دهروضیق معاش توکّلشان قوی باشد و متزلزل در برابر حوادث نشوند .

اینانند که باقدرت توکّل دستگیری از غیر می نمایند وعمل بآیهٔ مافیها الهدایه «و من قدر علیه رزقه فلینفق ممّا آتاه الله» از عهده شان برمیآید و مصداق انفـاق کنند گان در حال اقتارند .

دوّم خوش روئی بجمیع عالم ازخود نشان باید داد زیرا آنکه با او روبرو هستیم یا برادر ایمانی ما در دین است ویا از فسّاق و کفّار و منافقین است ، حق برادر ایمانی است که از ما جزخوش روئی نه بینند و مارا لازم است که تقیّه کرده و خوش روئی بفسّاق و کفّار و منافقین ازخود نشان دهیم و از شرّ آنها جامعه مسلمین را حفظ کرده و بقدرممکن هدایتشان نمائیم و در اثرحصول قدرت کافي آنرا که قابل هدایت نیست و بجامعهانسانی وجودش مضرّ است از میان برداریم . مخفی نماند اگر در جائی نهی از منکر ناچار بترش روئی باشد باید ترشروئی کرد واین خود عنوان استثنائی دارد و قانون کلّی خوش روئی با همه مردم دراینجا تخصیص می یابد .

سوّم با خلق الله ازروی انصاف معامله کردن گرچه بضرر خودمان هم باشد همانست که درقرآن کریم میفرماید :« کونوا شهداء لله ولوعلی أنفسکم » برله خدا

شاهد باشید گرچه برضرر خود شما تمام شود . پر واضح است کسی که حاضر گردیده درراه حق ولو بضررخودش باشد قدم بردارد علاوه براین که بمقصد میرسد بر دیگران هم شایسته است که از هم چون کسی پیروی نمایند .

این همه محرومیّت ها که مشاهده میشود در اثر مضایقه در پیشروی است که ازطرف ماست وبرای حفظ منافع جزئی خودمان است وگرنه گفته اند « جهانبان در خیر بر کس نه بست» گیرند گی گشاده روئی وبشّاشي صورت بحدّي مؤثر در ایجاد الفت است که حضرت مولی الموحدین سلام الله علیه گشاده روئی رامخّ مودّت معرّفی فرموده است . آری اگر مغزی بهر دوستی بخواهیم بدست بیاوریم درخارج جز گشاده روئی بدست نخواهد آمد همیشه روح مودّت ودوستی از گشاده روئی بخارج پرتو افکن میشود .

وقلّ من ضمنت خیراً طویته ☆ إلاّ و في وجهه للخیر عنوان

بسیار کمست آنکه در نهان خانهٔ دل خیر منظور نماید مگر اینکه صورتش عنوان آن خیر ودلالت بآن نیکو سیرتی مینماید وا گردر پرتو گشاده روئی مودّت بهره گرفتیم گوئی که دیگران را بخود اقـرباء نمودیم وآنکه این هنر را دارد میتواند قیام بعظام امور کند و با حوادث بزرگ زمان دست و پنجه نرم کند .

الحاصل باحلم و بردباری که شخص متدیّن عاقل مقاومت در برابر هیجان غضب کرد و گشاده روئی پیرایه وزینت بخش شد « فإذا الّذي بینك و بینه عـداوة کأنّـه وليّ حمیم » ظاهر وآشکار میشود .

نا گفته نماند که این لقمه ازحوصله بیش است مگر آدمی در ستون پرهیزکاران قرار بگیرد که میتواند در سایهٔ تقوی در موقعی که جلو هیجان غضب را میگیرد ازخود گشاده روئی هم نشان بدهد وبا این همّت از اسارت بدنیا خود را بازبخرد وإلاّ فقط اسیر غضب نگردیدن آدمی را بمقصد نمیرساند ، دربوستان سعدی حکایتی گوید که شاهد مدّعاست .

یکی را خری در گل افتاده بود   زسوداش خون در دل افتاده بود

بیابان و سرماو صحرا و سیل — فرو هشته ظلمت بر آفاق ذیل
فساد بـلا چون باو رو نهاد — سقط گفت و نفرین و دشنام داد
قضا را ز تقدیر سلطـان وقت — در آن تیره‌شب از کنارش گذشت
یکی گفت شاها به تیغش بزن — ز روی زمین بیخ عمرش بکن
نگه کرد سلطان عـالی محل — خودش در بلاء دید وخر درو حل
به بخشود بر حال مسکین مرد — فرو خورد خشم سخن های سرد
زرش داد اسب و قبا پـوستین — چه نیکو بود مهر در وقت کین

مشاهده می‌نمائید آنچه قضیه را گیرنده کرده حلم تنها نیست بلکه بردباری با گشاده روئی و حسن پذیرائی است .

غافل نباید گشت که قرآن کریم می‌فرماید « ولایلقیها الاّ ذو حظ عظیم» «والایثارزینة الزهد» دیگران‌را بخویشتن‌مقدم داری زینت بی‌رغبتی بدنیاست زهد در نظر حضرت صادق سلام‌الله علیه با اضاعه مال و تحریم حلال نیست بلکه حقیقت زهد اینست که آنچه در پیشگاه خداست وثوق آدمی بآن بیش از آنی باشد که آنرا در دست دارد ، این رقم از زهد بمثابه کلید آن‌خانه است که‌تمامی خیر در آنخانه است ، و شیرینی ایمانرا انسانی وقتی در قلبش حس مینمایـد که دارای این صفت باشد و تفاوت بحال اونکند چه کسی دنیا را خورد ویا چه کسی از آن برخودار شد .

اگر از حضرت صادق علیه السلام درکافي نقل شود که فرمود زمانی که‌خدایتعالی در بارهٔ بنده اراده خیر نماید او را بدنیا بی رغبت کرده و در دینش صاحب فهم و بعیب هایش دارای بصیرت مینماید و هر که این امور در بارهٔ او اعطاء گردد خیر دنیا و آخرت باو عطا گردیده است .

مقصود و منظور و ثوق بآنیست که درپیش خدایتعالی است ازاینجهت‌استکه زهد پرهیزکاران با زینت ایثار مزیّن است بلی وقتی که وثوق بآنچه در پیش گاه حق است زیاده از اعتماد باین که در دست دارد حاصل آمد دیگریرا بخود مقدم

بآنچه که در دست دارد می‌نماید ، و پا داشتی بهیچ وجه از طرف منظور نمی کند .

در شأن نزول سورهٔ مبارکه «هل اتی» مفسّرین خاصّه و عامّه‌می‌نویسند که حسنین سلام الله علیهما مریض گشتند .

حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله با بزرگان قـوم بعیادت رفتند و بحضرت مولی الموحدین سلام‌الله علیه فرمود برای حصول بهبودی نوردیدگان نذری کن مولی‌سه روز روزه نذر کرد حضرت صدیقه کبری سلام الله علیها در نذر بآن وجود محترم تبعیّت‌نمود وفضّه خاتون پیروی ازخانم‌خانه‌درنذر کرد ودوسبط رسول الله صلّی الله علیهم اجمعین از پدر بزرگوار و مادر مهربانشان تبعیّت در تصمیم بروزه کردند و بهبودی حاصل شد حضرت مولی الموحدین سلام الله علیه سه صاع جو از یهودی در برابر مزد پشم ریسی گرفت حضرت زهراء سلام الله علیها یکقسمت ازسه قسمت پشم را ریسید ویکقسمت از سه قسمت جورا آرد کرد غذاء افطار از آن تهیّه نمود اهل بیت طهارت خواستند افطار نمایند ، مسکینی بدر خانه رسید و گفت السلام علیکم یااهل بیت النبوّة وموضع الرّسالة ومختلف الملائکة من‌مسکینی ازمساکین مدینه هستم از آنچه خدایتعالی بشما عنایت فرموده بمن هم عطا نمائید ، حضرت مولی الموحدین سلام الله علیه مسکین را بخود مقدم داشت اجر الهی را انتخاب بر نعمت حاضر کردقرص نان خودش را بمسکین داد در صورتی که نیازمند بآن بود صدّیقهٔ کبری سلام الله علیها تبعیّت از مولی نمود وآقا زادگان تبعیّت بپدر و مادر کردند کنیز خانه هم تبعیّت از آنان نمود با آب تنها افطار کردند روز دوّم بدین منوال گذشت و وقت افطار رسید یتیمی در زد و گفت من یتیمی از ایتام مدینه و نیازمند غذایم آنچه خدا بشما داده بمن هم از آن بدهید حضرت مولی المتقین سلام الله علیه سهمیّه خودش‌را از نان جو که داشت ایثار کرد ویتیم را بخود مقدم داشت،دختر رسول‌الله صلوات الله‌علیهما نیز بآن‌حضرت‌تبعیّت نمود و نورین نیرّین هم ازاسدالله الغالب وامّ الائمة سلام الله علیهما تبعیّت کردند فضهم پیروی از ایشان نمود باز با آب فقط افطار کردند ، روز سوّم را روزه گرفتند باقي پشم

را شفیعه محشر ریسید وبقیهٔ جو را دسداس کرد و نان پخت موقع افطار اسیری دق الباب کرد و گفت قشون اسلامی ما را اسیر می کند و میآورد آنگه ما محتاج می مانیم آنچه خدا بشما داده است سهمی از آن بما هم مرحمت نمائید حضرت ولی الله سلام الله علیه سهمیـّه خود را پس از این که سه روز تمام بود که غذائی جز آب نخورده با سیر داد عصمت کبری سلام الله علیها پشت سر پسر عمویش برخاسته وسهمیـّهٔ خودش را با سیر بخشید پسر های رسول الله سلام‌الله علیهم اجمعین تبعیّت از دواصل خانه سعادت کرده و سهمیه شانرا با سیردادند ، فضه خاتون پای پرهیز کاری بزمین استوار کـرده سهمیه خودش را در پشت سر آن خـانواده طهارت باسیرداد صبح گاهان مولی الموحدین سلام الله علیه با حسنین علیهما السلام بحضور حضرت‌ختمی مرتبت ﷺ تشرف حاصل نمودند در حالی که ضعف بوجود حسنین سلام‌الله علیهما مستولی گردیده وچون جوجه مرغ میلرزیدند از حال سؤال فرمود ما وقع با بیان ولی کاینات بعرض رسید این وقت جبرئیل علیه السلام با سورهٔ هل اتی نازل شد و خدایتعالی در مقام شرح حال امام المتقین وخانواده اش باین مطلب این نحوه تصریح‌فرمود « ویطعمون‌الطـّعام‌علی‌حبـّه مسکیناً ویتیماً وأسیراً إنـّمانطعمکم لوجه الله لانرید منکم جزاءً ولا شکوراً » .

آری حضرت رسول الله ﷺ بود که جز یك پیرهن نداشت و آنراهم در راه حق‌بمادر آن بچه داد که‌بحضور رسول‌الله ﷺ آمد وتقاضای لباس برای‌مادرش کرد آنوجود مقدس فرمود فعلاً جز یك پیرهن که در بر دارم نیست صبر کند انشاء الله خدا میرساند ، دو مرتبه مادرش او را فرستاد و تقاضای آن پیرهن را کرد که در برداشت بی دریغ از بر کنده و خودش را با حصیر پوشانید وبدست بچه داد تا بمادرش برساند موقع نماز رسید مؤمنین منتظر ماندند بلال بحضور رسید دید در حجره حصیر بدوش کشیده ونشسته است وقادر بحضور درنماز جماعت نیست دراین حال زنی رسید لنگی بنذر بآن حضرت اهداء کرد که تازه رشته بود و دوّمی را

تمام نکرده بود ، همانرا بکمر بسته بنماز حاضر گشت .

جبرئیل علیه السلام با این آیه بخدمت آنحضرت رسید « ولا تجعل یدك مغلولة إلی عنقك ولا تبسطها کلّ البسط فتقعد ملوماً محسوراً » نه دست خودت را بگردنت ببند تا مردم از احسانت محرم شوند و نه طوری بذل وبخشش کن تا ملول و محسور بنشینی .

این تربیت مجاهدین اسلام را بآن پایه رسانید که جرجی‌زیدان یهودی پس ازقرونی نوشت در جبهه مسلمانها فتح دنیا مشهود بود زیرا آنان در مقام ایثار بحدی‌کارشان باوج کمال رسید دریکی از جهادها سرپرست یکی از قتلاء مسلمانها بسر وقت او با کاسهٔ آبی در دست رسید درست آخرین دقائق عمر آن سرباز شهید بود چون چشم گشود آشنائی را با آن آب در بالای سر خود دید گفت چه وقت خوبی آمد ه‌ای که بسیار تشنه بودم ، مجاهد دیگری کـه در نزدیکی او بود گفت من هم تشنه ام اگر ته کاسه آبی باقی مـاند بمن هم برسانید سرباز راه حقیقت برادر دینی را بخویشتن مقدّم داشته تقاضا کرد اول‌آب را باو بدهد چون آب آور بسر بالین سرباز دوّم رسید نفر سوّمی احساس وجود آب در میان کشته گان نمود و گفت اگر چیزی از آب باقی بماند باو هم بدهند دوّمی هم سرباز سوّم را بخویشتن مقدم داشته و دستور داد آب را بسوّمی دهد تا هفت نفر باین طریق هر یکی دیگری را بخویشتن مقدم داشتند نفر هفتم پرسید برای که آبرا آورده‌ای گفت برای‌فلانکس واین نفرها ایثار درحق همدیگر کرده‌اند گفت ببر بنفراوّلی اوبمن‌مقدم‌است ببالین نفراوّل چون‌باز گشت دید‌تشنه جان تسلیم کرده است خواست بدوّمی آب را بدهد چون ببالای سر او رسید دید اوهم عطشان جان سپرده است بنوبه بسر وقت یك یك آنها رفت دید همه عطشان جان داده وهریك آن دیگر را درهمچون حالی بخویشتن مقدم داشته است .

قرآن عظیم الشأن در مقام ترغیب وتحصیل این مقام می‌فرماید « ویؤثرون

علی انفسهم ولوکان بهم خصاصة» غیر را به‌نفس های خویشتن مقدم میدارند گرچه ضروری ایشان باشد ،این صفت بزرگ سرّ فاتحی مسلمان‌ها بود که زهد آنان زینت با ایثار یافته بود .

« و بذل المجهود زینة النّفس » بلند پایگی نفس با بخشش آنیست که با مشقّت بدست آورده شده .

از جمله مواردی که صاحبان ایمان‌را دنیا با سارت می برد پرهیز کاران فقط نفس‌های خویشتن را از اسارت باز خرید می نمایند وقتیست که نفس ایشان بآنها تجلی میکند این جا باز هر کس را با بهانه‌ای مشاهده درمقام انجام وظیفه کرده هرفرد را در محیطی متوقف می‌بینیم گاهی بدون هیچ پیرایه می شنویم که میگویند گذشت هم حسابدارد ، از جان سهم بهمسایه نتوان داد ، گاهی با این که تقاعد از انجام تکلیف کرده میگوید خدا میفرماید « ولا تلقوا بأیدکم إلی التهلکة » با دست های خویشتن خود را بهلاکت نیندازید غافل از این که نفس انسانی آن موقع بازینت لائق بحالش زینت می یابد که ازآنچه را که با مشقّت بدستش آمده بگذرد ودر راه حق وحقیقت بذل نماید .

حقیقت نفس را طوری که علامه حلّی رضوان الله علیه در کتاب معارج الفهم تشریح کرده‌خلاصه اش‌این‌است که‌نفس جوهریست مجرّد نه‌جسمست ونه درجسم حلول کرده است ومدبّر بدن وآمر وناهی در کالبد انسانست این مذهب حکماء در باب نفسست و أعزّ و أنفس اشیاء عندالله هم همین است .

در حدیث قدسی میفرماید اشیاء را ای انسان بخاطر تو و ترا برای خودم خلق کردم ولی آنگه این میوه میرسد که قول شیخ محمود شبستری ظهور کند که‌میگوید :

درختی گردد او از آب از خاک ☆ که شاخش‌بگذرداز‌هفتم‌افلاك

و ره آنچنان رود که ره روان رفته اند ، یعنی بعد از اسارت بدنیا بسلك متّقی‌ها

در آید و با بذل مجهود بنفس خود زینت دهد و او را از اسارت بدنیای دون رهائی بخشد .

در علل الشرایع صدوق از جمیل بن دراج، از حضرت صادق علیه‌السلام نقل می نماید که فرمود خیار شما آنانی از شمایند که در دارائی و نداری صاحب بذل و بخشش باشند و شریرهای شما بخیل های شما هستند ، نیکوئی به برادران وسعی در حوائج ایشان از صالح اعمال است اینست که بینی شیطانرا بخاك می مالد واز آتش انسان را فلاحي می‌بخشد وبه‌بهشت واردش مینماید ، ای جمیل با این حدیث بغرر اصحابت خبر ده ، جمیل پرسید فدای تو کردم غرر اصحابم کیانند ؟ گفت آنانند که‌بخشش مینمایند ببرادران ایمانی خودشان درحال دارائی ونداری‌آنوقت گفت ای جمیل آنکه داراست این وظیفه باو‌آسانست ، تحقیقاً خدایتعالی آنانی‌را مدح کرده که‌اندك دارائی دارندوفرموده « ویؤثرون علی أنفسهم‌ولوکان‌بهم‌خصاصة ومن یوق شحّ نفسه فاولئك هم المفلحون » .

در ذیل این آیهٔ کریمه از عبدالله بن عباس وارد است کـه فقیری بمسجد رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله در وقت مغرب وارد گردید که نیازمند بشام شب بود بعد از تمام شدن نماز گفت ای مهاجر و انصار مردی غریبم وبهیچ چیز قدرت ندارم مرا طعامی دهید .رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود ای درویش ذکر غربت مکن که قلب مرا اندوهگین ساختي غریبان چهارند :

اول ـ مسجدی در میان قومي باشد که بآنجا نروند و نماز نگذارند .

دوم ـ مصحفی که در خانه باشد و مردم آنخانه آنرا تلاوت‌نکنند.

سوم ـ عالمی که درمیان جماعتي باشد وایشان تفقد از اونکنند ومسائل دین از او نپرسند .

چهارم ـ اسیری از ملت اسلام که در میان کفّار باشد .

پس‌فرمودهر که مؤونهٔ این‌مردرا کفایت کنددرفردوس اعلاء اوراجای‌دهند.

امیرالمؤمنین علیه السلام برخاست و دست سائل را گرفت و واردمنزل شد ازحضرت فاطمه علیها السلام پرسید غذاء داریم ؟ با کنایه و اشاره حالی کرد غذاء خیلی کمی درخانه هست وحسنین گرسنه و شما روزه هستید و آن طعام بیش ازیکنفر را کفایت نمیکند آن حضرت طوری که مهمان متوجه نگردد بخانم گفت سفره میآورید من به بهانه اصلاح چراغ را خاموش میکنم آنکه در تاریکی غذا را آورده بدم دست مهمان بگذارید بی آنکه مهمان فقیر متوجه شود طبق دستور عمل انجام یافت در تاریکی شب در سر سفره نشستند آقا بمهمان تعارف کرد و خودش بی آنکه غذائی باشد دهانش را حرکت میداد و مهمان تصور میکرد که آن حضرت هم مشغول خوردن طعامست بدین نحو صرف شام تمام شد سفره راجمع کردند وچراغ را روشن نمودند درحالیکه همگي طعام برجای بود این آیهٔ شریفه در مقام تفصیل بذل مجهود آن مولی نازل گردید .

علاوه بر این که عوائد سالانه اش را در راه حق انفاق میفرمود هزارغلام با کدّ یمین و عرق جبین خریده ودر راه خدایتعالی آزاد فرمود ، اگر آدمی بخواهد گول نفس رانخورد وبیجا خود را انسان تصور ننماید باید درپیروی از مولای متّقی ها بذل مجهود راعلامت کمال نفس خویشتن قرار داده وباپرهیز کاری وبذل مجهود نفسش را از اسارت بتصورهای باطل آزاد بسازد .

زیر بارند درختان که تعلّق دارند — ای خوشا سرو که ازبندغم آزادآمد
دل فریبان نباتي همه زیور بستند — دلبر ماست که باحسن خداداد آمد

در سورهٔ برائت در ذیل آیهٔ « إنّ الّذین یلمزون المطّوّعین من المؤمنین في الصّدقات والّذین لا یجدون إلّا جهدهم فیسخرون منهم سخر الله منهم ولهم عذاب ألیم » علی بن ابراهیم قمی رضوان الله علیه میفرماید ابن عمیر انصاری در موقعیکه رسول الله صلی الله علیه وآله مؤمنین را بجنگ تبوك تحریص میفرمود یك صاع خرما آورد و عرضه داشت امشب را تا صبح کار گری در مقابل دو صاع خرما نمودم ام یك صاعش را برای عیالاتم نگاه داشته و این صاع را بخدا قرض میدهم ، آنحضرت دستورداد

آنخرما را بروی صدقات پخش کردند همین جا بود که عبدالرحمن بن عوف چهار هزار درهم داده بود منافقین ابن عمیر را مسخره کردند و گفتند نظرش بر آنستکه در ردیف کسانی قرار بگیرد که بقشون اسلامی آذوقه داده اند تا در مقابل ازصدقات بهره مند شود .

وعیّاشی قریب باین مضمون را ازحضرت صادق سلام الله علیه نقل مینماید با این فرق که عامل ، حضرت امیرالمؤمنین سلام الله علیه بوده که در مقابل هردلو آب یکدانه خرما گرفت و بحضرت رسول الله صلی الله علیه وآله آورد در جائیکه عبدالرحمن ابن عوف دم در ایستاده بود و بآنحضرت ریشخند کرد واین آیه نازل گردید ، بهر صورت که باشد اینکه در روایات وارد شده است که « أفضل الصّدقة جهد المقلّ » جهتش معلوم گردید ، زینت نفس عبارت از اینست وشخصیت هر آدمی آنگهی محرز میشود که از ضروریات نیازمندیها قدم فراتر نهد و این مقام جز بپرهیز کاران اعطاء نمیشود وآنانند که نفوس خودشان را با بذل مجهود از اسارت بدنیا باز میخرند .

« و زینة الخوف البکاء » و زینت ترس از خدا گریه است .

در کتاب امالی از مولی الموحدین سلام الله علیه نقل مینماید که ازآنحضرت سؤال شد کدام یك مردم باخیرتر درپیشگاه ربّ است فرمود ترسناك ترین ایشان ازخدا و عامل ترین آنان بقانون پرهیز کاری و بی رغبت ترین آنها بدنیا باخیرترین ایشان درپیشگاه ربّند .

اگر آدمی بی باك باشد دامنش با هر معصیتی آلوده ومقامش از کفش بیرون میرود ، وممکن است بجائی برسد که از هر حیوانی پلیدتر گردد ، فقط خوف وترس سقوط از مقام آدمیّت است که با امید نیل بمقامهای عالیه در پرتو عنایت حقتعالی آدمی را از پرتگاه نیستی فلاحی می بخشد ، اینست که ملاك آدم خیّر ترسناکی از غلط کاریست ، ازآثار عجیب خوف از خدایتعالی است که محمّد بن عیسی الکندی از حضرت جعفر بن محمّد سلام الله علیهما نقل میکند که آنحضرت فرمود اکسیر خوف از حقتعالی درآنکسی که از خدایتعالی بخاطر اعمال زشت خود میترسد اینست

که هر شیء را خدا ازاو میترساند و برعکس هر کس که ازخدا نترسد خدا او راز هرچیزی میترساند ، گواه صدق این مدّعا هیبت هر بنده خدا ترس است که در قلب از خدا نترس ها موجود است .

مراد ما از ترس از خدا همانست که موقعی نظر علیّ امیر المؤمنین سلام الله علیه بمردی افتاد که حالت ترس در او اثر کرده بود از حالش پرسید عرضه داشت از خدامیترسم فرمود از گناهانت بترس وازعدل خدا درمقابل ستمهائیکه ببند گانش نموده‌ای وحشت کن واطاعت خدا کن در آنچه ترا بآن مکلّف نموده‌است ومعصیتش نکن درآنچه ترا اصلاح مینماید پس از این از خدا مترس ، تحقیقاً او بأحدی ظلم نمی نماید و زیاد تر از استحقاق بر کسی ابداً عذاب نمیکند مگر اینکه از بدی عاقبت بترسی ازاینکه مغرورشوی یا مبدّل سازی حق را بباطل . اگر اراده نمائی که از بدی عاقبت در امن خدا باشی ، پس بدان آنچه ازخیر بجای میآوری دراثر فضل و توفیق حقّ است وآنچه از بدی از تو سر میزند خدایت بتو مهلت میدهد و حلم و عفو در باره ات پیش میگیرد ونظر بباز گشت اختیاری تو دارد چارهٔ فلاح ازخطرخطاء آینده همانا توجّه بآینده ویك نکته مهمّ است که آنچه خیر میرسد ازخدا بدانی و همیشه چشم انتظار عطاء او باشی وآنچه خطاء وخطر است از خودت بینی در هروقت و زمانی متوجّه خویشتن شوی تا راه راکج نروی البتّه عاقبت وآینده که در روی ایندو اصل پیش میآید طبعاً جز خیر نبوده و تضمین میشود چون تا این حدّ خوف و رجاء در سعادت انسانی دخالت دارد .

ازحسن بن ساره نقل میشود که ازحضرت صادق سلام الله علیه شنید که میفرمود بنده صاحب ایمان نمیگردد مادامیکه خائف و امید وار نیست ، و ترسو و امید وار نمیشود مادامیکه حذر نکرده از آنچه که میترسد ، وعمل نکرده بآنچه که بر آن امید وار است .

مراد ازخوف چیست و مقصود از او چه میباشد ؟ جواب این سؤال همانست که در ذیل تفسیر آیهٔ « ولمن خاف مقام ربّه الآیة » در کتاب اصول کافی بحضرت

صادق سلام الله علیه نسبت داده شده که فرمود هر کس از روی تحقیق بداند خدای تعالی اورا می بیند وآنچه راکه میگوید و بجای میآورد وآنچه را از خیر و شرّ که عملی مینماید میشنود و میداند و این روشنی اورا مانع از اعمال قبیحه شوداین است « و لمن خاف مقام ربّه جنّتان » بوستانی را جنّت میگویند که سبزی درختها آنرا پوشانیده باشد ، ومقصد ازدو بوستان اینست که‌طوریکه عمارت در باغ بوده باغ هم در عمارت باشد ، و همین معنی ملاحظه مراقبت حقتعالی ازبنده و دست بر کنار داشتن از گناه بخاطر نظارت خدای قیّوم بحال بنده‌است « وأمّامن خاف مقام ربّه و نهی النّفس عن الهوی فانّ الجنّة هي المأوی » قرآن کریم تعبیرمیفرماید . علی‌ایّ حال خوف مبدأش تصوّر عظمت خالق و وعید او واحوال آخرت و تصدیق بآنست هرقدر این تصوّر وتصدیق قدرت بخود بگیرد وکامل گردد بهمان‌اندازه خوف شدت مینماید ومادامیکه بحدّ ناامیدی نرسیده است مطلوبست .

در کتاب خصال صدوق ـ علیه الرحمه ـ از ابن عمیر از رسول الله صلّی الله علیه وآله نقل مینماید در حالیکه سه نفر از کسانی که پیش از شما بودند ومیرفتند آنان را باران گرفت بغاری پناهنده شدندبالای درغار فرو ریخت وراه بیرون آمدن رابآنها گرفت بیکدیگر گفتند بخدا قسم جز صدق شما را نجات نمیدهد هر یکی از شما بخدا توسّل نمائید وباآن عملی که از راه صدق انجام داده اید خدا را بخوانید یکی از ایشان گفت خدایا اگر اینطور است که برای من اجیری بود که در برابر فرقی از برنج کار کرد وآن در ذمّهٔ من ماند وکاشتم آنقدر نموّ کرد و زیاد شد که از قیمت آن گاوی خریدم اجیر آمد اجرتش را خواست گفتم گاو را ببر گفت بیش‌ازفرقی برنج در پیش شما ندارم گفتم گاو را با پول آن فرق از برنج که‌کاشتم و نموّ کرد و زیادی بخود گرفت و مال تو بود بهرشماخریده ام . خدایا اگر ترس از مؤاخذهٔ تو باعث این عملم بود این سنگ را از دهانهٔ غار بردار سنگ تر کید یك سهم از سه سهم آن بدرّه افتاد . نفردوّم دست‌بدر گاه خدا برداشت و گفت اگر خدایامیدانی پدر و مادر پیر داشتم و هرشب بهر آنها شیر از گوسفندانم میآوردم شبی دیر رسیدم

دیدم بخواب رفته اند در حالیکه اهل و عیالم از گرسنگی در زحمت بودند ومن غذاء بآنها نمیدادم مادامیکه بپدر ومادرم غذاء نداده بودم دوست نداشتم آنها را بیدار کنم واز خواب راحتشان باز دارم ودوست نداشتم بر گردم منتظر آنان تا طلوع آفتاب در بالای سرشان گردیدم اگر این عملم از ترس تو بوده راه برای ما باز کن آن صخره باز تر کیدتا آسمان برای ایشان ظاهر شد . سوّمی دست بدربار الهی برداشت و گفت اگر اینطور است که دختر عموئی داشتم که محبوبتر خلایق درپیشم بود و من باو گول زدم و خود داری کرد إلاّ اینکه من باو صد دینار بپردازم در طلبش رفتم و بدست آوردم و باو دادم و مرا بخویشتن راه داد همینکه بمن تمکین کرد درآنحال گفت از خدا بپرهیز و مهر بناحق مزن برخاستم و صد لیره را باو واگذار کردم اگر از خشیت تو کردم راه غار را بروی ما بازکن دست قدرت باقی آنسنگ سخت را از راه ایشان برداشت پس از غار بیرون آمدند ، با اینهمه مزایا و خصوصیات که خوف از خدا دارد زینتش بکاء است مادامیکه این بال باخوف نیست وقلب از راه تأثرات روحی باگریهٔ صحّه بخوف نزده ممکن است خوف حقیقی نباشد وجزادّعاء چیزدیگری نشودواین خود ازاموری باشد که نفس بتوسط آن باسارت دنیارفته باشد ، حجةالاسلام حاجی شیخ محمّد جواد صافی گلپایگانی رضوان الله علیه چه خوب میگوید :

گرپی دینار ودرهم نیستی ازخوف حق   اشك همچون درهمت برروی چون دینار کو

اینجاست که در قصص الأنبیاء قطب راوندی از صدوق علیه الرحمه از ائمّه معصومین سلام الله علیهم اجمعین نقل مینماید که حضرت یحیی بن زکریّا علی نبیّنا وآله و علیهما السّلام نماز میخواند و گریه میکرد تا اینکه گوشت صورتش ریخت و کهنه بصورتش میکشید و اشك چشمش بر آن روان میشد وشبها نمیخوابید پدرش باو گفت ترا روزی از خدا خواستم تا چشمم بتو روشن و دلم با تو شاد گردد برخیز وصله رحم کن ، یحیی علیه السلام عرضه داشت جبرئیل علیه السلام بمن خبرداد که درپیش آتش صحرائیست جز گریه کنند گان از خوف خدا کسی آنجا را طی نمیتواند بنماید زکریّا علیه السلام گفت پسرم گریه کن حقّست بمثل تو اینکه گریه کند .

حبه عرنی گوید من ونوف دررحبه قصر خوابیده بودیم ناگهان دربقیهٔ شب بحضرت مولی الموحدین سلام الله علیه برخوردیم که دست بدیوار مثل شخصی واله نهاده ومیگوید « ان فی خلق السموات والارض الخ » این آیه رامیخواندومی گذشت گوئی که عقل از سرش پریده است بمن گفت ای حبّه بیداری یادرخوابی عرضه داشتم بیدارم شما که اینطورمی نمائید پس ماچطور کنیم چشمهایش پرازاشك گردید وگریه کرد و گفت ای حبّه از روی تحقیق توقف گاهی دربرابر خدایتعالی است وبرای ماتوقف درآنجاخواهدبود درحالی که چیزی ازاعمال ما بخدا پوشیده نیست ای حبّه خدای تعالی بمن وتواز رگهای گردن ما نزدیکتر است تحقیقاً چیزی مرا و ترا از خدا نمی‌پوشاند آن وقت توجه بنوف کرده گفت ای نوف بیداری عرضه داشت بلی یاامیرالمؤمنین امشب گریه مرا طولانی کردی گفت ای نوفا گر گریهٔ تو درامشب از ترس خدا طولانی گشت چشمهایت فردا در پیش گاه خدای عزّوجلّ روشن میگردد ،ای نوف قطره‌ای ازقطرات چشم مردیکه ازخشیت خدا گریه کنددریائی ازآتش جحیم راخاموش میسازد ، از جهت مکانت عظیم در پیشگاه خدای تعالی مردی بپای آن مرد نمیرسد که از خشیت خدا گریه کند و یا اینکه دوست دارد بخاطرخدا ودشمن‌دارد بخاطرخدا درآواخر فرمایشش فرمود از خدا برحذر باشیدبتحقیق من‌شماراترسانیدم ، پس‌ازآنجا گذشت درحالیکه باخدامیگفت‌ای کاش میدانستم در غفلت هایم ازمن‌اعراض کردی یا ناظر بحالم بودی ، ای‌کاش متوجه میشدم‌درطول خوابم و کمی‌شکرم درمقابل نعمت هایت که بمن دادی حالم‌چگونه خواهد شد ، قسم بخدادر اینحال بود تااینکه صبح طالع گشت .

روایات درخصوص گریه از خوف حقتعالی بس بسیار است ومضمون یکی از آنها اینستکه نزدیکتر حالی از حالات بنده بخدایش عبارت ازحالیست که بنالد بدرگاه خدایتعالی درحالی که در سجده باشد ، البته توجه باید کرد بآنچه خوف وگریه درپیرامون اوست وگرنه ممکنست گریه بعنوان خوف هم‌باشد ولیکن‌شخصاً که صاحب حال را بنظر آوریم به بینیم اهل دنیا و دور از حقیقت است ، حضرت

صادق سلام الله علیه بعلی بن عبدالعزیز گفت گریهٔ آنان ترا مغرور نکند تحقیقاً تقوی درقلبست .

ابن اثیر مینویسد وقتیکه‌قشون عایشه وطلحه وزبیر بذات عرق رسیدندو آنها هزار نفر اهل مکّه فقط بودند و مردم بایشان ملحق گردیدند و جملگی سه هزار نفر شدند طوری باسلام گریه کردند که مثل آنروز زیاد گریه کردنرا روزگاربیاد ندارد ، وآنروز بروزنحیب موسوم شددرحالیکه بزرگترین شق عصادر اسلام باخودآنها شد ، الغرض صاحبان دیانت باخوف عذاب هم گول میخورند مگر آنانی که دراثر تقوی حقیقة بدرگاه ربّ تعالی بنالند و از اسارت بدنیا خویشتن را باز خرند .

« و التعلل زینت القناعة » قناعت که عبارت از اکتفاء بآنچه از دنیا دربارهٔ انسانی از قلیل مقدر گشته وشکردر برابر یسیر است ، بحدّی بزرگ مقامیست که در مصباح الشریعة ازحضرت صادق سلام‌الله علیه‌نقل مینماید اگر قانع قسم بخورد براینکه مالك‌دنیاوآخرتست خدایش او راتصدیق میکند ونیکوکارش قرار میدهد عظمت‌شأن‌قناعت‌است که‌آیهٔ کریمه « فلنحیینّه حیاةطیّبة » بقناعت تفسیرشده است

گاهی خود قناعت یکی ازوسائل اسارت صاحبان ایمان بدنیا شده وازرسیدن بمقصد در اثناء مانع میشود مگر اینکه تعلّل را قانع منظور کرده ورویهٔ خودش‌را باآن روشن بسازد دراین صورت قناعت زینت بخود گرفته از صفات صاحبان تقوی میشود که از اسارت بدنیا آزاد گردیده‌اند اشارهٔ اجمالی باین‌حقیقت است که بعضی از حکماء گفته‌اند بی‌نیازی از شیء بهتراز بی‌نیازی بواسطهٔ آن شیء است ، زیرا در این صورت حقیقة انسانی‌بی‌نیازاست امّادرصورت دوّمی‌بی‌نیازی قائم‌با امرخارج‌از ذات اوست واوبی‌نیازنیست‌فرقی که باصاحبان طمع‌دارد اینستکه‌آنان‌دل‌به بسیاری از وسائل زندگی داده‌اند و لیکن این بامری دل‌بسته که با آن از غیرش بی‌نیاز گشته است .

در مقام تعلل قناعت گویند دیو جانس حکیم از اساطین حکماء یونان راکه

قانع وزاهد بود نه چیزی ذخیره میکرد و نه مکان و مأوائی اتخاذ مینمود سلطان مقتدر وقت اسکندر او رابحضور دعوت کرد به پیغام آور گفت باسکندر بگوآنچه اورا منع کرد ازاینکه بحضور ماآید همان‌چیز ما را منع‌ازقبول‌دعوت او کرداگر سلطنت او را بی نیاز از حضور در پیش ما نمود قناعت هم ما را بی‌نیاز از حضور در پیش او کرده است .

از جملهٔ بزرگان که قناعت خویشتن را معلل کرد خلیل بن احمد عروضی بوده که در نهایت‌فاقه وزهد زندگی مینمود وبدنیا اعتناء نمیکرد خلیل در خانه‌ای دربصره زندگی میکرد درحالیکه شاگردهای او و در نواحی تقسیم اموال مینمودند در اثر علمی که از او اخذ کرده بودند ، سلیمان بن علی العباسی از اهواز بحضور خلیل پیکی فرستاد و برای تربیت اولادش تقاضای حضور از او کرد خلیل نماینده سلیمان را بانان خشکی پذیرائی کرده و گفت بخور که درپیش من غیراز این نیست ومادامی که دستم باین‌نان خشکیده میرسد بسلیمان‌احتیاجی‌ندارم پیام‌بر گفت پس بسلیمان چه بگویم گفت :

ابلغ سلیمان انّی عنه في سعة   و في غنی غیر أنّي لست ذامال
شحّاً بنفسي أنّي لاأری أحداً   یموت ذلّاً ولایبقی علی مال
والفقرفي النفس لافي المال‌نعرفه   ومثل‌ذلك الغنی في النفس‌لاالمال
فالرزق عن قدر لاالعجز ینقصه   ولایزیدك فیه حول محتال

در این بیان نکات مهمی است . قناعت خودش رابا توجه باینکه چیزی ندارد معلل مینماید ومیگوید بنفسم حریصم ونمیگذارم پست گردد زیرا احدی را مرده از لاغری نمی‌بینم وکسی را باقی بادارائی در نمی‌یابم پس قناعت مانعی ندارد .

فقر که نزدیکست کافری ازاوبوجودآید فقرنفس است و گرنه حافظ گوید:

درویشم و گدای و برابر نمی کنم   پشمین کلاه‌خویش‌بصدتاج خسروی

زیرا تاج خسروی آدم را محتاج بپاسبانها کرده و بی‌چاره ترحم میسازد از اینکه بتواند تنها خودش رااداره بنماید ، پس‌تحقیقاً بی‌نیازی‌درما آ نیست که‌بخاطر

تحصیل آن عزت نفس را از کف ندهیم بلکه بی‌نیازی و سربلندی هم در خود نفس می‌باشد وعملاً فرق نمیکند آدم بلند همّت و قوی نفس مالدار باشد و یا نه علاوه براینها رو زیرا مقدّر ارزاق درمیان خلائق تقسیم نموده است و روزی حتم را عجز درطلب هم ناقص نمیکند همان طوریکه حیلهٔ حیله گر زیاد از آنچه باسعی بانسانی میرسد آنرا زیادتر نخواهدساخت .

توضیح اینکه روزی آزادباوسعت درحالی که غصب بادست ستم گرها گردیده ومیخواهند علم‌وعزت نفس رادربرابر قدرت مالی غاصبانه بخویشتن استخدام کنند عزت نفس از تحصیل آن روزی بعلت های سابق ما را منع میکند اما روزی مقدر حتمی در هرحالی که باشیم بماخواهد رسید پس باقناعت بعمر مقدر میرسیم نیازی بترك عزت نفس نداریم ، پرواضحست آنانکه این‌طور قناعت را روشن وظیفه دیده‌اند مثل کوه سنگین ازجای خود تکان نمیخورندآری قناعت آنان بازینت تعلل زینت یافته است .

سلیمان از این بی‌اعتنائی تعجب کرد و باو نوشت چیست که شما را بی‌نیاز از ما نموده است خلیل درجواب نوشت :

للناس مال ولی مالان مالهما — اذا تحارس أهل المال حرّاس
مالی الرّضا بالّذي أصبحت أملكه — و مالي اليأس عمّا حازه الناس

اگر مردم دارای یکمالند که عبارت از ثروت باشد من دومال دارم درحالی که نگهبان هم‌نمی‌خواهد درصورتیکه مردم‌نیازمندبه نگهبانند یکی ازمالهایم‌رضایم بآنستکه صبح کرده‌ام در حالیکه مالك آنم مال دویم یأس منست از آنچه مردم آنرا حیازت کرده‌اند .

کشی از ابي بصیر نقل می‌نماید که گفت از حضرت صادق سلام الله علیه شنیدم گفت عثمان بن‌عفان دویست دینار با دوغلامش بأبي ذرغفاری رضوان الله‌علیه فرستاد و گفت‌ازمن سلام‌برسانید وبگوئیدبااین‌دویست‌لیره بمخارج خودش‌استعانت بجوید ، ابي ذر ازآنها پرسیدآیا بمسلمانهاهم مانند اینکه‌بیشم فرستاده عطاء کرده؟

غلام ها گفتندنه ، ابی‌ذر گفت من مردی از مسلمین هستم بمن کفایت میکند آنچه بمسلمین کافی‌میباشدعرضه‌داشتند که عثمان گفته که‌ازمال‌خالص‌ممیباشد وقسم‌بخدائی که جز او خدائی نیست حرام باین پول مخلوط نگردیده است و بشما نفرستاده‌ام مگرازحلال ، ابي‌ذر گفت من احتیاجی باین‌پول ندارم صبح کرده‌ام در حالی که از غنی‌ترین مردمم گفتند خدا بتوعافیت بخشد وحالت را اصلاح نماید ما اززیاد و کم چیزی درخانه‌ات نمی‌بینم گفت بلی‌درزیر این لیفهای خرما دوقرص نان‌جوین‌است که چند روز است مانده باوجود آنها این طلاها را میخواهم چکنم ، نه قسم بخدا تاخدا بداند که قادر بکم‌وزیاد نیستم وبتحقیق صبح کرده‌ام که ثروت مندبولایت علی‌بن ابي طالب وعترت هادی ومهدی وراضی ومرضی اویم « الّذين يهدون بالحقّ وبه يعدلون » و همین طور شنیدم که رسول‌الله صلی الله علیه وآله فرمود پس تحقیقاً از شخص کهن سال قبیح است اینکه دروغگو باشد بر گردانید باو واعلام کنید مراحتیاجی بپول او نیست تا اینکه بخدا ملاقات کنم واوحاکم در میانهٔ من واو باشد .

ملاحظه مینمائید که قناعت خویشتن راتعلیل باوجود دوقرص نان جوخشك مینماید وولایت حضرت مولی‌الموحدین‌واولاد طاهرینش‌راسبب ثروتمندی خویشتن بشمارمیآورد تابفهماند قناعت اوتکیه بد و قدرت مادی ومعنوی زده است و تحقیقاً احتیاج ندارد . خویشتن‌رابی‌نیاز یافتن وتوانائی راتا این حد در نفس خودمشاهده کردن‌است که‌قرآن عظیم‌الشأن‌بازندگانی پاکیزه‌صاحب تقوی رازنده کردن آنرا تشخیص‌داده ومیفرماید « فلنحيينّه حيوة طيّبة » .

« و ترك المنّ زينة المعروف » ترك منّت زینت نیکو کاریست . معروف که عبارت از احسان در حق هم نوعست از جملهٔ اخلاقهای مستحسن است .

در امالی از عبدالله پسر ولید و صافی نقل میکند که حضرت ابو جعفرالباقر علیه‌السلام فرمود نیکوکاری از بر افتادنهای بد آدمی را نگهمیدارد ، و هر احسانی صدقه است و اهل احسان در دنیا اهل‌احسانند در آخرت ، و اهل زشتکاری در دنیا اهل زشتکاری درآخرتند ، واوّل‌اهل‌بهشت دروقت ورود بآن اهل نیکوکاری واوّل

اهل جهنم در ورود بآتش بدکارانند .

این نتیجهٔ مطلوبه و محفوظ ماندن از بر افتادنهای بد که اثر وضعی این صفت نیکو باقدرت‌الهی است باصحهٔ حضرت‌رسالت پناهی ﷺ بثبوت‌رسیده‌است .

ابی بصیر از حضرت صادق نقل می نماید که حضرت رسول ﷺ فرمود « یا عليّ علیك بصنایع الخیرفإنّها تدفع مصارع السّوء » برتو باد یا علی کارهای خیر پس بتحقیق کارهای خیر بد افتادنها از تو دفع مینماید .

دربیان معروف حضرت صادق علیه‌السلام فرمود که‌آن سوای زکاتست ، تقرّب بخدای عزّوجلّ با احسان و صلهٔ رحم بنمائید .

ونیز فرمود هر صاحب ایمانی احسان ببرادر خود نماید بحضرت رسول الله ﷺ احسان نموده است .

در سورهٔ بقره در ضمن‌آیات راجعه بطلاق حکیم متعال عزّشأنه می‌فرماید : « و إن طلّقتموهنّ من قبل أن تمسّوهنّ و قد فرضتم لهنّ فریضة فنصف ما فرضتم إلّا أن یعفون أو یعفو الّذي بیده عقدة النّکاح وأن یعفوا أقرب للتّقوی و لاتنسوا الفضل بینکم إنّ الله بما تعملون بصیر » .

اگر طلاق‌زنهارا پیش از تماس و هم بستری دادید در حالیکه مهر معیّن در عقد نکاح آنها نموده اید پس نصف آنچه را که تعیین کرده اید بآنها بپردازید مگر اینکه‌آنها بشما ببخشند یاآن کسی ببخشد که عقدهٔ نکاح دست اوست (که عبارت‌از پدر و یا صاحب اختیار از طرف زنست) واگر گذشت نمایند نزدیکتر بتقوی‌است در میانه خودتان گذشت را فراموش نکنید بتحقیق خدایتعالی‌بآنچه عمل مینمائید بصیر است .

ملاحظه مینمائید که‌تا چه‌حدّ‌از لطافت‌اخذ درترغیب باحسان‌فرموده‌است .

عیّاشی از حضرت باقر العلوم علیه‌السلام واواز حضرت رسول ﷺ نقل‌مینماید که فرمود : « یأتي علی‌الناس زمان عضوض یعضّ کلّ امرء علی ما في‌یدیه وینسون الفضل بینهم ، قال الله تعالی : ولا تنسوا الفضل بینکم » زمان سختی بمردم میآید

هر کس بآنچه در دستش هست‌ازمال ومقام دنیا محکم‌میگیرد ، وبخشش را درمیان خودشان فراموش مینمایند خدایتعالی فرموده است بخشش را در باره همدیگر فراموش ننمائید .

در نهج البلاغه حضرت مولی المتّقین سلام الله علیه میفرماید : « سیأتي علی الناس زمان عضوض یعضّ کلّ موسر علی ما في یدیه ولم یؤمر بذلك قال الله‌تعالی : ولا تنسوا الفضل‌بینکم ، تنهد فیه‌الأشرار وتستذلّ الأخیار و یبایع‌المضطرّون و قد نهي رسول الله ﷺ من بیع المضطرّین » .

گوئی دارد آنچه پیش از هزار و سیصد و چندی سال پیش بینی گردیده بوقوع میرسد زمانه بتدریج مردم را در فشار میگذارد وآنان آنچه دردست خویش دارند با شدّت آنرا ازغیر مضایقه مینمایند وفراموش میکنندآقائی و بخشش را در بارهٔ همدیگر در صورتیکه لذّت دارائی که روح از آن بهره مند شود در احسان به برادران است . اشرار رفیع و اخیار ذلیل و با ناچارها بداد و ستد میپردازند در حالیکه پیغمبر از معامله مضطر منع فرموده .

در سورهٔ نساء خدایتعالی خیر را که در مصاحبه خصوصی با مقام رسالت‌پناهی است منحصر در چند امر نموده است که یکی از آنها معروفست ، در سورهٔ بقره اگر بفراموش نکردن احسان‌قناعت کرد در اینجا تصریح میفرماید که‌خیرمنحصر بمعروف و قرینهای آنست « لاخیر في کثیر من نجویهم إلّا من‌أمر بصدقة أومعروف أو إصلاح بین النّاس و من یفعل ذلك ابتغاء مرضات الله فسوف نؤتیه أجراً عظیماً» .

در زیادی از صحبتهای زیر گوشی آنها با رسول الله ﷺ خیری نیست مگر آنکه امر بصدقه یا نیکوئی یا اصلاح در میانهٔ مردم بنمایند و هر که این را بخاطر تحصیل رضای الهی کند بزودی اجر بزرگ باو میدهیم . صاحب کافی وعیّاشی و قمّی از حضرت صادق علیه‌السلام نقل مینمایند که فرمود مراد از معروف قرض است .

البتّه پر واضح است که مدلول علیه لفظ معروف اعمّ از قرض است البتّه آن یك نحو از أنحاء دستگیری است ، لذا قمی باز از خود آنحضرت نقل مینماید

که خدایتعالی تمهّل را در قرآن کریم واجب فرموده سؤال از بیان تمهّل گردید فرمود اینکه روی توباز تراز روی برادرت باشد در مهلت دهی واینست قول‌خدای تعالی «لاخير في كثير من نجويهم إلّا من أمر بصدقة أو معروف» و حضرت مولی الموحدين سلام الله عليه فرمود تحقیقاً خدایتعالی بشما واجب کرده زکاة مقامی را که بشماداده‌است همانطوریکه‌بشما زکاة مال‌را واجب نموده‌است . لذا گفتیم گرچه معروف تطبیق بر قرض شود در این آیهٔ شریفه طوریکه گذشت ولیکن مقصود اعمّ از آن ، و گشاده روئی و صرف جاه در مقام قضاء حوائج اخوان دینی است .

امالی از ابی المقدام العجلي نقل میکند که گفت روایت کرده اند مردی بحضور حضرت علی ابن ابی‌طالب سلام الله علیه آمد وعرضه داشت من احتیاج‌بشما دارم فرمود آنچه نیازمندی بروی زمین بنویس براستی که من گرفتاری و فشار را در تو آشکارا می‌بینم ، نوشت من فقیر و محتاجم آنحضرت بقنبر فرمود با دو حلّه او را بپوشان مرد انشاء کرده و گفت :

كسوتني حلّة تبلى محاسنها   فسوف أكسوك من‌حسن الثنا حللاً
إن نلت حسن ثنائي نلت مكرمة   ولست تبغي بما قد نلته بدلاً
إنّ الثّناء ليحيى ذكر صاحبه   كالغيث يحيى نداء السّهل والجبلا
لا تزهد الدّهر في عرف بدأت به   فكلّ عبد سيجزى بالّذي فعلا

حلّه ای بمن پوشانیدی که زیبائی آن کهنه میشود پس بزودی از ثناء زیبا حلّه ها بتو بپوشانم ، اگر بزیبا ثنایم رسیدی باکرام رسیده ای و بآنچه رسیده ای بدل بخواه‌بر آن‌نیستی ، تحقیقاً مدح مدح‌شده را زنده‌باذکرمینماید مثل‌بارانی که دانه‌های ریز آن کوه وصحرارا زنده مینماید ، زمانه‌را بی رغبت باحسانی که‌شروع کرده ای مکن پس هربنده ای باآن جزاء داده میشود که‌آنرا کرده است .

آنحضرت فرمودصدلیره باز باوبدهندبعضی‌ازحضار گفتند یاامیرالمؤمنین‌حقاً اورا غنی کردی ، فرمود از رسول الله صلّی الله علیه وآله شنیدم که گفت مردم را بمنزل‌هائی که از معرفت دارند بنشانید .

پس آنحضرت فرمود من تعجّب میکنم از اقوامی که غلامها را با اموالشان میخرند و آزاد مردها را با احسانشان نمیخرند .

حالا که‌جلالت‌قدرانسانی در احسانست علاوه بر اینکه احسان از افتادنهای بد آدمی را نجات می بخشد درست میدانیم که برای چه خدایتعالی در سورهٔ نحل میفرماید «إنّ الله يأمر بالعدل والاحسان وإيتاء ذى القربى و ينهى عن الفحشاء و المنكر والبغى يعظكم لعلّكم تذكّرون» .

تحقیقاً خدایتعالی أمر بعدالت و احسان و محبّت باقرباء مینماید و نهی از زشتی و غلط کاری و ستم میکند شاید شما متذکّر شوید .

عیّاشی از حضرت مولی المتّقین سلام‌الله علیه نقل میکند که فرمود مراد از عدل انصاف ، وازاحسان تفضّل وبخشش است .

سعد در روایتی از حضرت باقر العلوم سلام الله علیه اشارت بدو جنبه ظاهر و باطن کرده و میفرماید مراد از عدل محمّد صلّی الله علیه وآله است زیرا که هر که از او اطاعت نماید عدالت کرده و مقصود از احسان علی بن ابی‌طالب علیه السلام است زیرا که هر که دوست دار آنحضرت باشد و اورا اولی بتصرف بعد از رسول الله صلّی الله علیه وآله بدانداحسان کرده است واحسان کننده در بهشت است و مراد از ایتاء ذی القربی قرابت ماست خدایتعالی بندگانش را بدوستی ما و رو بما کردن را بآنها امر نموده است و نهی از فحشاء و منکر نموده آنی راکه ستم بما کرده و بغیر از ما دعوت کرده است از تبعیّت او مردم را نهی کرده است .

درروضةالواعظین‌ازنبیّ اکرم صلّی الله علیه وآله نقل‌مینماید که فرمود جامعترین کلمه در قول خدایتعالی آنست که میفرماید «إنّ الله يأمر بالعدل الخ» گفته شده است اگر نمیشد در قرآن کریم غیر از این‌آیه صدق می نمود که‌آن تبیان هر شیء است ، بس روشن است که عدل و احسان گفتن و سبب آنرا که در جامعه انسانیّت را با عدل و احسان نشر میکند اراده کردن از مجازات رائجه بوده و حقیقةً آن دو وجود شریف را عدل و احسان خواندن مطابق با قواعد ادبست .

واگر گوئیم آن دو حضرت وجود خارج وحقیقت عدل و احسانند که مشهود اصحابند بازجزاف گوئی نکرده وادعاء درامر عقلی کرده‌ایم و بر عدل و احسان دو فرد قائل گردیده‌ایم این همانست که سکاکی در مجاز انتخاب نموده است و کلمه بنا براین در معنی حقیقی خود استعمال شده است.

باری یکی ازاعاجیب اشارات اینست که روایت بآن تصریح نمود که مردم را خدایتعالی نهی از فحشاء و منکر کسی که یاغی بر ما اهل بیت گردیده ودعوت بغیر ما نمود فرمود.

تاریخ تحقیقی میگوید اوّل و ثانی نقشه آل امیّه بود آنان بودند که بادین بازی کرده و بخورد جامعه اسلامی اوّلی و ثانی را دادند تا توانست بغی بیاید و بجای رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم تکیه زند و حکومت بدست آل ابو سفیان بیفتد و دیانت اسلام دید از ایشان آنرا که از کسی ندیده و بظهور پیوست مفاد روایات وارده که تصریح کردند مراد از فحشاء و منکر و بغی اوّلی و دوّمی و سوّمی بوده است.

باری احسان که معروف است مورد امرخدایتعالی است و آنوقت صلاحیّت دار میگردد که بصاحب حسب وبادین بذل گردد که اوّلی بمقتضای شرف ذاتی ودوّمی بخاطر دیانتش ضایع نکرده وشکرانه اش را بجای میآورد گرچه صاحب ایمان را وظیفه احسان بخلق الله مثل ابر بهاریست که بکوه و صحرا بارانش را نازل میکند طوریکه صلاحیّت معروف نسبت بگیرنده اینست که یا صاحب حسب و یا صاحب دین باشد معروف با ملاحظهٔ ذاتش نیز صلاحیّت پیدا نمینماید مگر با سه خصلت که پیرایهٔ او باشد، اوّل ـ کوچك شمرده شود درنظر آنکه احسان میکند، دوّم ـ پنهان نگهداشته گردد و تظاهر باعطاء اخذ کننده را سر افکنده در میان اقران و امثال نکنند، سوّم ـ تعجیل درعطاء شود که بشرف شریف برخورد ننماید همینطور معروف با ملاحظه عامل بمعروف صلاحیّتش موقوف براینست که در بذل آن مماطله و امروز و فردا نکند وبا منّت ضایعش ننماید وهمین است که زینت معروفست واگر بی آن متحقّق گردد درحقیقت صاحب ایمان را بخود مشغول کرده و اورا از سعادت

مطلوبه باز داشته است همینجاست که فقط صاحبان تقوی هستند که با ترك منّت واذیّت بآنانی که نیکوئی بآنها نموده اند خویشتن را از اسارت باشتغالات دنیوی باز میخرند و معروف که بیحساب در دیوان ربّ الأرباب میآید و گرنه صاحبان احسان و معروف در دنیا بس بسیار بوده‌اند مشاهده مینمائید که قرآن کریم ازطرف علی امیر المؤمنین و فاطمه زهراء و حسنین سلام‌الله علیهم اجمعین و فضّه رضوان‌الله علیها در برابر آن احسان بزرگ میگوید «إنّما نطعمکم لوجه الله لا نرید منکم جزاءً ولا شکوراً».

اینست و جز این نیست که بشما اطعام فقط برای رضای خدا مینمائیم وازشما جزاء و شکر گذاری نمیخواهیم واحسانشانرا در نظر نگرفته اند تا چیزی حساب کرده منّت بگذارند وغیر رضای خدا امری قصد ننموده‌اند تا برخ این و آن آنرا بکشند.

در کتاب مکارم الاخلاق از حضرت صادق سلام‌الله علیه نقل مینماید که فرمود معروف را چون نامش دیدم و از معروف افضل جز ثواب اونیست واز معروف همان اراده گردیده است اینطور نیست که هر کس بخواهد معروف در حق مردم انجام دهد بآن توانا باشد و نه هر کسی رغبت بمعروف داشته باشد قادر بآن میشود و نه هر کسی که قدرت بآن دارد اجازه باو در بذل معروف داده میشود آنگاه که رغبت وقدرت واذن جمع شد آنجا سعادت بحدّ تمام میرسد و طالب ومطلوب بمقصد میرسند.

نه هر که طرف کله کج نهاد وتند نشست   کلاه داری وآئین سروری داند

اینجاست که اعمال ظاهری علل باطنی را ازخودنشان میدهند وحکمت الهیّه هویدا بصاحبان بصیرت میشود که گویند: «هر گز نخورد آب زمینی که بلنداست».

«والخشوع زینة الصّلوة» فروتنی زینت نماز است:

از جمله اموری که صاحبان ایمان مورد توجّه بالخصوص شیطان نفس وخارج در حین اشتغال بآن میشوند نماز است که از حضرت رسالت پناهی صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت است که فرمود زمانی که بنده مشغول نماز شود شیطان باو آید و بگوید فلان چیز در

فلانجا و فلان امر در فلان محلّ است تااینکه نماز گذار گم شود ونداندچندر کعت نماز خـوانده است و بهمین جهت اشاره می‌فرماید خداوند متعـال در سوره بقره « واستعینوا بالصّبر والصّلوة و إنّها لکبیرة إلّا علی الخاشعین » .

طلب یاری نمائید از صبر برحرام در تادیه امانات وریاسات باطله و از سائر معاصی ودربجاآوردن اصناف اطاعت ها وتحمّل برانواع مصیبت هاتانزدیك بجنان شوید وطلب مدد کنید از نمازهای پنج گانه وصلوات وسلام برنبیّ وآل او سلام الله علیهم اجمعین ، بس سنگین است این استعانت مگر برصاحبان خشوع .

عیّاشی از حضرت صادق سلام الله علیه نقل میکند که آن حضرت گفت چه مانع از یك‌یك شماست زمانی که غمی از غمهای دنیا باو رسید این که وضو بگیرد پس از آن داخل مسجدش شود و دو رکعت نماز بخواند ، آیا نشنیده اید خدای تعالی می فرماید « و استعینوا بالصّبر و الصلاة » .

و در کتاب کافیست که أمیر المؤمنین علی سلام الله علیه وقتی که امری او را بهول و امیداشت متوسّل بنماز می‌شد و این آیه را میخواند « واستعینوا بالصّبر و الصلاة » و حال آنکه استعانت از نماز و صلوات بر نبیّ و آل او سلام الله علیهم اجمعین ثقیلة إلّا علی الخاشعین ، بس سنگین است مگر بآنانی که تواضع و تذلّل در برابر حقّ تعالی از خود نشان بدهند .

پس معلوم شد که هر کس ادّعاء ایمان نماید نمی‌تواند از نماز استعانت‌جوید و از آن نتیجه بگیرد زیرا شیطان در این حال در کمین است .

روزی حضرت رسول الله ﷺ در مسجد نشسته بود مردی داخل شد و بنماز ایستاد نه رکوعی تمام کرد و نه سجدهٔ آن حضرت فرمود مثل غراب این شخص منقار بزمین میزند اگر در این حال بمیرد در غیر دین من مرده است در صورتی که نماز افضل اعمال دینیّه و أحبّ اعمال درپیشگاه خداوند متعال است ونماز است که آخر وصایای انبیاء و عمود دین است و اگر نماز قبول شود غیر از آن از اعمال هم قبول میشود ، و مَثل نمازمَثل آب نهر جاریست طوریکه هر کس روزانه پنج‌مرتبه

در نهر آب شستشو کند چرکی در بدن او باقی نمیماند همینطور است نماز از بین میبرد گناهانی راکه درمیان دو نماز ازآدمی سر میزند .

حضرت صادق سلام الله علیه در روایت صحیحه فرمود بعد از معرفت افضل از این نماز نمیدانم نمی‌بینی عبدصالح حضرت عیسی علی نبیّنا وآله وعلیه السلام گفت « و أوصانی بالصلاة و الزّکاة مادمت حیّاً » .

شیخ از آنحضرت روایت کرده که فرمود نماز واجب در پیش گاه حق‌تعالی معادل با هزار حجّ وعمره مقبول است .

اگر آدمی بخواهد از اسارت شیطان داخل و خارج خلاصی یابد و خویشتن را باز خرید از این اسارت بدنیا چون پرهیزکاران نماید « والخشوع زینة الصلوة » وظیفهٔ اوباید باشد،خشوع یعنی‌تذلّل وتواضع در دربار خدایتعالی ، در قرآن کریم در سورهٔ مؤمنون میفرماید « قدأفلح المؤمنون الّذینهم فی‌صلوتهم خاشعون » تحقیقاً صاحبان ایمان بوحد انیت ذات الوهیّت و حقّانیّت نبوّت انبیاء سلام الله علیهم اجمعین بفوز أبدی نائل گردیدند صاحبان‌ایمانی که درنمازهایشان متذلّل وخاضع‌اند در حالت نماز بچپ و راست نگاه نکرده وتوجّه شان بموضع‌سجود شان باشد .

مردی را رسول الله ﷺ دید در نماز باریشش بازی می نماید گفت اگر قلبش خاشع می‌بودجوارحش دراطاعت اومی‌بودند ، ازاین‌جا معلوم میشودهمان‌طوری که خشوع با قلب میشود باید باجوارح هم باشد نهایت امر این که خشوع قلب فارغ داشتن آنست بنماز و اعراض از هر آنچه که غیر از نماز ومعبود است .

و امّا خشوع جوارح : پس چشم پوشی از غیر عبادت و اقبال بنماز و ترك التفات بغیروظیفه وعبث است ،چون از هرامری ازامورشریعت مغز وحقیقت منظور گشته است اینست که رسول الله ﷺ میفرماید دو رکعت نماز که خفیف و در عین حال از روی تمکن باشدخیر از عبادت یك شب تاروز است که متمکن از توجه و خشوع نباشد ، مثل آن کسی که‌نمازش تمام با خشوع نیست مثل زن حامله است که در نزدیکی وضع حمل حمل خود را سقط کند نه صاحب حمل توان حسابش کرد

ونه او را صاحب اولاد میشود خواند بلکه نمازی که میخواند باید مثل نمازی باشد که میخواهد با آن نماز گذاری را و داع گوید و در حینی که نماز بجا میآورد بگوید این آخرین نمازمن دردنیاست که پس از آن منتقل بآخرت خواهم شد گوئی بهشت در برابر وجهنم در زیر قدم وملك الموت در پشت سر وانبیاء در دست راست وملائکه دردست چپ وپروردگار مطلع از مافوق است ،نگاه کن در مقابل ودست رس که ایستاده ای و باکه مناجات می نمائی وکه بتو نگاه میکند.

علامه طباطبائی چقدر خوب در این مقام گفته است :

عليك بالحضور و الاقبال	في جملة الأقوال و الأفعال
والصّدق في النيّة والاخبات	فإنّها حقيقة الصّلوة
و ليس للعبد بها ما يقبل	الّا الّذي كان عليه يقبل
وصلّ بالخشوع والتخضّع	و كن إذا صلّيت كالمودّع
واستعمل الوقار و السكينة	و استحضر المقاصد المكنونة
و قم قيام الماثل الذّليل	ما بين أيدى الملك الجليل
و اعلم إذا ما قلت ما تقول	و من تناجي و من المسئول

ابان بن تغلب گوید که بحضرت صادق سلام الله علیه گفتم وقتی که حضرت زین العابدین سلام الله علیه بنماز حاضر می‌شد رنگ صورتش عوض میگردید آن حضرت فرمود قسم بخدا تحقیقاً آنوجود کریم می شناخت این را که در پیشگاه که قیام بوظیفه‌می‌نماید،روزی در نماز بود محمّد پسرش بچاه افتاد و از نماز دست بر نداشت در حالی که اضطراب او را در ته چاه می شنید همین که از نماز فارغ شد دست دراز کرده واو را از ته چاه بیرون آورد و گفت در برابر جبّار بودم اگرمن روی از او برمیگردانیدم او هم روی از من برمیگردانید مثل ساق درخت در وقت نمازحرکت نمی کرد مگر باداورا بحرکت وادار کند ،کلمهٔ « مالك يوم الدّين » را مکرّر میکرد نزدیك می شد که روح از او قبض شود .

وقتی که صحابه تقاضای استراحتش از عبادت می کردند عبادت رسول الله صلّی الله علیه و آله را یاد نموده و میفرمود ثابت خواهم ماند در طریق پدرانم و تاسّی خواهم کرد بایشان تا این که ملاقاتشان نمایم .

آری رسول الله ﷺ ده سال طوری بخویشتن تحمیل ریاضت در نماز کرد که درحقّش قرآن نازل‌شد « طه ما أنزلنا عليك القرآن لتشقى » الحاصل خلاصی از شیطان در نماز و نجات از اسارت بدنیا با وجود ایمان موقوف برخشوع در نماز است و این هم نصیب پرهیز کارانست .

« و ترك مالا يعني زينة الورع » درهمه اقسام وظائف دینیّه چه آنها که راجع بجوارح ظاهری باشد و چه راجع بقلب و اطوار آن یك امر شرط همهٔ آنهاست که از آن تعبیر بورع میشود ، و رع همان امریستکه معصوم سلام الله علیه فرمود آخر مرتبه زهد اول مرتبه ورع است و آن عبارت ازترك شبهات بلکه بعضی ازمباحاتست بعلّت این که در امالی شیخ علی پسرشیخ طوسی رحمهما الله از ابن الحمامی باسلسلهٔ سند نقل از سری بن عامر می نماید که نعمان بن بشیر در منبر کوفه پس از حمد وثنای خدای تعالی گفت از رسول الله ﷺ شنیدم میفرمود از بهر هرسلطان قرقی می‌باشد و قرق خدای تعالی حلال و حرام اوست ومشتبهات در میان حلال وحرام است طوری که گله بان اگر در کنار قرق گله چرانی نماید گله بقرق میافتد پس لازم است شبهات را ترك نمائید تا بقرقگاه خدائی نیفتید .

پس اگر گفتیم که ورع شرط جمیع وظائف لازمه است و گرنه انسانی گرفتار بر خلاف آن میشود که مأمور باتیان و یا ترکش می باشد راست گفته ایم .

در کافی از ابن ابی عمیر با سلسله سند از سعید بن هلال ثقفی ازحضرت صادق سلام الله علیه نقل می نماید که بحضورش عرضه داشتم که بخدمتت جز در ضمن چند سالی‌یکمرتبه نمیتوانم برسم،مراخبر ده از امری که‌بآن اخذنمایم پس فرمود ترا وصیّت بتقوی وورع و اجتهاد میکنم بدانکه اجتهاد فایده نمیدهد در امری که ورع در آن نباشد .

همین خبر از جمله شواهد است که تقوی و ورع از هم منفكّ است ودرعظمت مقام تقوی و ورع و اجتهاد کافي است اینکه وصیـّت بآنها نموده واز غیر آنها صرف نظر فرموده است ،آری کم وبیش اطاعت از وظیفه وعبادت از دست همگان میآید ومردم عامل بآن می باشند ولی در پرتوجد وجهد واز روی ورع مرتکب بهیچ گونه خلاف نگردیدن و حتـّی ازشبهات بخاطر محرّمات تجنـّب نمودن است که آدمی را توانا از نیل بمقاصد عالیه میکند .

باز در کافي از یزید بن خلیفه نقل می نماید که حضرت صادق سلام الله علیه بما موعظه کرد و امر نمود و بزهد وا داشت آنگه گفت بشما باد این که با ورع شوید زیر آنچه درپیشگاه حقـّست جز باورع بآن نتوان رسید .

لسان الغیب فرماید :

پاك کن چهره و آنگه بخرابات خرام — که مقیمان در میکده صاحب نظرند

مادامی که صفای باطن بخاطر نا آلودگی ها زمینه دار نشده چگونه نور توحید در آن جلوه گر میشود .

در خصوص ثعبان غلام حضرت رسول الله ﷺ وارد است که مقام مقدس رسالت پناهی دید روز بروز حال او رو بضعف و نا توانی میرود از علـّت گرفتاریش سؤال فرمود عرضه داشت یا رسول الله در دنیا سعادت خدمت گذاری و درك ، فیض حضور شما شامل حالم گردیده است ولکن چگونه میشود که درك حضور در عالم ابدیـّت پیدا کنم چه شما در اعلاء علیـّین خواهید بود ، غصـّه روز فراق که در پیش است مرا از بین می برد این آیه کریمه نازل شد « و من یطع الله و رسوله فاولئك مع الّذین انعم الله علیهم من النبیـّین و الصدّیقین و الشهداء و الصالحین و حسن اولئك رفیقاً » .

در کافي از ابی الصباح کنانی از حضرت صادق سلام الله علیه نقل میکند که فرمودباورع بمایاری بنمائید زیراهر که از شما راه پرهیز را پیش گیرد در پیشگاه

حقّ فرجي قسمت او میشود و خدایتعالی میفرماید « و من یطع الله و رسوله فاولئك مع الّذین انعم الله علیهم من النبیـّین و الصدّیقین و الشهداء و الصالحین و حسن اولئك رفیقاً » .

چونکه ثعبان آینهٔ دل را از غیر محبوب پاك کرد و راه ورع پیش گرفت وجز برسول الله ﷺ توجهی نکرد بشارت من یطع الله و رسولهرا در یافت نمود .

از حضرت مولی الموحدین سلام الله علیه از افضل اعمال در پیشگاه خدای لایزال پرسیدند فرمود « التسلیم والورع » .

آری‌مادامی که تخلیه نشده تجلیه نمیشود تازمانی که کثافات دردرون خانه دلست اطاعت و عبادت حقّ رونقی از خود نشان نمیدهد وراه نجاتی بروی عاملش باز نمی‌نماید اینست که ورع و پرهیز از آلودگی‌ها افضل اعمالست وبا تعبیردیگر در وصایای رسول الله ﷺ بحضرت مولی الموحدین سلام الله علیه وارد گردیده که فرمود یا علی سه خصلت است که اگر در کسی نباشد عملی بمنفعت او برجای نمی شود ورعی که مانع شود اورا از معاصی خدای تعالی و خلقی که با آن مدارا با خلق الله کند و حلمی که با آن جهل جاهل را رد نماید . بلی اطاعت از وظیفه چون با فاصله گیری از مخالفت با ترك مشتبهات وورع نشود با ارتکاب بمحرمات و افتادن بقرقگاه خدائی نتیجه ای از آن حاصل نمیشود و سعادت تمام نمی بخشد و نورانیـّتي که اطاعت آورد با ظلمت معصیت برخورد پیدا می نماید .

گاهی بحالت اولی عودت بلکه گاهی بل هم اضل سبیلا هم میشود همان طوری که نبودن خلق نیکو وحلم گاهی آنچه با مشقـّت بکف آمده بهدر میدهند.

در مصباح الشریعة حضرت صادق ؑ با عبارت ذیل ورع را تشریح میفرماید در جوارح خودرا ببند از آنچه ضررش بتو باز میگردد و قلبت را فاسد می سازد و وجاهت تورا درپیشگاه حق‌متعال ضایع میکند ودرروزقیامت حسرت وندامت نتیجه میدهد و باعث شرمساری از آنچه از گناهان اثر بخش بوجود آورده میگردد

کسی که میخواهـد ورع پیشه گیرد محتاج بسه خصلت است اول اصول صفح از عثرات همه خلق ، دوم ترك خطاء در بارهٔ همه آنها ، سوم برابری مدح و مذمت در پیشگاه صاحب ورع و اصل ورع دواء محاسبه و صدق مقاوله و صفاء معامله و خروج از هرشبهه ورفض هرریبه و مفارقت جمیع آنچه بدردنخورد وترك باز کردن درهائی که چگونگی بستن آنها بصاحب ورع ناپیداست و تمکین نکردن بکسیکه واضح را بر او مشکل می‌سازد و مصاحب نشدن با آنکه دین را خفیف می شمارد و تعرض نکردن بعلمی که قلبش تحمل آنرا ندارد و از گوینده‌اش نمی‌فهمد ،و بریدن از هر کسی که خدا ازاو بریده است .

بدبختانه ورع مطلوب از آثار عمده مجاهده است و ازدسترس غالب مردم دور است وجزدست صاحبان تقوی از مؤمنین که خویشتن را از اسارت بدنیابازخریده‌اند بآن نمی رسد زیرا متقیانند که می‌توانند آنچه بدرد سعادت‌مندی دنیا و آخرت نمی خورد تشخیص داده و ترکش نمایند و ورع خودشانرا باترك ما لایعنی زینت داده واز ورع صوری نجات یابند و گرنه‌خودورع از جمله دامهای شیطان گردیده وصاحب ایمان را گمراه‌می‌نماید .

خلاصه اینکه با ایمان و اعمال نمی‌شود ایمن از کید شیطان نفس و خارج گردید زیرا در همین‌جا اسارت در سر راه و خروج از آن موقوف بباز خرید است که صاحبان تقوی قادر بآنند .

«أمّا اللّیل فصافون أقدامهم تالین لأجزاء القرآن یرتّلونه ترتیلاً ، یحزنون به أنفسهم ،ویستثیرون به دواء دائهم ، فاذامرّوا بآیة فیها تشویق رکنوا إلیها طمعاً، و تطلّعت نفوسهم إلیها شوقاً ، وظنّوا أنّها نصب أعینهم ، و إذامرّوابآیة فیهاتخویف أصغوا إلیها مسامع قلوبهم ، وظنّوا أنّ زفیر جهنّم و شهیقها في اصول آذانهم »

اما شب پس بروی زانوهایشان نشسته أجزاء قرآن را تـلاوت مینمایند در حالی که مراعات ترتیل می کنند ، وباآن نفسهای خودشان رامحزون ساخته ودرمان دردشان‌را جلب می نمایند ، پس وقتی که بآیه مرور کنند کـه در آن تشویق باشد

خاطرشان رکون بآن کرده در حالی که صاحبان طمعند ، بنظـر میآیند گوئی نفسهایشان از روی شوق مشرف بآن آیه گردیده و قطع کرده اند که مفادش در برابر چشمشانست ، وزمانی که مرورشان بآیه‌ای‌افتد که‌تخویف‌دار باشد گوشهای قلبهایشان را متوجه بآن ساخته و یقین می‌نمایند زفیر و شهیق جهنّم در بیخ گوش آنهاست .

صاحبان تقوی متوجّه آنند که از مقام رسالت پناهی نقل گردیده است که هر کس قرآن بخواند بعد از آن گمان کند بکسی عطائی بهتر از آن شده است که باو انعام گردیده است پس تحقیقاً کوچك شمرده آنچه را که خدایتعالی آنرا بزرگ شمرده است .

و باز میفرماید أهل قرآن أهل الله و خاصّه اویند ، این قلب ها زنگ زده میشوند همان طوریکه آینه را زنگ میگیرد پرسیده شد پس باچه جلا داده میشود فرمود باتلاوت قرآن ویاد مرگ .

از حضرت مولی الموحدین سلام الله علیه نقل است که سؤال از ترتیل از آن‌جناب کردند پس فرمود که‌آن‌حفظ وقوف و بیان حروف است یعنی آنجاها که لازم است قاری توقف کند و یا توقف مستحسن است وقف نماید ،وآنچه راجع به مخارج حروف و صفات معتبره آنها از جهر و اخفاء و همس و اطباق و استعلاء و غیر این هاست اداء نماید در عین حال که قواعد را منظور باید داشت طـوری باید خواند که حزن آور باشد .

حضرت صادق سلام الله علیه فرمود قرآن با حزن وارد گردیده با حزن‌هم بخوانید .

توضیح ـ این که گوئی از غیب آدمی را میخوانند بنحویکه جلب‌میگردد و حواسش بعالم غیب‌توجه میکند پس شایسته است حقیقت امر در نحوهٔ قرائت اخذ گردد .

از حضرت رضا سلام الله علیه منقولست وقتی که قرائت قرآن در حضورش

مورد صحبت شد فرمود تحققاً حضرت زین العابدین علی بن الحسین علیهما السلام طوری قرآن می‌خواند که بسا میشد رهگذر از شنیدن آن غش مینمود و اگر امام اظهار کند ازحسن قرائت چیزیرا مردم نمیتوانند تحمّل نمایند. سقّاها ازدرخانهٔ آنحضرت صبح گاهان که میخواستند عبور نمایند پایشان از رفتار باز میماند.

بعضی از تفاسیر متعرّضند که کفّار قریش در حالیکه از اسم مقدس رحمان ورحیم بدشان میآمد در عین حال دل داده بقرآن خوانی حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله بودند از کسانشان مأمور می‌نمودند که همین که تسمیه از آنحضرت تمام شودبآنها اشاره کنند تا گرد آمده محظوظ ازشنیدن قرائت آنحضرت شوند.

در مقام تشریح اجمالی این مرحله از حضرت مولی الموحدین سلام الله علیه منقولست که فرمود بیان حروف بکن حق بیان، و تند مخوان مثل خواندن‌شعر، و از هم‌پرا کنده هم مکن مثل ریك.

دعوات ازحضرت صادق سلام الله علیه نقل می‌نماید خدایتعالی بحضرت کلیم علی نبیّنا وآله وعلیه السلام وحی کرد وقتی که در برابرم ایستادي ذلیل وفقیرانه ایست کن، زمانی که تورات را میخوانی باصوت حزین آنرا بمن بشنوان کلیم الله تورات خواندنش حزین بود گوئی کأنّ بانسانی خطاب میکند، گوئی لسان الغیب ازاینجا اقتباس کرده میگوید

ندانمت که دراین دامگه چه افتاده ترا ز کنگره عرش می‌زنند صفیر

در کتاب مصباح الشریعة از آنحضرت نقل میشود که گفت هر کس که قرآن بخواند و حالت خضوع باو دست ندهد ومانند پرندگان بال وپر نگسترانند و خوف و حزن باو دست ندهد در نهان خانه قلبش بعظم شأن إله إهانت کرده و بخسران آشکار گرفتار گشته است، قاری قرآن را بسه چیز احتیاج است قلب خاشع، بدن فارغ، و محل خالی، وقتی که خشوع بقلب دست دهد شیطان رجیم از او فرار مینماید، زمانی که از اسباب نفسش فارغ گردید قلبش تجرّد از بهر قرائت حاصل میکند و عارضهٔ باوراه نمي‌یابد تا محروم از فوائد و نور قرآنش کند،

و موقعی که مجلسی خالی انتخاب کرد و ازخلق گوشه گیري نمود با آن دوخصلت اولي با خدایتعالی روح و سرّش انس میگیرد و حلاوت خطابات الهیّه را که در باره عباد صالح است و لطف اورا درحق ایشان در می‌یابد وچگونگی اختصاص خدا بآنها و قبول کرامت او از قبل ایشانرا مشاهده می نماید، زمانی که جامی از این شراب نوشد بر این حال حالی و باین وقت وقتی را انتخاب نمیکند بلکه مقدم میدارد این‌حال را بهرطاعت وعبادت زیرا در اینست مناجات بلاواسطه باربّ الأرباب نگاه کن چطور کتاب خدایت را میخوانی و بمنشور ولایت خویش توجه میکنی و چگونه اوامر و نواهی اورا اجابت میکنی و حدودش را امتثال مینمائی، پس تحقیقاً اوست کتاب عزیز که باطل نه ازپیش ونه از پس او راه نمی یابد، تنزیل حکیم حمید است، با ترتیل او را باید بخوانی و در مقابل وعد و وعید آن ایست کرده و در امثال و مواعظش تفکر میکن و برحذر باش از اینکه حروفش را اداء نکرده و حدودش را ضایع بگردانی.

باز از آنحضرت روایت گردیده است که فرمود والله خدایتعالی در کلامش بخلقش تجلّي نموده ولکن مردم بصیرت ندارند و از آنوجود مقدّس از حالتي که باو در نماز لاحق گشت تاغش کرده افتاد پرسیدند فرمود آیه‌ای‌را بقلب و گوشم آنقدر تکرار کردم تا اینکه از خدایتعالی آن را شنیدم وجسمم باستماع کلام او دوام نیاورد.

حضرت صادق سلام الله علیه میفرماید درزمان عیسی روح الله علی نبیّنا وآله وعلیه السلام وحی بآنحضرت رسید که ازچشمت اشك و از قلبت خشوع بمن‌بخش وبچشمت میل حزن‌را بکش، زمانی که بطّالها خندند توبرسر قبرستان ایستاده و مرده‌گان را باصدای بلند صدا زن شاید موعظه ات را از ایشان أخذ کني، و بگو من ملحق باین ها در ضمن ملحق شده گان خواهم بود.

اگر حضرت مولی الموحدین سلام الله علیه در وصف متقي ها فرمود که با تلاوت قرآن خودشان را محزون کرده و از آن دواء دردشانرا أخذمی نمایند یعني

بدربار حقتعالی می‌نالند و از ناله بکارشان چاره می‌نمایند امر بی‌سابقه ای نبوده و بحضرت مسیح علیه‌السلام این دستور در زمان سلف رسیده بوده است که فرمود شاید موعظت را از ایشان در ضمن این حزن و ناله اخذ بنمائی در بیان این امر مثنوی گوید :

تا نگرید ابر کي خندد چمن　　تا نگرید طفل کي جوشد لبن
طفل یکروزه همی داند طریق　　که بگریم تا رسد دایه شفیق
تو نمیدانی که دایه دایگان　　کم‌دهدبی گریه‌شیرت‌رایگان
گفت«ولیبکوا کثیراً» گوش‌دار　　تا بریزد شیر فضل کرد گار
گریهٔ ابراست و سوز آفتاب　　اُستن دنیا همین دو رشته یاب
گر نبودی سوز مهر واشك ابر　　کی‌شدی اجسام مازفت‌وسطبر
کی‌بدی‌معموراین‌هرچارفصل　　گر نبودی‌این‌تف‌واین گریه‌اصل
سوز مهر و گریهٔ ابر جهان　　چون‌همی‌داردجهان‌راخوش‌دهان
آفتاب عقل را در سوز دار　　چشم‌راچون ابر اشك افروزدار

در روایات شریفه وارد گردیده است که در روزقیامت چشمی که ازخشیت خدا در دنیا گریه کرده است اشکبار نخواهد شد و اقرب آنچه از حالات بنده‌در دربارحقتعالی بخداست وقتیست که بنده در برابر حق عزشانه بسجده افتد و بنالد لذا صاحبان تقوی بخودشان حزن را جلب نموده و دواء دردشان را که عبارت از نالیدن بدربار قدس احدیت است در وقت قرائت‌قرآن ازمحزونی دریافت مینمایند خدایتعالی در سوره مائده در مقام وصف و تمجیدقسّیسین دربار نجاشی موقعی که جعفروهمراهانش بحبشه‌پناهنده گردیدند می‌فرماید« وإذاسمعواماأنزل إلی الرسول تری اعینهم تفیض من الدّمع ممّا عرفوامن الحقّ یقولون ربّنا آمنّا فاکتبنا مع الشّاهدین » و آنانرا با گریه وحزن در مقابل استماع قرائت قرآن عظیم وصف می نماید .

آیاتی ازقرآن کریم راجع بتشویق صاحبان ایمان و تقوی است با ذکـر

بهشت و نعمی که برای ایشان معدّ گردیده است چون متّقی ها با ین آیات رسند از روی طمع از خودر کون‌نشان میدهند و نفسشان مشرف بآن انعامها میشود در حالی که شوق آنانرا احاطه کرده و یقین می نمایند آن نعمتها در برابـر چشم ایشانست ووقتی که مرور ایشان بر آیه اي باشد که دارای تخویف است گوش‌قلب‌هایشان از اختیار شان رفته از راه دل گوش‌بندای آسمانی میکنند و یقین‌مینمایند که زفیر وشهیق جهنّم دربیخ گوش ایشانست .

در کتاب‌عیون اخبار الرّضا علیه‌السلام ازرجاء بن ضحّاك نقل می‌نماید که گفت وقتی که حضرت ثامن الحجج علیّ بن موسی‌الرّضا سلام‌الله علیهما در راه‌خراسان بود در فراش‌خویش زیاد شبهاقرآن میخواند زمانی که بآیه‌ای‌مرور میکرد که در آن ذکر بهشت یا جهنّم بود گریه میکرد بهشت از خدایتعالی‌میخواست و پناه‌باو از جهنّم می برد .

«فهم‌حافون‌علی‌أوساطهم‌مفترشون لجباههم وأ کفهم و ر کبهم و أطراف‌أقدامهم یطلبون إلی الله في فكاك رقابهم » متّقی ها در برابر حقتعالی مقداری از شب را هم در حال رکوع و انحناء با اوساطشان بوده و جبهه هایشان را فرش درحالت سجده با کفها و زانو ها و اطراف قدمهایشان کرده ، و از حق تعالی آزادی خودشان را میخواهند .

مناقب از حمادبن حبیب کوفي عطار نقل مینماید که در زباله از کاروان بدور افتادم چون شب فرا رسید بدرخت کنارافتادئی پناه آوردم ، چون درست ظلمت با افق تماس گرفت ناگهان جوانی را دیدم میآید لباس کهنه سفید رنگی که بوی عطر ازآن پخش می‌شد دربرداشت تا قدرت‌داشتم خودرا ازاوپنهان کردم آماده نماز گشت و بنماز برخاست و او میگفت « یا من‌حاز کلّ شيء ملکوتاً و قهر کلّ شيء جبروتاً أولج قلبي فرح الإقبال علیك ، و ألحقني بمیدان‌المطیعین لك» سپس‌داخل نماز شد حبیب از عبادت او گفت تا این که گفت ظلمت شب بر خاست و آنحضرت

هم از جاى برخاست در حالي كه ميگفت « يا من قصده الضالّون فاصابوه مرشداً و أمّه الخائفون فوجدوه معقلا و لجاء إليه العابدون فوجدوه موئلاً ، متى راحت من نصب لغيرك بدنه ، و متى فرج من قصد سواك بنيّته ، الهى قد تقشع الظّلام و لم أقض من خدمتك وطراً ولا من حياض مناجاتك صدراً صلّ على محمّد و آله و افعل بى اولى الامرين بك يا ارحم الراحمين » در آخر خبر است كه پرسيدم كيستى گفت من عليّ بن الحسين هستم سلام الله عليهما .

قرآن عظيم الشأن ميفرمايد : بسم الله الرّحمن الرّحيم « يا أيّها المزّمّل قم اللّيل إلاّ قليلاً نصفه او انقص منه قليلاً اوزد عليه ورتّل القرآن ترتيلا إنّا سنلقي عليك قولاً ثقيلاً إنّ ناشئة اللّيل هي أشدّ وطاءً وأقوم قيلاً »

اى كسى كه لباست را بخويشتن جمع كرده كمى از شب را شب زنده دارى كن نصف شب را يا كمتر از آن بيدار براى عبادت باش يا چيزى بآنقدر علاوه ميكن و قرآن را با ترتيل بخوان ما بزودى بشما قول ثقيل را القاء مى نمائيم زيرا قيام شب براى عبادت شديد تر از حيث قدم بردارى بطرف حق تعالى و قائم تر از حيث گفتار است .

اصحاب رسول الله صلّى الله عليه وآله بتبع آنوجود مقدّس قيام ليل را پيشه از بهره نماز كردند تا اينكه اين خطاب بعنوان تخفيف از ناحيهٔ قدس الهى پس از مدتي رسيد. « إنّ ربّك يعلم أنّك تقوم أدنى من ثلثي اللّيل و نصفه وثلثه و طائفة من الّذين معك و الله يقدّر اللّيل و النّهار علم أن لن تحصوه فتاب عليكم فاقرؤا ماتيسّر من القرآن» تحقيقاً پرورش دهنده است ميداند بتحقيق شما كمتر از ثلث ونصف وثلث نصف را شب زنده‌دارى ازبهر نماز باطائفهٔ ازآنانى كه باتوهستند مى نمائى .

حاكم ابو القاسم ابراهيم الحسكانى با أسنادش از كلبى از ابى صالح از ابن عبّاس نقل‌مى نمايد كه مراداز«وطائفة من الّذين آمنوا معك» حضرت مولى المتّقين على أمير المؤمنين و ابى ذر غفارى بوده خداى تعالى شب و روز را تقدير كرده و

دانسته كه طاقت انجام اين وظيفه بخاطر عدم شناسائى وقت از بهر شما نيست زيرا پاره اى از صحابه تمام شب را نماز ميخواندند از ترس اين كه انجام بوظيفه نكرده باشند پس اين وظيفه مستحب بشما گرديد آنقدر كه ميسّر شود از نمازشب بخوانيد .

الحاصل قرآن كريم وظيفهٔ نماز گذارى شب ها را خواسته و جز متقيان نبوده كه از عهده اين وظيفه كه خدايتعالى مى‌فرمايد « إنّ ناشئة اللّيل هي أشدّ وطاءً وأقوم قيلاً » برآيند همان طورى كه دستورات كلّى براى قيام بنمازدرشبهاست همين‌طور ركوع و سجود در پيش گاه حقتعالى عنوان بالخصوص داشته كه مى فرمايد « يا أيّها الّذين آمنوا اركعوا واسجدوا واعبدوا ربّكم و افعلوا الخير لعلّكم تفلحون » اينست كه حضرت مولى المتّقين سلام الله عليه صاحبان تقوى را با اين‌اوصاف وصف فرموده‌اند .

« وامّا النّهار فحلماء علماء أبرار أتقياء » . «امّاروز صاحبان تقوى پس‌حلماء و علماء و نيكو كاران و دارنده گان تقوايند .

حلم عبارت از ضبط نفس و هيجان غضب است كه حاصل ازاعتدال در قوّهٔ غضبيّه ميشود و مانع از انفعالات از واردات مكر وهه مؤذيه ميگردد و از آثارش اينست كه در برابر پيش آمدهاى هائله صاحبان حلم جزع نمى نمايند ودر موقع مواخذه افراط نمى كنند و كارهاى غير منظّم از دارند گان حلم سر نمى‌زند، از خود مزيّت بغير نشان نداده و كوتاهى در حفظ آنچه كه واجبست حفظش شرعاً و يا عقلاً نمى نمايند همين صفت است كه حضرت صادق سلام الله عليه مى فرمايد « كفى بالحلم ناصراً » .

قدرتى كه از حلم بصاحبان تقوى ميآيد و آنقدر كه حلم بايشان يارى مى نمايد از چيزى اين نصرت بدست نميآيد ، در سورهٔ سجده خداى تعالى مى فرمايد «ادفع بالّتى هى‌أحسن فاذا الّذي بينك وبينه عداوة كأنّه وليّ حميم ، وما يلقّيها إلاّ

الّذين صبروا وما يلقّيها إلاّ ذوحظّ عظيم » .

فقط بردباری وحلمست که دشمن جانی‌را بآدم دوست میکند، قنبر که یکی از صاحبان تقوی وتابع‌جدّی امام المتّقین علی أمیرالمؤمنین سلام الله علیه بودوقتی آن‌حضرت شنید که مردي بقنبر بد میگوید قنبر خواست که‌جوابش دهد آنمولی فرمود قنبر حرف نزن و کسی که بتو فحش میدهد خوارش بگذار خدایت را راضی و شیطان را بغضب غرق و دشمنت را معاقب بنما قسم بخدائی که دانه را شکافته و حیوان را نیکوآفریده صاحب ایمانی خدای را از خویشتن راضی نکرده بمثل آن کسی که حلم پیشه گرفته و کسی شیطان را بغضب نیاورده مانندآنکس که سکوت در برابر جهل جاهلان کرده . و برای احمق عقابی بمثل سکوت در مقابل گفتار بیجای او نیست .

همین تربیت بوده که مثل مالك اشترنخعی سپه سالار حضرت مولای متقیان را تحویل‌بجهانیان داد که در حالاتش ضبط کرده اند روزی ازبازار سبزی فروشان میگذشت سبزی فروشی از روی‌جهالت‌دستهٔ سبزی‌بطرف اوپرت کرده وریشخندش کرد ، سپه سالار با کمال حلم گذشت هم قطارها باو گفتند دانستی که چه کردی بفرمانده سپاه امام المتّقین‌سلام‌الله علیه اهانت کردی‌سبزی فروش‌با کمال اضطراب از پی مالك روان شد در مسجدی او را یافت که مشغول بنماز بود بعد از آنکه نمازش را تمام کرد از او عذر خواهی نمود مالك فرمود الآن‌بمسجد نیامدم مگر این که برای شما از خدایتعالی طلب مغفرت کنم « و أمّا النّهار فحلماء » .

عبد العزیز جلودی در کتاب خطب میگوید روزی حضرت مولی الموالی سلام الله علیه ایراد خطابه کرد و گفت بپرسید از من تحقیقاً آنچه در زیر عرش است از من سؤال نمیشود مگر اینکه جواب آن سؤال را میدهم ، و این ادّعاء را بعد از من کسی نمی نماید مگر جاهل مدّعی یا کذّاب مفتری ، مردی از کنار مجلس برخاست در گردنش کتابی بود گوئی که قرآن بود سیاه چهره لاغر اندام

بلند قد مجعّد موی گوئی که از مهوّده عرب بود در حالی که بلندبلندحرف‌میزد گفت ای مدّعی آنچه که آنرا نمیدانی‌و بگردن خویشتن میآویزی آنچه راکه نمی‌فهمی منم سؤال کننده .ازهر طرف اصحاب‌وشیعیان‌آنحضرت بطرف آنشخص برخاستند و قصد هجوم باو نمودند آنحضرت آنانراپرا کنده نمودو بایشان گفت بازش گذارید وتعجیل در بارهٔ اش منمائید بازور حجّت خدا تمام نمی‌شود وبراهین الهیّه ظاهر نمی گردد ، آنگه بآنمرد ملتفت گشته و گفت آنچه در قلب داری و زبانت یارای سؤال دارد سؤال بکن‌تحقیقاً بشما جواب میگویم‌مرد شروع بسؤال کرد از مسائلی پس بیك یك آنها جواب داد آن مرد بعنوان اذعان سرفرود آورد و گفت « أشهد أن لا إله إلاّ الله وأنّ محمّداً رسول الله » .

مجلسی طاب ثراه از بعضی کتابهای اخلاقی نقل می نماید و میگوید آنچه دیده ام لفظش اینست عصام بن مصطلق می گوید بمدینه داخل شدم حسین بن علی علیهما السلام را دیدم سمت و وقارش باعث تعجّبم گردید و شعله کشید حسدی که در بارهٔ پدرش در قلبم نهان می‌نمودم از بغض گفتم تو پسرابی ترابی گفت‌بلی مبالغه درشتم او و پدرش کردم نگاه عطوفت و رأفت آمیز بمن کرد آنگه گفت اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرّحمن الرّحیم خذ العفوو أمر بالعرف وأعرض عن الجاهلین ، وإمّا ینزغنّك من الشیطان نزغ فاستعذ بالله أنّه هوالسمیع العلیم، إنّ الّذین اتّقوا إذا مسّهم طائف من الشیطان تذکّروا فإذا هم مبصرون . و إخوانهم یمدّونهم في الغيّ ثمّ لا یقصرون » .

آنگه گفت خفض جناح کن استغفار کنم در بارهٔ خودم و شما اگر از ما استعانت بخواهی بیاریت میرسیم و اگر طلب خیر از ما نمائی بخیرت میرسانیم و اگر رشد ازمابخواهی ارشادت میکنیم، عصام میگوید علائم پشیمانی‌دربرابر آنچه تفریط کردم از من ظاهر شد پس گفت « لاتثریب علیکم الیوم یغفرالله لکم و هه أرحم الراحمین » .

آیا از اهل شام هستید گفتم بلی پس گفت « شنشنة اعرفها من أخزم » حیّاناَ الله و إیّاك انبسط الیناقي حوائجك و ما یعرض لك تجدني عند أفضل ظنّك ، انشاء الله تعالی، عصام گفت روی زمین در برابر این گذشت و عطوفت بمن تنگ شدآرزو کردم در مقابل این جسارت زمین مرا بکام خود بکشد آنکه از آنحضرت مفارقت کردم درحالی که درروی زمین بمن‌محبوب تر از او و پدرش کسی‌نبود .

قاضی عیاض در شفاء گوید روایت شده پس از آنی که دندان های رباعی و پیشانی رسول الله ﷺ را شکستند برصحابه آنحضرت این امر شدید شد وتقاضای نفرین کرده و گفتند «لو دعوت علیهم » آنحضرت فرمود من برای نفرین مبعوث نگردیده ام و لکن بدعاء خیر و رحمت مبعوث شده ام « اللّهمّ اهد قومی فانّهم لایعلمون » .

در این قول اجتماع فضل و درجات احسان وحسن خلق و کرم نفس وغایت صبر و حلم آشکار است « و أمّا النّهار فحلماء » زیرا قناعت بسکوت در مقابل این همه جسارت نکرد تا اینکه از آنها هم عفو کرد آنگه مهربانی پیشه گرفت ورحم برایشان کرده دعاء نمود وشفاعت درباره ایشان کرد پس گفت «اللّهمّ اغفرأ واهد» آنگه سبب شفقت ورحمة را با کلمهٔ قومی بیان کرده وعذر از طرفشان درخواست با کلمهٔ «فانّهم لایعلمون» قرآن عظیم الشأن تبعیّت نیکو را از ما نسبت برسول الله ﷺ خواسته ومیفرماید «ولکم في‌رسول‌الله اسوة‌حسنة» اینست که حضرت‌مولی المتقین علیه السلام فرمود صاحبان تقوی روزها حلیمانند .

«علماء »علم که عبارت ازروشنی باطن انسانی در کشف حقایق‌است ورسول‌الله ﷺ فرمود پربهاترین مردم ازجهت قیمت داراترین ایشانست ازحیث علم بخاطر اینستکه در پرتو علم آنچه مطلوب از سعادتمندیست حاصل میشود. واشاره بقسمتی ازفائده علمست آنچه که فردوسی گفته :

توانا بود هر که دانا بود   زدانش دل پیر برنا بود

و ناصر خسرو فرماید :

درخت تو ازعلم گربارور شد   بزیرآوری‌چرخ نیلوفری‌را

و گرنه نسبت عالم بغیر او گرچه‌عابد هم باشد مثل فضیلت ماه برستارگان درشب چهاردهم است و دانشمندان ورثهٔ ابنیاء سلام الله علیهم اجمعین هستند اینستکه بیداردلها از بزرگان هرجامعه روبتحصیل کمالات آورده و هرصنفی موضوعی را ازبهرتحقیق انتخاب‌نموده‌اند وبشرغارنشین رادرآسمان‌خراشهای صدطبقه جای داده وروبکرات آسمانی هم نهاده‌اند گرچه در این باب انحراف از طریق بجماعت بس زیادی روی داده و از هوش و فراست خدا داد دنیای پست را منظور خویشتن قرار داده وفهم وعلم خود را وبال خود ودیگران نموده‌اند اگرجز خدایتعالی وسعادت دنیا وآخرت مقصد از علم نباشد دانشمند آنقدر قدم پیش کرده وصدر نشین دائره خوش بختی میگردد که حضرت صادق سلام الله علیه میفرماید وقتیکه روز قیامت شود وخدایتعالی مردم را در روی یکخاك جمع نماید وترازوهای میزان گیری قدر وارزش اعمال گذارده شود مرکب علماء و دانشمندان در یك کفه از ترازو و خون شهدای راه سعادت‌در کفه دیگر ازآن گذاشته شود مرکّب علماء سنگین تر از خون شهداء میباشد .

العلم فیه جلالة و مهابة   والعلم یرفع کلّ من لم یرفع

این لباس جلیل القدرهم مثل سائر شئون ذی قیمت انسانی قسمت صاحبان تقوی گردیده است ، آری مادامیکه آدمی از هوای نفس خود پرهیز نکرده و روی بتکمیل ذات خویشتن‌نهاده‌است مفتخر بلباس زیبای علم‌نمیشود ، لذاحضرت مولی الموحدین سلام‌الله علیه میفرماید « وأمّا النّهار فحلماء علماء » .

خلیل بن احمد که از بزرگان علماست میگوید ترغیب کننده ترازهمه‌برای تحصیل علم قول‌امیرالمؤمنین علیه السلام است که فرمود « قدر کلّ امرء مایحسن » . در برابر بالابردن دانشمند قدر خویشتن را بآنچه زیبا بتواند تحویل بدهد ، پایه وجودش بجائی میرسد مادامی که دنیا باقیست علماء باقی میمانند گرچه وجود

ظاهریشان از میانه مفقود گردد .

زنده جاوید یافت هر که نکونام زیست — کزعقبش ذکر خیر زنده کند نام را

با این که در اوائل غیبت کبری سید مرتضی علم الهدی که یکی ازصاحبان تقواست زنده گی می‌نموده هنوز هم گفته میشود که شیخ عزّالدّین احمدبن مقبل میگوید اگرانسان قسم بخورد که سیدمرتضی اعلم بعربیت ازعرب بوده در پیش من گناه نکرده است شیخی از شیوخ ادب مصر بمن گفت قسم بخدا من از کتاب غرر مسائلی استفاده کردم که در کتاب سیبویه وغیراو نظیرش را ندیدم .

خواجه‌نصیرالدّین والملةوقتی که‌نام‌سید درحضورش ذکرمی‌شد میگفت‌صلواة الله علیه و متوجه قضاتی که بدرسش حاضر میگردیدند گشته و میگفت چگونه صلوة بمرتضی نشود و حال آنکه معرّی اسم مرتضی و رضی را بعنوان مدح در طی مرثیه بوالدشان در دیوان سقط الزند کرده وازابیات این مرثیه است :

ابقیت فینا کوکبین ثنا هما — في الصبح والظّلماء لیس یخاف

ونیز گفته :

ساوی الرضی المرتضی وتقاسما — خطط العلی بتنا صف ونصاف

شهید - ره - در اربعینش نقل از خطسیدعالم صفی‌الدین محمّد بن سعد الموسوی درمشهد مقدس کاظمی در سبب تسمیه سید مرتضی بعلم الهدی نقل مینماید که وزیر ابوسعید محمّد بن الحسین بن عبدالصمد درسال چهارصدوبیست درخواب دید حضرت امیرالمؤمنین سلام الله علیه فرمود بعلم الهدی بگو دعاء بتو بخواند از مرض عافیت حاصل کنی عرضه داشت یا امیر المؤمنین علم الهدی کیست ؟ فرمود علی بن الحسین‌الموسوی پس‌وزیراین رابایشان‌نوشت‌سید گفت‌الله اللهقبول کردنم‌این لقب را خوب نیست وزیر درجواب اعلام کرد ننوشتم بشما مگر این که جدّ شما بشما این لقب را داد خلیفه القادر بالله دانست وبسید نوشت قبول کن لقبی راکه جدّت با آن شما را ملقب کرده‌است‌پس سید قبول کرد . وبجامعه اعلام گردید . درریاض نقل می‌نماید که آیة الله علامه ازهد و اتقاء اهل زمانش بوده با این همه در حال

موت وصیّت بجمیع نماز وروزه‌اش کرداین متقی‌شاهدبرجسته ، امّا روز پس‌حلیمان و علماء هستند که در وصف متقی ها حضرت مولی الموحدین سلام الله علیه فرموده است ، وقتیکه سلطان محمّد خدابنده او را در مجلس رسمی سلطنتی با علماء وقت و فضلاء عصرمواجه برای مناظره علمی کرد بامر سلطان با قاضی القضاة نظام الدین عبدالملك که اعلم علماء بود شروع بمناظرهٔ علمیّه نمود علامه اعلی الله مقامه بابراهین قاطعه ودلائل‌ساطعه خلافت‌مولی‌الموحدین علی امیرالمؤمنین سلام الله علیه را بعد از رسول الله صلّی الله علیه وآله وسلّم ثابت وخلافت مشایخ ثلاثه را باطل کرد طوری تقریب مطلب نمود که مجال‌مدافعه‌بقاضی‌نماند وچاره‌ای‌جزمدح‌علاّمه وتحسین ادلّه اوندید مگر این که گفت گذشته گان راهی که رفته‌اند باید رفت تا مردم زبان طعن ودق برسلف نگشوده وتفرقه درمیان مسلمین ایجاد نشود واین بدون پرده کشی برخطاء سلف وسکوت ازطعن در ظاهر حال بایشان ممکن نیست .

البتّه پرواضحست این حرف هم جز اغراء بجهل وعوام فریبی‌چیزی دیگر نبوده زیرا اگر مردم با دانستن حقیقت زبان بطعن و دق باز مینمایند و علماء هم میدانند حق باکیست باطل را اگر ترك کرده و دانشمندان حق را إعلام نمایند مردم‌حاضر بطعن‌خلاف‌کار تبعیت ازایشان کرده وروی بحق‌وحقیقت می‌نموده‌اند نه تفرقه درمیان‌مسلمین بوجود میآمد و نه خطاء و خلاف اول تا دامنه قیامت بخاطر پرده پوشی مسلمین را دوچار تفرقه وتشتت می‌نمود .

بلی بیان این حقیقت از این جهت تلخ است که عنوان استقلال درآقائی را از سران مذاهب حنفی شافعی حنبلی مالکی میبرد واین ضرر جبران ناپذیربخیال قاضی‌القضات است زیرامنفعت‌شخصی‌قابل اعاده در این صورت نیست . باری سلطان واکثرامراء درمجلس بدین امامیه داخل و از بدعتها که مرتکب بودند توبه نموده وبامر سلطان در بلاد خطبه ها عوض گردید و نام مشایخ ثلاثه ساقط واسم مقدس حضرت مولی المتقین سلام‌الله علیه باسائر ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین ذکر وحیّ علی خیرالعمل دراذان درج وبرسکه ها اسامی مبارك که نقش زده شد .

از حالات علامه شیخ مرتضی الانصاری قدس سره نقل است که روزی هم مباحثه بالا دست او ازجهت هوش از او پرسید که بچه جهت شما علم درجهان علم شدید ومن نشدم ؟ فرمود درخاطر داری با هم بزیارت سیدالشهداء علیه آلاف التحیة والثناء مشرف بودیم پول برای نان خالی داشتیم شما ترب نسیه خریدید من نان خالی خوردم برای اینکه ممکن بود تاتأدیه‌قرض بمیرم و کسی ازطرف‌من آن قرض را نپردازد ، و متقی‌ها عالم روزند من بسهمیه خویش رسیدم شما هم بمقصود خود نائل گردیدید « لکل نفس ماتسعی » .

محقق ملااحمد اردبیلی در پرتو تقوای عملی و علمی کارش بجائی ازتقوای رسیده که مثل‌علامه مجلسی رضوان‌الله علیه میفرماید در ورع وتقوی وزهد وفضل مقدس اردبیلی بغایت‌قصوی نائل گردید بمثل او در میان متقدمین ومتاخرین کسی رانشنیده‌ام خدایتعالی مأمن اورا باائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین‌جمع کرد .

جماعتی بمن‌خبردادند از سید فاضل امیرغلام که گفت در بعضی از شب ها درصحن روضۀ مقدسه در نجف اشرف علی‌مشرفها السّلام بودم درحالی که بسیاری از شب گذشته بود دراینحال‌شخصی را دیدم روبروضه مقدسه درحر کتست روبسوی او آوردم چون‌نزدیك شدم شناختم استاد فاضل‌عالم تقی زکی مولانا احمد اردبیلی قدس الله روحه می‌باشد خویشتن را ازاو پنهان داشتم تا اینکه‌بدر رسید درحالی که دربسته بود چون رسید دربسته گشوده شد وداخل گردید شنیدم که حرف میزند گوئی که با کسی نجوی می‌نماید بیرون آمد دربسته شد در پشت سرش راه افتادم تااز غرّی بیرون گردید ومتوجه مسجد کوفه شد در پشت سراوحر کت می‌نمودم بنحویکه مرانمیدیدتااین که داخل‌مسجدشد وبمحرابی که حضرت مولی الموحدین سلام الله علیه درآنجا شهید گردیده متوجه شد وطولانی مکث نمود پس بر گشت وخارج از مسجد شد ورو بنجف نهاد درپشت سر او بودم تا بحنّانه نزدیك گردید سرفه مرا گرفت که قادر بضبط نفس‌نشدم بمن ملتفت گشت و گفت شما امیرغلامید گفتم بلی گفت اینجا چه میکنی گفتم باشما بودم آنوقتی که داخل روضه مقدسه

گردیدید تا اینجا که مشاهده میفرمائید شما را قسم میدهم بحق صاحب قرآن از آنچه بشما گذشت بمن ازاو خبردهید تا آخرشب ، گفت میگویم بشرط این که مادامی که زنده هستم بکسی نگوئی بعد از آنکه اعتماد بحفظ سرّ کرد گفت دربعضی مسائل فکر میکردم در حالیکه بمن مغلق گردیده بود درقلبم افتاد که بیایم از امیر المؤمنین علیه‌السلام بپرسم چون بدر رسیدم برویم گشاده گردید طوریکه دیدید داخل روضه شریف گردیده با خلوص کامل متوجه در بار قدس الهی گردیده و تقاضا نمودم که مولایم بمن جواب مسائل را بدهد ازقبر شریف شنیدم که فرمود بمسجد کوفه برو و از حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف استفسار کن که امام زمانت می باشد آمدم بنزدیك محراب و از مسئله ها از آنحضرت پرسیدم وجواب دریافتم وحالا باز گشت می‌نمایم بخانه‌ام .

مقدس‌صاحب تقوی‌است که در روز «علماء» قبای زیبای قامتش میباشد .

« أبرار» همانطوریکه صاحبان تقوی حلیم وعلیمند وبا این صفتها در روزها بمردم پرتو افکنی مینمایند همین طور نیکو کارند .

برّ در لغت بنفع واصل‌بغیر ازروی قصد ابتدائی ترجمه گردیده است ولیکن در قرآن کریم با توجه باین کلمه صاحبان برّ را بیان کرده است که ضمناً برّ در نظر قرآن عظیم از آن کاملا مفهوم می شود در سوره بقره در آیه ۱۷۷ میفرماید « لیس البرّ أن تولّوا وجوهکم قبل المشرق و المغرب ولکنّ البرّ من آمن بالله والیوم‌الآخر والملائکة والکتاب والنّبیّین واتی‌المال علی‌حبّه ذوی‌القربی‌والیتامی و المساکین و ابن السّبیل والسّائلین و في الرّقاب و اقام الصّلوة و اتی الزّکوة والموفون بعهدهم اذا عاهدوا و الصّابرین في البأساء والضرّاء وحین البأس اولئك الذّین صدقوا واولئك هم‌المفلحون » .

بطورخلاصه مفهوم‌اینکه یهود ونصاری در خصوص توجه مسلمین بقبله وترك مغرب که قبله یهود و مشرق که قبله نصاری بود بمقام اعتراض بر آمده و گفتند مدّتها جامعه یهود رو بمغرب نماز بجای آورده درحالیکه در میان آنها قائم اللیل

وصائم النّهارها بوده وحضرت کلیم الله علی نبینا و آله وعلیه السلام بمغرب نمازخوانده است وازدنیا منتقل بآخرت گردیده است و برّ را عبارت از استقبال مغرب در مقام نماز گذاری دانستند و نصاری عین همین اعتراضات را اعاده در تحت عنوان قدس مسیح علیه السلام کردند خدای توانا بمقام دفاع از مسلمین بر آمده و میفرماید : برّ و نیکوکاری از آنکس است که ایمان بخدا وروزجزا وملائکه و کتاب وانبیاء آورده . ببخشد مال را باقرباء ویتامی ومساکین وراه ماندگان وسؤال کننده گان وقرض داران درصورتی که مال داریرا برای رفع احتیاج و غناء دوست میدارد و اقامه نماز با حدودش کرده و زکات واجبه را ببرادران مؤمنش پرداخته واز وفا کننده گان بعهد وقتی که عهد نموده باشند گشته ودرمحاربه بادشمن وروبرو گردیدن بافقر وشدّت مقاتله صابر بوده آنهاهستند کسانی که راست گفتند وآنان هستند که صاحبان تقوایند ، حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود هر کس عمل نماید باین آیه ایمانرا تکمیل کرده است زیرا اگر یهود و نصاری نیکوکاریرا عبارت ازنماز روبمغرب ومشرق پنداشتند خدایتعالی نیکوکاری وبرّ را باجمیع مراحلش درضمن این آیه کریمه یاد آوری فرمود .

آری اوّلین مرتبه واعلی درجهٔ نیکوکاری وبرّ آنست که آدمی درمرحله تفکر بخودش نیکوئی کند وجزراه ثواب وایمان بخدایتعالی وآخرت وملائکه وانبیاء و کتاب درپیش نگیردمادامیکه تفکر منزه ومقدس از آلایش نگردیده نیکوکاری حصّهٔ مرکزی ونقطهٔ پای برجاندارد ویقیناً بدون توجه بمنبع نیکوکاری وعلاقمندی بآنچه پاداش نیکوکاری معرفی گردیده و بیم از جزاء بدکاری و مراقب دیدن ملائکه و دستور العمل قرار دادن کتاب و رهبر انتخاب کردن انبیاء سلام الله علیهم اجمعین کسی از روی حقیقت صاحب برّ ونیکوکاری نمی‌شود ، بلی انسان خدا ناشناس میخواهد بمنظورش و دل بخواه خودش برسد برّ و نیکوکاری جز این در پیش او مفهومی ندارد جزایمان باین مقدسات دینیّه چه می‌تواند آدمی را ملزم بحسن معاشرت باابناء نوعش نماید ونفس او رامهذّب از آلودگی ها کند وواقعاً دارای برّش نماید پس برّ ونیکوکاری عبارت ازصحت اعتقاد وحسن معاشرت باخلق الله وتهذیب نفس

است برّ و نیکوکاری آنقدر شریف و دارندگان این صفت بحدّی عندالله مکرّم هستند که خداوند متعال در سوره آل عمران در ضمن آیهٔ ۱۹۱ میفرماید « ربّنا انّنا سمعنا منادیاینادی للایمان ان آمنوابربّکم فامنّا ربّنا فاغفرلنا ذنوبنا و کفّر عنّا سیّآتنا وتوفّنا مع الابرار » .

آنانی که عندالله اولو الالباب و از روی حقیقت دارندگان عقلند یکی از تقاضاهایشان از دربار قدس آلهی مرگ بهمراهی صاحبان برّونیکوکارانست .

در کتاب أمالی شیخ صدوق رضوان الله علیه باسلسله سند از عبدالله بن ولید وصافی نقل مینماید که حضرت ابوجعفر الباقر سلام الله علیهما فرمود نیکوکاریها ازمرگهای بد صاحبانش را نجات میبخشد وهرمعروف صدقه است واهل معروف در دنیا اهل معروفند درآخرت واهل منکر در دنیا اهل منکرنددرآخرت و اول اهل بهشت در ورود بآن اهل معروفند ، و اول اهل آتش در ورود بآن اهل منکراند .

درچگونگی اهل معروف بودن دارندگان صفت نیکوکاری درآخرت درفقه الرضا سلام الله علیه باین عنوان بیان گردیده است که میفرماید اهل معروف در دنیااهل معروف درآخرتند ، تحقیقاً خدایتعالی بایشان میفرماید گناهان شمارا بشما از راه تفضل بخشیدم زیرا شما نیکوکار در دنیا بوده‌اید وحسنات شما برای شما باقی مانده بهر کس که بخواهید آنرا ببخشید در آخرت هم اهل معروف باشید .

در امالی شیخ علی‌پسر شیخ طوسی ره حضرت صادق سلام الله علیه می‌فرماید اهل‌معروف حسنات خودشانرا باهل معاصی می‌بخشند اینستکه صاحبان عقل درنظر قرآن کریم باصاحبان معروف باهم در دم مرگ میخواهند باشند .

تصوّر نکنید که این عظمت وجلالت برای صاحبان نیکوکاری بی‌سابقه است در سوره مطففین درضمن آیه ۱۸ خدای متعال اشاره بسابقهٔ حسنای ابرار کرده و میفرماید « کلاّ انّ کتاب الابرار لفی علیّین و ما ادریك ماعلّیّون کتاب مرقوم یشهده المقرّبون » .

نه‌چنانست بتحقیق کتاب ابرار درمراتب عالیه محفوف بجلالت است تو ندانسته‌ای

مراتب عالیه چیست کتابیست نوشته شده وخیر صاحبان خیر درآن درج گردیده مقربان درگاه آلهی آن کتابرا مشاهده مینمایند .

کسانی ازابرار بالخصوص درقرآن کریم وصف گردیده ومقام شریف ایشان معرفی بخلق شده است .

بلی در آیهٔ پنجم از سوره دهر خدایتعالی توجه بأهل بیت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم نموده وحضرت مولی الموحدین و صدیقه کبری و سبطین علیهم السلام رامنظور داشته و میفرماید : « إنّ الأبرار یشربون من کأس کان مزاجها کافوراً » .

بتحقیق نیکوکاران از کأسی که با آب چشمه کافور مختلط گردیده است می‌نوشند زیرا آنان اجماعیست که ابرار بوده‌اند وآیات در باره ایشانست ولی در غیر ایشان مورد اختلافست اگر مولی المتقین علی امیر المؤمنین سلام الله علیه دروصف متقی‌هافرموده آنان‌دارندگان نیکوکاری درروزند علاوه‌بر اینکه‌خود شخصاً نیز بااین صفت در ردیف اول متصف گردیداهل بیتش هم باوتبعیت‌نمودند حتّی خادمه منزل فضه رضوان‌الله علیها هم‌بآنحضرت پیروی نمود وخاصه و عامه روایت کرده‌اند آیاتی از این سوره مبارکه درحق این پنج نفر است که از آیهٔ « إنّ الأبرار یشربون من کأس شروع کرده و تا کان سعیکم مشکوراً » ختم میشود .

ونیز بهمین حال اشاره است آنچه خدایتعالی میفرماید « و یطعمون الطّعام علی حبّه مسکیناً ویتیماً وأسیراً » .

با این که نیازمندی کامل بطعام داشتند و گرسنه بودند اطعام مینمایند طعام را بمسکین و یتیم و اسیر ، با این همه قدردانی از ناحیهٔ مقدسه الوهیّت که تا ابد الدّهر قرآن تلاوت میشود وبا این‌جلالت یاد از مقام بزرگ این ابرار عالی مقام میگردد آنچه در دار آخرت باینها مقرر گردیده هم یکی بعد از دیگری تشریح میفرماید . آنان می‌نوشند ازکاسهٔ آبی که ممزوج بآب چشمه کافور گشته چشمه‌ای که‌اولیاء خدا از آن می‌نوشند وهرطوری که بخواهنداین چشمه را طبق میل خود در منازلشان جاری میسازند بی آنکه نیازی بنهری باشد وآب از محور دل بخواه

ولی الله بمحل دیگر تعدی کند ، این ابرارند که وفا بنذرمی نمایند واز روزی که شرّ آنروز منتشراست می‌ترسند ، با علاقمندیکه بطعام دراثر گرسنگی دارند آنرا اطعام بمسکین و یتیم و اسیر می‌نمایند .

این که قید حب طعام را خدایتعالی منظور فرموده شرحش همانست که ابی سعید خدری از رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم نقل مینماید که مسلمی نیست که در حال گرسنگی خویشتن برادر مسلمان خود را اطعام کند و صرف نظر از غذاء خود نماید مگر این که خدایتعالی باو از میوه های بهشتی غذا دهد ، ومسلمی نیست که برادر اسلامی خود را درحال برهنگی‌دستگیرد و بپوشاندمگر اینکه ازلباسهای سبز بهشتی خدا باو لباس‌می‌پوشاند و کسی که بمسلمانی در حال تشنگی آب دهد خدایش از رحیق او را سیراب می‌نماید واین اطعام محضاً لله بی آنکه جزاء وشکر گذاری منظور شود از طرف آنان واقع میگردد ، در نظر دارند ما از خدایمان میترسیم از عذاب روزی که در آنروز رویها از شدّت عذاب گرفته میشود و آنروز روز صعب است پس خدایشان از شرهم چون روزی آنانرا در حفاظت خود محافظت کرد واستقبالشان کرد با تروتازگی‌وسرور وبایشان بهشت را برای سکونت ولباس حریررا از بهر پوشش پاداش داد در حالی که تکیه میزنند بمخدّه ها و نمی بینند روی آفتاب و سردی هوا را که باعث ناراحتی ایشان باشد و سایهٔ درختان بهشتی‌نزدیك بآنها گشته وچیدن میوه از آنها بایشان مسخّر میشودطوری که همیشه درحالات مختلفه در دم دست ایشان قرار میگیرد خدمت گذاران بهشتی باظرفهائی که ازنقره که چون شیشه‌است وکافی بآنچه ابرار نیازمند هستند بوده بدور ایشان طواف مینمایند و ایشانرا سیراب میکنند با کاسه ایکه خلیط آب آن زنجبیل است ، چشمه سلسبیلی که در بهشت است بآن طواف میکنند پسران مخلّد ، زمانی که به بینی آنانرا تصوّر می‌نمائی که لؤلؤ های صافی از هم پاشیده هستند زیرا آنان بخدمت مشغول و هر یکی از ایشان کاری را انجام میدهند چون‌به‌بینی‌می‌بینی که ملك‌دائم وباوسعتی‌است روپوش لباسشان‌سندس‌نازك‌سبز رنگ

است که در زیر آن استبرق پوشیده‌اند در عین حال که آنهم نازك است سخانت در نسج دارد زیور بادست بندهائی ازنقره که پشت خود را نشان میدهد بسته‌اند.

این دستبندهای‌نقره است که از درّ ویاقوت پر بهاء تر است وآن درّ ویاقوت که از طلا پر ارزش تر است.

و خدایشان بآنان شربت طهور مینوشاند تحقیقاً این از برای شما جزاست و سعی شما مشکور بوده است.

در کتاب امالی از طالقانی با سلسلهٔ سند ازابی المقدام عجلی نقل مینماید که روایت شده‌مردی بحضور حضرت مولی‌الموحدین سلام‌الله‌علیه حاضر گردیده و عرضه داشت بشما احتیاج دارم‌آنحضرت فرمود بروی زمین بنویس که‌من پریشانی را واضح از ظاهر شما می‌بینم، نوشت من فقیر و محتاجم امام البررة وقاتل‌الکفرة فرمود قنبر دو حلّه باو بپوشان مرد شروع بمدیحه کرد و گفت:

کسوتني حلّة تبلى محاسنها — فسوف أكسوك من‌حسن الثنا حللاً
إن نلت حسن ثنائي نلت مكرمة — ولست تبغي بما قد نلته بدلاً
إنّ الثّناء ليحيي ذكر صاحبه — كالغيث يحيي نداء السّهل والجبلا
لا تزهد الدّهر في عرف بدأت به — فكلّ عبد سيجزى بالّذي فعلا

آنمولی‌فرمود دویست لیره‌باو بدهند کسی گفت‌یاامیرالمؤمنین‌غنیّش گردانیدی فرمود از رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم شنیدم که‌فرمود مقام اشخاص را محفوظ بدارید آنوقت خودش فرمود تحقیقاً من تعجّب از اقوامی مینمایم که بنده گان را با اموالشان میخرند ولکن آزاد گانرا بانیکوکاری خویشتن نمیخرند.

«اتقیاء» تقوی در لغت عبارت ازصیانت ودرعرف‌صیانت نفس‌است‌ازهرچیزی که درآخرت بآدمی ضرر میرساند و محدود کردن نفس است با آنچه در آخرت بآدمی منفعت میرساند ازحضرت صادق‌سلام‌الله علیه از معنی تقوی پرسیدند جواب داد از خدا گم نشوی در جائی که امر نموده و نبیند خدایت ترا درجائی که نهی از آنجا کرده اگر خدایتعالی نهی‌از معاصی اعمّ ازکبائر وصغائر فرمود اوّل‌شخص

رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بود که مشمول آیهٔ « لیذهب عنکم‌الرّجس اهل البیت ویطهّرکم تطهیرا» شد. ودراین کمال‌بزرگ وصیّ بلافصلش‌حضرت مولی‌الموحدین ودخترش صدیقه کبری و سبطینش حسنین علیهما‌السلام شرکت کردند و طهارت از رجس معاصی با نصّ قرآن کریم پیدا کردند و در صحنهٔ عزّ طاعت الهی آنقدر آن وجود مقدس قدم فراتر نهاد که مرحوم طبرسی در کتاب احتجاج از امیر المؤمنین سلام الله علیه نقل مینماید در جواب سؤال یهودی در وقتی که گفت این داود است که گریه بر خطیئه‌اش کردتااینکه کوهها بااوبسیر درآمدندبخاطرخوفی که‌ازخدا داشت فرمود همین طور بود پیغمبر اسلام اعطاء گردید باوافضل ازاین وقتی که بنماز برمیخاست از سینهٔ او ناله‌ای مثل جوشیدن دیگ شنیده میشد از شدّت گریه‌ای که باو رخ میداد تحقیقاً بعد از آنی خدایتعالی او را ایمن‌از عقاب گردانید پس اراده کرد با نالیدن بدرگاه الهی امام باشد بآنانی که بخواهنداقتداء باو بنمایند ده سال بروی پاهایش از بهر عبادت ایستاد تا اینکه قدمهایش ورم کرد و رنگش زرد شد تمامی شب را احیاء مینمود تااینکه‌این‌خطاب باوشد « طه ما أنزلنا عليك‌القرآن‌لتشقى ».

بتحقیق آنقدر گریه میکرد که غش مینمود باو گفتند یا رسول الله « أما غفر الله لك ما تقدّم من ذنبك و ما تأخّر » فرمود بلی آیا بندهٔ‌شکر گذار نباشم.

کفایت میکند در بارهٔ تقوای علیّ امیر المؤمنین و آل او که خدایتعالی فرمود « إنّا نخاف من ربّنا يوماً عبوساً قمطريرا ».

رنگ رخسارشان در موقع عبادت عوض میشد و غشوه ها بآنها دست میداد که حالاتشان شاهد مدّعا است در این دسته از بنده گان الهی است که ترس خدا چنان اندامشان را لاغر ساخته که هر کس آنانرا بیند پندارد بیمارند در صورتی که بتن بیمار نیستند مردم آنانرا دیوانه میخوانند ولی دیوانه نیستند امر بزرگی دل آنانرا مستغرق بحر حیرت ساخته است زید بن حارثه از پیروان مقام مقدس رسالت پناه هم از این ردیف اشخاص بوده است.

« لا یرضون من اعمالهم القليل و لا يستكثرون الكثير فهم لأ نفسهم متّهمون

و من أعمالهم مشفقون » .

بعمل اندك خویشتن رضا نمیدهند و بسیار را هم بسیار نشمارند از نفس خویش بدگمان و از کردار خود هراسانند گوئی فرمایش رسول الله صلی الله علیه و آله در پیش چشمشان مجسّم است « زمانیکه صبح کردی بخاطر راه مده که فرداهم هستی ای بسا که فردا آمد و صبح کنندگان امروز در آنروز در زیر خاك غنوده بوده اند » با این همه بی اعتباری که دنیا دارد چگونه مرد صاحب تقوی بعمل اندك رضا میدهد بلکه از دقائق زندگانی خود بمنفعت دم مرگ بهره میگیرد و قدر سلامتی و صحّت را دانسته پیش از آنکه مریضی اختیار از کفش برباید برگ عیشی بگور خویش میفرستد و متوجّه میشود براینکه فراغت خاطر درهر وقتی بدست نیاید مشغله‌های بی جا آدمی را از پا در میآورد ، و چون نمیدانند فردا در ردیف زنده هااست و یا مرده ها از تلاش برای راحتی ابدی غفلت نمی‌نماید .

در کتاب امالی ازابن قیس از ابی جعفر علیه السلام نقل مینماید که امیر المؤمنین سلام الله علیه در کوفه بود در وقتی که نماز عشاء رابجای میآورد و فارغ میشد سه مرتبه مردم را ندا مینمود طوریکه همه اهل مسجد می‌شنیدند ومیفرمود آماده کوچ باشید خدا شما را رحمت کند تحقیقاً اعلان کوچ بشما داده اند بشاخه های بی‌اصل دنیا پیچیده و عروج کردن با اینکه خبر کوچ دادن ازآن اعلام گردیده بی‌معنی است ، بار خویشتن‌را بردارید خدا شمارا رحمت کند و افضل آنچه از توشه‌درپیش دارید با خود بردارید وآنهم تقوی‌است ، بدانید راه شما برمعاداست و مرور شما از صراط و هول عظیمتر هم در پیش شماست ، و در سر راه شما گردنهٔ مشقّت دار و منزلهای هولناك و ترسناك است لابد هستید که ازآنها عبور بنمائید و توقفگاه‌خود کنید ، یا درپرتورحمت خدائید پس نجات ازهول وعظیمی خطر و فظاعت‌منظره‌ها شامل حال شماست و یا دوچار هلاکتی هستید که پس از آن شکست شما جبران ناپذیر است توجّه باین نکات و مواجه گردیدن با اینهمه خطرها بیدار دلان‌صاحب تقوی را بعبادت کم طبعاً قانع نمیسازد و اطاعت بسیار را در پیش چشم آنها ناچیز

میکند اگر صاحبان تقوی این رویه را پیش گرفتندراه نا بجائی نپیموده‌اند .

در کتاب بشارت المصطفی عماد الدّین محمّد بن ابی القاسم الطّبری ازعمرو بن عبدالله ابن هند الجملی از ابی عبدالله جعفر بن محمّد علیهما السلام نقل مینماید که فاطمه دختر علیّ به پیش جابر بن عبدالله انصاری آمد و گفت ای صحابهٔ رسول از بهر ما در ذمّهٔ شما حقوقی محقّقست و از آنجمله است اینکه اگر دیدید یکی از ما نفس خودش را از شدّت اجتهاد بهلاکت میاندازد عنایت الهی را باو یادآوری کرده و بر ابقاء نفس خویش او را دعوت نمائید ، این علیّ بن الحسین علیهما السلام است بینی‌ازاو کشیده گشته وپیشانی وزانوها و کف دستهایش‌سوراخ گردیده ازشدّت‌فشار عبادت که بنفسش میدهد .

جابر بن عبدالله بدر خانه آنحضرت آمد در حالیکه ابوجعفر محمّد بن علیّ در میان جمعی از بچه‌های بنی هاشم بود وآنان درآنجا گردآمده بودند جابر برفتار آنحضرت که رو باو میآمد نگاه کرده و گفت این شیوه راه رفتن رسول الله صلی الله علیه و آله و طریقهٔ او است ، ای پسر که هستی ؟ گفت : من محمّد بن علیّ بن الحسین هستم ، جابر گریه کرده و گفت قسم بخدا حقیقتاً باقر علمی نزدیك بیا پدرم فدایت شود پس نزدیك‌جابررفت جابر دگمه‌های پیراهن آن بزرگوار راباز کرده و دست بر سینهٔ آنحضرت نهاد و اورا بوسید و صورت ومحاسن خود را بروی سینهٔ آن وجود مقدس نهاد و گفت از جدّت رسول الله صلی الله علیه و آله سلام بشما میرسانم واو امر کرده بود بآنچه از اظهار ادب که بجا آوردم و فرمود امید است زنده بمانی و به پسرم محمّد بن علیّ بن الحسین علیه السلام ملاقات نمائی اواست که علم را میشکافد و درطول زندگیم گرفتاری مرا بضعف نور چشم و از نوآمدن نور بچشمم را بمن خبر داد و گفت اجازه حضور ازپدرت علیّ بن الحسین برای من بگیرحضرت محمّد الباقر علیه السلام بحضور حضرت زین العابدین علیه السلام وارد گردید وعرض کرد پیر مردی در خانه است اجازهٔ حضور میخواهد و با من اینطور معامله کرد آنحضرت فرمود پسر جانم این جابر است در میان بچه ها این معامله را با تو کرد گفت بلی گفت « إنّا لله و إنّا

إلیه راجعون » در این امر بدی در باره‌ات قصد نکرده تحقیقاً تحریک بریختن خون تو کرده است آنوقت اجازهٔ حضور بجابر داد پس داخل گردید و آنحضرت را در محرابش یافت در حالیکه فارغ از عبادت گردیده بود حضرت زین العابدین علیه السلام بپا برخاست وازحال او پرسید آنوقت اورا نشانید جابر رو بآنحضرت کرد ومیگفت ای پسر رسول الله این چه مشقّتی است که نفس خود را بدان وا داشته ای نمیدانی خدایتعالی بهشت را برای شما ودوستان شما خلق کرده است و دوزخ را برای دشمنان شما خلق نموده آنحضرت بجابر فرمود ای صحابهٔ رسول الله نمیدانی که جدّم رسول الله تحقیقاً خدایتعالی از گناهان گذشته و آینده اورا معصوم داشت جد و جهد را از کف ننهاده ریاضت کشید - پدر و مادرم فدای او - تا اینکه ساقها و قدمهایش ورم نمود باو گفته شد با اینکه خدایت بتو گذشته اینقدر ریاضت میکشی گفت آیا عبد شکر گذار نباشم جابر چون دید در آنحضرت این حرفها تأثیر نمیکند واورا از جهد و تعب باز نمیدارد باو عرض کرد یابن رسول الله بزند گانی خود توجّه کن و خویشتن را فانی مکن زیرا شما خانواده ای هستید بخاطر شما بلا دفع میگردد و باران بخلق میبارد ، پس فرمود ای جابر درطریقهٔ پدرانم ثابت خواهم ماند تا این که آنان را ملاقات نمایم ، جابر رو بحضّار کرد و گفت قسم بخدا از اولاد انبیاء مثل علیّ بن الحسین علیهما السلام نمی بینم مگر یوسف پسر یعقوب والله ذرّیّهٔ علیّ بن الحسین افضل از ذرّیّهٔ یوسف بن یعقوب است زیرا از اولاد اوست آنکه روی زمین را پر از عدل و داد کند پس از آنکه از ظلم وجور پر گردد .

سر منشاء راضی بعبادت کم نگردیدن وعبادت بسیار را کم پنداشتن که ازجمله صفات مردم با تقوی است قرآن کریم است که ترغیب بعبادت ربّ متعال میفرماید و کیفیّت ترغیب را طوری اخذ میکند که هر بیدار دل را تحریک مینماید تا بعبادت کم راضی نگشته وزیاد عبادت را مهمّ نشمارد ، در سوره انشقاق میفرماید « یا أیّها الانسان إنّك كادح إلى ربّك كدحاً فملاقيه » .

ای انسان تحقیقاً تو با عمل مشقّت دار ساعی بطرف خدایت هستی و همان

پاداش عملست که ملاقات خواهی کرد حالا جز پاداش عمل مورد ملاقات آدمی نخواهد شد چگونه انسان بیدار ومرد متّقی رضا بعمل اندك میدهد و با اینکه پاداش ابدی خواهد بود و نعم بهشتی بوصف درنمیآید چگونه عبادت بسیار را بسیار توان حساب کرد .

صدق مولی الموحدین حیث قال : «لا یرضون من أعمالهم القلیل ، ولا یستکثرون الکثیر ، فهم لأنفسهم متّهمون ، و من أعمالهم مشفقون ، إذا زکی أحدهم خاف ممّا یقال له ، فیقول : أنا أعلم بنفسي من غیري ، و ربّي أعلم بي من نفسي ، اللّهمّ لا تؤاخذني بمایقولون ، واجعلني من أفضل ممّا یظنّون واغفرلي مالا یعلمون » .

چون یکی از آنان را بنیکوئی ستایش کنند وزمانیکه اورا پاکیزه دانند ترسان شود و ستاینده را گوید که من عیب خویش را به از دیگران دانم و خدای بمن داناتر از من باشد ، بار خدایا بگفته مردمان بر من مگیر ومرا بهتر از آنچه پندارند قرار ده وآنچه را که نمیدانند از عصیانهای پنهان من برمن ببخشای .

حضرت رسالت پناهی صلّی الله علیه وآله فرمود بروی مدح کنند گان خاك بپاشید .

آری با اندك غفلت نفس سر کش گول مدیحه گویان را میخورد و عجب که یکی از گناهان بزرگ قلب است باو راه میبابد زیرا عجب یعنی عمل خویشتن را بزرگ و زیاد شمردن و بخود بالیدن و از حدّ تقصیر خود را آزاد دیدن اگر گناه جوارح با توبه زائل شود ولی گناه قلب ونفس بسیار توبه‌اش از آن مشکل است اطاعتها را فاسد کرده و ازدرجهٔ قبول ساقط میسازد ، این صفت زشت صاحب خود را بکبر دعوت کرده و گناهان را از خاطر او میبرد وعبادتش را زیاد شمرده وقالب تهی از بالیدن بخود کرده وباعمل منّت بخدایتعالی میگذارد فراموش میکند که توفیق خدا اورا موفق باین عمل کرده و قادرش ساخته بر آن است و کور از آفات این رذیله گشته تفحّص از عیب خویشتن نمی نماید ، اینست که اکثر سعی او ضایع گردیده و خلوص را مفقود نموده اعمال او پاکیزه ازآلودگی با اغراض نمیشود .

آری آنکس از عیب عمل خود تجسّس نماید که بر خویشتن ظنین بوده و از

کردهٔ خودبیمناك باشد دارندگان عجب برخلاف ایننداوایمن از عذاب خدا گردیده و خود را صاحب حق و منّت در اثر مشتی اعمال آلوده در باره خدایشان تصوّر مینمایند و بخاطر اینکه برأی وعلم وعقل خویشتن خوش بین گردیده‌اند از مشاوره ومنافع آن‌هم محروم میشوند کسی را ازخود داناتر تصوّر نمینمایند تاآنچه‌نمیدانند از اوبپرسند بفکر خطای خوداعتماد نموده وخویشتن‌وآنانی‌را که تابع خودهستند دوچار بدبختی میسازند .

لذا صدوق ره در کتاب خصال ازسعداسکاف‌ازحضرت صادق سلام‌الله علیه نقل می‌نماید که آنحضرت فرمود سه صفت است که پشت مرد را می‌شکند ، اول عمل خود رازیاد شمردن ، دوم گناه خویشتن رافراموش کردن ، سوم برأی خودبااعجاب نگاه کردن .

این سبب بوده که صاحبان تقوی در مقام پاکیزه گی ازآلوده گیها از مدح مدح کنندگان‌مضطرب میگردیدند . آری آنان بهترمیدانند که‌ابلیس ملعون بجنود خود گفت وقتیکه ازپسر آدم متمکّن درسه‌خصلت گردیدم دیگر باك ندارم ازآنچه او از اعمال بجا بیاورد زیرا دیگر روی قبولی عمل های اونمی‌بیند .

اول ـ این که عمل خودرازیاد بشمارد . دوم ـ این که گناه خودرا فراموش نماید ، سوم ـ این که عجب باو راه یابد . دراین وقت است که از روی مادهٔ مستعد بدبختی روی بآدمی کرده و مفاد وصیّت حضرت مولی الموحدین سلام الله علیه بمحمّد حنفیّه در برابر چشم هر صاحب بینش سبز میگردد ، آنحضرت فرمود عجب و سوء خلق و کم صبری را ازخود دور کن زیرا با این صفتها نه دوستی برایت باقی می ماند و نه کناره جوئی مردم از تو دامنت را رها میکند همین که دوستان از دست رفتند ومردم از انسانی کناره جوئی‌نمودند از هرراهی که بخواهد شیطانی بآدم ملسط میشود و عملها ضایع و کمر عاقل در زیر بار تحمیلات وساوس نفسانی می‌شکند واین عبارت از استعداد بهر بد بختی است و دواء این درد از عهده اطبّاء نفوس‌هم خارج میشود طوریکه مثل عیسی مسیح علی‌نبیّنا وآله وعلیه‌السلام

گفت بمریضها معالجه کردم و با اذن ربّ بآنها شفا دادم کور مادر زاد و صاحب برص را باذن الله‌عافیت بخشیدم و مرده گانرا با اجازهٔ او زنده کردم امّا باحمق معالجه کردم و قادر بر علاجش نگشتم ، پرسیدند یا روح الله احمق کیست گفت آنکسی که باعجب برأی نفس خویش نگرد ، آنکس که تمامی فضل را ازآن‌خود پندارد وبر علیه خویش فضل بر کسی نداند هرچه حقست ازآن خود دانسته و بر علیه خویشتن حقی قبول‌نداشته باشد . اوست آن احمق که راه چاره در مداوای‌او مسدود است .

اگر در کتاب شریف اصول کافي مشاهده نمائید که علي بن اسباط ازمردی‌از اصحاب‌ماز اهل خراسان ازاولاد ابراهیم بن سیار مرفوعاً ازحضرت صادق سلام الله علیه نقل می نماید که آنحضرت گفت تحقیقاً خدایتعالی دانست که گناه بهتراست برای مؤمن تاعجب اگر ازاین‌قرارنمی بود مبتلا نمی کرد بگناهی صاحب‌ایمانی را یعنی چه .

ویا اینکه بچه سبب حضرت صادق سلام الله علیه از حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل می‌نماید که آنحضرت گفت ازجانب حق متعال وحی بداود علی نبیّنا وآله وعلیه السلام رسید ای داود بگناه کاران بشارت ده وصدیقین را بترسان ، داود عرضه‌داشت چگونه گناهکارانرا بشارت‌وصدیقین‌را بترسانم درحالی که بایستی بعکس‌این‌مأمور شوم؟وحی شد ای داود بگناه‌کاران بشارت ده که من توبه کرده‌را از گناه عفو می نمایم وصدیقین‌را بترسان از این که عجب بخود بخاطر عملهایشان راه ندهند‌تحقیقاً بنده ای نیست که عجب بر حسنات خود کند مگر اینکه هلاك میشود . مگر اتّفاق نیافتادآنچه شاهد مدّعاست کلینی رضوان الله علیه درکافي از احمدبن ابي‌داود از بعضی ازاصحاب ما از یکی از صادقین علیهما‌السلام نقل می‌نماید که دو نفر مرد بمسجد وارد گردیدند یکی عابد وآندیگری فاسق بود وخارج گردیدند ازمسجددر حالی که فاسق صدیق وعابد فاسق کشته بود وجهتش این‌بود که‌عابدبمسجد داخل میشد در حالی که بعبادتش می نازید ومی بالید وباین فاسق گردید ، امّا فکر فاسق در

طریق ندم وپشمانی از گناه بود و از آنچه از گناهان کرده بود استغفار میکرد .

پس بهر صاحب تقوائی وظیفه همانست که حضرت مولی الموحدین سلام الله علیه دروصف متّقی ها فرمود :

« إذا زكي أحدهم خاف ممّا يقال له فيقول : أنا أعلم بنفسي من غيري وربّي أعلم بنفسي منّي اللّهمّ لاتؤاخذني بما يقولون و اجعلني أفضل ممّا يظنّون واغفرلي مالا يعلمون » .

علاوه بر این که از خطر عجب پرهیز باید کرد دست توسّل بذیل عنایت حضرت ربّ الأرباب باید زدوافضل ازآنچه گمان خلق است از او تقاضا بایدنمود باز هم آنچه نمی دانند از گناهان آمرزش آن‌را از دربار قدس الهی باید خواست.

« فمن علامة أحدهم أنك ترى له قوّة في دين» نشانهٔ هریك ازآنها که تواورا بینی آنستکه درکار دین‌بسیارنیرومند است‌زیرا دین که عبارت ازیك‌سلسلهٔ‌اعتقاديّات حقّه واخلاق پسندیده واعمال نیکو و بر کناری ازهر نوع فکرفاسد و اعتقاد پلید و اخلاق زشت واعمال‌ناپسندیده است گوئی عبارت از درون‌آدمی وروح‌انسانی است مثل اینکه آدم‌دوشق گردیده است یکی صورت ظاهر او که رو بدنیا دارد و خود او ازدنیا و جهان دنی است ، دوّم سیرت او که از ملکوتست زیبائی و صفات حمیده و اعمال پسندیده پیرایه اوست « فطرة الله الّتي‌فطر الناس عليها لاتبديل لخلق الله ذلك الدّين‌القيّم ولكن أكثرالنّاس لايعلمون » .

بحدّی این تقسیم عادلانه ودقیق است که بهمان اندازه که صورت ظاهر رو بدنیا ومعتقد باداره شؤن زندگانیست باطن ذات وروح هم اذعان بحق وحقیقت‌دارد ومعترف بآنست .

در کتاب غوالی اللئالی از حضرت رسالت پناهي صلی الله علیه وآله منقولست که فرمود : « کلّ مولود يولد على الفطرة حتّى‌يكون أبواه يهوّدانه و ينصّرانه ويمجّسانه ».

یعنی هر مولودی ولادت ونحوه خلقت او طوریست که خود بخود شاهد مدبّرغیبی وخدای تواناست اگر دست خیانت پدر و مادر کجرو یهودی ونصراني و مجوسي

باو نرسدواورامنحرف نسازد اذعان واعتقاد بمقام الوهيّت که اصل دین است‌خواهد کرد و بیکی بعد از دیگری از مقدّسات دیانتی منتقل خواهد گشت گوئی اشاره باین رمز است آنچه شبستری گوید :

سر بـر آورد از گریبانت ☆ دست او طوق گردن جانت
در کش اندر زه گریبان سر ☆ بچپ وراست وپیش پس منگر
هست از دامن تو تـا ره جیب ☆ آسمان پـایهٔ سراچـه غیب

صاحبان تقوی طبق فطرة از روی اراده قدم برداشته در دین آنـان را قوی می بینم گوئی عمل آنان طبق مفاد وصیّت حضرت مولی الموحدین سلام‌الله علیه است که :

در کتاب شریف اصول‌کافي از عليّ بن ابراهیم بن عیسی بن عبید ازأبي‌جمیله نقل می نماید که گفت حضرت صادق سلام الله علیه فرمود در وصیّت حضرت‌مولی الموحدین‌سلام‌الله‌علیه بودزمانی که‌بلیّه‌ای بشما رخداد مالتانرا فدای جانتان‌نمائید و زمانی که نازلهٔ نزول کرد نفسهایتان را فدای دین خودتان قرار دهید بدانید تحقیقاً هالك کسیست که‌دینش هلاك گردیده ، وغارت شده‌آنیست که دینش بغارت رفته‌آگاه باشید تحقیقاً فقری پس از بهشت نیست وغنائی بعد از دخول بآتش‌نمی باشد نه اسیرش آزاد میشود ونه بخطر وضرر افتاده اش روی سلامتی بخود می بیند بلی نقطه که مرکز اتّکاء هر انسانی می تواند باشد وسعادتمندی هر فردی ازافراد آدمی‌را ازجهت دنیاوآخرت‌تواندتأمین بنماید فقط دین است اگر دین‌بهلاکت‌رسد کسانی که درهمچو محیط هستند هلاکند ،تاریخ دنیا آنقدر ازهلاکت اقوام‌وملل بخاطر هلاکت دین در میانهٔ آنها بیاد ما میآورد که ازذکر شاهد بی نیاز میشویم چون همّتهای بزرگ جامعه اسلامي در پرتو سستی دردین رو بسستی کرد و فساد بر اخلاق مسلمین غلبه نمود عزائم دینی را پاره کرده و از شهوات نفسانیّه تبعیّت نمودند ودرسر حکومت بدون مراعات حرمت اسلام مسلمین باهم جنگیدند و اگر همین‌این راه خطارا نمی پیمودند جزمسلمان دردنیا پیدا نمی‌شد .

آری حقیقت روشن دین فطری همه را بخود جذب میکرد مصیبت و تمام مصیبتها که بمسلمین وارد آمد جز آنچه که دستهای خیانت ایشان باعث گردید که عبارت از هلاکت دین باشد امری دیگر نبود ، این بود که حکومت بزرگ اسلامی را از کفشان گرفت و مجد وبزرگواری از آنان گرفته شد دشمنانشان از اطراف بآنها هجوم آوردند وتا بقلب آنان هم تاختند .

مغول مثل ملخ ازشرق واروپائیها ازغرب زیرورو کردند آنچه‌را که اسلام پی‌ریزی کرده وسر بآسمان کشیده بود ، آبادیها در اثر تعدّی دشمن و گمراهی مسلمین پایمال‌شد وچون ازجاده قرآن بکنار افتاده و اخلاق بزرگ دینی را ازخود بکنارنمودند بادست جانی خودبرخویشتن کردند آنچه را که دیگران عاجزازمثل آن ستم بودند .

قوت دردین که از سجیّه مسلمین صدر اول بود مملکت اندلس را درسال ۷۱۱ میلادی‌زمانی که خلیفه دهم دردمشق برتخت نشست‌بادوازده هزار نفر بدست‌قدرت گرفت ، مملکتی که درنظر قشون فاتح اسلامی حیرت انگیز از حیث آب و هوا و اراضی پرنعمت وعمران وآبادیها وابنیهٔ قدیمه بود و در برابر چشم سرداران اسلام بسیار زیبا جلوه کرد ، یکی از آنان در مکتوب خود بعنوان خلیفه می‌نویسد که این مملکت درقشنگی‌آسمان وزمین شام‌ودرنظافت آب وهوا یمن‌ودر گل وریاحین و انواع عطریات هند،درثروت وحاصل خیزی مصر،ودر احجار کریمه چین میباشد و چند ماهی طول نکشید که سرتاسر این کشور مسخر بمسلمین شد وتمام شهرهای بزرگ مانند قرطبه مالقه غرناطه طلیطله دروازهارا بروی‌این سپاه فاتح گشودند . شهرهائی بدون مزاحمت فتح شده و بتصرف مسلمین درآمدند ، و در طلیطله که پایتخت مسیحیان بود بیست‌وپنج تاج از سلاطین گت بدست آنها افتاد .

ورفتار مسلمین باسکنه اندلس همان رفتاری بود که باسکنهٔ مصر وشام‌نموده بودند ، اختیار اموال و معابد و قوانین آنهارا بخودشان واگذار کرده ونیز آنهارا مختار نمودند تحت حکومت حکام وقضات هم کیش خود باقی مانده مطابق شروط

چندی هرساله جزیه‌ای بپردازند که مقدار آن در امراء واشراف یك دینار ودرعامه نصف دینار بوده است ، وآن شروط هم بقدری سبك وسهل وساده بود که مردم همهٔ آنهارابدون درنگ‌قبول نموده‌وجز یك‌عده ارباب ثروت وصاحبان‌اراضی گردنکش دیگر برای مسلمین ضرورتی باقی نماند که با کسی مقابل شوند ، امّا زد وخورد با ارباب ملك هم آنقدر طول نکشید بلکه در ظرف دو سال تمام کشمکشها خاتمه پذیرفت ومسلمین کاملاً براین مملکت استیلاء پیدا کردند .

فتحی که دوسال زیادتر طول نکشید تامدّت هشتصد سال سلطنت اسلامی را درآنجا مستقر ساخت .

همین اندلس در اثر هلاکت دین‌وفساد اخلاق وترك عمل بقرآن‌عظیم‌الشأن الهی قطعه قطعه از داخل بحکومتهای کوچك منقسم گردید مسیحیان متواری‌آن مملکت که درگوشه و کنار بلاد ادامه بزندگی خود میدادند طمع بسلطنت ازدست رفته خودبردندکار بجائی کشید که‌آخرین سلطان غرناطه أبوعبدالله بن ابی‌الحسن حاضر بتسلیم گردید وهفتاد روز مهلت گرفت .

آری آرزو داشتند قوّه وقشون ازآن سر دریا بحمایتشان برسددشمن از این انتظار بیدارتر گشته وقشون‌را بغرناطه چون دست بند بدست محیط نمود . طوری راه را گرفت که مجال عبور ومرور برای احدی نماند .

اگر سختگیری‌را هم نمی نمود باز خبری نبود زیرا سلاطین اسلام بفتنه‌های داخلی خودشان مشغول ویکی بادیگری بمحاربه پرداخته بودند ، علاوه براین که عامه مسلمین را یأس احاطه نموده وتصوّر نمی کردند از نو دولت اسلامی را توان درماوراء بحر نگه داشت جهاد را دراین راه عبث دانسته ونزول‌این بدبختی‌را خیال میکردند ، اهل غرناطه خودشانرا بالیت و لعلّ شاد میکردند لیکن گرسنگی با دندانهای خود آنانرا فشار میداد ، ابو عبد الله دید انتظار آخر مدّت بی نتیجه و جز ضیق و گرسنگی سودی نخواهد بخشید ومدد کمی هم نخواهد رسید گرچه وقتی‌هم برسد که یك‌نفر باقی مانده باشد،باروٴساء مشورت کرد اشاره بتسلیم‌نمودند

بی آنکه مدت مهلت بگذرد دربیستم دسامبر وزیرش یوسف‌بن گماشته را بارهینه‌ها بفردیناند پادشاه مسیحی فرستاد و دو اسب نجیب عربی بایك شمشیر بسیار گران قیمت‌هم هدیه روانه داشت ، روز دوّم بود که درویشی باسم‌حامد بن زراره قیام کرد ودر کوچه بازار فریاد زده ومردم را بجهاد ودفاع دعوت نموده و گفت بزودی بشما مدد ازصحرا خواهد رسید و امید بزرگی بفرج هست لکن ملك عبد الله و رؤساء خیانت می نمایند قیل وقال زیاد شد بملك عبد الله لعنت ها کردند واورا باخیانت یاد کردند که دین ووطن‌را فروخته است ، بیست هزار نفر از اهل غرناطه‌شمشیرها بگردن انداختند وبکوی وبازار آمده ضوضائی شد که فضارا پر کرد همه عزم‌جهاد کرده واز خدایتعالی استمداد در دفع دشمن نمودند یکروز تا مقداری هم ازشب‌در حرکت بودند ناگهان بادتندی وزید مردم بخانه‌هایشان پناهنده گشته و هیجان با وزیدن باد خوابید ، فردای آن روز ملك عبدالله از قصر الحمراء باروساء بلدبمیانه مردم آمد و آنهارا خطاب کرده و گفت گناهی جز گناه من نیست من آنم که عاق والدم گردیده و دشمنانرا بمملکت جلب کردم لکن خدا دربرابر گناهانم مراخذ کرد و تمامی نقمت را بسر من فرود آورد اینك منم که این معاهده را برای‌خاطر شما ومحض این که خون شما بدون فائده ریخته نشود و بچه‌هایتان یتیم گشته واز گرسنگی نمیرند و زنهایتان و بستگان شما در طوفان محاربه گرفتار نگردند و املاك و اموال و آزادی وشریعت ودیانت شما درسایه پادشاهانی که سعیدتر ازجهت طالع از أبی عبدالله مشوم هستند محفوظ بماند بعهده گرفته و این معاهده را بستم درخاطر مردم کلام او رقّت آور گردید وحقدسینه شان فرو نشست وآنچه‌خشونت درقلبهایشان پدید گردیده بود بنرمی رخ نهاد .

درهمان حال ابوعبدالله بآن دو پادشاه پیغام فرستاده و تسلیم در روز آینده از بهر اینکه حذر از تجدّد حوادث انقلابی نموده باشد اعلام کرد آنان حاضر گردیدند که به‌الحمراء داخل شوند طوری که ابو عبدالله و خانواده وحشم او تمام شب‌را بیدار و مهیّابخروج گردیده و بهاء وجمال الحمراء را با اشك‌چشم‌خودشان

شسته و نواحی آنرا بانوحه‌های خود پر کردند و آنچه از ذخائر بود باسترها بار کرده وقبل‌از آنکه صبح طلوع کندحرم ابوعبدالله و اهل قصر از یکی ازدروازه‌ها که جمعی از سواره نظام مسلمین که در اطاعت ابو عبد الله باقی مانده بودند و در آنجا منتظر خروجش بودند خارج گردیدند در حالی که مردم در خواب و راه ها خالی بود بیرون رفتند .

امّا عائشه آزاده‌والده ابو عبدالله صاحب‌جلادت و متجمله بود اما عیال‌وسائر کنیزکان قصر گریه چشمانشانرا زخم کرده ، و اشك دررویشان جا نموده بود ، همین که موکب بیکی از دهات در راه‌بشرات رسید ایستاده و منتظر وصول‌ابوعبدالله گشتند ، وقتی که آفتاب سرزد جمعی از سواره ها وپیاده گان با هرناندودولاتافیر و مطران افیلا آمده واز یکی از درهای شهر طوری که قرار گذاری کرده بودند وارد شدند سلطان با آنها ملاقات نموده و بمطران گفت بیا این حصارها راکه خدا بدست شما وارد ساخت تا عقاب کرده باشد بمسلمین دربرابر اعمال آنها آنکه قدم پیس کرد تا با دوپادشاه ملاقات کند قشون پیش رفت و داخل الحمراء گردید فردیناند و ایزابلا منتظر بودند تا اینکه بیرقهای اسپانیا را در بالای برج های الحمراء به بینند مدّتی گذشت با این که چشم دوخته بودند چیزی ندیدند از وقوع حادثه ترسیدند لکن جز قلیلی نگذشت تا این که بیرق صلیب بالای‌برج های الحمراء درحالیکه بیرق مار یعقوب هم در کنار آن بود باهتزاز برآمدصدای قشون با اظهار شعف بلند شد همین که آندو پادشاه این را مشاهده کردند بعنوان شکر زانو زدند همه امراء بآنان اقتداء نمودند ، سران لشکر و قشون هم تبعیت کردند چون شکر گذاری تمام شد از نوهمگی بحرکت درآمده تا اینکه در کنار جامع کوچکی در نزدیکی نهر ابوعبدالله شقی بسلطان ملاقات کرد همین که چشمهایشان بهم دیگر برخورد ابوعبدالله خواست باحترام آندو مسیحی پیاده شود او را از این عمل منع نمودند پشت خم نمود تا دست آنطاغی را ببوسد فردیناند نگذاشت بلکه گویندحاضر هم نشد دستش‌را بدهد تا او ببوسد وپسر ابوعبدالله که

درپیش او گرو بود تسلیم کرده و خوب از ابوعبدالله استقبال کرد ، اما ابو عبدالله پسرش را در آغوش کشید و اورا بوسید گوئی شقا و بدبختی از این روبرو گردیدن ازنو تجدید شد .

در اینموقع ابوعبدالله کلید های مملکت را تسلیم کرد در حالی که میگفت این کلیدها آخر بقیه از سلطان عرب در اسپانیا است بگیر ملك و متاع و اشخاص ما صبح کرد در صورتی که از مشیت خدای تعالی بشما واگذار گردید آنرا با رأفتی که وعده داده ای و ما منتظرش هستیم بگیر ، فردنیاند جواب داد آنچه وعده داده ایم بی شك عمل مینمائیم و امید است از مصاحبه ما برای شما حظی باشد که درعداوت ما نداشته اید ، آنوقت فردیناند کلید ها را بملکه داد ملکه هم به پسرش برنس جویان و او هم بکونت تندیله که قائد غرناطه معین گردیده بود اعطاء کرد آنوقت ابوعبدالله ازآنان جدا گردیده وقصد مقری نمود که برای اودر وادی برشانه تعیین گشته بود آنطاغی و زنش رو بشهر در آوردند در حالی که آواز موزیك از دور شنیده میشد روز تسلیم وارد شهر ازترس نگردیدند و منتظر نشستند تا تمامی قشون را جابجا کردند ازبسکه ازنام غرناطه دربیم بودند اما سلطان سلطنت ازدست داده دو مرحله از شهر غرناطه که دور شد ببالای بلندی رسید که مشرف بغرناطه بود ایستاد تا این که مقر سلطنت خود را وداع نماید زیرا با جمال تر ازغرناطه در نظرش نبود .

قدری تأمل در برجها و قلعه ها و مناره های سربآسمان کشیده بی نظیرش نموده و در پشت سرش حاشیه و قشونی که از او جدا نگشته بود ایستاده و حیران نگاه میکردند در حالی که آنان را حزن وغصه گنگ و لال کرده بود همین وقت دودی از بالای قلعه برخاست وصداهای توپ ها بغرش در آمده و اعلام نمود که شاه بحوزه اسپانیول وارد گشته ودولت اسلام پایان یافت ، همین جا بود که قلب ابوعبدالله از اختیارش دررفت و اشك از دیدگان ریخته صیحه زد و گفت الله اکبر اشك از چشمها سرازیر گردید و ابرهای دیده ها باریدن گرفت مادرش عائشه آزاده که با

شدت مشهور بود باو گفت حق داری چون زنان گریه کنی در برابر آنچه عاجز آمدی مردانه از آن دفاع نمائی .

این همان کلمهٔ مشهوره است که جمیع تواریخ اورا نقل نموده اند یوسف وزیر او هرچه سعی کرد تسلی دهد قلب او آرام نگرفت و دیدگان او از اشك مالامال بود و می گفت کدام بدبختی ببدبختی من میرسد همین جایگاه رااسپانیائیها آخر حسرات مغربی نام نهادند .

فردیناند که ازترس شبیخون داخل شهر نشد دو امیر موسوم بهمر گیز فیلنه و کونت تندیله را باسه هزار سواره وقشونی ازپیادگان بهمراهی امیرسیدی یحیی که پس ازآنی که قبول نصرانیت کرد نامش الدون الونزود و غرناطه شد وامیر اسطول شدبشهر فرستاد تمامی برجها را گرفتند وبیرقهای اسپانیارا بروی باروها افراشتند درششم نیایر آندو پادشاه وارد شهر گردیدند و بمسجد اعظم غرناطه آمده و آنرا بکلیسا تبدیل نمودند .

در سال ۱۹۳۰ که امیر شکیب ارسلان در اثناء زیارت غرناطه باین مسجد کلیسا گردیده وارد گشته است میگوید مدفن فردیناند و ایزابلا را در نزدیك این کلیسا دیدم و تصاویر کثیری بدیوار های آن دیدم که از جمله صورت جماعتی از مسلمین اندلس از مرد و زن بودند که در مقابل کشیش های اسپانیا بنصرانیت وارد میگردیدند (در حالی که بروی آنان غبار مرگ نشسته بود) و محض اداء شکر این نعمت بزرگ که قسمت نصاری گردید نماز درآنجا خوانده و برای قبول تبریك و تهنیت این فتح بزرگ جلوس نمودند .

امراء و سران قشون و محترمین اسپانیا بحضور برای تهنیت حاضر گردیده دست آندو نفر مسیحی را بوسیده و تبریك میگفتند جنگی که ده سال طول کشیده و خونها ریخته شد خاتمه پذیرفت و دولت اسلامی پس ازهفتصدو هفتاد وهشت سال ادامه منقرض گردید .

ابوعبدالله دروادی برشانه برسر قطعات و املاکی که ازطرف طاغی مسیحی

از بهر او معین شده بود رفته وزیرش یوسف بن گماشته هم ملازم او بود بی آنکه گرفتاریهای سلطنت را داشته باشد طول نکشید که بخاطرش آنچه از دستش رفته افتاد آتش آه از دلش زبانه کشید در طول این مدت ازطرف طاغی مسیحی سعی ها شد تا او را بدین عیسوی وارد بسازند ولی این کوشش بجائی نرسید چون وجود ابوعبدالله در آنمنطقه باعث خوف سلطان مسیحی ازقیام مسلمین بود در سال ۱۴۹۶ میلادی یوسف بن گماشته را خواسته و علاقجات ابوعبدالله را بهشت هزار دوکا از طلا خرید بی آنکه صاحب ملك مستحضر باشد پولها را برداشته و بخدمت آقایش آورد و در برابرش ریخته و گفت آقایم ماندن شما را در اینجا خطری دیدم زیرا اروپائی‌ها اهل‌اقدام وخون ریزی‌اند بعید نیست قیام کنند وآتش قیام‌دامنگیر شما هم بشود علاوه بر این مادامی که اینجا هستید روحاً معذّب میباشید چون سلطان این منطقه بوده اید در حالی که‌امیدی بعودت‌آن سلطنت نیست‌راحت تر این‌بنظرم رسید املاك شما را بفروشم و پولش را گرفته و بخدمت تقدیم نمایم‌تا اراضی وسعت دارتری درآنطرف دریا بخرید .

ابوعبدالله که این کلمات را شنید غضب باو مستولی گردید شمشیرش را کشید خواست گردن یوسف بن گماشته را بزند وزیر پا بفرار نهاد ابوعبدالله تنها ماند و بتفکر فرورفت طولی نکشیدبحالت عادی باز گشت و دانست اگر علاقمندی فردنیاند باین معامله نمی‌شد این داد و ستد واقع نمی گردید و ممکن‌است که‌حق با وزیر باشد کسان خود راجمع کرده و اموال‌و کنوز خود را گردآورده وبیکی از سرحدات رهسپار گشته و جمع زیادی از اقوامش اورا مشایعت کرده وبه سهلی این سفر درباره اش دعاء کردند همین که سوار کشتی گردید و کوههای غرناطه در چشمش ناپدید گشت اشگ ازدیده گانش بارید و آه از نهادش شعله کشید بملیلا نزول کرده و ازآنجا بفاس رفت وبسلطان آنجا وارد گشته و ازآنچه‌بر او گذشته بود تأسفها خورد ،در پاره تواریخ اسپانیاست که پس از چهل وچهار سال دربدری‌در یکی از وقایع با سلطان فاس کشته شد و در اینجا یکی از مورخین می گوید در

راه دفاع از مملکت دیگری پس از اینکه ترسید از دفاع در مملکت خویشتن کشته گشت .

برادران کوچك و مادری او در غرناطه ماندند ونصرانی گردیدند گر چه اسقف اول غرناطه هرناند وتالافیره مرد حلیم و عادل بود ومعامله نیکو بامغربی‌ها کرد و نگذاشت آنان جور نمایند و عربی یاد گرفت و عربی نمازمیخواند بادست او هزاران‌مغربی مرتد گردیده فقط سه هزارنفر دریك روز نصرانی‌شدند .

اما گردینال کسیمیناس که از دسته محاربه کنند گان کلیسا بود راه ستم - گری‌پیش گرفت و بزجردهی تمایل کرد و بد معامله با مسلمین نمود و ملکه ایزابلد را بنقطه سیاهی در تاریخ حیاتش از قربانی ساختن‌مسلمین و تبعید آنها و با زور نصرانی ساختن شان رهنمون شد در بیازین زنی را حبس در این باره نمودند مسلمانهای بیازین قیام کرده و مسلح گشتند ونزدیك شد باقشون نصاری بجنگند و خونها ریخته شود که مطران‌هرناندو که با دوستی موصوف بود با چند نفربدون اسلحه بمیانهٔ مسلمین آمد و بشکایت ایشان رسید گی کرده و تقبّل از آنها نمود و خطر را بأمن مبدل ساخت .

اما کسیمیناس با فشاری نمود آنقدر که ملکه را اغواء کرد وامریه باکراه مسلمین بیکی از دو امر صادر شد یا جلاء از وطن گشته و یـا نصرانیت قبول بنمایند آنان فراموش نمی‌نمودند این را که مسلمین از سلاله نصرانی ها در اصل هستند و باید بدین آبائشان باز گردند لذا بدرهای مساجد قفل زده و کتابها را که ثمره قرون و زبده مدّتها بود سوزانیدند در بعضی کتابهای آسپانیا ذکر شده که در یکروز در غرناطه یك ملیون کتاب سوزانیدند و جـز کتابهای متعلّـق بطب و ریاضیات کتابی باقی نگذاشتند .

با این همه گمان میرفت فرجی بمسلمین با غلبه‌حکومت حاصل شود عکس این نتیجه هم بخشید پس از آنکه مسلمین از روی اکراه نصرانی شدند در تحت نظر دیوان تفتیش قرار گرفتند که درسال ۱۴۸۰ تاسیس گردیدعمل این دیوانخانه

باین مقرر شده بود که هر کس که نصرانیت او ثابت نمی شد باآتش میسوزانیدند درحالی که جمیع مسلمین که اجبارا نصرانی شده بودند از نصرانیت قلیلی هم نمی‌دانستند ومرتکب گناه شدن آنان در نظر دیوان تفتیش از اسهل امور بودقربان دادن این جماعت بدبخت فلك زده بشکلی شروع گردید که نظیر آن اتفاق نیافتاده است اگر صاحبان املاك و مزارع برای این که از دست رنج مسلمین بخیر ودولت برسند از زارع وصنعت گرمسلمان که برای آنان فعالیت می نمودند دفاع میکردند رجال دیوانخانهٔ تفتیش بنحوهای مختلف سعی میکردند و آنان را وادار بعدم دفاع می نمودند .

تا کار بجائی از وحشی گری کشید تا بعضي اسقف ها را رافت ورقت گرفت و مراجعه ببابا کرده و سؤال از او کردند وقتی که وادار بنصرانی گردیدن درتحت تهدید وسوزانیدن جائز گردد نصرانی شدن باطل میشود .

بابا آنروز بونیفاس هشتم بود جواب داد تهدید با مرگ اکراهی که باطل کننده مشروعیت تنصّر باشد نیست اکراه اکراه نمیشود مگر اینکه مسلمانـرا بمعمودیه بکشند در حالیکه دست های او را بسته و بپاهایش زنجیر زده باشندبااین حال او داد زده و بلند فریاد کشیده حاضر بقبول نصرانیّت نگردد در حالیکه بابا می‌دانست مسلمانی که بدینحال بخواهد از نصرانیّت خود را بکنار کشد پیش از آنکه فریاد کند باید بمیرد و کشته شود .

راستی احساسات نوع دوستی ووجدان بابا را باید دید و تعجب کرد در این سالها بود که این فجایع جریان داشت پانزده هزار از مسلمانهای بلنتیّه بافریقا فرار نمودند وضرر بصاحبان املاك ازجهةخرابي مزارع ایشان متوجه شد وبامپراطور شادیکان بشدّت شکایت کردند دستور داد کمسیونی برای حل این مشکل تشکیل شود پس از مذاکرات طویله قرار عجیبی از این کمسیون صادر گردید وآن قرار این بود مسلمان راجبراً وادار بنصرانیّت نمودن گناهست عامل آن بتعاقب دربرابر

عمل کردش می باشد إلاّ اینکه اثر تعمید زائل نمیشود و مسلمانی که جبراً غسل تعمید باو داده شده است واجبست درنصرانیّت باقی بماند :

(شایسته است صاحبان وجدان پاك این ریاء و این تعلیل را مورد دقت قرار دهند و شکرمی‌نمائیم الحمدلله تاریخ اسلام از این نحوه آلودگی‌هابر کناروحرّیت دینی کاملا در آن محفوظ است) .

خدایتعالی همین‌طور از شرّ خیر باقی میگذارد ، مختصر این که مسلمین را بنظر دیوان تفتیش ارجاع نمودنددرحالی که آنان بسیط تر قواعد مسیحیه راجاهل بودند و این دیوان بود گاه پنهانی و گاه آشکارا از کلی و جزئی اعمال مسلمین خورده گیری میکرد وازجمیع شعائر دینی که آنان را منع کرد سهلست بلکه ازهمه عادات ومذاهب شئون وزند گی ممنوع گردیدند گرچه علاقه‌ای هم بدین نداشته است کسی که چون دانسته میشد که گوشت خوك ویا میته نمی‌خورد با شدید ترین عقابی معاقب میگردید و اگر می شناختند کسی را که شراب نمیخورد یا گفته میشد که مردهٔ خودشانرا در کفنی نظیف کفن کرده در تحت تعقیب و کیفر قرار می دادند نظافت اصولاً گناهی شمرده میشد که عقاب بآن مینمودند .

درسال ۱۵۹۷در طلیطله مردی باسم مورلیکور بارتویوم شانجه بدست آمد که دیدند خیلی نظیف است بسیار عذابش دادند تا اینکه اقرار کرد که از روی عقیده تنظیف مینماید بحبس مؤبد محکومش کردند وآنچه دارائی داشت بنفع دولت ضبط نمودند .

قرآنی در خانهٔ پیره‌زنی که نامش ایزابلا زاسیم بود یافتند با اینکه گفت قادر بقرائت آن نیست فائده نبخشیدوعذابش دادند لکن چون عمرش از نود گذشته بود دراهانتش باین قناعت کردند که اورا بالاغی سوار کرده و در کوچه و بازار بگردش درآوردند و لوحه‌ای بگردنش آویختند که نام و گناهانش را درآن نوشته بودند آنگاه بزندانش بردند آنقدر درحبس ماند که دانستند دستورهای مسیحیّت

را یاد گرفته بسیاری اززن ها که گوشت‌میته رانخورده و بسگها داده‌بودندباتبعید تنبیه گردیدند.

مقصد ازاین‌تحریر این‌بود دردین‌کاتولیکی دخول‌خیرمحض‌وخلاص ازعذاب جحیم معرفي میشد زمانی که وسائل مستعمله در ادخال‌غیر کاتولیك بمذهب کاتولیك بدی میکرد گذشت از آن لازم بوده زیرا غایت که نصرانیت منظور گشته بود مستحسن بود همین‌طور بنفسهای‌خودشان درآنچه عمل میکردند اجازه داده ودرباره مسلمین اسپانیا و یهوداجراء نمودند همه این ستمها باامر باباهاورؤساء کلیسا اجراء میگشت وبسیار نادر اتفاق میافتاد که کسی از این رقم ستم‌ها جلو گیری نماید از این راه بوده که درجنگ بین الملل دوّم وقتیکه مناقشه در میانه احزاب فاشیست و واتیکان از جهة قول موسولینی رئیس فاشیست و رئیس حکومت که واجبست برفاشیست اینکه دشمنانش‌را اکراه بفاشیستی نمایند وقول جریده واتیکان که این مخالف مبادی مسیحیه است مضطر کرد موسولینی روی تحت امضاء یکی ازیارانش نشر نماید و یاد آور بشود مبادی کنیسه را که در بارهٔ دشمنانش کرده ویکی بعد از دیگری بابا ها را شمرد که امر صادر بقتل عام و سوزانیدن باآتش کرده وهمه گونه عذابهارا اجازه‌بخاطرمجدرب کرده بودند که ازجمله یولیوس واینوشنیوس و غریغورس و اسکندر بود جیاوغیرهم باشند ،این فشارهای فوق الطاقة بود که باعث گشت هزارها از مسلمین اسپانیابفاس و هزارهابتلمشان وجمهوری از ایشان‌بتونس خارج شوند ، ومسلّط شود بایشان اعرابی که ازخدا نمی‌ترسیده اند وراه بر ایشان بزنند و اموالشان را بغارت برند و کمی ازآنها از این مضرت جان بسلامت ببرند.

فیلیسبو که یکی از سلاطین آن اوان بوده اعتراف مینماید که مسلمین قلباً بنصرانیّت تمایلی ندارند ووصیّت هایشان بآنها مفید نیفتاده و عیاناً دیده اند که زیادی از ایشانرا بآتش سوزانیدند چون استمرار در دین اسلام داشتند تا این که میگوید اخراج اینها از میانهٔ خودتان باعث اصلاح مفاسد ناشی از باقی ماندن‌آنها در مملکت ماست لذا ارادهٔ‌اخراجشان جملة نمودم تا کدورت واقع و متوقع ازمیان

نصاری که رعیت ما ومطیع‌اوامر مایند برداشته بشود و تبعیدشان کردم ببلدمسلمین که همدین آنانند.

در کتاب تمدّن اسلام کوستالوبون فرانسوی در صفحهٔ (۳۵۲) مینویسد فردیناند مطابقه معاهده ایکه با مسلمین بسته بود در مذهب و زبان بآنها آزادی‌داد لیکن از سال ۱۴۹۹ میلادی بنای تعدی و جور را گذاشته بالاخره درطول یکقرن باخراجشان منتهی گردید در ابتداء آنها را بجور وعنف مسیحی نموده و بعد ببهانهٔ اینکه مسیحی هستندهمه رابدیوان عدالت مقدّس مذهبی سپردند.

دیوان مزبور محکمهٔ تفتیش مذهبی دیوانی بود که برای مجازات اشخاص بی عقیده ای که در یکی از مسائل مذهبی کاتولیك روم تردید میکردند تشکیل یافته بود این اشخاص را خارجی مینامیدند و هر گونه ظلم و جوریرا نسبت بآن‌ها جایز میدانستند و درآخر سزای این بدبخت‌ها سوزاندن در آتش مقرر شده بود ابتداء این دیوان در اندلس در قسطنطنیّه سنة ۱۲۹۰ تشکیل یافته لیکن در سنهٔ ۱۴۸۰ فردنیاند و ایزابل دوباره هم آن را برپا کردند و در سنه ۱۴۸۱ تقریبا سه هزار نفر طعمهٔ حریق شده و سیزده هزار نفر بمجازاتهای دیگر رسیدند محکمهٔ مزبور تا حدی که ممکن بود ایشان را در آتش انداخته سوزانید و چون این عمل بکندی پیش میرفت وصدها هزار اشخاص را سوزانیدن‌کاری بس مشکل بود لذاشق دیگری را که اخراج مسلمین باشد درنظر گرفتند اسقف اعظم طلیطله که رئیس محکمه مقدس فوق الذکر بود راي داد که تمام اعراب غیر مسیحی را با زن وبچه از دم شمشیر بگذرانند راهبی بلدانام از اسقف اعظم قدمی‌جلوتر گذاشت و روی‌این اصل که چون یقین نیست این اعراب غیر مسیحي از روی حقیقت مذهب اختیار کرده باشند و خدا خود درآخرت دوزخي را و بهشتی را ازهم تمیز خواهد دادلذا رأي داد که تمام اعراب را بلااستثناء (مسیحی و مسلمان) بقتل برسانند اگر چه جمعی از کشیشها این رأی را پسندیده وتأیید نمودندلکن حکومت باخود اندیشید که شاید ایشان بآسانی زیر بار این جنایت نروند لذا در سال ۱۶۱۰ میلادی‌اعلانی

انتشارداد که تمام آنها یکمرتبه از مملکت خارج‌شوند .

بلدا راهب فوق الذکر با نهایت مسرّت وخوشی بیان میکند که سه قسمت این جمعیت در اثناء راه‌بقتل رسیدند و مخصوصاً در یکی از این مهاجرتها که درآن یکصد و چهل هزار نفر مسلمان بطرف افریقامیرفتند یکصد هزارنفر مقتول شدند در ظرف چند ماهی زیاده ازیك مليون مسلمان از اندلس خارج گردیدند ومطابق تخمینی که در این باب از سدیلت واکثر مورخین بعمل آمده است از ابتدا فتح فردیناند تازمان اخراج مسلمین از اندلس سه ملیون از عده رعایای مملکت کاسته شده است البته بعد ازیك چنین قتل عامی واقعه‌بن بارتلمی را یکی از واقعات عادي و کوچك بشمار آورد و شایدتا کنون هیچیك از بی رحم ترو وحشی ترین‌مملکت گیران عالم دامن خود را آلوده چنین قتل عامی نکرده باشند .

همان اندلسی که در یکدوره بذروۀارتقاء و اعتلاء رسیده بود دفعتا بآخرین درجۀ مذلّت و خواری سقوط نمود ، و شیرازۀ امورزراعت حرفت تجارت علم وادب احصائیه نفوس بکلّي از هم متلاشی گردید .

چنانکه از آن زمان تا کنون که چندین قرن گذشته با وجود کوشش زیاد هنوز اندلس نتوانسته سر بلند کند عدۀ نفوس طلیطله که در دورۀ مسلمین بالغ بر دویست هزار نفر بود اکنون تمام آن زیاده از هفده هزار نفرنمی‌باشد و در قرطبه که یك مليون نفوس بود فعلا بچهل و دو هزار تقلیل یافته است من‌جمله که ازیك صد وپنجاه شهری که در قسمت سالدمانك آباد بود گمان نمی‌رود بیشتر ازسیزده شهر باقی مانده باشد .

زمانی که کزیمنس اسقف اعظم کتبی را که تعداد آن بالغ بر هشتاد هزار بود طعمۀ حریق نمود او با خود خیال میکرد که‌آثارد شمنان مذهب مسیح را تا ابد از صفحۀ روزگار محو نموده است لیکن او ازاین نکته غافل بود که آنهاعلاوه بر آثار تحریری آثار دیگری ازخود بیاد گار گذاشته اند که تا ابد برای بقاء نام آنها کافیست .

دارالخلافۀ قرطبه درعلوم و فنون و تجارت مرکز مهمّی شمرده میشد که میتوان گفت با بزرگترین پایتختهای امروزۀاروپا همدوش بوده است . آری‌این‌شهر قدیم امروزه هم برپاست لکن در همچو حالتی که باید قبرستانش نامید فراموش نمیکنم موقعی که باین ویرانۀ عظیم الشأن که وقتی دارای یك ملیون نفوس بود وارد شدم کوچه ها را طوری خلوت وخاموش‌دیدم که باید انسان چندین ساعت در این کوچه‌ها گردش کند تا بیك نفر برخورد نماید که پای دیوار آهسته حرکت میکند ، ازاینحالت واقعاً بدرجه‌ای متأثرشدم که درتمام دورۀ زند گانی‌خیلی کم‌یاد دارم که چنین حال تأثری بمن دست داده‌باشد ، شاهدی دردنیا بهتر از اندلس یافت نمیشود که دلالت بر تأثیر یکقوم فاتح در قوم مفتوح یا تسلّط یکقوم غالب در قوم مغلوب نماید . در دورۀ اسلام‌بأعلی درجه ترقی رسیده وبعد از رفتن مسلمین هم دو باره رو به تنزّل شدید گذاشت چه مثالی از این کاملتر باشد .

الحاصل حقیقةً هلاکت جامعه‌مربوط بهلاکت دین درمیانۀ آنهاست‌وفطرت انسانی شاهد بلزوم تبعیّت از دین است لذا « فمن علامة أحدهم أنّك ترى له قوّة في دين » .

در قضیّه بدر است وقتی که رسول الله ﷺ باصحاب اعلام فرمود که قریش برای اینکه‌نگذارنددست‌شمابمال‌التّجارة آنان‌اصابت‌نماید ازمکّه خارج گردیده‌اند و من از طرف خدا بمحاربه بایشان مأمور گردیده ام ، اصحاب از این حادثه جزع کرده و بسیار هم ترسیدند آنحضرت فرمود بامن مشاوره نمائید ابوبکر بپاخاست و گفت یا رسول الله این قریش و گردنکشان آنست ایمان نیاورده از آنوقت که‌کافر گردیده وذلیل نگشته از آنوقت که عزیز شده‌است ماهم‌برای جنگ‌خارج نگشته‌ایم رسول الله ﷺ امر بجلوس کرد اوهم نشست آنگه باز فرمود با من از راه مشاوره سخن گوئید ، عمر بپا خاست و مثل مقاله ابوبکر سخن راند و دستور جلوس دریافت و نشست .

مقداد رضوان الله علیه برخاست و گفت کسانیکه در مقابل ما هستند قریش

و گردنکشان قریش‌اند در حالیکه ما بتو ایمان آورده و تصدیقت نموده ایم و شهادت داده ایم آنچه باآن آمده‌ای از طرف خدایتعالی حقست اگر بما امر نمائی درمیان ریگهای داغ رفته غوطه ور گردیم و یادر روی خارهای سوراخ کننده باتو شنوبنمائیم هرآینه انجام خواهیم داد و بتو نخواهیم گفت آنچه راکه بنی اسرائیل بموسی علیه السلام گفتند تو با خدایت بجنگ عمالقه برو و بجنگ و ما در اینجا خواهیم نشست ، ولکن خواهیم گفت با خدایت بجنگک برو و ما هم باشما البتّه خواهیم بود و خواهیم جنگید رسول الله ﷺ باو تهنیت فرمود .

گوئی حضرت مولی‌الموحدین سلام‌الله علیه شرح حال مقداد و مقدادصفتان رابیان میفرماید که میگوید « فمن علامة أحدهم أنّك ترى له قوّة في دين » .

حبیب بن عفیف ازدی در اصحاب مولی الموحدین سلام الله علیه و نافع بن هلال در میان اصحاب ابوعبد الله علیه‌السلام هم نظیر آنرا عرضه برامام وقت خویشتن کردند که جناب مقداد بن اسود الکندی بحضرت رسول الله ﷺ عرضه داشت « وحزماً في لين » :

در عین نرمی و همواری در امور زندگانی مآل اندیش است مردم را نرمی و همواری بآدمی جلب مینماید خدایتعالی در مقام تقدیر ازعنایت خود بمقام‌حضرت ختمی مرتبت ﷺ و وصف او با این صفت نیکو میفرماید « فبما رحمة من الله لنت لهم و لو كنت فظّاً غليظ القلب لا نفضّوا من حولك » .

نرمی‌وهمواری بمثال چشمهٔ آب شیرین است که درباره‌اش گفته‌شده :

هر کجا چشمه ای بود شیرین   ملخ و مور و مرغ گرد آیند

گیرندگی این صفت باعث شد که در روایت وارد گردیده است و زیرایمان علم و وزیر علم حلم و وزیر حلم‌ملایمت و نرمیست ودر پیشگاه خدایتعالی ازایمان باو وسهل گیری بمردم امری محبوبتر منظور نگشته .

• و دونفر درنظر شرع با هم مصاحب نشده مگر اینکه اجر عظیم نصیب سهل گیرنده ترین ایشان ملحوظ گردیده است و اوهم محبوبتر عند الله شده است زیرا

در سهل گرفتن و نرمی بخلق الله زیادت و برکت‌است و کسی که از این صفت زیبا محروم گردداز خیر محروم شده‌است درپرتواین‌صفت گرانبهاست که دارندهٔ آن بدلخواه خود از خلق الله میرسد .

خدایتعالی رفیق تر و سهل معامله تر با بندگان خود بوده و این صفت را دوست میدارد ، از نرمی و سهل گیری اوست که حقد بندگانش را بتدریج از آنان برکنار مینماید ، اگر اینطور نمیکرد بعضی از آنها بعض دیگر را از میان بر میداشتند ، و از شواهد سهل گیری اوست که ضدّیت میل‌بعضی‌را با میل آندیگر و نا مساعدی توجّه قلبی برخی را با برخی دیگر تعدیل مینماید . بااینکه میخواهد آنان را از امری برکنار سازد ارتکابشان را بآن امر نا دیده میگیرد تا اینکه احکام شرع اسلام را یکدفعه بآنان‌تحمیل نکرده و بیچاره‌شان ننموده باشد با اینهمه‌مزایا که سهل گیری ونرمی دارد حضرت مولی الموحدین سلام الله علیه در نهج البلاغه میفرماید‌آنوقت که سهل گیری نتیجه معکوس بخشید سختگیری رفاقت میشود هما‌نطوریکه گاهی‌درد دواء و گاهی‌دواء دردمیشوداینست که دروصف صاحبان تقوی میفرماید آنان دارندگان حزم و احتیاط درحین سهل گیری هستند .

آری حضرت رسالت پناهی در وصایای خودش بابی ذرّ غفاری رضوان‌الله‌علیه میفرماید عقلی چون تدبیر نیست ، زیر ورو کردن پیش آمدهاست انسانی را ایمن ازپشیمانی میسازد ، ودر حال‌سهل گیری تفتیش از اطراف امر ضامن سلامتی انسان میباشد .

مسعدة بن‌صدقه ازجعفربن محمّد الصادق علیهما‌السلام واوازآباء کرامش نقل می‌نماید که‌مردی‌بحضور رسول‌الله ﷺ رسیدوتقاضای وصیّت‌نمودآنحضرت فرمودوصیّت قبول مینمائی اگر بتو وصیّت بنمایم عرضه داشت بلی یا رسول الله ، سه مرتبه‌آن حضرت آن را تکرارفرمود درهر دفعه آن مرد هم قبولی وصیّت را از قبل‌خویشتن اعلام نمود آنگه آنحضرت فرمودوقتی که قصد امری کردی عاقبت آنرا تدبّر کن اگر برشداست باجراء بگذاروا گر گمراهیست‌ازآن‌بپرهیز ،وخوددراعلاء درجه‌امکان

تدبّر در امور نمود و رشد و ضلالت آخر یك یك آنهارا بدست آورد و باقدام آنچه دارای رشد بود قیام نموده و آنچه باعث گمراهی بود ترك کرد اینست که سرخیل انبیاء در نیل بمرضات الهیّه گردید واز سرسخت‌ترین دشمنانش باج برله مرام مقدس خود گرفت ، مدبّر در امور درعین حال سهل گیری بود که ایجاب نمود . حضرت مولی الموحدین سلام الله علیه معاویه را ابقاء در ولایت شام ننماید و بطلحه و زبیر فرمان حکومت بصره و کوفه اعطاء نکند وباصحه خویشتن آنان‌را باعراض ونفوس و مال مردم مسلّط ننماید ، زیرا ایشان جز این هدفی نداشتند اگر این تدبّر بسیار گران بآنحضرت تمام شد ولیکن رشد در این بود ، چون نتیجه ضلالت فقط بود اگر بتمایل آنان ترتیب اثر میکرد و چند روز با امثال ایشان مماشات مینمود زیرا عقلاء جهان در آنروز و تا امروز یقین میکردند مقصد از عنوان دین و ناموس اکبر خدائی حکومت بوده‌است درحالی که‌حقیقت‌امر عبارت‌از احقاق حق بقدرممکن بود .

باز تدبر در امور در حال سهل گیری و نرمی بود که حضرت حسن مجتبی سبط اکبر رسالت پناهی را وا داشت بر اینکه با مثل معاویه محیل ودشمن خطرناك صلح نماید در عوض اینکه او و کسان دنیا پرستش‌را وادار بمحاربه با جمعی بس قلیل از صاحبان ایمان حقیقی کند و آنها از بین بروند و طبق دلخواه معاویه و امثالش خلق الله را بدون هیچ مانعی سوق بضلالت نماید .

آری معاویه خوب‌میدانست که چگونه باید صلحاء قوم‌را از میان برگیرد و اشرار را بنحو قابل هضم‌بجان ومال و ناموس مردم مسلّط کند غافل از اینکه‌مدبّر الهی‌چون‌حسن‌بن‌علی علیه السلام دربرابراوست باصلح وخانه‌نشینی‌خود اورا باپای‌بندی بعنوان خلیفة الرسول ﷺ در برابر مردم میگذارد در حالی که صاحبان دیانت تأمین گردیده ودر میان جامعه مشخص میباشند و باوجود آنها حقیقت دین محرز و حکومت زود گذر آل امیّه اساس آنرا نمیتواند ازمیان بردارد برخلاف نظرمعاویه وامثالش حکومت اوسپری شد ولیکن طرفداران حق و حقیقت باز بجای ماندند .

ایضاً همین تدبّر وحزم باسهل گیری و نرمی توأم بود که حضرت ابو عبدالله

الحسین‌سلام‌الله علیه را وادار بقیام واقدام در مقابل یزید علیه‌اللعنة والعذاب کرد .

آری یزید درجهالت و گمراهی بحدّ نهایت رسید و عاجز از حفظ اعصاب خویشتن در مقام انتقام گیری بود و نمیتوانست با نقشهٔ معاویه بازی کند با دست ظلم اوکاملاً ممکن بود پرده ازاسرارآل امیّه برداشت والی‌الابد آنان راآنطوریکه بودند معرّفی نمود نرمی در عالم دیانت که از سجایای مخصوص رسول الله ﷺ وإرثاً بحضرت سیّد اباة الضّیم ابو عبدالله الحسین علیه السلام رسیده بود از روی حزم و تدبّر منعطف گردیده ورشد را ازغیّ و گمراهی تشخیص‌داده بدون فوت ادنی‌وقت فرصت‌لین‌را درآن‌ساعت عبارت‌ازعنف‌دانست . همانطوریکه‌حضرت مولی‌الموحدین سلام الله علیه فرمود گاهی عنف لین میشود . و با قیام واقدام خویشتن کاخ ظلم و ستم را واژگون ، حق و حق پرستان‌را نجات بخشید .

بلی حزم عبارت از انتظار فرصت و عجله درآنچه ممکنست بوده ودر هریکی از زمانهای این بزرگان جهان انسانیّت بیك نحوی بظهور پیوست و درس کیاست و زیرکی بتوسط ایشان بجهانیان داده شد .

« و إیماناً في یقین» .

صاحبان ایمانی‌هستند که‌ایمان‌آنها‌بمرتبهٔ یقین رسیده‌است .

بلی همانطوریکه ایمان ما فوق‌اسلام‌است وممکن است کسی از اسلام‌بهره‌مند واز ایمان بی بهره باشد . زیرا ایمان عبارت از اعتقاد قلبی است ولی اسلام اقرار بشهادتین است همین طور ایمان ممکن است برای کسی حاصل شود ولی ایمان او بمرتبهٔ یقین نرسیده‌باشدلذا با وجود اعتقاد معصیت هم ازهمچون کسی سر میزند و اکثر مردم صاحبان‌این مرتبه از ایمان میباشند وایمان یقینی‌عزیزترامریست که در میان خلائق قسمت گردیده واعلاء مرتبهٔ حزم درآن معتبر است واین‌صفت است که ایجاب اتیان طاعات وترك مناهی از آثارآنست .

حضرت مولی الموحدین سلام الله علیه در خطبه ای از خطبه‌هایش میفرماید ایّهاالنّاس از خدا یقین بخواهید و در حال عافیت باو رغبت نمائید زیرا عافیت

جلیل‌ترین نعمت وخیر آنچه دائمی درقلب باشد یقین است ، مغبون کسی‌است که‌در دین مغبون شده رشك برده شده آنست که یقین او مورد غبطه باشد .

حضرت زین العابدین و سید السّاجدین عليّ بن الحسين عليهما السلام بعد از نماز مغرب بسیار می‌نشست و از خدایتعالی یقین میخواست ، آری تنها یقین‌است که‌بنده را بهر حال پسندیده میرساند و مقام عجیب باو می بخشد همینطور حضرت رسالت پناهی ﷺ از عظم شأن یقین بیان فرمود وقتی که در حضورش ذکر نمودند که عیسی بن مریم علی نبیّنا وآله و علیه السلام در روی آب میرفت فرمود که اگر یقینش زیادتر ازآن میبود در هوا میرفت وارزش عمل باعتبار یقین عامل است لذا عمل قلیل دائم که از روی یقین از کسی صادر میشود افضل در پیشگاه خدایتعالی از عمل کثیر است که بدون یقین باشد .

حضرت امیر المؤمنین علیّ بن ابیطالب سلام الله علیه روزی از حضرت حسن مجتبی و حضرت ابوعبدالله شهید کربلاء پرسید که چه فرقست در میان ایمان و یقین آنان باحترام از یکدیگر جواب ندادند آنگه توجّه بسبط اکبر رسول الله ﷺ کرده وفرمود جواب‌بده یاابا محمّد ، وآنحضرت عرضه داشت که درمیان‌ایمان و یقین چهارانگشت‌فاصله است فرمودتشریح کن ، گفت ایمان آنست که باگوشمان شنیده و با قلبهایمان بآن تصدیق کرده ایم ، و یقین آنست که با چشم آنرا دیده و بتوسط آن بآنچه غائب از ماست استدلال کرده باشیم .

همین مرتبه ازایمان بمعادبود که حضرت ابراهیم‌خلیل سلام‌الله علیه ازخدای تعالی در خواست کرد و قرآن عظیم الشأن از این تقاضا خبرداد « إذ قال إبراهيم ربّ أرني كيف تحيي الموتى قال أولم تؤمن قال : بلى ولكن يطمئن قلبي » .

وهمین مرتبه از ایمان یقینی است که در سورهٔ انعام درآیهٔ (۷۵) خدایتعالی درحق خلیل الرّحمن سلام الله علیه میفرماید « و كذلك نري إبراهيم ملكوت السّماوات والأرض و ليكون من الموقنين » .

وعلت این نشاندادن را اینکه صاحب یقین باشد قرار میدهد .

چندین روایت در این باب وارد گردیده که در هریك از آنها کیفیّت ارائه ملکوت بیان شده و تصریح ازقبل‌امام عليه السلام رسیده است که این ارائه دربارهٔ رسول الله ﷺ و ائمّه اطهار سلام الله علیهم اجمعین هم از ناحیهٔ قدس حقتعالی معمول گردیده است تیمّناً بذکر یکی ازآنها قناعت مینمائیم .

محمّد بن الحسن الصفّار ، عن أحمد بن محمّد ، عن أبيه ، عن عبدالله بن المغيرة ، عن عبدالله بن مسكان قال قال أبو عبدالله عليه السلام : « و كذلك نري الخ » قال كشط لإبراهيم السّموات السّبع حتّى نظر مافوق العرش ، و كشط له الأرضون السّبع و فعل بمحمّد ﷺ مثل ذلك وانّي لأرى صاحبكم والأئمّة من بعده قد فعل‌بهم مثل ذلك » .

در کتاب شریف کافی از محمّد بن یحیی و او از ابن عیسی و او از وشاء و او از عبدالله بن سنان و او از ابی حمزه و او از سعید بن قیس همدانی نقل مینماید که او گفت روزی در جنگ مردی را دیدم که جز رداء وازاری نپوشیده است بطرف او راندم ناگهان دیدم امیرالمؤمنین سلام الله علیه است بخدمتش عرضه داشتم در مثل این میدان جنگ با لباس آزاد توان بود فرمود بلی ای سعید بنده‌ای از بندگان خدا نیست مگر اینکه از طرف خدایتعالی حافظ باعمال او گمارده گردیده و نگه دارنده با او دو ملك‌است که‌محافظتش مینمایند از اینکه ازسر کوهی بیفتد یابچاهی ساقط گردد وقتی که قضاء نازل گردید میان او و آنچه باید باو تصادف کندتخلیه می نمایند .

ایمان یقینی بسرنوشت درجادهٔ شریعت و انجام وظیفه لازم که از روی اراده و اختیاراست ببینند تا چه‌حدّ روح سکونت بصاحبان یقین اعطاء مینماید و در انجام وظیفه آنانرا تقویت میکند .

در جنگ صفّین ابی حیّان التیمی ازپدر خودش که در حضورحضرت مولی المتقین علیّ امیر المؤمنین بوده نقل مینماید که معاویه بر اسبی سوار بود که در زیر پای او و میرقصید وروبروی آنحضرت بود وآنحضرت هم باسب رسول الله ﷺ

که مرتجز نام داشت سوار گردیده و در دستش حربه رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و شمشیر آن وجود مقدّس را که ذوالفقار نام داشت حمایل نموده بود مردی از اصحاب بآن مقتدا عرضه داشت ما ازحمله ناگهانی این‌ملعون میترسیم خودتان راحراست‌فرمائید آن وجودمقدس‌جوابداد اگرمیگفتی چون این‌آدم امانت دردین ندارد وشقی‌ترین قاسطین والعن خارجین بأئمّه مهتدین است بس بجا بود ولکن‌اجل ازجهت‌نگهبانی برای من‌کافی است ، نفری‌نیست از مردم مگر اینکه با او ملائکه برای حفاظتش میباشند وآن‌ملائکه هستند که نمیگذارند بچاهی بیفتد ویا دیواری اورابزیر بگیرد و یا پیش‌آمد بدی باو اصابت کند موقعی که اجلم‌رسد اشقای‌این‌امّت منبعث‌میشود ومحاسنم را ازخون‌سرم رنگین مینماید آنگه اشاره بمحاسن وسرخویشتن‌نمودفرمود این عهدیست معهود و وعدیست تکذیب نشده این خبرها باعث شد که قنبرغلامش که محبّت مفرط باو داشت وقتی که شبها برای عبادت بخارج کوفه میرفت شمشیر خود را برداشته ودر پشت‌سر آنحضرت براه میافتاد ، شبی فرمود برای چه درپشت سر من میائی عرضه داشت تا اینکه شما را حفاظت نمایم فرمود خدایت بتو رحمت کند از اهل آسمان مرا محافظت مینمائی یا ازاهل زمین گفت نه ، از اهل زمین پس فرمود اهل‌روی‌زمین استطاعت بر علیه من بر شیئی ندارندمگر با اذن خدا ازطریق آسمان ، باز گرد پس باز گشت ، بلی وقتی که در نفس انسانی یقین بوجود خدای لاشریك و علم و قدرت وحکمت او وتقدیر اشیاء و تدبیر آنها از روی رأفت بنده‌ها و رحمت بر ایشان از ناحیهٔ قدس اوحاصل گردید توسّل باو درامور و اعتماد ووثوق بخدای مهربان موجود میگردد دراینحال است که اگرتوسل بر اسباب نمایدازباب تعبّد است و تسلیم درجمیع احکام که از ناحیه قدس الهیه است ورضاء بقضاء درآنچه در حقّش حکم حق جاری گردد بر حسب مصالح از نعمت و بلاء و فقر و غناء و عزّت و ذلّت میدهد و ظاهر و باطن امر او تفویض بخدای کاینات میشود و قدرت خود را مضمحل در قدرت قدیر علی‌الاطلاق دیده واراده‌اش را معدوم درمقابل‌ارادهٔ حق مشاهده میکند . اینجاست که « و ما تشاؤون إلّا أن یشاء الله » و ازاین‌مقام‌تعبیر

بفناء في الله میگردد .

الحاصل حصول ایمان‌یقینی مولی‌را درصراط مستقیم دیانت تسلیم قضانموده و امر او قنبر رضوان الله علیه‌را هم هدایت بواقع کرد و باز گشت وبا گفتن «فزت وربّ الکعبة » پس ازاصابت ضربت ابن‌ملجم‌مرادی لعنه‌الله بفرق کریمش‌بجهانیان ابلاغ نیل را بنهایت‌مقام تسلیم در حصول حق و حقیقت فرمود اگر شاه ولایت در ایمان‌یقینی بمرتبه فناء وحق‌الیقین‌رسید طالبان‌راه حق‌به ذیل‌عنایت‌اوتمسّك گرفته واین راه دقیق راطی نمودند .

عمّار بن یاسر که از صحابهٔ خاص آنحضرت است مادرش سمیّه و پدرش‌یاسر با او در دست کفّار گرفتار عذاب وشکنجه فوق‌الطاقة گردیده و پدرومادرش‌بدرجهٔ رفیعهٔ شهادت نائل گردیده و اوّل شهداء گشتند .

آری ابوجهل وهمکارانش‌ازآنها درخواست تبرّی ازدین اسلام وپیغمبرختمی مرتبت نموده ودستور تقدیس از بتها بآنان دادند یاسروسمیّه سراز اطاعت پیچیدند و نائل بشهادت گشتند ،اماعمار آنچه‌آنها میخواستند گفت و خلاصی یافت پاره‌ای از اصحاب برسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله اظهار داشتند که عمارکافر شده دراین‌میان عمّار گریان رسید رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله پرسید چه خبر است ؟ عرضه داشت خبر شرّ دارم مجبورم نمودند آنچه ناگفتنی بود گفتم وخدایان کفّار را ستودم رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله با دست مبارك اشك از دیده گان اوپاك فرمود و گفت اگر از نو گرفتار گردیدی وناچار گشتی اعاده بنما . آیهٔ ۱۰۸ از سوره نحل در مقام‌تصدیق ایمان‌یقینی عمّار نازل شد « إلّا من اُکره و قلبه مطمئنٌ بالایمان » .

عمّار رضوان الله علیه میگوید بارسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله در بعضی از جنگهایش بودم درحالی که علیّ علیه‌السلام جمعی از دشمنان دین را کشته و جماعت آنان‌را متفرّق‌ساخته وعمرو بن عبدالله الجمحي و شیبة بن نافع راکشته بود ، من خود بحضرت رسالت پناهی صلی‌الله‌علیه‌وآله عرضه داشتم که مولی الموحدین سلام الله علیه در راه حقّ حقیقتاً جهاد کرد ، فرمود که او از من و من هم از او هستم ، او وارث علمم و قاضی دینم

ومنجز وعده‌ام و خلیفه من پس ازمن‌میباشداگر اونمی‌بود پس ازمن‌صاحبان‌ایمان محض شناخته نمیشدند ، جنگ با او جنگ با من و جنگ با من جنگ با خداست تسلیم باو تسلیم بمن و تسلیم بمن تسلیم بخداست ،آگاه باش او پدر دو سبط من و ائمـه بعد از من است واز صلب اوست که خارج میسازد خدایتعالی ائمـهٔ راشدین را وازآنها است مهدی این امّت .

گفتم پدر و مادرم فدایت یا رسول الله این مهدی کیست ؟ فرمود ای عمّار خدای تبارك وتعالی با من‌عهد کرده از صلب حسین نُـه نفرائمـّه قرار بدهد و نهمی از پسرانش غائب میشود و اینست قول خدایتعالی « قل أرأیتم إن أصبح مآؤکم غوراً فمن یأتیکم بماء معین » .

از بهر او غیبت طولانیست جمعی از او برمیگردند وجمعی دیگر ثبات قدم از خود نشان میدهند واز عقیده مندی بامامت او بر نمیگردند همینکه آخر الزّمان شد از پس پرده غیبت بیرون میآید و دنیارا پراز عدل وداد میکند و از روی‌تأویل و ملاحظه باطن امر میجنگد طوریکه من بملاحظه ظاهر امر و تنزیل میجنگم او هم اسم و شبیه ترین خلقست بمن ، یا عمار بزودی پس از من فتنه میشود در فتنه تبعیّت از علیّ و طرفدارانش کن زیرا او باحق و حق هم با اواست ، ای عمار تو هم بزودی‌با علی با دو صنف ناکثین وقاسطین میجنگی پس ترا جمعیت‌باغیه‌میکشند گفتم یا رسول الله آیا پیش‌آمد من مورد رضای خدا و شما نیست ؟ فرمود بلی این مجاهده شماطبق‌رضای خدا ورضای من میشود وآخر خوراك شما یکجرعه شیراست که می‌نوشی .

مشاهده مینمائید که‌باچه‌اطمینان وسکونت‌خاطر به‌پیش‌آمدخود گوش‌میدهد وچون رضای خدا و رسول درآنست با روی گشاده وآغوش باز حاضر باستقبالست .

روزمعین‌عمّار ازصفین چون رسیددر میان صفوف‌لشکر بحضورمولی‌الموحدین سلام‌الله علیه‌آمد و عرضه داشت ای برادر پیغمبر اجازه جنگ بمن میدهی جواب دای خدای رحمتت کند مهلت بده ، چون ساعتی گذشت باز بحضور او رسید تقاضای

خودش را اعاده کرد همان جواب را باز شنید ، دفعه سوّم بحضورآمد ودر خواست اجازه جنگ نمود حضرت امیر المؤمنین سلام‌الله علیه گریه کرد پس عمّار باو نگاه کرد و عرضه داشت یا امیرالمؤمنین این همان روز است که حضرت رسول الله صلّی الله علیه وآله وسلّم بمن وصف فرموده پس حضرت امیرالمؤمنین سلام الله علیه از دلدل پیاده گردید و با عمّار معانقه کرده واورا وداع نمودآنگه گفت یا اباالیقظان خدایت از ناحیهٔ خودش و از طرف پیغمبرت بتو جزاء خیر دهد چقدر برادر نیکو بودی تو وتا چه اندازه مصاحب نیکو بودی ، پس گریه کرد عمّار هم گریه نمودآنگه عمّار بجنگ بیرون‌آمد ومیگفت قسم‌بخدا ! اگر اینان‌مارا باشمشیرهایشان آنقدر بزنندتاقطعه قطعه گشته وازهم‌جدا گردیم بازخواهم‌دانست که ما برحقّیم واینان بر باطلند ومیگفت امروز باحباب ملاقات می‌نمایم محمّد و حزب او احبابم هستند .

آنقدر از جان کوشید تا شهید گردید رضوان‌الله علیه ، ابو عادیهٔ مری با نیزه به پهلویش زد واز اسب بزمین افتاد درحالی که نود وچهار سال داشت .

شبانگاه‌فرمانده کلّ سپاه‌حق پرستان‌حضرت مولی‌برای‌رسیدگی‌بزخمداران و کشته شدگان ببالین‌آنهاآمد عمّار را دریافت که افتاده است سر آن بزرگوار را بدامن گرفت و گریست وبا این عبارت نوحه کرد :

ایا موت کم هذا التفرق عنوة   فلست تبقی لي خلیل خلیل
ألا أیـّها الموت الّذي لست تارکی   أرحني فقد أفنیت کلّ خلیل
أراك بصیراً بالّذین أحبّهم   کأنـّك تمضی نحوهم بدلیل

آنگاه متذکّر کلمه استرجاع گردیده گفت « إنّا لله وإنّا إلیه راجعون » اگر مردی را در مصیبت قتل عمّار اندوه فرا نگیرد در اسلام همچون کسی بهره ندارد آنوقت نماز باو خواند .

اگر عمّار یاسر ـ رضوان الله علیه ـ هزار وچند سال‌پیش دردنیا بوده وبدرجهٔ رفیعه شهادت رسیده چون دارای ایمان یقینی بوده این ورقها با شرح حال او زیور بخود میگیرد واو از شاهدهای برجسته بخشهای ایمان یقینی است .

هر گز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق   ثبت است در جریده عالم دوام او

در مقام تجلیل از مقام عمّار رسول‌الله ﷺ میفرماید ای ابا الیقظان بشارت باد ترا که برادر علیّ در دیانتش هستی واز افاضل اهل ولایت او میباشی و در راه محبّت او کشته میشوی ترا جماعت باغیه میکشند وآخر خوراکت از دنیا یکجرعه شیر میشود . عمّار از بزرگان فقهاست .

علیّ امیر المؤمنین سلام الله علیه در بارهٔ عمار میفرمود عمّار مردیست خدای تعالی گوشت و خون اورا بآتش حرام کرده وآتش اورا مس نخواهد کرد .

مخالفهای عمّار درمذهب در فضل عمّار میگویند که رسول الله ﷺ دربارهٔ او گفته است عمّار پر از ایمان گشته تا گودی‌پاهایش وهر کس دشمن عمّار باشددشمن خداست وهر کس با او عداوت کند عداوت با خدا کرده است وتحقیقاً بهشت‌مشتاق عمّار است .

آنچه گفتیم ازفرق بین‌اسلام وایمان که اوّلی‌عبارت از اعتراف زبانی‌ودوّمی عبارت از اقرار قلبی است باز شاهد قضیه عمّار است اگر زبانی ازعمارتقدیس کردند در مقام عمل بی ایمانها اوراشهید کردند ، باری صاحبان تقوی‌چون عمّار دارنده گان ایمان یقینی هستند .

« و حرصاً في علم » .

چهارم علامت صاحبان یقین حریصی در علمست ، علم همان گوهر گرانبها که در تعریف و وصف‌آن حضرت مولی‌المتقین سلام الله علیه بکمیل بن‌زیاد فرمود علم بهتر از مالست ، علم ترا حراست مینماید ومال‌را تو باید حراست نمائی ، مال را خرج کردن کم میکند اما علم با انفاق نموّ ورشد مینماند .

صاحبان این صفت بزرگ طوری جلالت را تصاحب می نمایند که پیغمبر اولو العزم مثل حضرت موسی کلیم‌الله علی نبیّنا وآله وعلیه‌السلام در برابر عرض ادب میکند .

آری وقتی که بحضور خضر نبیّ علی نبیّنا وآله و علیه السلام رسید قرآن

کریم شرح قضیه اینجور میکند « قال‌هل أتّبعك‌على أن تعلّمن ممّا علّمت‌رشداً » .

حضرت کلیم الله بحضرت خضر علی نبیّنا وآله و علیهما السلام گفت اجازه میدهی تبعیّت از شما نمایم تاازآنچه بشما یاد داده شده بمن تعلیم نمائید .

العلم فيه جلالة و مهابة   العلم أولى من كنوز جوهر

حضرت ثامن الحجج‌علیّ بن‌موسی‌الرّضا علیه‌السلام مرکب خودرافرستادبزنطی که یکی از روات بزرگ است سوار شد و بحضورش رسید ودر خدمتش نگهداشت تا اینکه مقدارکافی ازشب گذشت امر کرد تا در خدمتش‌شبرا بخوابد وبکنیزخود فرمود رختخواب مرا ازبهر بزنطی بیانداز وملحفه‌ای که بروی خود میکشم برویش بکش و متکائیکه بزیر سرم می‌نهم بزیر سرش نه آنگه گفت‌شبت بخیر و عافیت‌باد بزنطی گوید ما در پشت بام بودیم ایشان از پشت بام بپائین نزول فرمودند درپیش خود گفتم بکرامتی از امام خود رسیدم که احدی‌ابداً بمثل‌آن نرسیده ناگه کسی مرا صدا زده گفت ای احمد نشناختم صاحب صدارا تا اینکه کنیز آقایم آمد و گفت بیا بحضور آقایم ازپشت بام‌بزیر آمدم‌ناگه دیدم که‌آنحضرت هم رو بطرف‌من‌میآید گفت دستت را بمن ده با او دست بهم‌دادیم دستم رافشرد و گفت امیرالمؤمنین علیه‌السلام بعیادت صعصعة بن صوحان‌آمد همینکه خواست از پیش او بر خیزد گفت بعیادتم از تو افتخار ننمائی‌همواره از بهرسربلندی نفس‌خویشتن مجاهدت کن‌ایّام گذشت نوبه بشمارسید اینرا اکرام گمراهت‌نکند بخدایت‌سپردم سلامتی‌زیادخدابتوببخشد .

نه تنها عنایت در دنیا بدانشمندان است بلکه از حضرت صادق سلام الله علیه نقل میشود که فرمود چون روز قیامت شود و خدایتعالی خلایق را در روی یك سطحه از خاك حاضر کند وترازوها گذارده‌شود خون شهدای راه حق رابامرکبی که علماء باآن حق وحقیقت را نوشته‌اند به ترازو سنجند مرکب‌علماء بخون‌شهداء راحج آید .

آری کسی در راه حق شهادترا ترجیح بزنده گانی چند روزهٔ دنیا میدهد که عالم بوظیفه‌باشد و گرنه تن‌بکشته شدن‌نمیدهد ، علم اصل‌وراه شهادترا پیمودن

فرع آنست .

درخت تواز علم گر بارورشد　　بزیر آوری چرخ نیلوفریرا

و حقیقت همانست که مولای پرهیزکاران علی امیرالمؤمنین سلام الله علیه فرمودقیمت‌خلق‌الله آن‌باشد که‌آنرا زیباعمل‌مینمایند وقدرهر مردعبارت‌اززیباکاری اوست ، درمقام اظهاردانش خویشتن بگفتار آئید تا قدرهای شما روشن شود .

وحضرت رسالت پناه صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود زیادتر خلق ازجهت قیمت زیادتر آنان از جهت دانش است .

هر کس راهیرا بپیماید که منظورش از آن طلب علم باشد خدایتعالی او را ببهشت رهنمائی ازآنراه می‌نماید ، ملائکه بالهای‌خود را فرش زیرپای طالب علم می‌نمایند و از روی رضا این وظیفه را انجام میدهند ، آنچه‌درآسمان و زمین است استغفار برای طالب علم می‌نماید حتی ماهیان دریا درادای این ادب شر کت میکنند عالمست که فضیلت او بغیر اوچون فضیلت ماه شب چهارده بر سائرستار گان است وآنانند که وارث انبیائند ، تقوای وپرهیز کاری که ازآلوده گی‌ها بر کنار بودنست ازاوصاف صاحبان این صفت زیبا . وبیداردلان‌متوجه‌برعظمت وجلالت‌علامند لذا از علائم هریك ایشان حریصی در تحصیل علمست حریصی که سیری ندارد « منهومان لایشبعان منهوم علم ومنهوم‌مال » حرص‌عبارت از بذل‌جهد کثیر برای‌قلیل‌است عمر که‌اعزّ اشیاء است برای علم بمصرف میرود بلی‌چاره‌ای‌جزاین نیست زیرا که‌اگر نجات باشد درسایه علم در اکثر واغلب خلق است .

« وعلماً في حلم » .

علامت پنجمی صاحبان تقوی علمیست که در پرتوحلم است ربیع حاجب منصور دوانقی گوید که روزی منصور بحضرت صادق سلام الله علیه گفت خودتان بمن حدیثی از پیش خودتان فرمائید که از آن پند گیرم واز بهرم در پیش آمدهای خطری راستی مانع از خطرباشد پس آنحضرت فرمود برتوباد که حلم پیش گیری تحقیقاً حلم‌است که رکن‌علمست درحالی که اسباب قدرت برایت فراهمست بنفس

خویشتن مالك باش زیراآنچه را که قدرت بآن داری اگر بکنی مثل کسی میشوی که بغیظ خود شفا بخشیده و کینه‌اش را دوا کرده و یا دوست داشته که باصولت او را یاد کنند ، بدان اگر مستحق عقابی را تادیب کنی نهایت آنچه متصف با آن میشوی عدالت است که عفو وصفح وحلم است که شکررا واجب میسازد و افضل از حالیست که صبر را ایجاب می‌نماید منصور گفت زیبا گفتی و بس اختصار هم کردی اگر علم بر کن خود که حلمست تکیه نزند و دانش باعث بر مؤاخذه و خورده گیری شود نظام اجتماعی لطفی درخود نمی‌بیند و علم بی حلم ذائقه های حساس‌رابخودجلب‌نمی‌نماید ونتایج سودمندبدست نمی‌آیددرسوره سجده‌خدایتعالی در عین حالیکه دستور میدهد رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله حلم پیش گیرد از نتائج سودمندآن هم یادآوری میفرماید «ولاتستوی‌الحسنة ولاالسیئة ادفع بالّتی‌هی‌أحسن فاذاالّذي بینك وبینه عداوة كأنّه وليّ حمیم ولا یلقاها إلّا الّذین صبروا ولایلقاها إلّا ذوحظ عظیم» .

حلم‌زیبا بامؤاخذه مساوی‌نمیشود ، باحلم‌بدی رادفع کن‌آنکه با تو عداوت دارد گوئی دوست جانی تست امّا این وظیفه‌را تلّقی نمی‌نمایند مگرآنان که صبر نمودند ومگرآنان که صاحب‌حظ عظیم شدندحضرت مولی‌الموحدین سلام‌الله علیه میفرماید « صافح عدوّك و إن كره فإنّه ممّا أمر الله عزّ و جلّ عباده یقول ادفع بالّتی هي‌أحسن » .

اگر علم ما بنظام اجتماع ما را وادار کرد باگرمی دست دشمن خودمانرا فشردیم آنکه علم مامفیداست ومیتواند علاوه براین که از شرّدشمن ما را حفاظت کند او را بما دوست هم بنماید ، حلمست که عشیره استاگربخواهیم کوی‌سبقت از امثال خود بربائیم وخویشتن راآلوده باهمدوشی جهال نکنیم وحق تقدم آنانرا که بالا دست از ما میباشند حفاظت وحیثیّت خود را بدینوسیله بالا ببریم این فهم ودانش وقتی با این زیور زینت بخود میگیرد که علم ما با حلم توام باشد .

روزی حضرت ابوالحسن‌علی‌بن‌موسی الرّضا سلام‌الله علیهما با مأمون نشسته

بود اواز آنحضرت پرسید هیچ از شعر بهره‌داری فرمود بس‌بسیار گفت احسن آنچه درخصوص حلم است بمن انشاد فرما آنحضرت فرمود :

إذا كان دوني من بليت بجهله أبيت لنفسي أن تقابل بالجهل
و إن كان مثلي في محلي من النّهى أخذت بحلمي كي أجلّ عن المثل
وإن كنت أدنى منه في الفضل والحجى عرفت له حق التّقدّم و الفضل

خلاصه اینکه اگر مبتلاء شوم بجهالت کسی که ازمن دون پایه است جلو گیری از نفس خود می نمایم تا دربرابر جهالت او جهالت ننمایم اگر طرفم مثل خودم در مکانت وفهم باشد بازهم بحلم خودم توسل میجویم تا أجلّ از هم مثلی او باشم ، اگر کمتر در فضیلت و فهم از طرفم باشم حق تقدم در فضیلت او را محترم میشمارم و سربلند میشوم ، مأمون گفت چقدر زیبا گفته شده است چه کسی این ابیاترا گفته ؟ امام عليه‌السلام فرمود بعضی از جوانهای ما . همین حلم و بردباریست که قبر هرعیب است .

آری آدم چون راه بردباری پیش گیرد وحلم ورزد درصورتیکه چراغ علم در دست دارد میتواند عیوب خویشتن را با دقت تمام دریابد و درچارهٔ آن بکوشد حضرت عیسی روح‌الله بحضرت یحیی علی نبیّنا و آله وعلیهما السلام گفت اگر آنچه از عیب درتواست ومردم بگویند بدان گناهیست که مردم بیادت آورده‌اند از آن استغفار کن و اگر گفته شود درباره‌ات آنچه که مرتکب آن نگردیده‌ای بدانکه حسنه در نامه‌اعمالت نوشته گشته بی آنکه تونفس خودرا درتحصیلش برحمت انداخته باشی پس درهردوحال بردباری وحلم فائده‌ای بحالت دارد .

شاعر عرب گوید :

ببذل وحلم سادفي قومه الفتى و كونك اياه عليك يسير

اینست که در کتاب‌شریف اصول کافی حضرت صادق سلام الله علیه از حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله نقل می نماید که آنحضرت فرمود خبر دهم بشما بخیر خلقهای دنیا و آخرت . اینکه عفو کنی کسی را که بتو ظلم نموده است ، و صلهٔ رحم نمائی در بارهٔ کسی

که قطع رحم در خصوصت کرده ونیکوئی نمائی بآنکه بدی بتو نموده و بخشش کنی بآنکه محرومت داشته است .

حفص بن عائشه میگوید حضرت صادق سلام‌الله علیه غلامش را درپی حاجتی فرستاد در بازگشت دیر کرد آنحضرت درتعقیب او بیرون شد دید خوابیده است دربالای سرش نشسته شروع بباد زدن باو نمود تا این که غلام از خواب بیدار گشت حضرت ابو عبد الله عليه‌السلام باو گفت قسم بخدا این حق تو نیست که شب و روز بخوابی شب ها مال تست روزها مال ماست .

عبد العزیز جلودی در کتاب خطب گوید که حضرت عليّ بن أبي طالب امیر المؤمنین سلام‌الله علیه روزی خطبه خواند وفرمود ازمن بپرسید تحقیقاً از چیزی سؤال از من نمیشود مگر اینکه جواب از آن میدهم از آنچه درزیر عرش است واین ادعا را نمی نماید پس ازمن مگر جاهل صاحب ادعاء یا افتراء زن دروغگو مردی از کنار مجلس برخاست در گردنش کتابی بود گوئی که قرآنست مردی بود سیاه چهره لاغر اندام بلند قد موهای سرش مجعد بود گوئی از مهوده عربست بلند بلندبا آنحضرت گفت ای آنکه مدعی چیزی هستی که نمیدانی وآنرا بگردن خود میآری که نمی‌فهمی منم سؤال کننده جواب ده . اصحاب آن مولی خواستند او را تأدیب نمایند شیعیانش درنظر گرفتند که ازهر ناحیه برعلیه آن بی ادب دست براقدام زنند حضرت مولای متّقیان سلام الله علیه نهیب بآنها زد و گفت او را بحال خود بگذارید وتعجیل منمائید زود مؤاخذه باعث بر اقامه حجّت نمیشود وبرهان إلهي با آن ظاهر نمی گردد آنگه بآنمرد متوجّه شد و گفت بطور کامل وآزاد آنچه در دل داری بپرس تحقیقاً بتو جواب خواهم داد آنگه مرد شروع بسؤال ازمسائلی کرد بیك یك آنها جواب داد سائل بحقیقت و عظمت علم و حلم آنحضرت پی برده و بسرش تکان داد و گفت « أشهد أن لا إله إلاّ الله وأنّ محمّداً رسول الله » .

« وقصداً في غني » .

وعلامت شش آنان میانه روی درتوانگری‌است ،در حضور حضرت أبي‌عبدالله

عليه‌السلام مردی از توانگرها صحبت نمود وعیب جوئی از ایشان کرد آنحضرت‌فرمود ساکت شو اگرتوانگر بارحام خودش صله‌رحم کند وصاحب احسان‌درباره‌برادران دینیش باشد خدایتعالی اجر اورا دو برابر مینماید زیرا خدایتعالی میفرماید «وما أموالكم ولا أولادكم بالّتي تقرّبكم عندنا زلفى إلاّ من عمل صالحاً فاولئك لهم جزاء الضّعف بما عملوا وهم في الغرفات آمنون» .

اگر از دنیا ومال وثروت دنیا انبیاء واوصیاء مردم‌را تحذیر نموده اند محضاً از برای اینست که غالب مردم تحمّل بنعمت و ثروت ندارند و در اثر ثروت گمراه میشوند همان‌طوریکه خدایتعالی میفرماید «إنّ الانسان ليطغى أن رآه استغنى» وحی إلهي بموسى كليم على نبيّنا وآله وعليه السلام رسید أی‌موسی بازیادی مال‌شاد مباش ودرحالي ازحالات ازیادمن‌غافل‌مشوزیرا زیادی مال‌باعث فراموشی گناهان گردیده وترك ذكر من‌قساوت قلب میآود .

حضرت مولی الموحدین سلام الله علیه فرمود مال مایهٔ شهوتست اگرقصد و میانه روی تعدیل نکند گمراهی باغنا توأم می باشد ، برای حصول این میانه روی بوده که خدایتعالی در سوره قصص میفرماید « تلك الدار الآخرة نجعلها للّذين لا يريدون علوّاً في الارض ولا فساداً والعاقبة للمتّقين » .

عليّ بن إبراهيم باسلسلهٔ سند خود روایت از حضرت صادق سلام الله علیه مینماید که گفت ای حفص دنیارا در پیش خودم بمنزله میته نازل نموده‌ام زمانی که مضطر میشوم ازآن بقدر رفع اضطراراستفاده می‌نمایم ، ای‌حفص خدای تعالی میداند که بنده گانش‌عمل‌بچه‌چیزخواهند کرد وبدور چه دورخواهند زددرباره‌آنها که اعمال بد مینمایندحکم کرد، آری‌میدانست پیش ازایجاد که مآل کارآنهاچیست بتو ضرر زیبائی طلبت نخواهد زد در مقابل آنانکه از فوت فرصت نمی ترسند آنکه قرائت فرمود «تلك‌الدار الآخرة» وگریه کرد ومیگفت قسم‌بخدا آرزوهادرمقابل این‌آیه هیچ است ، قسم‌بخدا ابرار بمقصد نائل آمدند میدانی‌ابرار کیانند ؟آنانند که از ایشان بموری آزار نرسد ، ازخدا ترسیدن علم کافي میخواهد و مغروری در

امر ملکوت آسمانها وزمین بس بزرگ امری‌است یاد بگیر وعمل بنما ویاد بده ولی بخاطر خدا ، گفتم فدایت گردم حدّ زهد در دنیا چیست ؟ گفت خدایت در کتابش تحدید نموده اوازجاهل هفتاد گناه میآمرزد پیش از آنکه ازعالم یك گناه بیامرزد هر که یادبگیرد و بداند وعمل نماید بآنچه دانسته درستون خداپرستان جای گیرد آنجاست که تأسف بمافات‌وشادی‌بآنچه میآید ندارد اعلم خلق الله بالله‌ترسناکترین ایشان‌است از خدا وداناترین آنان خدا ترسترین ایشان است که اوزاهدترین‌ایشان در دنیاست مردی گفت یابن رسول الله او صنی فقال : اتّق الله حيث كنت فانّك لاتستوحش .

و قال أبو عبدالله عليه‌السلام أيضا في قوله « علوّاً في الأرض ولافساداً » قال العلو الشرف والفساد البناء .

سعد بن عبد الله باسلسلهٔ سند خود از هشام بن سالم از ابن طریف ازحضرت أبي جعفر سلام‌الله عليهما درتأويل آيه کریمه نقل مینماید که آنحضرت فرمودمراد از « تلك‌الدار الآخرة » مائیم .

الحاصل صاحبان تقوی میانه رو در حال غناء هستند و در وصف دنیا مولای متقیان سلام الله علیه میفرماید :

ما أحسن الدنيا و إقبالها ☆ إذا أطاع الله من نالها
من‌لم‌يرأس الناس‌من فضلها ☆ عرّض للادبـار إقبالها

« وخشوعاً في عبادة » .

علامت‌هفتم صاحبان تقوی خشوع درعبادتست،خشوع عبارت ازتذلّل واظهار شکستگی در برابر عظمت خدای لایزال است که آن درهمه حالات أنبياء و أوصياء سلام‌الله علیهم أجمعین مشهود بوده است .

در سورهٔ أنبياء درآیه (۹۰)میفرماید « ويدعوننا رغباً ورهباً وكانوالناخاشعين» أنبياء مذکور دعا بدر گاه ما از روی رغبت ورهبت می نمودند و بما خاشع بودنـد رسول صلّی‌الله‌علیه‌وآله وقتی که أمیر المؤمنين را بمبارزت عمرو روانه کرد دستها بسوی‌آسمان

برداشت و گفت « اللهمّ إنّك أخذت منّي عبيدة بن الحارث يوم بدر وأخذت حمزة يوم احد وهذا عليّ فلا تذرني فرداً وأنت خير الوارثين » .

دارنده گان تقوی را علامت درعبادت خشوع است طوریکه درسوره بنی اسرائیل آیهٔ (۱۰۹) در حالات علماء تابع حق از امم سالفه میفرماید « و یخرّون للأذقان یبکون ویزیدهم خشوعاً » آنان کسانی بودند که ازمشاهده تحقق علائم ظهور پیغمبر ختمی مرتبت ﷺ بروبروی خاك میافتادند و گریه میکردند وخشوع ایشان زیاده میشد خشوع درحالت عبادت را مشروحاً در فصل « والخشوع زينة الصلاة »(1) بیان نموده‌ایم وشواهدی چند ذکر نموده ایم بآنجا مراجعه شود و« و تجمّلا في فاقة » فقر وفاقه را ارتباط مستقم باصاحبان ایمان و تقوی است طوریکه در باب « العفاف زينة الفقر » بیان‌نموده ایم ، زیرا دردولت باطل راه بخوشی دنیوی بروی آنان بسته استهر چند که بشرق زمین‌رونهند ویابغرب برای تأمین زند گانی دنیوی بروندمگر بقلیلی از ایشان که در اثر دعاء حضرت ابراهیم خلیل سلام الله علیه در جائی که قرآن کریم حکایت ازآن می‌نماید « ربّنا لاتجعلنا فتنة للّذين كفروا » گشایش‌در دنیا میشود وچون خدای تعالی عزّت را درباره خود ورسولش ومؤمنین‌خواسته‌است « العزّة لله ولرسوله وللمؤمنين » .صاحبان تقوی را ضرور است درحین فاقه تجمّل نمایند تجمّل که عبارت از أخذ زینت در برابر فاقه است . با بیان حضرت مولی الموحدین علی امیرالمؤمنین سلام الله علیه تقدیر بعفّت گردیده است وعفّت عبارت از نگهداری نفس و کفّ آن از آنچه حرام استمی باشد .

وخدای تعالی در سوره بقره در ضمن آیه (۲۷۵) فقراء مؤمنین رابا‌ین‌صفت وصف میفرماید .

« للفقراء الّذين احصروا في سبيل الله لا يستطيعون ضرباً في الأرض يحسبهم الجاهل أغنياء من التعفّف تعرفهم بسيماهم لايسألون الناس إلحافاً وما تنفقوا من خير فإنّ الله به عليم » .

(۱) ص ۱۴۳ .

شأن نزول آیه مافیها الهدایة را در بارهٔ أصحاب صفّه ضبط نموده اند آنان بالغ بر چهارصد نفر بودند که در صفّه مسجد رسول الله ﷺ مسکن کرده و از فقراء مهاجرین بودند چون در همه جنگها شرکت می‌نمودند وقت آنان مصروف بجهاد ویاد گرفتن وظائف دینی گشته بود محصور درمیان این انجام وظیفه گردیده واز کسب معاش محروم شده بودند با این‌همه کفّ نفس از سؤال میکردندوطوری راه تجمّل را می پیمودند جهّال مردم آنانرا اغنیاء می پنداشتند درحالی که خدای تعالی برسول اکرم ﷺ میفرماید تومی شناسی آنانرا از سیمای آنان .

آری فقرچهرهٔ ایشانرا زردولباسشانرا کهنه‌نموده است با این‌همه ازبرادران دینی خودشان چیزی از راه اصرار نمي خواهند چون تجمّل‌وظیفه هر صاحب‌تقوی می باشد در زمان فاقه هرچه بامثال اینان انفاق شود خدایتعالی تحقیقا بس دانـا بآنست ، موقعی که‌اسلام بطور روز افزون‌قدرت‌بخود میگرفت ومثل خاتم الأنبياء صلّى الله عليه و آله و سلّم سر پرست از هر جهت بوده و حکومت اسلامی در مدینه مستقر بود ایثار و مقدم داری برادر ایمانی بخویشتن باعث گردید أمیر المؤمنین با حضرت فاطمه علیهما السلام نشسته بود که شفیعه محشر دختر خیر البشر عليها و علی ابيها و بعلها و بنوها سلام الله عليهم اجمعين گفت یاعلی‌برو بحضورپدرم چیزی ازاو برای من بگیر ابوالحسنین علیهم‌السلام بحضوررسول خدا رسید و آن حضرت یك دینار ببرادر ودامادخودداد و گفت‌بروبرای‌اهل خودطعام‌بخر ، همینکه‌ازحضور حضرت رسول اکرم ﷺ خارج شد بمقداد بن‌الاسودبرخورد کرداز اوپرسیدازپی چه‌امری‌ازخانه‌بیرون آمده‌ای‌از گفتن‌سرّ خودعذرآوردحضرت‌اصرار کرد تابالاخره گفت آنچه شمارا از خانه بیرون آورده مرا مجبور به بیرون آمدن کرده است و حاجت خود را بیان کرد آن‌حضرت دینار را باو داد وبسوی مسجد روان شد و در مسجد خوابید رسول الله ﷺ هر قدر انتظارش را کشید نیامد ازخانه خارج شد ودر مسجد دور زد نا گه دید امیرالمؤمنین سلام الله علیه درمسجد خوابیده حرکتش داد بیدار شد ونشست آنگه گفت یاعلی چه کرده‌ای عرضه داشت ازحضورت خارج

گردیدم مقداد را دیدم ونیازمندی اورا بدست آوردم ودیناریکه داده بودید که طعام بخرم باوادادم رسول الله صلی الله علیه وآله فرمود بدانکه جبرئیل مراخبر دادو این آیه در باره‌ات نازل گردید « و يؤثرون على أنفسهم ولو كان بهم خصاصة و من يوق شحّ نفسه فأولئك هم المفلحون » .

تجمّل در وقت فاقه از آیه و شأن نزول آن بسیار روشن بما ظاهر میشود و شخصیت سلف صالحرا بما ثابت می نماید .

قرنها برقرنها رفت ای همام ☆ این معانی برقرار وبردوام

حالا هم صاحبان تقوی دارند گان این تجمّل درعین فاقه و فقر می باشند هیچ ازخاطرم نمیرود سال هزار و سیصد وپنجاه وسه قمری هجری که در بلدهٔ طیّبه قم مشغول تحصیل بودم روزی عیال یکی از فضلاء طلاب اهل خوی که سر وصورتش باد کرده بود بمنزل ما آمد پس از تفحص بسیار معلوم شد چند روز است دست آنها از طعام کوتاه است و در اثر خوردن علف پنیرك جوشیده باینحال افتاده است شوهرش‌را در مدرسه‌فیضیه ملاقات کرده باواظهار داشتم‌چراتا این‌حد بخودتان زجر داده و مارا بی خبر گذارده اید ، البتّه دفع شدّت ابتلاء تا حدّی شد ، الآن کما کان بالخصوص در میانه اهل علم و طلاب علوم دینیه بسیارند که متجمل در حال فقر وفاقه می‌باشند متأسفانه‌بسیار کمند کسانی که متوجه‌حال آنان بوده ونگذارند خدّام شریعت مقدس اسلام تا این درجه بمضیقه بیافتند. بسیار بجاست ازحال سخن گوئیم گذشته گذشته‌است‌تازگی‌دونفر از فضلاء طلاب علوم دینیه خوی که اصلا از محالات تابعهٔ ماکو هستند و هر دوی ایشان بخاطر خصوصیاتی که دارند در میان فضلا قسمت خودشان بلکه در میان أقران خود درحوزه علمیهٔ قم کم نظیرند یکی از ایشان درقم مریض شد پس از مراجعه بدکتر معلوم گردید فقر غذائی آنجوان فاضل متدین را باینحال انداخته است بلی‌سه سال تمام بلکه زیادتر ماهی‌بده تومان شهریه قناعت نموده‌بکسی اظهاراحتیاج نه نموده است ،دومی‌را شخصاًخودم‌بخدمت جناب دکتر آذر استاد دانشکده طب رئیس مریضخانه رازی بردم پس از معاینه این

طلبهٔ از هر جهة شایسته با کمال تأثر اظهار داشتند فقر غذائی باعث گردیده که مریض شده است طوریکه ایشان زیاد تأسف از وضع پریشانی روحانیت وبی اعتنائی مدعیان‌ایمان کردند ، من‌زیاده ازحدشرمسار شدم.سومی طوری دراثر فشار بیچاره گردید که‌جناب‌دکتر اتفاق‌متخصص‌درمرض‌سل‌اظهاریأس‌ازمعالجه‌اوبخاطر گرفتاری قسمت چپ و راست ریه بسل شدید نمودند گفتم جناب دکتر بامیدی پدر و مادر این جوان او را بخدمت دینی اعزام نموده اند باید توکّل بخدا معالجه بفرمائید و در مریضخانه بوعلی بستری شدند پس از چندین ماه بحمدالله بهبودی حاصل شد باز مؤمنین‌آشنا بیدار نشدند که تابعضی ازآنها که‌وظیفه داربودندحقوق اسلامی را در باره این فاضل زحمت کشیده درس خوانده و بخطر جان افتاده در نظربگیرند ، نخواستند توجه لازم را بنمایند حالا هم اینان ذی‌حقند از جامعه خودشان عندالله شکایت کنند حقاً حق بجانب آنان هم می باشد ، باید گفت خوی از این ضایعات زیاد دیده است ، فخر المحقّقین صدر الفقهاء والمجتهدین شیخ مجید سیوانی خوئی از شدّت مضیقه در نجف اشرف آنوقت که مرجع عام می شد بسل دوچار و در تبریز ازدنیا رفت اگر نمی‌بود محبت آیةالله‌آقای میرزا صادق‌آقای‌تبریزی رضوان‌الله علیه که در اوائل ورود شیخ مرحوم به نجف سمت تلمیذی بآن فقید داشت الی الابد ماسر افکنده می‌بودم‌الآن هم کسی‌ازمزاراین مرد بزرگ عالم‌ودانشمندخبری ندارد ، منظور از تذکر اینها این است پاره‌ای از محل ها بسیار بایستی مورد توجه شوند چون گذشتهٔ زمان شهادت میدهد ذخائر بسیاری از آنها بهدر رفته است .

با این‌همه کسی از فضلاء و علماء معاصر ویا مؤمنین از اینان جزعفت ندیده وتصوّر کرده‌اند که نیازمندی ندارند جلّت‌الدّیانة الاسلامیة که بااین‌همه ضربه که دوست نادان ودشمن بی دین روزانه بآن میزنند باز این صاحبان تقوی نه ده نه صد بحمد الله هزار ها هستند ، یا للأسف بحال جامعه که از این همه ذخائر بی‌خبر ونسبت بآن بی‌عنایت است اینانند که فعلاً « احصروا في سبيل الله » هستند .

اگر دست از فعالیّت و تحصیل در عالم دیانت بردارند هر یکی از ایشان

نسبت بخود صاحبان زندگانی خوبی میباشند ولی باحسن اراده خویشتن خودشانرا محصور درراه خدا نموده اند «عظّم الله لهم الأجر وحفظهم الله من الحوادث» حالا که مشغول این اوراقم و سال هزار و سیصد و هفتاد و هشت هجری قمریست قریب بیك سال است که موفق گردیده و جمعی از برادران دینی وتجار خوی نزیل طهران را پس ازمذاکراتی متوجه بوضع پریشانی طلاب خوی نزیل درقم کرده ومبلغ هزاروپانصد تومان هر ماه بآنان از طرف آقای حاجی زین العابدین رحیم زاده خوئی فرستاده میشود متأسفانه چون افرادشان زیاد و قریب هفتاد و شش نفر و عائله‌شان پنجاه و چهار نفر میباشد با شهریه ایکه ازطرف حضرت آیة الله بروجردی میدهند باز قدر کفاف باقل مایقنع برای غالب ازآنها فراهم نگشته است ولی شرط روشنی مطلب دقیق گردیدن است و از زمرهٔ جهال در آمدن که در اثر تعفف کسانی را که بنان یومیه محتاج بودند اغنیاء می پنداشتند در سوره نور درضمن آیه ۳۳ میفرماید :

« ولیستعفف الّذین لایجدون نکاحاً حتّی یغنیهم الله من فضله والّذین یبتغون الکتاب ممّا ملکت أیمانکم » .

البته راه تعفف رادر پیش گیرند آنانی که دست رسی بازدواج ازجهة تمکن مالی ندارند تا اینکه خدایتعالی آنانرا بافضل خودش بی نیاز بسازد همین طور وظیفه آنانی که میخواهند از غلامها با مالکین خودشان قرار گذاری در آزادی خویشتن بعنوان مکاتبه بگذارند تعفف است با اینکه در شریعت اسلام بیحد در خصوص ازدواج وآزادی بندگان تشویق وتأکید گردیده است .

چون صاحبان ایمان باید عزیز ومکرم باشند درصورت عدم تمکن از اجراء این وظیفه اجتماعی دستور باخذ تجمّل وسر بلندی در عین فاقه و نیازمندی عزّاب محتاج بازدواج و غلامان علاقمند بآزادی داده میشود .

آری آزادگی روحی مقدم براحتی ظاهری درپیشگاه عقل وشرع مبین است و با همین دستورها شریعت مقدس میخواهد دارندگان ایمان را در ردیف صاحبان تقوی در اثر حصول صفت زیبای تجمّل در حال فاقه قرار بدهد .

ولیکن باطن آیه کریمه در عین حال که تعفف را میخواهد طوری دیگر ترجمه گردیده است .

محمّد بن یعقوب کلینی رضوان الله علیه از جماعتی از اصحاب ما نقل می نماید و سند را بمحمّد بن یوسف تمیمی میرساند که او از جعفر بن محمّد و او از پدرش و او از آباء کرامش سلام الله علیهم اجمعین نقل می نماید که حضرت رسول الله صلّی الله علیه وآله فرمود هر کس تزویج و عیال گرفتن را ترك نماید از ترس این که بسختی در زندگی دوچار میشود تحقیقاً بخدای تعالی سوء ظن پیدا کرده است زیرا خدای تعالی میفرماید « وأنکحوا الأیامی منکم والصالحین من عبادکم وإمائکم إن یکونوا فقراء یغنهم الله من فضله والله واسع علیم » پس کمان ضیق معاش مانع از ازدواج نمیتواند باشد .

بلکه بازمحمّد بن یعقوب کلینی رحمه الله از ابی علی الاشعری واو ازبعض اصحابش از صفوان بن یحیی از معاویة بن وهب و او از حضرت ابی عبدالله علیه السلام در ذیل قول الله عزّ وجلّ : « ولیستعفف الّذین لایجدون نکاحاً حتّی یغنیهم الله من فضله » نقل می نماید که آنحضرت فرمود تعفف نمایند باعیال اخذ کردن تا این که خدای تعالی ایشانرا غنی از فضل خودش بنماید .

« و صبراً فی شدّة » .

یکی از صفتهای صاحبان تقوی صبر در برابر شدّت است زیرا دارندگان تقوی نمی توانند با اکثریّت مردم همدوش مرتکب آن امور باشند که آنان مرتکبند ودر ان صورت اختلاف رویه باعث مزاحمت اکثریّت جهّال بر اقلیت دارندگان تقوی خواهد شد چون عدم موافقت متقی‌ها باعث بر توجّه افراد انسانی بتعدّیات غلط کاران میشود و عملاً نقض نظر ایشان میگردد و در اثر جهالت آزار بصاحبان پرهیز کاری از آنها درعوض اصلاح غلط کاری خودشان میشود آری ما دامی که حاضر باصلاح اخلاق و اعمال خود جامعه نباشد ، نتیجه در میان ایشان جز این درباره افراد پا کدامن نخواهدشد .

در کتاب شریف اصول کافي نقل از حسن بن‌شاذان واسطی می نماید که گفت بحضرت رضا سلام الله علیه نوشتم که اهل واسط بمن جفا میکنند و تحمیل رویه خطا بمن می‌نمایند جمعی از کسانی که عثمانی‌المذهب اند بمن اذیت می‌نمایند.

با خط شریفش جوابم را اینطور نوشت خدای تعالی عهد و پیمان از اولیاء مادر دولت باطل بصبر اخذ فرموده است بحکم خدایت صبر میکن اگر آقای بشرقیام بر اصلاح فرماید هرآینه خواهند گفت « یا ویلنا من بعثنا من مرقدنا » .

حضرت ابی محمّد علیه السلام هم همین طور بعلي بن بابویه می نویسد که ای شیخم‌ای‌ابوالحسن‌همگی‌شیعیان‌مرادستوربده‌صبر نمایند ، البته‌در‌بادی‌نظر امری‌صعب است که آدمی تحمل بصبر بنماید درصورتی که دنیا زود گذر و صبر و جزع آن هر دو قلیل ودر گذر است .

رسول ختمی مرتبت ﷺ را خدایتعالی مبعوث برسالت کرد و مأمور نمود که رفق کرده و صبرپیشه گیرد وفرمود .

«واصبر علی مایقولون واهجرهم هجراً جمیلاً » و نیز میفرماید « ادفع بالّتي هي أحسن فإذا الّذي بینك و بینه عداوة کأنّه وليّ حمیم و ما یلقیها إلاّ الّذین صبروا وما یلقیها إلاّ ذوحظّ عظیم » .

آری در برابر رویّه خشن جهّال و آزار آنان چارهٔ مصلح جز تحمل وجز صبر نیست شدائد میگذرد مرد بلندهمت در سایه صبر فائق بر وضع ناروای محیط میشودتاکار بجائی‌می کشید بااستخوانها آن‌حضرت را می‌زدند ومعامله با آن‌وجود مقدس‌طوری‌می کردند که بادیوانگان آن‌نحومعامله‌نمی‌نمودندسینه آن‌وجودمبارك که معلّم خوشبختی‌است‌تنگ گشت‌جبرئیل‌سلام‌الله علیه این‌آیه را آورد « ولقدنعلم أنّك یضیق صدرك بما یقولون فسبح بحمد ربّك و کن‌من السّاجدین » .

خلاصه این که اگرچه تکذیبت کنند و طعن بتو و قرآن بزنند و فضیلت وصيّ بر حقّت را انکار نمایند باید در عوض تنگی سینه تسبیح و تمجید حق را

بجای آری و نماز بپا داری تا همّ و غمها از شما بوسیلهٔ این عبادات کشف بشود .

اینست که رسول‌الله ﷺ را رویّه این‌شد وقتی که امری‌او را محزون مینمود بنماز میپرداخت کفّار قریش وجهّال وقت باینها قناعت نکرده از رویه خود باز ننشستند محزونی خاطر او را گرفت این‌آیه کریمه نازل گردید« قدنعلم‌أنّه لیحزنك‌الّذین یقولون » نفس خود را ملزم بصبر کرد جهّال قدم پیش تر نهاده بد گوئی بخدای تعالی و تکذیب رسول الله ﷺ آغاز کردندآنحضرت بسیار دل‌تنگ گشته‌و گفت آنچه راجع بنفس خودم واهلم وعرضم بود در باره‌اش صبر کردم اماصبر براین که بخدایم بد گویند ندارم آیهٔ نازل گردید « ولقد خلقنا السّموات‌والارض‌وما بینهما في ستّة أیّام و ما مسّنا من لغوب فاصبر علی مایقولون» پس در جمیع این شدائد صبر کرد آنگه بشارت در باره عترتش با ئمه بودن بـاو رسید و پیك ربّ الارباب این آیه را آورد « وجعلناهم أئمة یهدون بأمرنا لمّا صبروا و کانوا بآیاتنا یوقنون » اینجا بود که گفت صبر از ایمان مثل سراز‌بدنست خدایتعالی‌تشکر از او نموداین آیه را نازل فرمود : « وتمّت کلمة ربّك الحسنی بما صبروا » که راجع بولد فاطمه سلام‌الله علیها است .

این سنّت الهی لا یتبدل بوده است در سورهٔ اعراف درباره بنی اسرائیل می‌فرماید « وتمّت کلمة ربّك الحسنی علی‌بني‌اسرائیل بما صبروا »

حضرت صادق‌سلام‌الله‌علیه می‌فرماید آزادمرد تمام آزاد مرددرهمه حالاتست اگر شدّت وفشاری از دنیا باورسد صبر می‌نماید واگر مصیبت ها بر سرش بریزد او را نمی‌شکند گرچه اسیر گشته مقهور گردیده و خوش گذرانی او ببد گذرانی مبدل بشود همانطوری که حضرت‌یوسف‌صدیق‌علی‌نبینا وآله وعلیه‌السلام رابندگی ومقهوری واسارت و ظلمت چاه و وحشت آنچه باو رسید از جـای در نبرد درپرتو همان صبر بود که خدایتعالی پادشاه جبّار را باو بنده قرار داد پس‌از آنکه بندهٔ زرخرید او بود ،

رشید الهجری که از صحابه مخصوص حضرت مولی الموحدین‌سلام‌الله علیه

است از جمله کسان برجسته است کـه صبر در برابر شدتّ از خود نشان داده واز شیعیان مولای‌متقیان علی‌أمیرالمؤمنین سلام الله‌علیه است که علم منایا و بلایارا میدانست‌وقتی که اورا دربرابر زیاد بن‌سمیّـه حاکم‌عراق‌لعنةالله علیه حاضر کردند زیاد باو گفت دوستت (یعنی‌علی) بتو چه گفته است درخصوص آنچه ما بتو خواهیم کردجواب‌داد دست‌وپای‌مراخواهیدبرید وبدارم‌میکشید زیاد گفت‌حالا که این‌طور بشما اعلام کرده است بخدا قسم گفتهٔ او را باعمل خودمان تکذیب می‌نمائیم‌رشید را رها کنید همینکه رشید خواست بیرون برود گفت برش گـردانید چیزی کـه صلاحیت دارتر ازآنچه صاحبت‌درباره‌ات گفته است‌نمی‌یابیم هرقدر بمانی‌بد گوئی بما خواهی کرد دست وپای رشید را ببرّید .

قنوا دختر رشید میگوید پس از آنکه‌آن زنا زاده دست و پای پدرم‌را برید دست و پای بریده شده اورا با او برداشتم و ازاو پرسیدم پدر جان دردآنچه را که بتو وارد گشته چطور در می‌یابی گفت دخترم بمثل آنکه باردحام در میـانه مردم تصادم کرده باشم ،همین که ازقصر خارجش کردیم‌مردم اطرافش را گرفتند گفت دوات و قلم بیاورید آنچه را که تا قیامت رخ میدهد بگویم تا بنویسید حجّامی را فرستادند و زبانش را بریدند درهمانشب مرد .

بلی تربیت شد گان مکتب بزرگ آزاد مردان را شیوهٔ صبر در برابرشدائد بوده رشید هجری شاگرد مدرسه توحید حضرت علی مولی الموحدین سلام الله‌علیه است‌همان‌شخصیتی که‌میفرمایدصبر نمودم‌مثل آنکسی که‌درچشمش خارودر گلویش استخوان مانده باشد .

« وطلباً في حلال » .

یکی دیگر از صفات صاحبان تقوی طلب حلال است ،آری ازحضرت‌رسالت پناهی صلّی‌الله علیه وآله‌وسلّم‌نقل گردیده است که عبادت هفتاد جزء است و افضل آن اجزاء طلب‌حلال است ،ممکنست در ابتداء طلب حلال‌افضل اجزاء بودنش‌بعید بنظر بیاید و حال آنکه حقیقت امر جز این نیست حضرت مولی الموحدین أمیر-المؤمنین سلام الله علیه بکمیل ابن زیاد میفرماید زبان از آنچه در قلب است‌حکایت

میکند و قلب باغذاء قیام می‌نماید دقیق باش در اینکه با چه بقلب خود غذامیدهی و جسمت از آن قدرت می گیرد اگر حلال نباشد آنچه برخوردار آنی خدایتعالی تسبیح وشکرترا قبول نمي‌نماید .

حضرت صادق سلام الله علیه گفت که من سواره در پی حاجتی که خدایم کفایتم بآن نموده است میروم این را فقط بخاطر التماس این که خدایم مرا به‌بیند که در پیش آفتاب در پی طلب حلالم بجای میآورم مگر نشنیده ای که در قرآن کریم‌خدای تعالی می‌فرماید « فإذا قضيت الصّلاة فانتشروا في الارض وابتغوا من فضل الله » .

حضرت مولی المتّقين علی أمير المؤمنين سلام الله عليه بود که ساعات‌فراغت از جهاد في سبيل الله را در تعليم مردم و فصل خصومت در مابين ايشان مصروف می داشت همين که ازاين‌هم فارغ ميشد درباغی که داشت بادست خود بکار مشغول مـی گشت در اينحال هم ذکر خدا را بجا می‌آورد . در حديث قدسی خطاب بحضرت رسول ﷺ خدايتعالی می‌فرمايد ای احمد عبادت ده جزء است نه جزء آن درطلب حلالست وقتي که‌آشاميدني و خوراك توپاك گردد تودر حفاظت وپناه مني .

غذای پاك‌انسانرا هدايت‌بوظيفه آدميت کرده واورا ازآلود گی هاوبدبختيها محفوظ ميدارد .

رسول الله ﷺ ميفرمايدهر کسی چهل روزحلال‌بخورد قلب‌اوراخدايتعالی منوّر ميسازد .

بحدی طلب حلال مورد عنايت در شرع انور بوده است که رسول الله ﷺ ميفرمايد ملعون و ملعون است‌آنکه عائله خودرا ضايع بگرداند،عباس گفت‌وقتي که رسول الله نگاه بکسی ميکرد و خوشش ميآمد می‌پرسيد صاحب حرفه است يا نه اگر جواب منفی می شنيد ميفرمود ازچشمم ساقطشد جهت اين بی‌عنايتی رابعد ازآن توجّـه از اوپرسيدند فرمود صاحب ايمان اگر دارای‌حرفه‌ای نباشد با دينش اعاشه می نمايد .

یعنی با تظاهر بدیانت وریاء مردم را بخود جلب می نماید واز این راه استرزاق میکند .دیانت که وسیلهٔ سعادت‌مندی دنیاوآخرت بوده دردست آن کم همت‌بحدی پست جلوه میکند که گوئی دیانت وسیلهٔ اعاشهٔ چندروزهٔ عمراست .

هیچ از یادم نمیرود بعد ازسوم شهریور هزاروسیصد و بیست که وطن اسلامی ما مورد اشغال اجانب گردید و مزاحمت هاي پيش از آنروز برداشته گرديد در خوی که یکی از شهرهای آذربایجان است مدرسه نمازیه را که بکلّی از بین رفته بود و جز چند نفر محدودی محصّل‌دینی نداشت با هزاران مصائب براه‌انداختیم و بعد از قیام حکومت قلابی و دموکرات آذربایجان در هزار و سیصد و بیست و چهارشمسی‌هجری‌مجبوراً خواستم بتهران‌مهاجرت نمایم درتبریز بجناب آقای‌میرزا محمّدعلی دیلمقانی که‌افضل طلاّب آنروز خوی بودآنچه‌وصیّت کردم این بود که رفع حوائج مادّی را بدون توسّل‌بعنوان دینی نماید و بداند در این صورت عالم عزیز است اگر نعوذ بالله عند النّاس روحانی خوار گشت بخاطر احتیاجست که از او مشاهده می نمایند پس از عودت از طهران در میان طلاّب آن مدرسه قرار ما باین شد بافراغ از تحصیل بهریك‌آنان درخور اقتضاء محلّش وسیله معیشت یا داد وستد و یا فلاحت و یا دام پروری تأسیس نمائیم همین امر درباره یکی از ایشان با دست اینجانب انجام داده شد دربندر مقبره مغازه عطاری افتتاح کرد همین موضوع را بحضور آیة الله العظمی و استاد الاساتید آقای سید محمّدحجّت طاب‌ثراه در قم عرض نمودم ایشان هم تمجید کردند تقاضا کردم خودشان هم اقدام فرمایند گفت اگر من اقدام کنم نااهلها اوضاع را بهم میزنند علاوه براین که بمقصد نمیرسیم خرابتر هم میشود متأسفانه حوادث بیست و هشتم مرداد هزار و سیصد و سی و دو مجبورم نمود که مهاجرت از خوی بنمایم طبعاً تصمیمی که داشتم هم نقش بر آب گردید درصورتیکه‌روزی‌رااز راه دیگر حلال‌بدست آوردن بدیانت صاحبان دیانت بهتر یار ومعین است خدایتعالی درقرآن کریم درچندین مورد از طرف چندتن از پیغمبران

معظم میفرماید « إن أجری إلاّ علی ربّ العالمین» .

وهریك از انبیاء سلام الله علیهم أجمعین هم ممرّ معاشی حلال داشته اند که‌از آنراه ارتزاق می‌نموده اند .

« و نشاطاً في هدی » کسب روزی حلال که از جمله صفات صاحبان تقوای و موجب نورانیت قلب وسبب محفوظی از گمراهی بوده زمینه یکی ازصفات برجسته صاحبان تقوای را هم صاف می نماید که عبارت از نشاط در هدایت باشد .

آری قلب نورانی با این که محفوظ از گمراهیها هست‌طبعاً دارای نشاط در هدایت هم است .

آری وسائل این همت از جهة معنوی و مادی از بهر او فراهمست علاوه بر این که وجود دارند گان تقوای‌بي آنکه‌قدمی در هدایت بردارند وراهنمائی‌بکسی از راه تعلیم کنند خود بخود هادی مردمان غافل است با این که طبعاً اقتضاء تقوای اینست بازشرع مقدّس اسلام‌هم که همواره تأیید از عقل سلیم وطبع سلامت نموده در این باره هم‌نیز آنچه لازمه‌ایجاد نشاط در هدایت است ازآن فرو گذاری نکرده .

ابو بصیر میگوید که از حضرت صادق سلام الله علیه شنیدم که میگفت هر کس خیریرا بکسی تعلیم کند باندازه آنکه اوعمل‌بآن خیر نماید پاداش‌دارد گفتم اگرچه یاد گیرنده بغیر خود هم تعلیم کند این حکم در بارهٔ او جاری میشود گفت اگر بهمه مردم یاد بدهد برابر اجرعمل همه‌آنان اجر میگیرد گفتم گرچه بمیرد گفت گرچه بمیرد .

اگر کلمه ای گوید وحقانیت آن کلمه باعث شود که مردم آن‌کلمه را اخذ کرده و عمل برآن نمایند آنقدر گوینده اجر میبرد که عمل کننده گان آن‌اجر را میبرند .

از اینجا بس روشن میشود که چرا تا این حد متّقي ها در هدایت مردم می کوشند و بچه سبب باین همه زجر وزحمت تحمل می نمایند .

فرمان خصوصی رسول‌الله صلی الله علیه و آله این بوده است‌علي أمير المؤمنين سلام الله علیه میفرماید وقتی که رسول الله صلی الله علیه و آله مرا بیمن اعزام فرمود گفت یا علی با احدی مقاتله مکن مادامی که‌اورا باسلام دعوت‌نکرده‌ای ، بخدا قسم اگر مردی راخدای تعالی با دست تو هدایت نماید از بهر تو از آنچه که آفتاب بآن میتابد ودراختیار تو میباشد بهتر است .

حضرت صادق سلام‌الله علیه هم گفت آنکه تعلیم خیر میدهد آنچه در روی زمین می‌جنبد از بهر تعلیم دهنده استغفار می‌نماید ماهیان دریا وهر کوچك‌وبزرگ در زمین و آسمان بآن حکم محکومند .

بلی هدایت‌بیش از کلمه ای نیست ولی سعادت درپرتو هدایت بوجود میآید چون منظور اصلی سعادتست آنچه از ثواب در باره کسانی که هدایت می نمایند نقل شد عقلا صحیح و باید هم این پاداش بزرگ بآنها برسد .

ظاهراً کلمهٔ هدایت عبارت از راه یافتن بوظائف لازمه آدمیّت است گر چه درباطن خلاصه گشته و از آن تعبیر بولایت گردیده است .

در مناقب ابن شهر آشوب از حضرت کاظم سلام‌الله علیه درذیل‌قوله «هوالّذي أرسل رسوله بالهدی ودين‌الحق » منقولست که فرمودخداست که امربرسولش نمود تا ولایت وصی خود را بمردم برساند وولایت وصيّ دين حقست .

و نظیر همین ترجمه‌درذیل آیهٔ « لمّا سمعنا الهدی آمنّا به » باز ازآنحضرت منقولست که فرمودمراد ازهدی‌ولایتست یعني ایمان‌بمولای‌خود آوردیم فمن آمن بولاية مولاه «فلايخاف بخساً ولارهقاً» .

و در کتاب شریف‌کافیست درضمن‌قول « فمن اتبع هدای فلا یضلّ ولایشقی» این که هر کس ایمان بائمه آورد و باوامر ایشان اطاعت نموده و تجاوز از وظیفه نکند نه گمراه و نه شقی میشود .

در تفسیر فراتست که حضرت باقر علوم اوّلین و آخرین سلام الله علیه

فرمود « فامّا یأتینّكم منّي هدی » یعنی قبول ولایت حضرت‌مولی الموحدین علیه السلام طوری که در پاره‌ای‌مواقع تذکرداده‌ایم‌فرق عبارت از جهت‌اجمال وتفصیل است زیرا بی ولایت واطاعت از آن هدایت مفهوم ندارد ، شاعر فرماید :

آنرا که دوستی علي نیست‌کافراست گوزاهد زمانه و گوشیخ راه باش

شناختن ولی واطاعت از اوامر اواست که هدایت از روی حقیقت است وآیه ما فیها الهدایه از سوره سجده است که میفرماید « ومن أحسن قولاً ممّن دعا إلى الله و عمل صالحاً و قال إنني من المسلمين » .

درعین‌حال که‌تشویق‌بهدایت می‌نماید وزیباترین مردم ازجهت گفتار آن کس را معرفی میکند که دعوت بخدا کرده وعمل صالح بجای آورده و بگوید من از مسلمینم شرح هادی را نیزبیان می‌فرماید .

عیاشی از جابر نقل می‌نماید که از حضرت محمّد بن علی علیهما السلام درخصوص قول خدایتعالی در کتابش « إنّ الّذین آمنوا ثمّ کفروا » سؤال کردم گفت دربارهٔ آندو نفر با نفر سوم وچهارم وعبدالرحمن وطلحه که جمیعاً هفده نفر بودند نازل گردیده بعدازآنکه رسالت پناهی صلی الله علیه و آله حضرت سیدالوصیین علی امیر المؤمنین سلام‌الله علیه را باعمار یاسر رحمه‌الله بمکه اعزام فرمود وصنادید مکه درمکه بودند و بسیدالوصیین صبی میگفتند و در این باره قول خدایتعالی نازل گردید « ومن أحسن قولاً ممن دعا إلى الله وعمل صالحاً (وهو صبیٌّ) وقال إنني من المسلمین » .

پس اگر درجاهای مکرر ازتفاسیرشیعه مشهود گردد که بائمه بالاخص مولی الموحدین سلام الله علیه هادی اطلاق گردیده ومراد از هادی آنان بوده‌اند بخاطر شهادت این آیه وامثالش بوده است وتأویل باوجود شاهد معتبر صحیح است .

الحاصل متقی را نشاط بهدایت مسلم واز جملهٔ اوصاف او نشاطاً في هدی است « وتحرّجاً عن طمع » .

هدایت را شیوه خویشتن قرار دادن و نشاط از رهنمائی اخذ نمودن بی قطع نظر ازمنفعت مورد علاقهٔ عامّه مردم چون صورت وقوع نمی‌یابد لذاصاحب تقوی را

لازم و از صفات بارز او تحرّج ازطمع است .

حضرت صادق سلام الله علیه درحدیث حمادبن‌عیسی بحماد گفت ای حمّادطالب علم درآنات شب وروز باید باشی واگر بخواهی چشمت روشن گردد وبخیر دنیا و آخرت برسی بایستی طمع را از آنچه که در دست مردم است ببری ونفس خود را از جملهٔ مردگان بحساب آری و بخویشتن تلقین ننمائی که بالا دست احدی هستی وزبان خود را بپوشانی طوریکه مالت را از مردم میخواهی پوشیده کنی .

اگرمثل ابوذر غفاری رضوان‌الله علیه قطع طمع ازآنچه در دست دیگرانست کنی نشاط هدایت مردم در وجودت زنده گردد .

زیر بارند درختان که تعلق دارند   ای‌خوشا سرو که از بند غم آزادآمد

در این حال بخیر دنیا و آخرت توان رسید زیرا آنچه سدّ راه بود پا بندی وطمع بود که از میان برخاست ولیکن قطع طمع را شرط اینست که خودرا از مردگان محسوب بداری طوریکه معلوم نیست با فاصله بسیار کم در کجای دنیا از زندگی‌خرقه‌تهی‌نمائی ، تنها ضررطمع این نیست که‌راه هدایت جامعه رابروی آدمی مسدود نماید .بلکه کراجکی‌در کتاب کنز ازحضرت مولی‌الموحدین سلام‌الله علیه نقل‌می‌نماید که گفت چیزی مثل‌بدعت دین‌راخراب‌نکرده وامری مرد راچون‌طمع فاسد ننموده است بزرگترین سبب پستی آدم در برابر هوا و هوس طمع اوست که شخص را درمقابل دلخواه بزانو میاورد ومقام وعظمت وجلال رااز او میگیرد « ذلّ من طمع » .

« یعمل الأعمال وهوعلی وجل» بجا میاورد متّقی اعمال صالحه را درحالیکه ازآینده بیمناک‌است چون‌بجای‌آوردن‌اعمال صالحه‌بعد ازاین که صفات ناپسندیده را ازخود کنار کرده واز طمع‌دوری گزیده‌علّت سعادتمندی وعاقبت بخیری‌نیست زیرا سعادتمند آنکسی است که عمل را در نیکو کاری ودوری از ناشایستگی بسر رساند ومادامی که صحیفهٔ عمل بپایان نرسیده جای انتظار احتمال وقوع در هلاکت کاملا باقیست اینستکه یکی ازصفات صاحبان تقوی نگرانی وخوف مخبتین است .

حضرت صادق سلام الله علیه میفرماید آگاه باشید که دارندگان ایمان در میان دوترس بسرمیبرند ترس بر گذشته که چگونه گذشته است و ترس از آینده که چطوراز‌عهده وظیفهٔ آن برخواهندآمد پس بایستی هرصاحب‌ایمانی‌ازنفس خود بخویشتن واز دنیایش بآخرتش توشه بگیرد .

ازسبط‌اکبر رسول‌الله صلی الله علیه و آله حسن‌بن‌علی علیهما السلام منقولست که‌عبادت کننده‌ترین مردم زمانش بوده وزاهدتروافضل أقران خود بود وقتی بحج میرفت ای بسا پیاده میرفت وقتی که درحضورش صحبت‌ازمرگ‌میشد گریه میکرد وچون بعث و نشور و مروربرصراط درخدمتش ذکرمیگردید گریه می نمود ، زمانیکه عرض‌بخدایتعالی درحضورش گفته میشد شهقهٔ میزد وغش می‌نمود ، ووقتیکه برای‌نماز پامیشد بخود میلرزید ، وچون ذکر بهشت و جهنّم‌را می‌شنید چون‌مار گزیده بخود می‌پیچید و بهشت از خدا خواسته واز آتش پناه باومیبرد .

« یمسی و همّه الشکرویصبح وهمّه الذکر » اگراز صاحبان تقوای روزی بشب رسد روزیست که درنعمت ظاهری وباطنی حق‌تعالی بسرآمده علاوه براینکه از نعم دنیوی برخوردار گردیده ، استعداد نیل بسعادتمندی اخروی‌هم نسبت باو تقویت یافته است ، لذا صاحبان تقوی شام می کنند در حالی که همّ و قصدشان شکراست .

شکرهمان‌صفت‌بزرگ‌است که باعث ازدیادنعمتست «لئن‌شکرتم‌لأزیدنکم »

حضرت مولی الموحدین سلام‌الله علیه میفرماید ده سال‌رسول‌الله صلی الله علیه و آله شبها را روی انگشتان پا قیام نمود تااین که قدمهایش ورم کرده و رنگ صورتش زرد شد دراین مدت تمامی شبرا شب زنده داری مینمود تا اینکه خطاب عتاب حق باو رسید « طه ماأنزلناعلیك القرآن‌لتشقی » وقتی که ازجهت‌این عبادت طاقت فرسا از اوپرسیدند و گفتند شما چرا این قدر زجر بخودتان میدهید درصورتیکه خدایتعالی گناهان گذشته و آیندهٔ شما را بخشیده است « لیغفرلك الله ماتقدّم من ذنبك وما تأخّر » جواب دادآیابنده شکر گزار نباشم .

آری‌خدایتعالی بنده شاکرادوست میدارد ، ومتقی‌هاصبح را بشام میرسانند که همه‌شان شکر است کسی که اطعام کند وشکر گزار باشد اجرش برابر آنکسی است که روزه گیرد وبحساب درآورد آنچه را که می‌نماید ، اجرعافیت مند شاکر معادل اجر مبتلای صابر است توانگری که شکرتوانگری را بجای بیاورد پاداش محروم قانع را میبرد .

چگونه همه صاحب تقوی شکر نباشد درصورتیکه خدایتعالی‌نوح نجیّ الله‌را که یکی از انبیاء اولوالعزم است باشکوری وصف مینماید .

« ویصبح وهمّه الذکر » چون‌صبح نماید قصدی جز ذکر ندارد همان ذکر که رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله گفت خبر دهم بشما که خیرترین اعمال شما و پاکیزه ترین کار شما در پیش گاه خدایتعالی کدامست وآنچه بلند پایه تراز جهت درجه و بشما پرعائدترازطلاونقره وبهتر ازاینکه بادشمنان‌خودتان روبرو گردید وآنانرا بکشید ویابادست ایشان کشته گردید چیست ؟ صحابه گفتند بلی یارسول الله فرمود ذکر زیاد خدای عزّ وجلّ .

اگربخواهید بدانیدذکرزیاد کدام‌است‌حضرت صادق سلام‌الله علیه میفرماید وقتی‌که بنده در یکروز صد مرتبه بیاد خدا بود آن ذکر ذکر کثیر است .

همانطوریکه کلام حق تعالی حسن واحسن دارد ذکر حق تعالی در مصیبت فضیلت دارد ولکن ذکر خدا وقتیکه حرامی باانسان روبرو باشد افضل است زیرا این ذکراست که مانع ازارتکاب حرام میشود .

روزی‌رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله باصحابش‌فرمود سپراز بهرخویشتن اخذ بنمائیدعرضه داشتند مگر دشمن‌بما سایه افکنده فرمود نه بلکه دربرابر آتش باگفتن « سبحان الله والحمدلله ولااله إلّا الله و الله اکبر » خویشتن را محافظت نمائید اگرسی‌مرتبه بعداز فراغ از نماز واجب کسی این‌ذکر راکه اصلش در زمین و فرعش‌درآسمان است بگوید نجات می‌یابد از این که در زیرآوار بماند ویا غرق درآب گشته و یا درآتش‌سوخته‌ویادرچاهی‌افتاده ویادرنده‌ای اورابخورد واز مرگ‌بدوبلیّه‌ایکه نازل

ازآسمان در همچون روزی ازبهربنده شودخلاصی می‌یابد واینها باقیات صالحاتند .

در کتاب اصول کافی‌از طریق برید عجلی نقل ازحضرت صادق سلام الله علیه می‌نماید که فرمود صاعقه ذاکررانمیزندپرسیدم ذاکر کدامست‌فرمودآنکه روزانه صدآیه بخواند .

حضرت مولی الموحدین سلام الله علیه وقتیکه این آیهٔ کریمه را میخواند « رجال لاتلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله » میفرمود خدایتعالی ذکر خودش‌را باعث روشنائی قلبها قرار داده در اثر ذکر قلب کر دارای شنوائی و چشم بی نور صاحب بصیرت گردیده ، پس از معانده دارای انقیاد میشود در زمان طولانی که فاصله در ظهور انبیاء سلام الله علیهم گردیده است همیشه‌خدای راکه عزیز وارجمند است‌نعمت‌اوبندگانیست که با الهام دراندیشهای ایشان رازبآنها گفته ودرعقلهایشان با ایشان تکلّم نموده وآنان هم بانور بیداری که درگوشها و چشمها و دلهای خود افروختندایام خدائی رابمردم یادآورشده وآنهارا ازمقام مؤاخذه الهی میترسانند ، آنها بمثابه راهنمایان در بیابانند آنکه راه راست را گرفت ازاو تقدیر وستایش در این رویه نیکو کردند وبه نجات اورا بشارت دادند ، وهرکه راه افراط وتفریط پیش‌گرفت او را با گمراهی مذمت نموده و از هلاکت برحذر داشتند ، پس آنها همین طورچراغهای‌این ظلمتها ودلیلهای این شبهها بودند حقیقت امر اینستکه از برای ذکر خدایتعالی‌اهلیست که ذکر او را بدل از دنیا فرا گرفته و آنان را تجارت وبیع مشغول ازذکرخدانکرد ، روزگار زندگی‌را باذکربآخر رسانیده با هرچه‌بازداردازارتکاب محرمات‌غافلان را هی‌زده و گوشهای‌غافلها راآگه ازموضوع میسازند ، بقسطامر کرده‌وخودشان فرمان‌بردارازآنند وهمانطوریکه‌ازکارناشایست مردم را باز میدارند خود مرتکب آن نمیشوند ، گوئی از دنیا گذشته و بآخرت نیز رسیده‌اند ، آنچه دنیا در پشت سردارد مشاهده کرده ، گوئی مطلع بپوشیده های‌امور برزخ درطول‌اقامتی که درآنجا خواهندداشت گشته‌اند ، وعده‌های قیامت در باره‌شان محقق گردیده و پرده از روی آن در باره اهل دنیا برداشته ، گوئی

آنان می‌بینند ومیشنوند آنچه را که مردم دنیا از دیدن وشنیدن آن محرومند ، اگر آنانرا درمقام عقلت متمثل نمائی درمقامهای پسندیده ومجالس شایسته درحالیکه نامه های کردارهای خود را به پیش روی خود باز نموده‌اند و آماده بر محاسبه نفسهای خود در مقابل عمل کوچك وبزرگ که مأمور بآن شده گشته‌اند و کوتاه ازانجام آن آمده‌اند ویا ممنوع از اتیانش گردیده‌اند ویا تفریط درآنها نموده‌اند و سنگینی ورزهای خود را بگرده خود کشیده وضعیف از ایستادن در زیر آن بارثقیل گشته و وبا آواز بلند گریسته‌اند ، درحالیکه دردناکی قلبشان از آن هویداست ، گوئی باهمدیگر در گفت وشنود ومشغول بزاری دردربار حقتعالی درمقام پشیمانی واعتراف بانواع معاصی هستند می‌یابی هر آینه آنانرا اعلام هدی و مصباح وحی و مشاهده می‌نمائی ومی بینی که فرشته گان دور آنانرا گرفته ، وبر آنهاسکون وآرامش نزول کرده و درهای آسمان بروی ایشان باز گشته و جایگاه های کرامت از بهرشان مهیّا گردیده . درجایگاهی هستند که خدای ایشان مطلع برایشان وراضی از سعی آنهاست ومقام آنها محمود دردربار حقتعالی است ، نسیم روح وراحت در گذشت از گناهانرا استشمام می نمایند ، اینان گروهای احتیاج فضل واسیران ذلت عظمت خدای توانا هستند ، بسیاری اندوه دلهای آنانرا مجروح وطول گریه چشمهایشانرا زخم کرده است ، بهر دری از در های رغبت بدربار قدس الوهیّت او دستی از ایشان کوبنده‌است سؤال می نمایند از جوادی که دربرابرش امکنه باوسعت تنك نمیشود و رغبت کنند گان دربارش بی‌بهره نمی‌مانند پس بهتر اینست که بحساب نفس خویشتن برسی تا درعقبی بخیر نائل آئی زیرا نفسهای دیگرانرا غیر از تومحاسب است .

روایتست که توبة بن الصّمه روزی ایام عمر خود راحساب میکرد و درآنوقت شصت ساله بود چون حساب کرد بیست و یکهزار و پانصد روز بود فغان و شیون آغاز کرد وبا خود گفت اگر هرروز یك گناه کرده باشی بیست ویکهزاروپانصد گناه میشود واسواتاه واویلاه درآنحال که حفظه آنرا بذوا الجلال عرض کند ، في الحال افتاد و بعالم آخرت شتافت از هاتفی شنیدند که میگفت ای توبه مرتراست

که بفردوس اعلی قدم نهی .

رسول الله ﷺ فرمود پیش دستی بباغات بهشتی بگیرید پرسیدند باغات بهشتی کدامست گفت حلقهای ذکر است ، بایددانست که ذکر اصلی عبارت از ذکر قلب است وبذکر زبان ذکر گویند چونکه دلالت بذکر قلب می‌نماید ولی ذکر زبانی گرچه قلب هم غافل باشد باز خالی از فائده نیست ، زیرا لا اقل از گفتار لغو در اینحال باز مانده وعادت بخیر می‌نماید ، اگر کسی خیال کند بی توجه قلبی ذکر بی فائده است باید بداند که شیطان میخواهد گمراهش کرده از این قدر فیض هم بازش دارد .

از حضرت رسالت پناهی ازافضل اعمال پرسیدند فرمود مرگ ترا درك نماید در حالی که رطب اللسان باذکر خدایتعالی باشی خدایتعالی فرماید زمانی که بنده‌ام مرا درنفس خویشتن یاد مینماید منهم درنزد خود اورایاد کنم ، وقتی که مرا درمیان جمعی ذکر کند درجمعی او را ذکر کنم بطرزی بهتر از آنکه او مرادر آنجمع ذکر کرده باشد اگر بانماز شبری بمن تقرب جوید من باندازه ذراعی بطرف او رونهم ، در مجلسی جمعی ذکرحق نکنند مگر اینکه ملائکه آنانرا طواف نموده ورحمت الهی ایشانرا به پوشاند و خدایتعالی در میان مقربان درگاه از آنان یاد کند . ولی باید دانست ذکر ومجالس آن مادام که طبق دستور شرع نیست بدعت وضلالت است . حکیم نظامی گوید :

بسکه ببستند براو برگ وساز   چون تو ببینی نشناسیش باز

« یبیت حذراً ویصبح فرحاً ، حذراً لماحذّر من الغفلة » .

صاحب تقوی شب میگذراند درحال ترس وهراس و صبح می نماید شادان و فرحناك ترسانست بر آنچه او را از آن ترسانیده‌اند از بی‌خبری .

عمروبن سعید بن بلال گوید که بخدمت حضرت ابی جعفر علیه‌السلام وارد شدم در حالیکه جماعتی باهم بودیم بما گفت حد وسط در اعتدال باشید تاغلّو کنند گان بشما باز گشته وعقب ماند گان سعی نمایند تا بشما لاحق گردند ، ای شیعیان آل

محمد صلّی الله علیه وآله وسلّم در میانه ما و خدا قوم و خویشی نیست و خدایتعالی محکوم بما نمی‌باشد بخدا تقرب جز با اطاعت نمیشود ، هر کس مطیع باشد ولایت ما باو منفعت میرساند وهر کس گناه‌کاراست ولایت مامنفعت باو نمیدهد ،آنگه بما التفات کرده وفرمود نه مغرور شوید ونه افتراء بگوئید .

آری مغرور در دنیا مسکین و در آخرت مغبون است زیرا افضل را بادنی فروخته است .

غفلت یکی از آفات بزرگ روحیست که شب استراحت را بمتّقی هاشب حذر نموده است ، بلی علی أمیرالمومنین و امام المتقین سلام الله علیه آنوقت که « یا أیها الانسان ما غرّك بربّك الكريم » را در کلام خود ایراد کرد گفت انسانست که در میانه مسؤولها باطل‌ترین آحاد ازجهت‌دلیل وبریده‌ترین فریفته شده ازحیث عذرآوری در زمان مأخوذی در مقابل عصیان است ، هرآینه بنفس خویشتن سختی از راه جهالت تحمیل نمود ، ای انسان چه چیز بر گناه ترا دلیر ساخت ؟ و چه ترا بپروردگارت مغرور کرد ؟ وبهلاکت نفس‌خود انس داد ؟ آیا از درد جهالت برای تو تندرستی نیست !! یااز خواب غفلت ترابیداری نمی‌باشد !! آیا بنفس خود رحم نمیکنی بملاحظه‌آنچه درآنحال‌بغیر خویشتن‌رحم‌می‌نمائی‌بسیار می‌بینی کسی‌را که موقع حرارت آفتاب بیرون از خانه آمده سایه بسر او میافکنی یا گرفتار بدردی را می‌بینی که درد بدن‌اورا میسوزاند دلت بحال‌او می‌سوزد و گریه بحالش می نمائی پس‌چه ترا دربرابر درد خویشتن صابرساخته وبرمصیبت های دمادم قوی گردانیده است وبگریه وزاری شکیبادربارهٔ نفست نموده‌است ؟ وحال آنکه‌نفس تو عزیزترین نفس‌نسبت بتومیباشد ، وچگونه ترس شبیخون‌آوردن خشم خدا ترابیدارنمینماید ، وحال‌آنکه بامعاصی در راه های معصیت‌افتاده‌ای ، پس‌درد سستی را که‌درقلب تست باجدّوجهد دوا کن ، وبابیداری بینائی ازخواب غفلت بیدار شومطیع خدا گردیده و با ذکر او انس گیر ، رو آوری او را بخود درحالیکه از او رو گردانی در برابر خویشتن تصویر کن ، بعفوش ترا خوانده و میخواهد گناهت را بافضلش بپوشاند

در صورتیکه تو از او بغیرش رو گردانی پس بلند وبرتراست ، خدای صاحب قدرت چقدرحلیم‌است‌بااین که‌ازهرضعیف‌وسست‌ضعیفتری‌چه‌چیزترا بمعصیت‌او دلیر کرده وحال آنکه درپناه پوشش اومقیمی ، باوجود زیادی معصیت‌فضل واحسانش را ازتو باز نگرفته و غفران خود را از تو نگرفته ، بلکه باندازه چشم بر هم زدنی خالی از لطف او نگردیده ای ، یا در نعمتی که از بهر تو پدید میآورد ، و یا گناهی که کرده ای بتو میپوشاند ، یا بلائی که از تو باز مگرداند غوطه وری ، گمانت باو چیست ؟ اگر اطاعت از او بنمائی اگر این صفت در دو نفر متّفق در قوّه وبرابر در توانائی میبود هرآینه تو یکی از آن دو نفرمیشدی که پا بروی نعمت گذارده اول کس میبودی که با اخلاق ذمیمه بنفس خویشتن حکم میکردی و عملهای ناپسند خود را انتقادمینمودی تحقیقاً راست میگویم دنیاترا مغرور ننموده و لکن با دنیاتو مغرور گشته‌ای بتو پندها راآشکار کرده و براستی ترا دانا ساخته و آنچه بتو وعده از نزول بلاء بدنت و شکسکی در قوّات نموده است راستر ازآنستکه حمل بردروغ شود یاترا فریب داده باشد ، ای‌بسا کسانی که درباره دنیا نصیحت‌گر و در نزد تو متّهم و راستگو بخبر دهی از حقیقت دنیا که دروغگویش دانی اگر کار دنیا را درخانهای خراب افتاده و منزلهای خالی از اصحاب بشناسی البته او را میبابی‌ازنیکوپند دهند گان که‌پند وعبرت‌را بتومیرساند ، گوئی که‌او یارمهربان‌تو باشدوبخیل‌براین‌است که‌درخسارت وزیان‌بیفتی ، دنیا چه‌نیکوخانه‌است‌بهر کسیکه رضا بسکونت در او ندهد ، وچه محل خوبیست باین که او را وطن خویش نسازد ، آنانی با دنیا سعادتمند در فردایند که امروز از دنیا گریزانند ، چون زمین لرزنده بلرزد ، و قیامت باهولهای بزرگش ثابت آید ، وبهرجایگاه عبادت اهل او لاحق گردد وبهرمعبودی عبادت کنند گان اووبهر فرمانده فرمان‌برداران او ملحق شوند درهمچون روزی تا چشم کار میکند وقدم بروی زمین مستقر میگردد پاداش داده نمیشوند مگر از روی عدل وداد که حق بوده است ، ای بسا حجّتها که در آنروز باطل شود وعلاقهائی که از روی حیله است منقطع گردد ، پس از کار خود آنچه

باعث معذوریت توباشد وحجّت ثابت آید طلب کرده وآنچه از بهرتو باقی خواهد ماند از آنچه که باقی نخواهد ماند درباب ریاضت کشیده آمادهٔ سفرباش ، وبرق رستگاری را که از عبادت برخیزد بنگر ورواحل قوی را که چالاکند از اطاعت خود بار میکن ، خدایتعالی در قرآن کریم در سورهٔ مریم درباره تحذیر مخلوقات میفرماید « وأنذرهم یوم الحسرة إذقضي الأمروهم في غفلة وهم لایؤمنون » .

علی بن إبراهیم باسلسلهٔ سند خود از حضرت ابی عبدالله عليه‌السلام نقل مینماید که از آنحضرت ازاین آیه کریمه سؤال شد فرمود منادی از طرف خدایتعالی نداء مینماید واین بعدازآنست که اهل بهشت در بهشت و اهل آتش در آتش قرار گیرند ومیگوید آیا میشناسید مرگ را درصورتی ازصورتها ؟ میگویند مرگ را درصورت قوچی چاق میآورند ودر میان دوزخ و بهشت نگه میدارند آنگه بهمه‌آنان خطاب دسته جمعی میشود که مشرف گشته ونگاه نمائید پس مشرف گردیده و بمرگ نگاه مینمایند آنگه خدایتعالی امر میکند مرگ را میکشند ، و گفته میشود ای اهل بهشت دائمی در بهشت هستید و مرگ نیست و ای اهل دوزخ دائمی در آتش هستید و مرگ برای شما نیست و اینست قول خدایتعالی « و أنذرهم یوم الحسرة إذقضي الأمروهم في غفلة » .

بهمین غفلت باعث برحسرت اشاره میفرماید حضرت مولی الموحدین سلام الله علیه در حدیث دعائم ایمان که میفرماید هر کس که غافل شود آرزوها او را مغرور کرده وحسرت او را درمییابد درآنوقتی که پرده برداشته واز ناحیهٔ خدائی ظاهر شود آنچه که آنرا بحساب درنمیآورند .

شیخ بهائی رضوان الله علیه از کمال الدین در اربعینش نقل مینماید اگر بخواهید بدانید انسانی چگونه مغرور میشود در حالی که باید بتیوتهٔ او بیتوتهٔ دارندگان حذر به‌بیداری شب‌باشد شخصی را بنظر بیاورید که درچاهی بریسمانی آویزان‌ودرتحت آنچاه‌ماربزرگی‌چشم‌بسقوط‌اودوخته‌ودهن‌ازبهر فروبردنش گشاده است ، ودر سرچاه دوموش سیاه وسفید رنگی مدام‌بجویدن‌ریسمان وپاره کردن آن

مشغولند وآنی از اینعمل غافل نمیشوند ، ودراین میان که او آن مار بزرگ را در زیر پایش مشاهده وهمت دوموش را در قطع تارهای ریسمان یکی پس از دیگری می‌بیندرآنحال‌روی بپاره‌ای‌عسل‌آلوده بکثافات وخاک‌دیوارچاه‌آورده و بازنبورها در منازعه است بلکه از آن مختصری خورده ودهن خود را شیرین بسازد .

آری‌چاه دنیاست ، و ریسمان عمر ، وآنمار گزندهٔ دهن گشودهٔ منتظر مرگ است ، و دو موش سیاه وسفید شب و روز برندگان ریسمان عمرند ، و عسل مخلوط بخاک و کثافات عبارت از لذّات دنیا ، ومگس ها و زنبور های مزاحم طالبان آن لذایذند ، وغفلت آدمی در همچونحالی باعث تعجب هر عاقل بیدار دلست ، اینست که «یبیت حذراً ، حذرا لماحذّر من الغفلة» شیوه هر صاحب تقوی و پرهیز است « ویصبح فرحاً حذراً لما حذّر من الغفلة وفرحاً بما أصاب من الفضل و الرحمة » و فرحناک صبح کرده فرحش بخاطر آن‌فضل ورحمت است که‌باو میرسد .

روزی سیدالمتقین علی امیر المؤمنین سلام الله علیه از خانه بیرون میآمد و سلمان فارسی رضوان الله علیه بآنحضرت مواجه گشت حضرت سلام‌الله علیه پرسید ای بندهٔ خدا چگونه صبح کردی سلمان جوابداد صبح نمودم در حالیکه چهار غم مرا بخود متوجه ساخته ، حضرت پرسید غمهایت کدامست ؟ گفت غم عیال که‌از من نان وآنچه‌را که اشتهاء دارند میخواهند ، غم‌دویم اینست که خدایم ازمن‌اطاعت میخواهد ، غم سوم این که شیطان مرا امر بمعصیت میکند ، غم چهارم ملک‌المرت میخواهد روحم را قبض نماید ، آنمولی باو گفت مژده بادترازیرا در برابر هر یک یک از این خصلت ها ترا درجه‌هائیست ، آری من بحضور رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله داخل شدم از من پرسید چگونه صبح نمودی گفتم صبح کردم در حالی که جز آب در دستم چیزی نیست ومن غصه دو فرزندم حسن و حسین سلام الله علیهما را میخورم بمن گفت یا علی غم عیال پرده است در میانه صاحب عیال و آتش جهنم و طاعت پروردگارامان‌ازعذابست ، وصبر برطاعت جهاد می‌باشد ، وآن‌افضل از شصت سال عبادتست ، وغصه مرگ کفّاره گناهانست ، یاعلی‌بدانکه روزی بنده‌ها بعهده‌خدای

رز"اقست وغصه تو ازبهرشان بتو ضرر نمیرساند و بآنان نفع نمی‌بخشد إلّا این که پاداش در برابر آن میگیری ، و شدیدترین غم غم عیال است .

حالا که هر صبح کنندۀ با تقوی غالباً گرفتار این غصه‌هاست واین همه‌خیر است‌در اول صبح روباو می‌نماید بس‌روشن میشود این که چرا فرمود صبح می‌نماید صاحب تقوی در حالی که فرحناك از فضل ورحمتی است که باو میرسد ولی درمیانۀ این همه‌غمها غم عیال را شدیدترین غمها گفت ، گوئی‌سعدی از اینجا اقتباس کرده که گفته است :

ای گرفتار پای بند عیال   دگر آسودگی مبند خیال

حضرت جعفر الصادق سلام‌الله علیه روزی عبورش از کنار صیّادی افتاد از او پرسید کدام یك از صیدها زیاد بدام تو میافتد عرضه داشت الطیر الزاق راوی میگوید آنحضرت گذشت مکرر میگفت صاحب عیال هلاك شد صاحب عیال هلاك شد مراد از پرنده زاق پرندۀ بچه دار است که باید دانه ببرد و بجوجه های خود بخوراند .

«و إن‌استصعب علیه نفسه فیما یکره لم یعطها سؤلها فیما تحبّ ، قرّة عینه فیمالایزول ، و زهادته فیما لایبقی» اگر نفس اودر آنچه‌دوست نمیدارد باوسرکشی کند او هم آنچه را که نفس اودوست میدارد باو نمیدهد ، روشنی چشم او در آن چیزیست که بزوال نمیآید وزهد ورزی او از چیزیست که بقاء ندارد ، زیرا که راه بموافقت‌حق وتحصیل رضای‌او و وصول بدار کرامت واطاعت امر پروردگار و انس باذکر او و نیل بقرب حق تعالی جز با مخالفت بانفس ودوری جستن از او و سرپیچی وفراموشی ودوری ازآن و ترس ازخطایش بدست نمیآید .

ولی نفس تن باطاعت در نمیدهد ، صاحبان تقوی عمل بقول حضرت صادق سلام‌الله علیه می‌نمایند که :

در مصباح الشریعه از ایشان نقل گردیده است که هر کس مراعات کند

قلب خود را از غفلت ونفسش‌را از شهوت وعقلش را از جهل داخل در دیوان‌منتهین میگردد .

و راه مجاهده بانفس سرکش را راه و رسم خودشان کرده و همواره آویز گوش آنان فرمایش حضرت‌رضا سلام‌الله علیه است که میفرماید مردی ازمن‌پرسید که‌آن چیست که‌خیر دنیا وآخرت درآن‌جمع است گفتم مخالفت بانفس خود کن ، گوئی شیخ‌محمود شبستری ازامثال این‌فرمایش اقتباس کرده که گوید :

نمیدانم بهر حالی که هستی   خلاف نفس کافر کن که‌رستی

زیرا حجابی وحشتناکتر و بزرگتر درمیان بنده وخدا از نفس و هوا نیست واز بهر اعدام وقطع آنها سلاحی وآلتی چون نیازمندی بدربار بی نیاز نیست ودرك افتقار چون بدون گرسنگی وعطشانی در روز وشب زنده‌داری نیست پس باید ازاین راه مجاهده بانفس نمود ، آری قرآن کریم فرمود « ولکم في رسول الله اسوة‌حسنة» آنقدر شب زنده‌داری کرد ونماز خواند تا این که قدمهایش ورم کرد و در جواب آنان که باو عرضه داشتند چرا این قدر بخویشتن ریاضت میدهی خدایتعالی که گناهان گذشته وآینده امّت را بتو بخشیده است فرمود آیا بنده‌ای شکر گذار نباشم منظور این‌بود امّتش ازاو عبرت گیرند .

پس غفلت از اجتهاد وتعبد وریاضت در حالی از حالات‌نباید داشته باشیداگر شیرینی عبادترا دریابی وبرکات آنرا ببینی واز نور آن روشن شوی یکساعت غفلت از عبادت نمی‌نمائی ولو اینکه قطعه قطعه‌ات کنند ، آنکه اعراض از عبادت کرده محروم از فوائد سبقت گیری در عصمت و توفیق مانده است همین که انسانی با میل نفس رفتار نکرد بلکه وسائل قدرت اورا یکی بعد از دیگری ریشه کن نمود مالك نفس خویشتن میشود ، اینجاست که حضرت صادق سلام الله علیه میفرماید کسی که در حال میل وترك مالك نفس خویشتن گشت ورضا وغضب واشتهاء اورا از راه بیرون‌نبرد جسد او بآتش دوزخ حرام میشود و آنچه روشنی چشم متقی در آنست که عبارت از نعمت پایدار باشد باو میرسد واز آنچه زود گذر و نا پایدار است هم

بر کنار از آن بوده وآلوده دامن بدان نمی شود .

«یمزج الحلم بالعلم والقول بالعمل» .

بردباری را بدانائی مخلوط و گفتار را با کردار مقارن‌میسازد .

آری حلم‌را که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود باحلم کسی‌را خدایتعالی خوارنکرده است با علم با آن همه شرافت که درضمن «علماء حلماء» بیان گردید و مثل مولی الموحدین سلام‌الله‌علیه درشرافت آن فرمود ارزش هر کس باندازه معلومات اوست وصاحبان خشیت ازخدا آنانی هستند که عالمند ممزوج می‌نمایدهمانطوریکه گفتار نیك اگر بی کردار نیك باشد سعادت بخش نیست بلکه بایستی گفتار نیکو را بکردار نیکو ممزوج نمایندچنانکه رویه صاحبان تقوی این بوده است گوئی‌راجع باین معنی است که حجة الاسلام حاج شیخ محمد جواد صافی گلپایگانی گوید :

ذکر و فکر و بحث عرفانی فقط اسلام نیست
صدق سلمان زهد بوذر طاعت عمار کو
گر پی دینار و درهم نیستی از خوف حق
اشك‌هم‌چون‌درهمت برروی چون‌دینار کو

واین همان دعوت با عمل‌است که جلب توجه از دعوت شده مینمایدوبزرگان این‌راه همه‌باندازه خویشتن جامع بین‌صفات نیکوبوده‌اند بلی‌حلمی که ازعلم‌خلیط بخود اخذ نکرده ای بساحلم جاهلانه محسوب گردیده و نتیجهٔ مطلوب نمیدهد .

« تراه‌قریباًأمله ، قلیلازلله ، خاشعاً قلبه» متقی رانزدیك امید ، اندك لغزش خاشع قلب می‌بینی بااین که امید رحمتی ازرحمتهای خدایتعالی است اگر روح امید نباشد آدم از فعالیت دست برمیدارد مادری باولادش شیر نمیدهد ، فلاّحی درختی ونهالی نمیکارد ، اینست که رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرمود امل رحمت بامت منست .

حضرت‌عیسی بن مریم‌علی نبیّناو آله وعلیه‌السلام‌روزی پیرمردی‌را دید بابیل قطعه زمینی رابیل میزند ، پیری اوجلب نظر آنحضرت را کرده صاحب امل طویلش تصور نمود از خدایتعالی مسئلت کرد امید را از او گرفت بیل بزیر سر نهاد و

درازکشید ، حضرت روح الله علیه السلام دید اگرمردم این طور صرفنظر از امید نمایند دنیا خراب میشود تقاضای عودت امید را دربارهٔ او کرد پیرمرد از جای جست و به بیل زدن مشغول شد حضرت مسیح علیه السلام قدم‌پیشنهاد علّت ترك کار و دراز کشیدن و از نو شروع بکار را پرسید گفت داشتم کار میکردم که گوئی نفسم بمن گفت با اینکه پیر گشته‌ای‌چه‌حاجت باین تلاش‌است پس‌ازکار بر کنار شده ودراز کشیدم آنگه گوئی نفسم بمن اعلام کرد مادام که زنده هستی باید معاش داشته باشی .

مبادا که در دهر دیر ایستی　　　مصیبت بود پیری و نیستی

برخاستم از نوبکار پرداختم .

امید بقاء سر منشأ فعالیت است لکن نزدیك بودن امید شرّ طول امل راکه باعث فراموش کردن آخرتست از سر آدمی دور مینماید و او را از بدعملی نجات میدهد ، اگر بخواهیدبدانید که‌امید طولانی‌درشریعت‌بچه گفته‌شده است بصدر اول اسلام مراجعه کرده ببینند که اسامه پسر زید کنیزی بصد لیره بمدّت یکماه خرید همین که رسول الله صلی الله علیه و آله این را شنید گفت ازرفتار اسامه مردم تعجب نمی‌نمائید بمدت یکماه نسیه خریداری کرده اسامه آرزوی دراز دارد .

البته نزدیکی آرزو تمامی معاملاترا نقد بنقد می‌نماید بازار مسلمین جریان فوق العاده پیدا میکند وحسن تفاهم موجود میشود .

با اینکه آدمی میداند که سرانجام کار او مفارقت احباب و سکونت در قبر ومواجه گشتن باحساب و دست شستن است از آنچه از خود بجا خواهد گذاشت واحتیاج بآن‌دارد که مقدم بنفس خود میکند و برگ عیشی بگور خود میفرستد ، پس درحقیقت بهم چونکسی اولی واحق کوتاهی امید است اگر امید طولانی در کسی مشاهده مینمائید از اینجهت است که سرعت اجل را که روباو نهاده نمیبیند ، و گرنه‌دنیا وامید درازرا دشمن میگرفت چون بکشش امید افتاده از درك نزدیکی اجل پایش لغزیده است و بخلاف صاحبان تقوای قدم برداشته است که آنان کم لغزش هستند « قلیلا زلله » داود بن‌اسود گوید که‌حضرت‌امام حسن عسکری سلام -

الله علیه مرا بحضور خواست وچوبی بمن داد گوئی کناره در است که مدور وطویل ومشت‌پر کن‌بودوفرموداین‌چوبرا برای‌عَمری‌ببرروبخانه‌عَمری‌براه افتادم مقداری راه رفته بودم که بسقائی برخوردم که باستری آب بار کرده بود راه برمن تنگ گرفت سقا بمن داد زد که هی بقاطر بزن چوبی که در دستم بود بلند کرده قاطررا با آن زدم دو تکه گردید همینکه نگاه کردم دیدم کاغذ ها در میانهٔ آنست پیش دستی کرده بادامن چوب را جمع کردم سقا بمن وبآنانی که باآنها مصاحبم فحش داد همینکه بدرخانه درحین مراجعت رسیدم عیسی خادم در دم در استقبالم نمود و گفت آقایم ـ خدا عزیزش بدارد ـ میفرماید چرا قاطر را زدی و چوب را شکستی گفتم ندانستم درپایهٔ درچه بوده گفت چرا عملی کردی که محتاج بمعذرت خواهی شوی مبادا پس ازاین بمثل این کار اقدام کنی وا گردیدی کسی بمن دشنام میدهد راهت رابگیر وبرو مبادا جواب دهی و یا خود را بشناسانی ، مادر شهرو کوئی‌واقع گردیده‌ایم که بداست ، راهت را بگیر وبرو اخبار و احوالت بما میرسد . مشاهده مینمائید که قدغن میفرماید آدمی کاری از اوسر زند که محتاج‌بعذر باشد .

آری صاحبان تقوای زلهٔ ایشان کم است زیرا آنان قلبهائی درحال خشوع دارند همان خشوع که از اوصاف علماء در اصطلاح قرآنست که « إنّما یخشی الله من عباده العلماء » خشوع حالت نفسانیه است که از شعور عظمت ربّ تعالی وهیبت او در قلب بند گان بیدار دل ظاهر میشود واین حالتست که حاصل نمیشود مگر بآنانی که‌اطلاع‌ازجلال و کبریائی‌الهی‌داشته ولذّت قرب را دریافته باشند .

حضرت حسن مجتبی سلام الله علیه ازهد وافضل زمان خود بوده و زمانی که بحج میرفت پا پیاده بحج حرکت نمود وپیاده رمی‌جمره کرده ، وقتیکه مرگ رایاد میکرد و یا از بعث ونشور و مرور برصراط در حضورش صحبت میشد گریه‌میکرد وقتیکه عرض بخدایتعالی ذکر میگردید شهقهٔ میزد و غش‌میکرد چون بنماز برمیخاست ساقهایش بلرزه در میآمد ، صحبت بهشت و جهنم که‌بمیان میآید مثل مار گزیده بخود می‌پیچید بهشت از خدا خواسته و از آتش پناه باو می‌برد .

سلمان رضوان الله علیه است که میگوید سه چیز مرا میگریاند فراق‌أحبّه رسول الله ﷺ وهول غمرات مرگ ، ووقوف دربرابر ربّ العالمین .

« قانعة نفسه » نفس او درحال قناعت است .

آری وقوف در برابر ربّ العالمین وخشیت از اینحال بهر قلبی نزول کند قناعت پیشه میشود همان قناعت که عبارت از اکتفاء بآنچه از دنیا در بارهٔانسانی اصابت می نماید ازقلیل وشکر دربرابر یسیراست وعبارت باشد اززند گانی پا کیزه و باعث سربلندی در میان بني نوع .

در ضمن جملهٔ « والتعلل زینة القناعة » مختصری بحث در این باب گردیده است لذا اطاله بسخن نمیدهیم .

« و منزوراً أکله سهلا أمره حریزادینه » کم خوراك و آسان کار و محفوظ در دین است ، قناعت‌را اگر نسبت بخوراك دهیم و بگوئیم در برابر خوراك کم شاکر باشد و بآن قناعت نماید کم خوراکی مفهوم قناعت میشود پس در حقیقت منزورا اکله بمثابه ذکر خاص بعدازعام است گرچه درشریعت حرامخواري‌حرام است و عفت عبارت از نگهداری نفس از تناول حرام است چه از قبیل خوراك باشد که عفت بطن عبارت از آنست وچه عبارت ازشهوت فرج باشد که از آن با عفت فرج‌تعبیرآورده میشودولیکن‌خوراك گرچه‌حلال‌هم‌باشد اگر کم صرف‌نشودآدمی را از کار بازخواهد داشت لذا گفته‌اند « البطنة تزیل الفطنة » پرخوری باعث آشامیدن آب و از آن بخار متصاعد بمغز واز آن سستي اعصاب و خـواب حاصل شود علاوه بر اینکه اینحالت مانع فعالیت است شکم پرستی مزیل زکاوتست .

لذا در کتاب شریف کافي از زراره ازحضرت صادق سلام الله علیه نقل‌مینماید که گفت بخدا عبادت با شیئي افضل از عفت شکم و فرج نشده است .

آری عفت است که مانع ازغلبهٔ شهوتست ، روح آزاد از اینکه مغلوب‌شهوت گردد آماده برای قبول فیض است .

اگر مشاهده نمائید که حضرت مولی الموحدین سلام الله علیه فرماید بدو قرص نان جو از جهت خوراك و بدو پیرهن ساده و عادی از حیث پوشاك از دنیاي شما قناعت کردم البته آنچه ارجح و اولی نسبت بوظیفه آدمی بوده انتخاب کرده است نه اینکه نعوذ بالله کمی همّت باعث بر قناعت بوده است البته اوست که‌طلب همّت از او می‌نمایند .

وقتی که در باره اکتفاء باقل مایقنع از او بعنوان اعتراض استفسار میشد با چشمان اشك آلود جواب دادنفسم فدای آنکس‌باد که باندك از این‌قناعت کرد.

منظورش حضرت رسول الله ﷺ بوده است اگر دارندگان تقوی صاحب این همه اوصاف نیکند پس آنان آسان کار هم هستند زیرا پای‌بندي ندارند که در تحت فشار آن قرار گیرند .

در زمان حکومت سلمان‌فارسی در مدائن گویند سیلی آمد حاکم ولایت که اثاث البیتش‌را که‌جز یکعدد بادیه وشمشیر وأقلّ مایقنع نبوده ببغل زده ببالای تپهٔ بر آمد خطاب بمردم کرده گفت اگر در دنیا آسان کار باشید علاوه بر اینکه در برابرحوادث دنیوی سبك‌بارید درآخرت‌هم بطورآسان ازپیش آمدهای سنگین می-گذرید چون دارندگان تقوی توجه استقلالی بدنیا نکرده و مثل رهگذر از دنیا بآخرت توشهٔ راه گذر بطور سهل وآسانی برداشته اند طبعاً دین آنها محفوظ است زیرا «حبُّ الدنیا رأس کلّ خطیئة» آنچه باآفات بزرگ انسانی‌را روبرو مینماید همانا محبّت دنیاست ، حمادبشیراست که میگوید که از حضرت صادق سلام الله علیه شنیدم که گفت دو گرگ‌ضرر زننده در گله‌ایکه چوپانش از آن بر کنار رفته واز دوطرف بآن حمله کرده باشند بحبّ دنیا و شرف در افساد دین مسلم نمیرسند .

« میتةٌ شهوته مکظوماًغیظه » دارندگان تقوی شهوت مرده و غیظ خویشتن را خورده هستندآری سلامتی‌درصورتی‌است که شهوت صاحب‌دین مرده باشدو گرنه دنیااورا فریب داده وبخطاهای بزرك وادار می‌نماید خوشا بحال آنکس که دلخواه

حاضر را در مقابل آنچه خدایتعالی باو وعده داده و حال آنکه او ندیده است ترك کند .

ابوعبیدة الحذاء از حضرت صادق سلام الله علیه نقل می نماید که خدایتعالی میگوید بجلال و جمال و بهاء و علاء و ارتفاع خودم قسم بنده ای دلخواه خود را در برابر آنچه مطلوب درگاه منست ترك نمیکند مگر اینکه ثروتمندی اورا درنفس او قرار میدهم و غصّهٔ او را غصّهٔ آخرتش نموده و ضایع گشتن را از او بر کنار میسازم و آسمانها و زمین را ضامن روزی او کرده و در پشت سر هرتاجری تجارت از بهر او می‌نمایم .

در روایتی دیگردر ذیل همین جمله اضافه کرده و میفرماید دنیاباو رومی‌نهد در صورتیکه بینی بخاك مالیده است بلی ، غناء حقیقی عبارت از بی‌اعتنائی بآنچه بدست‌آید ویاآنچه بااعضاء وجوارح درك گردد بوده ، وبی نیاز آنکس است که به شخص خویشتن قناعت از آنچه در دائرهٔ هستی است بنماید .

فدای همّت آن رندعافیت سوزم   کز آنچه قیدتعلّق‌بگیرد آزاداست

چون خانهٔ دل را تهی از امور دنیویه نموده غصّه‌اش فقط غصّه آخرت است طبعاً ضیاعی باو رخ نمیدهد آنچه دارد مال حق و راجع بخدایتعالی میداند گوئی زمزمه اش گفتهٔ‌لسان الغیب است که میگوید :

این جان عاریت که بحافظ سپرده دوست
روزی رخش به بینم و تسلیم وی کنم

برزمین‌وآسمانهااست که روزی اورا ضمانت کنندزیرانتیجهٔ این‌همه‌تشکیلات وجود انسان کامل است و خدای خلق دوست راست که در پشت سر هر تاجری تجارت از بهر همچون بنده‌ئی نماید و دنیا این بندهٔ بلند پایه را دنبال کندبندگان خدا باید بدانند صبح وشام‌نمیکند صاحب ایمانی مگر اینکه نفس‌او موردبدگمانی او قرار گرفته و عتاب باو میکند و درتعالی و ترقي قدم پیشی از او می‌خواهد باید مثل امم سابقه باشیم که پیش از ما در گذشته اند که چون مسافرها خرگاه خود

را خوابانیده واز دنیا در گذشتند مثل مسافر ها بودند منازل را طی نمودند اینجاست که قوت قلب و شجاعت ضرور است .

اینست که حضرت مولی الموحدین سلام الله علیه میفرماید : شجاعترین مردم آنکسی است که بدلخواه خود غالب آید .

آن ظفر نیست که در معر که غالب گردی

از سر نفس گذشتن ظفر مردانست

اگر آدمی از خویشتن بدر آید و با نفس خود مبارزه کرده و اورا ازمیان بردارد شجاعتر فرد است زیرا باغیر زور آزمائی وغالب بدیگری گردیدن بالاخره آنقدر باطبع منافی نیست بلکه تحریك احساسات باعث آغاز حمله بغیر است ولی دلخواه خودرا کشتن ، احساسات خودرا بحکم عقل درآوردن وعواطف ظاهریرا بفهم دور اندیش تسلیم دادن حقیقتاً غلبه است ، اول کسی که مأمور باماتهٔ‌شهوت گردید شخص رسول الله ﷺ بود طبعاً علاقمند بود بر اینکه سران قبائل بدین حنیف اسلام درآیند اسلام شوکت ورونق بخود گیرد اما قبول این درخواست برای اشراف متکبر عرب امر آسانی نبود . آنان هم می خواستند با حفظ آنچه دلشان می‌خواهد پیروی از یك قائد بلند همت کنند . کسانی که رسول الله ﷺ با بذل مساعی زیاد مالی و اخلاقی قلوب آنها را باسلام متوجه کرده بود با عیینة بن حصین بن حذیفة بن بدر الفزاری بخدمت آن حضرت رسیدند ساعتی بود که ابی ذر رضوان الله علیه و صهیب و عمّار و خباب و غیر اینها از فقراء اصحاب بدور آن وجود مقدّس گرد آمده بودند .

آری اینان طبقه کار گر آنروز بودند عباو بالاپوش آنها همانطوریکه بالاپوشان بود وسیلهٔ بار کشی وخواربار بردن آنان بمنزل کارفرمایان هم بود ، هوای گرم حجاز عرق طبیعی بدن آنان دست بدست داده بوی نا مطلوبی از لباس آنها شامّهٔ هر که را که در نزدیکشان می نشست میزد ، عیینه عرضه داشت اگر اینان ازشما

دور باشند ودر صدرمجلس نه نشینیدتابوی لباس وبدنشان بما اذیت نکنندمابخدمت میرسیم ومسائل دین‌را اخذمی نمائیم بحسب ظاهرچندان تقاضای غیرقابل قبولی نبود اهمیت ترویج دیانت از طرفي ومهم‌نبودن تقاضا از طرفي دیگر وعلاقمندی آنوجود مقدس به تشیید مبانی از جانب دیگرنزدیك بود که باعث اجابت این تقاضا گردد که خطاب إلهي رسید .

« واصبر نفسك مع الّذين يدعون ربّهم بالغداة و العشيّ يريدون وجهه ولا تعد عيناك عنهم تريد زينة الحياة الدّنيا ولا تطع من اغفلنا قلبه عن ذكرنا و اتبع هويه وكان أمره فرطاً ، وقل الحق من ربّكم فمن شاء فليؤمن ومن شاء فليكفر إنّا اعتدنا للظالمين ناراً أحاط بهم سرادقها وإن يستغيثوا يغاثوا بماء كالمهل يشوي الوجوه بئس الشراب وسائت مرتفقاً » .

بایستی خواستهای قلب از هرجهت علاوه بر اینکه طبق رضای حق بشود دل بندهٔ خدائی را هم نیازارد وآیندهٔ خطرناك هم از خود بجا نگذارد معلّم بشریّت را باید که این‌همه دقّت ازخودنشان دهد وتابعین‌دین‌را رهبران شؤون زندگی تربیت کنند . بلی صورت قضیّه صدر وذیل‌درجلوس است سیرت امرطبقه بندی است‌درمیان افراد بشر درحالی که آنان در برابر قانون حق إلهي مساوی هستند ، و از اینهمه طبقه بندی که ملاك آن عبارت ازغناء وفقر ظاهر دنیوی است بدین و سعادت بشر رسید آنچه که تاحال رسیده وخواهد رسید ، قرآن کریم میفرماید « و جعلناكم شعوباً وقبائل لتعارفوا إنّ أكرمكم عند الله أتقيكم » .

آنانکه‌بشهوت خویشتن غلبه‌یافته وآنرا تابع قوّهٔ عاقله قرار دادند که‌شرعاً ازآن تعبیر باماتهٔ شهوت آورده شده است درسورهٔ والنازعات یاد میفرماید « فأمّامن خاف مقام ربّه ونهی النفس عن الهوی فإنّ الجنّة هي المأوی » بنده که در برابر معصیتی که میتواند انجام دهد وشهوت بایجاد آن دارد بخود ایست بدهد از ترس خدا او همانکس است که نهی نفس ازهوی کرده ومکافات او بهشت است .

محمّد بن یعقوب کلینی رضوان الله علیه از أبي حمزهٔ ثمالي از عليّ بن الحسین علیه‌السلام نقل مینماید که مردی بااهل خانه خود سوار کشتی شد در برابر طوفانهای دریا کشتی شکست از مسافر ها نجات نیافته جززن اوآنهم درروی تخته پاره‌ای که بجزیره ای ازجزائر بحر اورا رسانید در این جزیره مردی راهزن سکونت داشت که بحرمتی از حرمتهای إلهی ابقاء نکرده بود یکدفعه متوجه شد که دربالای سر او زنی ایستاده است سر برداشته پرسید از جنّی ویا از انس هستی زن جوابداد که از انسانها هستم حرفی نزده برخاست وخواست با او مجامعت کند چون قصد عمل حرام کرد زن باضطراب افتاد گفت چرا مضطرب هستی گفت از خدای آسمان ترسانم پرسید از این کار هیچ کرده ای جواب داد قسم بعزّت پرورد گار اصلا نکرده ام گفت تو هیچ از این گناهان نا کرده‌ای این قدر ترسانی وحال آنکه‌من مجبورت نموده‌ام من بترس اولی از توام از جای برخاست وهتك ناموس ازاوننمود وباهل خویشتن پیوست درحالیکه جز توبه واماته شهوت قصدی نداشت در این راه بود که براهبی برخورد وباهم همسفر گردیدند آفتاب هوارا گرم کرد وآنان به زحمت افتادند راهب باو گفت دعاء کن تا ابری بما سایه افکند گرما ما را بزحمت انداخت جوان گفت مرا درپیشگاه خدایتعالی حسنه ایکه باعث این جرئت شود نیست گفت من دعاء میکنم تو آمین بگو جوابداد اطاعت میکنم راهب دعاء کرد و جوان آمین گفت بسیار کم وقت گذشت که ابری پدید گشت سایه بایشان‌افکند مدتی رفتند تابسر دوراهی رسیدند چون ازهم جدا گشتند ابرباجوان براه افتاد راهب گفت شما از من نیکوکارتری اجابت بهرتو نه ازبهرمن شده است از قصهٔ خود بمن خبربده ازقضیه تصادف بزن اورا خبر داد راهب گفت گذشته را خدا بتوبخشیده‌آنگه که از او ترسیده وجلوی شهوت خود را گرفته ای در آینده مواظب باش تا خطا نکنی « وأمّا من خاف مقام ربّه فنهی النفس عن الهوی »

ابن شهر آشوب از سفیان بن عیینه از زهری از مجاهد از ابن عباس نقل مینماید که مقصود از « وامّا من‌خاف مقام ربّه ونهی النفس عن الهوی فانّ الجنّة

هي المأوی » عبارت از عليّ بن ابي‌طالب است که ترسید وخودداری از معصیت کرده ونهی نفس از هوی نمودجنّت تحقیقاً مأوای خاص علی أمیر المؤمنین علیه السلام وآنانکه‌درطریقهٔ اوهستند می باشدواین‌بعیدنیست چه تطبیق کلّی به‌أجلی‌فرد است .

« مکظوماً غیظه » فرو خورده شده است غیظ او زیرا صاحبان تقوی وپرهیز را آلود گی دامن مشغول ازدرك حقیقت نکرده است‌آنان بهتر متوجّهند‌اگرعزّت دنیا بخواهند بایستی گذشت داشته باشند ، آری آنانکه بخطاها وجنایت مردم در مقام جوابدهی میباشند عمر آنان بامبارزه‌های جزئی بسر آید علاوه بر اینکه راه تعالی را نپیموده اند آزرده خاطر ووامانده ازراه هم گشته‌اند ، آنانکه غیظ خودرا فروخوردند اعصابشان درحالت اعتدال باقی ومتوجه راه از چاه گردیده وروبهدف ادامه بسیر میدهند طبعاً آنانکه هدفهای بزرك را در پرتو کظم غیظ بدست آرند عزیزان در دنیا هستند حکایتیکه از بوستان سعدی در ص ۱۲۲ راجع به سلطان و آنشخص که خرش در گل فرو مانده بود شنیدید .

اگر مردی‌أحسن إلی من أساء ☆ بدیرا بدی سهل باشد جزا

بااینکه سالها گذشته تا بوستان دردست است با تعظیم بجلالت آنسلطان‌نگاه کرده و با بزر گی یادازاو خواهند نمود البتّه درحال زند گی عزّت گذشت‌نصیب او گردیده است .

وا گر توجّه بصفحهٔ عقبی نمایند مشاهده میکنند که ابوحمزهٔ ثمالی ازحضرت عليّ بن الحسین علیه‌السلام نقل می نماید که شنیدم که میگوید زمانیکه خدایتعالی‌اولین وآخرین امّت‌ها را در روی یك خاك از بهر محاسبه جمع کند جارچی ازطرف خدا جار زند اهل فضل کجایند ستونی از مردم بر میخیزند و ملائکه با ایشان روبرو گشته ومیپرسند فضل شما چیست میگویند آنکه از ما قطع رابطه کرد بااو دوستی کردیم وآنکه محروممان نمود باواحسان نمودیم و کسیکه بما ظلم کرد مورد عفو قرارش دادیم در جوابشان گویند راست میگوئید داخل بهشت شوید پس آنانرا که طالبان‌آخرتند وظیفه کظم غیظ است ومتقی‌ها اهل این ستون از مردم هستندو کظم

غیظ برای نیل باین هدف بزرك است غیظ خویشتن را فرو می‌خورند اگر چه لحظه ای زحمت غیظ فرو خوردنرا بخودشان تحمیل نمایند سربلندی روز حشر وجزاء را با آن میخرند گوئی بازبان قال بهم نوعهای خود میگویند :

بهشت میطلبی از گنه نپرهیزی ☆ بهشت منزل پرهیز کار خواهدبود

ما از غیظ و گناه آن پرهیز کردیم و سرافراز گشتیم « وفي ذلك فليتنافس المتنافسون » .

کسی گمان نکند که این خود شدیدترین شکنجه است که آدمی نفس‌خود را مهار کند و در برابر اذیّت خسان و گفتار بد ناکسان تحمّل نماید و غیظ‌خود رافرو خورد درصورتیکه از جان ومال طرف در مقابل تعدّی که کرده عقل و شرع باو اجازه استفاده داده است که « ومن اعتدى عليكم فاعتدوا عليه بمثل ما اعتدى عليكم» . زیرا سکونی‌ازحضرت‌صادق‌سلام‌الله‌علیه‌نقل‌می نماید که‌حضرت‌رسول صلی الله علیه و آله فرمود پیش‌دستی بعفو بگیرید جز عزّت از عفو بشما عائد نخواهد شد از همدیگر گذشت بنمائید تاخدا شمارا عزیز بگرداند .

اگر گفته‌اند که «درعفو لذّتیست که در انتقام نیست» مراد اینست که اگر انتقام ازبهر حفظ عزّت است زیادی عزّت در گذشت است ، قرآن کریم تصدیق نموده ومیفرماید « وإن تعفوا فهوخیرالکم» .

ازهمه اینها بگذریم‌ودقیق دقت نمائیم می بینیم آنچه از ابناء نوع بدی‌درباره ما میشود اگر مقابله با بدیست که ما اول در بارهٔ آنها کرده ایم نباید که از آن بنالیم زیرا غلط‌کاری خودمان بوده که دامنگیر ما شده است باید استغفار نمائیم و تکرار نکنیم واگر خطائی ازماسر نزده و بی جهت مورد ستم همنوع‌خود گشته‌ایم در پیشگاه خدای توانا از نیکوکاران نوشته گشته ایم زیرا بابدی پاداش بدی‌نداده وقت خود را ضایع نکرده و با ادب آدمیّت طرفرا تأدیب نمودیم که هم خود عمل نیکو و هم اثرش نیکوتر است ، گذشت که حضرت رسول صلی الله علیه و آله نقل مینمایند که فرمود روزی عیسی بن مریم بیحیی بن ز کریا علی نبیّنا وآله وعلیهم السلام گفت

اگر درباره‌ات گفتند آنچه‌را ازبدی که مرتکب آن بوده‌ای بدان‌آن گناهی بوده که یادآوری ازآن کرده اند وظیفهٔ شما در این حال استغفار است و اگر گویندچیزیرا که مرتکب‌آن نشده‌ای‌بایدبدانی نیکوئی‌وحسنه است که دربارهات نوشته شده است درحالیکه خود را در تحصیل آن بزحمت نیداخته ای .

چون این دقت نظر حاکی‌ازخود حساب بودن انسان است لذا عبدالله‌بن‌سنان از حضرت صادق سلام الله علیه واو از حضرت رسول صلی الله علیه و آله نقل مینماید که در یکی از خطبه‌هایش فرمودمردم‌خبر بدهم بشما ازبهترین‌خلقهای دنیاوآخرت ، عفو کنید بر کسیکه بشما ستم کرده واحسان نمائید بآنکه از شماقطع احسان نموده و بدی کرده است و صله کنید با کسیکه میخواهد با شما قطع رابطه کند .

باین ترغیب‌وتحریص اکتفاء نکرده ، هروی میگوید ازحضرت رضا سلام الله علیه شنیدم که گفت از ناحیهٔ خدایتعالی امر به نبیّي از انبیاء شد بامداد اوّل چیزیکه با تو روبرو شود آنرا خورده ، و دوّمی را کتمان کرده ، سومی را قبول بنما ، وچهارمی را مأیوس نکرده، وازپنجمی بگریزهمینکه صبح کرد وبراه افتاده کوه سیاه بزرگی دربرابرخویشتن دید ایستاده‌و گفت پرورد گارا بمن‌امر کرده‌ای این را بخورم متحیر مانده بود که‌بنفس خویشتن‌مراجعه کرده گفت خدای‌من‌بمن امری نمی‌نماید که طاقت‌آنرا نداشته باشم روی بطرف‌آن نهاد تاآنرا بخورد چون بنزدیکش رسید آنقدر کوچك گردید که بیش از لقمه‌ای نبود وآنرا خورد و آنرا پاکیزه ترین چیزی ازخوردنیها یافت ، و ازآنجا گذشت طشتی از طلا دریافت و باخویشتن گفت خدای امر بکتمانش کرده جائی‌را کند ودرآنجا خاکش نمود و ازآن هم گذشت به پشت سر نگاه کرد دیدطشت ظاهر گردیده بخود گفت آنچه که خداوند بمن امر کرده بود انجام دادم ، و ازآن گذشت ناگهان مرغی که از پشت سر بازی اورا تعقیب می‌نمود بدور سراودور زد گفت خدای من‌بمن امر کرده تا پناهش دهم آستین بالا زد و پرنده داخلش گردید باز باو گفت شکار مرا از من گرفتی درحالیکه چند روز است اورا تعقیب می‌نمایم باخویشتن بگفتگو درآمد و

گفت خدای‌من‌بمن دستور داده مأیوسش ننمایم‌از رانش قطعه ای برید و بطرف باز انداخت از آنجا در گذشت ناگهان گوشت گندیده ای دید گفت خدا امر کرده از این بگریزم وازآن گریخت ، پس درخواب دید که باو میگویند آنچه خدایت‌امر کرده بود بجای آوردی آیا میدانی حقیقت آن چه بود گفت نمیدانم باو گفته شد آن کوه غضب بنده است وقتیکه غضب آلود گردید نفس خویشتن راهم‌ندیده وقدر خویشتن از بزرگی غضب باو مجهول میشود چون نفس خویشتن را حفاظت کند وقدر خود را دریابد وغضبش ساکن شود عاقبت آن مثل لقمهٔ پاکیزه گردد که‌آنرا تناول‌نموده باشد ، اماطشت پس آن‌عمل صالح‌استکه‌وقتیکه بنده‌آنرا پنهان کند خدایتعالی اباء مینماید مگر اینکه او را اظهار نماید تا بنده خویش را با عمل نیکوی او زینت داده وثواب‌آخرت را ازبهر اوذخیره کند ، امّا‌آن پرنده مردیست میآید ترا نصیحت کند باید اقبال کنی و نصیحت ازاوهم قبول بنمائی ، امّا بازپس حقیقت او مردیست احتیاج اورا بتو هدایت نموده است باید مأیوسش ننمائی ، امّا گوشت بو گرفته غیبت است باید از آن بگریزی .

بزرگان دین یکی بعد ازدیگری همین راه را پیموده اند، درکافي ازابن‌بکیر از زراره از حضرت أبي‌جعفر سلام‌الله عليهما منقول است که گفت بحضوررسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله آنزن یهودیه که زهر بآنوجود محترم خورانیده بود حاضر کردند پس باو گفت چه باعث گشت ترا که بمن زهر دهی زن یهودیه در جواب گفت گفتم اگر پیغمبر باشد زهر باو ضرر نمیزند اگر پادشاهیست مردمرا از اطاعت او رهانیده‌ام رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله از او در گذشت .

صاحب کافي از حفص بن عائشه نقل مینماید که گفت حضرت صادق سلام‌الله علیه غلامش را پی حاجتی فرستاد دیر کرد آنحضرت درتعقیب اوخارج شد اورادر حال خواب دریافت در بالای سرش نشست با بادبزن او را باد زد آنقدر مهربانی کرد تا اواز خواب بیدار شد آنگه باو گفت فلانی والله حق تواین نیست که هم‌شب وهم روز بخوابی شب مال شما وروز مال ماست . باز صاحب همین کتاب شریفست

از مسیب نقل می نماید که گفت حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر علیهما‌السلام در نخلستان خودش مشغول خرما چیدن بود نگاه کردم دیدم یکی از غلامانش یك شاخه خرما را اخذ نموده وبآنطرف دیوار انداخت‌آمدم برداشتم به پیش آنحضرت بردم وقضیه‌را بعرض رسانیدم غلام را صدا زد غلام جواب داده حضرت ازاو سؤال کردآیا گرسنه بودی گفت نه گفت پس برای چه این‌کار را کردی گفت دلم آنرا می خواست گفت آن‌مال تو باشدوامر کرد ممانعتش نکنند .

مفید - ره - در ارشادش باسلسلهٔ سند از محمّدبن جعفر و غیر او نقل می‌نماید که گفتند یکی ازاهل‌بیت‌علي بن‌الحسين دربرابر آنحضرت‌ایستادازناگفتنی‌هاباو گفت آنحضرت حرفی باو نزد گوینده باز گشت آنگه بهمنشین های خود فرمودشنیدید آنچه را که این مرد بمن گفت من میخواهم بامن بیائید تا جواب مرا باو بشنوید همه گفتند حاضریم ما میخواستیم جواب باو بدهید واجازه دهید ماهم جواب‌دهیم نعلینش را بپا کرد وبراه افتاد وحال آنکه میگفت « والكاظمين الغيظ والعافين‌عن الناس والله يحب المحسنين » پس ما دانستیم چیزی نخواهد گفت تا اینکه بمنزل آن شخص رسیدیم‌واورا خواسته گفت بگوئید علي بن الحسين است پس بیرون‌آمد درحالیکه پائی بجلو می‌نهاد وپائی بعقب میکشید شك نمیکرد که آنحضرت‌نیامده مگر برای مکافات باو حضرت فرمود برادر من کمی پیش بمن چیزی گفتی‌اگر من دارای آنم که گفتی بخدا ازآن استغفار می‌نمایم واگر چیزیرا که درمن‌نیست و مرتکب‌آن نبوده ام گفتی خدا تورا ببخشد ، آن مردقدم پیش کرده پیشانی‌آن حضرت را بوسید و گفت بلی آنچه دامن شما ازآن پاك‌است و من مستحق‌آن‌بودم بشما گفتم .

هر صاحب ذوق ودل بیداررا عبرتست از اینکه چگونه تحریك عاطفه کرده وچطور خوب باعث عذرواستغفار گشته است . آری تحریك عاطفه باابراز علاقمندی وگذشت و کظم غیظ بهترین راه برای اصلاح بی‌ادب است .

« الخیر منه مأمول »

خیر از متقی مورد امید است ، حضرت امام حسن عسکری از آباء کرامش سلام الله علیهم اجمعین نقل‌میکند روزی محمّدبن مسلم بن شهاب زهری بحضور حضرت علي بن الحسین علیه‌السلام وارد گشت درحالیکه پریشان خاطر بود آنحضرت از مغمومی اوپرسیدجواب‌داد ای پسر رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله پریشان‌حالی ومغمومیم دراثر امتحاناتیست که از جهت حسد کنندگان نعمتم و طمع کنندگان بمالم است و آنانکه از آنها انتظار خیر داشتم و احسان بایشان کردم گمان وظنم تخلّف کرده است .

حضرت زین العابدین سلام الله علیه فرمود زبانت را از بد گوئی بمنفعت خویشتن نگهدار تا مالك برادرانت شوی زهری عرض کرد ای پسر رسول الله من بآنها با کلام خودم احسان می نمایم آن حضرت علیه‌السلام فرمود هیهات هیهات مبادا اعجاب بنفس داشته باشی ومبادا حرفی بزنی که قلبها آنرا انکارداشته باشند گرچه در این گفتار هم معذور باشی هر کس که از تو کلمهٔ شرّی بشنود قادر نیستی بهمه آنان عذرت را حالی بنمائی، ای زهری هر که عقل او اکمل قوای اونباشدهلاکت او ازآسان‌تر راهی خواهد بود که درداخل ذات اودر اثر ضعف عقل پدید گشته است ای زهری‌آیا نمی‌توانی مسلمان‌هارا نسبت بخویشتن چون‌اهل یك‌خانه فرض‌نمائی آنکه از تو بزرگترست در جای پدر وآنکه ازتو کوچکتر است بجای پسر وآنکه قریب السنّ باتست در جای برادر بینی اگر اینطور فرض نمائی چگونه می‌توانی بخواهی بیکی از اینها ظلم کنی ویا نفرین کرده وهتك ستر از او بنمائی‌اگرشیطان ملعون بتو عرضه کند ولو بیك نفر از اهل قبله تو فضیلت داری باید نگاه کنی اگر سنّ او از تو زیادتر است بگوئی چگونه من باو می‌توانم فضیلت داشته باشم درصورتیکه او در ایمان بمن سبقت گرفته است و عمل صالح نموده است پس اوخیر ازمنست ، اگردیدی‌سنّش ازتو کوچکتر است بگومن درمعاصی باوسبقت گرفته‌ام و گناکار گشته ام آن هم ازمن بهتر است اگر نزدیك بهم از جهت سن وسال‌بودید

بگو من از گناهانی که کرده ام بیقینم ولی نمیدانم او چه گناهی کرده است چرا یقین‌خودم را باشکی‌بشکنم وبی جهت خودم‌را باوترجیح بدهم اگر به‌بینی‌مسلمانها تعظیم وتوقیر وتبجیل از تو مینمایند مشتبه نگردیده بگو آقائی در باره‌ام مینمایند اگر جفائی بتو کرده یا گرفتگی از خود نسبت بتو نشان بدهند بگو ازمن گناهی سر زده پاداش آنست اگر این رویه را پیش گیری تعیّش را خدای تعالی بتو سهل مینماید دوستت زیاد ودشمنت کم میشود و ازمحبت آنان فرحناك میشوی وازجفای آنان‌متأسّف‌نمیگردی‌بدانکه مکرم ترین‌مردم برمردم آن کس‌است که‌خیرش‌بطرف مردم جاري وخودش ازآنان بی‌نیاز وبی‌نظر باشد بعد از او أكرم مردم درپیش‌مردم کسیست که راه تعفّف پیش گرفته باشد گرچه محتاج بآنان هم باشد زیرا خلق دنیا اموالرا تعقیب مینمایند کسیکه مزاحم آنها درآنچه تعقیب مینمایند نباشد در میانشان محترم میشود ولی محترم تر از اوآن کسست که علاوه براینکه مزاحمتی بآنها ندارد در دسترس آنها بقدر ممکن دنیارا هم بگذارد .

اینست در وفات آن‌حضرت‌راوی گوید صغیر و کبیر مردم مدینه از دوست و دشمن درتشییع او شرکت کردند مسجد رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله که ساعتی از مردم خالی نمی‌ماند خالی گشت .

آری خود از موالی متقی‌ها ونوهٔ مولی المتقین علي أمیرالمؤمنین سلام‌الله علیه بود جز خیر انتظاری مردم از او نداشتند علاوه براینکه شیوه زندگانی با خلق را بمردم یاد وبنکاتی اشاره میفرماید : اوّل سهلی تعیش ، دوم زیاد دوست داشتن ، سوم کمی دشمن آری گفته اند :

هر کجا چشمه‌ای بودشیرین ☆ ملخ ومرغ ومور گردآیند

همینکه جماعت دورآدمی‌را دراثرنیکو سیرتیش گرفتند طبعاً طبیعتش باوسهل میشود چون مردم طالب خیرند وخیر او بمردم میرسد دوست او زیاد میشود زیادی دوستان از جمله نعمت های بس بزرگ در موفقیّت بآمال دنیا وآخرتست . بدی از بهر کسی چون نمیخواهد وهمه‌را برخود مقدّم میدارد دشمنان‌او کم‌باشند .

پس از محبّت خلق‌الله فرحناك واز جفای آنها غیر متأسف است دراین مراحل زندگانیست که دنیا به نیك مردان بسیار خوبست طوریکه به مردم بد عذاب خانه می باشد ،

مفید - علیه الرحمة - از مفضل - رضوان‌الله‌علیه - نقل مینماید که گفت بحضور حضرت صادق سلام الله علیه داخل گردیدم از من پرسید با که آمدی گفتم با مردی از برادران ایمانیم ، پرسید او چه شد گفتم از آن وقت که بمدینه وارد گردیده ایم نمیدانم کجا رفته بمن فرمود مگر ندانسته ای هر کس چهل قدم باصاحب ایمانی راه برود در روز قیامت از او میپرسند که در کجا و چه حالی از او دور شدی .

بزنطی از أبی الربیع شامی نقل میکند که گفت در خدمت حضرت صادق سلام الله علیه بودیم وخانه پر از مردم بود پس آن حضرت فرمود از مانیست آنکه نیکو مصاحبت با مصاحب خود نکند ودر رفاقت از عهده وظیفه رفاقت نیامده و در برابر شیرین‌کاری عاجز از مقابله گشته ودر مخالفت اندازه نگه‌ندارد ، اگرخواهی در ردیف صاحبان ایمان قرار بگیری باید همجوار نیکو بصاحبان جوارت باشی واگر بخواهی مسلمان گردی مصاحبت نیکو با مصاحبانت باید بنمائی .

حسن معاشرت بندگان خدا از زیادی فضل إلهی است که شامل حال بنده میشود بشرط اینکه درمعصیت نباشد آنانکه درسر خاضع بدربار مقدّس اویند در علانیه صاحبان حسن معاشرتند ولی باید معاشرت خلق الله بخاطر الله باشد آنانکه تحمّل این مشقّت برای نیل بدنیا وطلب جاه وریاء وسمعه کردند بخطاء رفته اند حالا منظور که رضای خداست نباید از حدود شریعت بگذرد .

آری گاهی باهم‌خوش‌بودن وازمیل تبعیّت‌نمودن آدمیرا باین‌پرتگاه میکشاند در صورتیکه غافل از این شده است که آنان در اثر خوش گذرانی آدمیرا بی نیاز سازند پس از بهر آنها نباید آخرت از دست بدهد وبلا فائده امری را تعقیب کند .

در امر بمعروف راه رفاقت باید پیشه کرد . در نهی از منکر از روی شفقت بایستی انجام داد ودر هیچ حال نصیحت بخلق نبایستی ترك بشود مگر نمی بینی خدایتعالی میفرماید «وقولوا للناس حسناً» آری دارندگان تقوی کسانی هستند که خیر از آنها مورد امید است .

جابر بن یزید از حضرت صادق سلام الله علیه نقل میکند که در دم احتضار حضرت مولی الموحدین سلام الله علیه اولاد خودش را از حسن وحسین علیهما السلام و محمد حنفیه‌وصغیرها بدوربسترش احضاروصیت‌بآنها نموددر آخروصیّتش فرمودبچه‌هایم بامردم طوری معاشرت نمائید که اگر غائب شوید جستجویتان کنند واگر مفقود گشتید گریان شوند ، فرزندانم قلب ها لشکر های منتظم هستند در پرتو محبّت بهم نزدیك وباهم گرم میگیرند.

همین طور است راه کناره گیری در اثر مبغوضیّت وقتی مردی را بی آنکه خیری از او بشما رسیده باشد دوست داشتید ازاو منتظر خیر شوید واگر بی آنکه‌از مردی بشما بدی برسد مبغوض داشتید ازاو برحذر باشید دروصیّتش بحضرت‌حسن مجتبی علیه السلام میفرماید : آنکس که غلظت بتو از خودش نشان دهد تو بااو نرم گیر ای بسا که بتو نرم می‌شود بردشمنت هم آقائی کن این خود یکی از دو غلبه است اگر اراده جدائی از برادرت نمودی از نفس خویشتن چیزی از برای او بگذار تا اگر خواست بتو رجوع نماید راه بروی او از هر جهت بسته نباشد هر کس ظنّ خوبی در باره‌ات کرد ظنّ خیر اورا عملی کن ، البته حقّ برادرت را ضایع مکن با اعتماد بآنکه در میانه شما محبّت است زیرا آنکه حقّش را ضایع کردی برادر تو نیست ، اهل خودت اشقی الخلق در پیشت نباشد آری « الانسان عبید الاحسان » .

اگر گمان کنی این زجر بخود تحمیل از بهر دوست ودشمن کردن وایثار یعنی چه ؟

جواب آنست که حضرت رسول ﷺ فرمود رأس عقل بعد از ایمان بالله عزّ و جلّ خود را بمردم دوست داشتن است از زمان آدم ابوالبشر علی نبیّنا وآله وعلیه السلام تا امروز مردان متقی بروح مردم حکومت کرده اند یکی از علل عمدهٔ آن این بوده که خلق الله از آنها امید خیر داشته‌اند و دارند وباین جهت دوستان آنانند در سورهٔ نساء خدایتعالی این رویه نیکورا تصدیق میفرماید .

«واعبدوا الله ولا تشر کوا به شیئاً وبالوالدین احساناً و بذی القربی والیتامی والمساکین والجار ذي القربی و الجار الجنب و الصاحب بالجنب و ابن السبیل وما ملکت ایمانکم إنّ الله لایحب من کان مختالاً فخوراً » طوریکه امر بعبادت و نهی از شریك قرار دهی فرموده والدین واقرباء ویتامی ومساکین وهمسایه خویشاوند و همسایه اجنبی وهمسفر و درراه مانده وغلام و کنیز و عائله خود شخص را هم باو توصیه میفرماید بلی شخص رسول الله ﷺ بود از حال همسایهٔ یهودیش که همیشه زباله بسر آن حضرت میریخت سؤال کرد گفتند یا رسول الله ﷺ مریض است فرمود بعیادتش برویم در خانه یهودی‌را دق‌الباب نموده استجازه کرد یهودی‌پرسید که‌چه خبر است گفتند محمّد ﷺ است بعیادت شما میآید گفت مختصر مکث‌فرماید آنچه بروی بدنش کشیده بودند بروی خود کشیده و تقاضای تلقین شهادتین در برابر اینهمه آقائی ونیکوئی ومورد امید خیر بودن نمود از رسول الله ﷺ کردو مسلمان گردید .

« والشرّ منه مأمون »

متّقی امنیّت از شرّ اوست از حضرت جعفر صادق از پدرش حضرت باقـر علیه‌السلام از حضرت رسول ﷺ منقول است که گفت بشما خبر دهم از اینکه چرا بمؤمن مؤمن گفتند بخاطر اینکه اورا مردم امین بنفس و اموال خود یافتد ، بشما خبر دهم مسلم آن کسی است که مردم از دست و زبان او سلامت بمانند .

متّقی مسلم با تقوی‌است پس بایست از شرّ اودر امان باشند بلی کسی که

اطاعت از دستور قرآن کرده و بخاطر ایمانش مشمول « و لا تقتلوا النّفس الّتي حرّم الله إلّا بالحقّ » میباشد جان مردم ازاو درامانست وآنکه در برابر مال‌دستور روزنامه‌اش اینست « ولا تأکلوا أموالکم بینکم بالباطل » . علاوه بر اینکه نمیتواند ازراه غیر قانونی بمال مردم تجاوز نماید (گر چه‌خود عرف ومردم تصوّر صحت و قانونی بودن آنرا نمایند) زیراجزء برنامه‌اوست که « لا یحلّ مال امرء إلّا بطیب نفسه » مال از هر کس که‌باشد حلال نیست مگراینکه‌آنکس شخصاً اجازه تصرّف از صمیم قلب بدهد .

امّا عرض و ناموس طبق معتقد صاحب ایمان متقی محترم تر از مال و مال وقایه آن محسوب میگردد پس روشن است که خلق باید از شرّ او در امان باشند مگر درپاره‌ای موارد که دین صاحب‌تقوی‌اعلام خطر بجان وناموس و مال‌متعدیان سرسخت جهان انسانیت (که عبارت از کفّارند) نموده و اهل کتاب را مادامی که بشرائط ذمّه عاملند ازاین سه جهت محترم منظور کرده است آنکس که‌باآدم تربیت شدهٔ صاحب تقوی زند گی می‌نماید باید با اخذ این‌عنوان‌های زیبا خود را ازمخمصه هلاکت و بدبختی نجات دهد و گرنه گفته اند :

ترحم بر پلنگ تیز دندان   ستمکاری بود بر گوسفندان

اینجاست که عقل باطن و شرع ظاهر برای حفظ مصالح عمومی اجازهٔ‌تأدیب را دربارهٔ بی‌ادب میدهد نه اینکه متقی شریر است‌بلکه طرف‌مقابل‌تأدیبش‌لازم‌است .

« إن کان في الغافلین کتب في الذّاکرین » .

اگر متّقی در میان‌غافلها باشد نوشته شده است درنزدخدا درزمرهٔ ذاکرها .

زیرا اثر غفلت در او نبوده وبا یاد خدا درهر مورد مطابق وظیفه لازم بآن مورد انجام وظیفه کرده است بصاحبان صفت پرهیز کاری غیر از این شایسته نیست چطور ممکنست‌غفلت‌نمایند درحالی که در سورهٔ‌اعراف درضمن آیهٔ (۱۴۶)میفرماید « سأصرف عن‌آیاتي الّذين يتكبّرون في الأرض بغير الحقّ و إن يروا كلّ آية لا يؤمنوا بها وإن يرو سبيل الرّشد لا يتّخذوه سبيلاً و إن يروا سبيل الغيّ يتّخذوه

سبیلاً ذلك بأنّهم کذّبوا بآیاتنا وکانوا عنها غافلین » .

آنانرا که در روی زمین بی آنکه حق‌داشته باشند تکبّر کرده وهر آیه را که به بینند ایمان بآن نیاورند واگر راه رشدی مشاهده نمایند آنرا برای خود اخذ ننموده واگر راه گمراهی به بینند آنرا اخذ میکنند بخاطر اینکه آنان آیات ما راتکذیب کرده وازآنها غافل بوده‌اند بزودی ازآیات‌خودم آنان‌را منصرف میکنم .

اگر بخواهید بدانید که چگونه خدای رحیم ازآیات خودش آدمی را در اثر غفلتش منصرف میسازد باید متوجّه حال بنی قریظه وبنی النضیر و بنی قینقاع باشید و ازقرآن کریم حالشانرا دریابید در سورهٔ حشردرآیهٔ (۱۸) میفرماید « ولا تکونوا کالّذین نسوا الله فأنساهم أنفسهم اُولئك هم الفاسقون » .

مثل آنانکه فراموش کنند أداء حق خدا را از تعظیم بمقدّسات و اطاعت از آیات خدایتعالی در اثراین غفلت ونسیان حظهای‌آنان را از خیر (تبعیّت‌ازآیات) وثواب ازیادشان ببرد آنان کسانی‌بودند که خارج ازاطاعت وداخل درمعصیت‌شدند .

ابن بابویه با سلسلهٔ سند روایت خود را بعبدالعزیز بن مسلم میرساند که او گفت از حضرت ثامن الحجج علیّ بن موسی الرّضاسلام الله علیهما از قول خدای عزّوجلّ « نسوا الله فنسیهم » پرسیدم فرمود خدایتعالی نه فراموشی دارد و نه سهو مخلوقست که سهو و نسیان دارد مگر نشنیده‌ای که میگوید « و ماکان ربّك‌نسیّاً » چون بآنان که اورا و لقاء روز اورا فراموش کرده‌اند جزاء با این میدهد که آنان نفس خودشان راگم می نمایند طوریکه می فرماید « و لا تکونوا کالّذین نسوا الله فأنساهم أنفسهم اُولئك هم الفاسقون » گوئی‌خدا آنان را فراموش کرده است .

اگر بخواهی‌بدانی که‌چگونه میشود خدابنده اش رافراموش می‌نماید و او خودش‌را فراموش میکند بایدآیهٔ (۱۸)ازسوره مجادله را تدبّر نمائید که‌میفرماید « استحوذ علیهم الشیطان‌فأنساهم ذکر الله‌اُولئك‌حزب‌الشیطان ألاإنّ حزب‌الشیطان هم الخاسرون » .

آدمی رو بخطا بدنیا در اثر خطاء والدین و محیط بوجود میآید و بخطا رو

مینهد شیطان باو غلبه مینماید مأمورهای هدایت الهی (ملائکه) از او دور میشوند (یعنی خدا آنان را فراموش مینماید) پس آنان خودشان را فراموش میکنند طوریکه تاریخچه ریاست طلبان صدر اوّل اسلام و توطئه آنها برعلیه خلافت در سقیفهٔ بنی ساعده و قصدآنها بقتل رسول الله صلّی الله علیه وآله در عقبه واعلام جبرئیل سلام الله علیه ماوقع را برسول الله صلّی الله علیه وآله وقسم دروغ خوردن آنها که همچو کاری ازایشان سر نزده شاهد مدعاست و خدایتعالی میفرماید « یوم یبعثهم الله جمیعاً فیحلفون له کما یحلفون لکم » .

در روز قیامت همه آنانرا خدایتعالی از قبرها بر میخیزاند پس بخدا قسم میخورند طوریکه بشما قسم میخوردند ، گاهی دراثر تکذیب‌آیات و غفلت‌ازآیات عذاب الهی دردنیاهم دامنگیر غافلها شده‌است درسورهٔ اعراف‌درآیهٔ (۱۳۵)میفرماید « فانتقمنا منهم فأغرقناهم في الیمّ بأنّهم کذّبوا بآیاتنا وکانوا عنهاغافلین » .

در همین روز بعث ونشور است که‌غافلها کراهت‌دارند از اینکه بگویندغفلت مارا گرفت و در این خاك سیاه نشستیم در سورهٔ اعراف در آیهٔ (۱۷۱) میفرماید : « وإذ أخذ ربّك من‌بني آدم من ظهورهم ذرّیّتهم وأشهدهم‌علی أنفسهم ألست‌بربّکم قالوا بلی شهدنا أن تقولوا یوم القیامة إنّا کنّا عن هذا غافلین » .

وقتی که پروردگارت از پشت‌های بنی‌آدم اولاد آنانرا اخذ کرده و شهادت از ایشان بالوهیت خود خواسته و گفت آیا خدای شما نیستم ؟ گفتند آری خدای مائی شاهدیم بالوهیت تو تاکراهت شما را نگیرد و در روز قیامت بگوئید ما ازاین شهادتمان در غفلت بودیم .

در ذیل‌آیه از عبدالله کلبی ازحضرت باقرسلام الله علیه منقول است که گفتند در اوّل سال خلافتش عمر بحج رفت و مهاجر و انصار هم بودند و حضرت مولی الموحدین سلام الله علیه هم با حسنین سلام الله علیهما و عبدالله بن جعفر شرکت کردند عبدالله چون احرام بست ازار و ردائی ممشوق رنگین باگل مشق پوشید آنگه‌آمد ، عمرچشمش باو افتاد در حالی که او تلبیه میگفت و در کنارعلیّ امیر -

المؤمنین علیه السلام حر کت میکرد عمر گفت این بدعت دراحرام چیست مولی المتّقین علیه السلام اشاره باو کرده گفت ای عمر بر کسی سزاوار نیست سنّت بما یاد بدهد عمر گفت یا أبا الحسن راست گفتی من ندانستم شمائیداین یك برخورددراین سفربود و همینکه داخل مکّه گردیده مشغول طواف بیت شدند عمر استلام حجر کرده گفت قسم بخدا تحقیقاً من میدانم تو سنگی و ضرر و منفعت نمیرسانی اگر نبود اینکه رسول الله صلی الله علیه و آله تراا استلام کرده‌است من استلام نمی‌نمودم ، حضرت مولی المتقین علیه السلام فرمود ای اباحفص زبان نگه دار رسول الله صلی الله علیه و آله استلام نکرده مگر بخاطر امریکه آنرا دانسته است اگر قرآن میخواندی و تأویلش را میدانستی طوریکه غیر تو میداند هر آینه میدانستی حجرالاسود ضرر میرساند و منفعت میدهد .

آری حجرالاسود را دو چشم و دولب و زبان فصیح است ، شهادت بموافات آنکه باو وفاء کرده است خواهد کرد عمر عرض کرد یا أبا الحسن از کتاب کریم بمن این را بیان کن ، پس ابوالحسن علیه السلام گفت « و إذأخذ ربّك من بني آدم من ظهورهم ذرّیتهم وأشهدهم علی أنفسهم ألست بربّکم قالوا بلی شهدنا » .

همینکه مردم اقراربطاعت کرده وباین اعتراف نمودند که جز او ربّ برعباد نمیباشد از آنها اخذ میثاق با حج‌بیت الله الحرام گردید ، آنگه خدایتعالی کاغذی رقیق تر ازآب‌خلق کرده بقلم‌دستور دادموافات خلق را در باره حج بیت‌الله‌بنویسد و قلم نوشت ، آنگه بحجر دستور رسید دهن باز کند اوهم‌دهن باز کرد وآن‌پیمان نامه را بلعید و بحجر خطاب رسید نگهدار و بربند گانم‌شهادت بموافات بده ، پس حجر از بهر اطاعت الهی هبوط کرد ، عمر آیا اینطور نیست وقتی که استلام حجر کردی گفتی « امانتي أدّیتها و میثاقي تعاهدته تشهد لي بالموافاة » . عمر گفت قسم بخدا بلی ، پس باو گفت این‌هم از علیست .

الحاصل چون در پایان امر چه در دنیا چه در عقبی غفلت آثار بس‌خطرناك دارد اگر صاحب تقوی در میان غافلها هم باشد از ذا کرها نوشته میشود درحالیکه اگر پرهیزکار نمی بود مشمول قول لقمان میشد که بپسرش میفرمایدا گرجمعی‌را

غافل از ذ کر الهی دیدی با آنها منشین اگر عالم باشی علمت بتو منفعت نمیدهد و اگر جاهل باشی برجهلت میافزایند واگر عقابی ازناحیه خدای منتقم بآنها رونهد بیم اینست که تو هم درضمن آنها مشمول عذاب شوی .

در عدة الداعی از حضرت صادق سلام الله علیه نقل می نماید که فرمود قومی در مجلسی گرد هم جمع نگشتند که ذ کر خدا در آن محفل نکردند واز ما صحبت ننمودند مگر اینکه این مجلس اسباب حسرت آنها در روز قیامت گردید ، آری‌ذ کر ما ذ کر الله و ذ کر دشمنان ما ذ کر شیطان است .

« و إن کان في الذّاکرین لم یکتب من الغافلین » .

پرهیز کار اگر در میان ذاکرها باشد از غافلها نوشته نمیشود کسیکه در میانهٔ غافلها ازذا کرهانوشته شد حال‌او بس معلومست حالیکه درمیانهٔ‌ذا کرهاست .

ابوالحسن دیلمی از رسول الله صلی الله علیه و آله نقل می نماید که آنحضرت فرمود براستیکه ملائکه مرور بحلقه‌های ذ کر مینمایند ودر بالای سر آنان ایستاده‌بخاطر گریهٔ‌آنها گریه کرده و بدعائشان آمین میگویند همینکه بآسمانها صعود کردند خدایتعالی میگوید ملائکهٔ من کجا بودید وحال آنکه خدایتعالی عالمست عرضه میدارند پرورد گارا درمجلسی از مجالس ذ کرحاضر گردیدیم و جمعی را دیدیم بتو تسبیح و تمجید و تقدیس میکردند و از آتش تو میترسیدند خدایتعالی می‌فرماید ای ملائکهٔ من آتش را ازآنان دور بدارید شمارا شاهد میگیرم من‌ازآنها گذشتم و ازآنچه می ترسند در امان نمودم ، عرضه میدارند خدای ما در میان‌آنها فلانی هم بود که ذ کر تو نمیگفت ، پس خدایتعالی می فرماید بخاطر مجالست او با آنها اوراهم بخشیدم زیرا ذا کرهایند که هر کس باآنها همنشین باشد شقی نمیگردد .

آری پرهیز از مجالست نااهل و پا کدامن بودن از لوث همنشینی اشخاص پست در پرتوعنایت الهی کافی در سعادتمندیست .

« یعفو عمّن ظلمه » آنکه باو ظلم کرده مورد عفوش قرار میگیرد ، عفو از از تعدّی و ظلم در قسمت تربیت بزر گترین وسیله‌است‌زیراآنچه باعث تأدیب‌است

تحریك عاطفه بی ادب برای ازالهٔ مادهٔ ظلم وتعدیست وچون مؤاخذه و تنبیه اگر با توبیخ باشد و یا با حبس وضرب و جرح ، درغالب نفوس علاوه براینکه تحریك عاطفه بازالهٔ مادهٔ تعدی و ستم نمی نماید ، ای بسا موجب تجری گشته و تحریك باعادهٔ جرم می نمایند بر خلاف عتاب با احسان و عفو از ظلم که مستقیماً عاطفهٔ طرف را در تحت تأثیر قرار داده و او را شرمگین از کردهٔ خلافش مینماید .

اینست که حضرت مولی الموحدین سلام الله علیه در نهج البلاغه می فرماید « عاتب أخاك بالإحسان إليه » بااحسان برادر خودرا مورد عتاب کن ، اینحال است کهاز درون ذات هر فردی عامل مؤثر دراصلاح غلط کاری اومیباشد ودرعلم اخلاق نامش حیاست ، وعنایت ازلی دروجود هر فردی از افراد انسان ماده او را بودیعت گذارده و بزرگان بشر را واقف از این سرّ کرده و از این راه اصلاح جامعه را آنان بذمّه گرفته اند واگر دست بتوبیخ و ضرب وجرح وقتل برده اند در موردی بوده که غفلت جامعه باعث از بین رفتن این صفت و ودیعهٔ الهیّه گشته است اگر این نیرو در فردی کاملاً تحریك شود جزمراقبت بشأن خود و گوشه گیری ازمردم و منزجر گردیدن ازآنچه آنان در اثر قلّت تربیت مبتلی گشته اند ازاوسر نمیزند اگر این نیروی حیاء شدّت بگیرد و الزامات اجتماعی دارنده آنرا مجبور باختلاط با مردم نکند محض اینکه ازنقاط ضعف او دیگران مستحضر نشوند واوشرمگین وسر افکنده نشود با کسی همنشین نمیگردد .

در اینجا کلمهٔ معجز بیان مولی المتقین سلام الله درجلوچشم هر مطلعی جلوه می نماید که در نهج البلاغه فرمود « قرنت الهيبة بالخيبة والحياء بالحرمان » .

هیبت بمحرومیّت و حیاء بحرمان قرین گشته است هر کس که حیاء لباس او باشد مردم عیب اورا نمی بینند ، آری حیاء عبارت ازیك ملکه از ملکات نفسانیه است که ایجاب می نماید که ازهرقبیحی نفس انسانی منقبض گردیده وازخلاف ادب ازترس ملامت منزجر بشود و این از راه تأدیب و تربیت مثبت است که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله میفرماید « صل من قطعك واعف عمّن ظلمك واعط من حرمك و

أحسن إلى من أساء إليك » .

حالا که پیغمبر ما امر بصله درمقابل قطع ، وعفو دربرابر ظلم ، واعطاء درمقابل حرمان ، واحسان در برابر بدی کرده واز این راه عاطفه خطاکارانرا تحریك بحیاء و شروع باصلاح از درون ذات آنان نموده است ما هم مأمور باطاعت از او هستیم « ما آتيكم الرّسول فخذوه و ما نهيكم عنه فانتهوا » . با اینکه وظیفه ما به تصریح قرآن کریم این بوده است .

در مقام تهییج آنحضرت میفرماید آیا آحاد شما عاجزاز آن گشته که چون ابی ضمضم باشدپرسیدند یا رسول‌الله ابی ضمضم که باشد فرمود مردی بودپیش از شما هرروز که صبح میکردمیگفت خدایا باعرضم بهمه مردم تصدق می نمایم ، راستی بمردم تصدق کرده آنکه از خطاء خود داری کرده و با راهنمائی عملی در حفظ ناموس خویشتن بعفواحسان بمردم نموده است چون وظیفهٔ هر باشخصیّت متدّین این بوده لذا حضرت صادق سلام الله علیه میفرمایدعفو دروقت قدرت ازسنن مرسلین ومتقین است .

«ویعطي من حرمه» اعطاء مینماید بآنکه اورا محروم کرده پرهیز کاری وتقوی چون اساس پاکیز گی از آلوده گی هاست طبعاً باعث صفای کامل قلب صاحب تقوی است .

متقی خوب درك می نماید که دنیا خانه امتحان واختبار اوست آنچه ازمظاهر دنیویه است دربرابر چشم ابناء دنیادارای زینت است «زیّن للنّاس حبّ الشّهوات من النّساء والبنين والقناطير المقنطرة من الذّهب و الفضّة و الخيل المسوّمة و الأنعام والحرث الخ» . وتنگی چشم بسیاری از ایشان باعث مضایقه وسبب محرومیّت است و مقابله بمثل غالباً این رویهٔ نامطلوبرا در نهاد آنها ازبین نمیبرد بلکه تشدید هم می نماید پس چاره جز این نیست که ازنهاد آنان باید کمك بگیرد واین صفت زشت را ازنفس آنها ازاله کند وآن کمك توانا حیاء است که در جلو گیری از ستم ازآن استفاده نموده است ، ویگانه باعث ازبهر تحریك آن اعطاء وبخشش درباره محرومیّت ایجاد کننده است تادر ذائقه او شیرینی عطاء اثر بخشی نماید واز نهان خانه دل

تحریك گشته و متّصف با این صفت نیکو شود ، لذاست که رهبران این راه از انبیاء و اوصیاء سلام‌الله علیهم اجمعین را مشاهده می نمائیم که همیشه با اعطاء پاسخ بایجاد محرومیّت که با دست جهال موجود شده داده واز این‌طریق بالاخره فائق گردیده‌اند آن‌عرب جاهل که مال دنیا درنظرش‌بسیار باقیمت بود که‌نمی‌توانست تحمل کند طوری عباء را بگردن رسول‌الله ﷺ پیچیده وفشار داد که کناره عبادر گردن آنحضرت‌اثر ازخود باقی گذاشت فرمود ای‌برادر آنقدر بتو ببخشم که خود تصور آنرا نکرده‌باشی و مورد انعام نبوی قرارش داد آدمی که دنیا در چشم‌اوبتمام معنا زینت دار است وقتی که این اعطاء را برابر آن همه جهالت خود دیدباسرعت بمیان قبیلهٔ خود رفته داد زد که ای جماعت قبیله من مسلمان شوید این شخص که ادعاء نبوت میکند طوری گذشت دارد که‌اگر باندازه پری میان دو دره مواشی بخشد بنظرش‌هیچ میآید .

جمال و عظمت حسینی را بنظر بیاور که حتی آب برای اسبهای سوار نظام دشمن باخود حمل می‌نماید وپس از سیراب کردن قشون حر واسب های آنان‌دستور میدهد مقداری از آب هم بدست و پای اسب هابریزند درحالی که میدانست ازآب مباح بجمیع مخلوقات هم اینان اورا واطفال او رامحروم می سازند .

از آب هم‌مضایقه کردند کوفیان خوش‌داشتندحرمت مهمان کربلا

«یصل من‌قطعه» پرهیز کار صله رحم می‌نماید در بارهٔ آنکه قطع رحم نسبت باو کرده .

در مکاتبات فضل شاذان است از سالمه از ابی عبدالله که گفت ابراهیم بن عبدالحمید بن ابی مولاه که ام‌ولد حضرت ابی عبدالله سلام‌الله علیه بود گفت در وقت وفات حضرت صادق سلام‌الله علیه در حضورش بودم غش کرد همین که افاقه یافت گفت بحسن بن علی بن علی بن‌الحسین علیهما السلام (مراد افطس باشد) هفتاد دینار بدهید گفتم آیابمردیکه‌کارد بروی شما کشید این‌عطاء را میفرمائید ؟ گفت خدایت رحمت کند مگر قرآن نمیخوانی ؟ گفتم چرا ، فرمود قول خدایتعالی را نشنیده‌ای

« الّذین یصلون ما أمر الله به أن یوصل و یخشون ربّهم و یخافون سوء الحساب » آنکه گفت‌مراد از یصلون ما أمر الله به أن یوصل صلهٔ امام است در هرسال بآنچه زیاد باشد یا کم آنوقت فرمود با این منظوری جزتز کیه شما ندارم . پاکیزه گی هر فردی از آحاد مؤمنین ازاین که آلوده دامن با مضایقه در بذل وبخشش بارحام باشد مطلوب آن حضرات بوده با اینعمل مستحسن غرض بس مهمّ بدست میآید که عبارت‌ازتقویت‌روح گذشت‌است ، علاوه براینکه‌این روحیه درصاحبانش موجب وسائل عمران دنیا وتأمین سعادتمندی آخرتست مؤثر ترین‌محرك عواطف طرف است که سبب گشته و اورا وادار بادب آدمیّت می‌نماید این هم نظیر آن رویه های‌سابق الذکّر است که از طریق مثبت باعث اخذ آداب انسانیت می باشد اینستکه فرمود منظورم از این دستور تز کیه شما می‌باشد .

تا چه‌حد باعواطف مثبت خدایتعالی واولیاء او سروکار داشتند که‌خدایتعالی در سوره نسآء در مقام تحریك روحیه علاقمندی بصلهٔ ارحام میفرماید « واتّقوا الله الّذی تسائلون به والأرحام » .

همانطوری که موقع تقاضای امری میگوئیدبخدا آنچه ازشماسؤال می‌نمایم بجای آر وبحق رحم تقاضای مراپبذیر بس عظمت این امر را که دریافته‌اید درباره حفاظت آنها ازتصادف بزوال از خدا بپرهیزید .

حضرت صادق سلام‌الله علیه میفرماید صلهٔ رحم تحقیقاً امریست که اعمال را تز کیه میکند .

آری اساس تشکیلات دنیا و اجتماع خانه است و از خانه کوچه واز کوچه محله واز محلات ده واز بزرگی تدریجی آنها شهرها و از اتّصال شهرها استان و از پیوند شدن استانها بهم مملکت وازمملکت ها ممالك و اجتماع بوجود میآید اگر درخانه صلهٔ رحم منظور گردد رگ و ریشهٔ اجتماع آنطور که ضرور است اصلاح خواهدشد و اعمال همچون جامعه تز کیه میشود .

اگر خواهید قدرت‌رحم را مشاهده نمائید باید درنظر بیاورید حضرت‌موسی

ابن جعفر سلام‌الله علیها چگونه بیان حقیقت میکند میفرماید بعد از آنکه بحضور رشید داخل گشته و سلام باو دادم وجواب سلام مرا داد آنگه گفت ای موسی بن جعفر آیا در یك مملکت دو خلیفه بآنها خراج پرداخت بشود گفتم یا امیرالمؤمنین پناه بخدا دربارهٔ‌ات می‌برم که بگردن بگیری گناه مرا و گناه خود ترا و باطل را در بارهٔ ما از دشمنان بپذیری در حالی که دانسته‌ای که از زمانی که رسول‌خدا ﷺ قبض روح گردیده بماچقدر دروغها بسته‌اند وروشنی امر بحدی‌درحضورشما‌محرز است که نیاز ببیان ندارد اگر صلاح بدانی بخاطر قرابتی که با رسول الله ﷺ داری بمن اذن دهی حدیثی در خدمتت گویم که بمن پدرم از پدرانش از جدم رسول الله ﷺ گفته است پس گفت بتواذن دادم آنگاه گفتم پدرم‌ازپدرانش‌ازجدم رسول الله ﷺ نقل کرد که آنحضرت فرمود رحم حرکت می نماید آنکه که با رحم‌خود تماس بگیرد و مضطرب میشود قربانت دستت را بمن بده تا از تکان‌خوردن رحم که‌ما بتوسط آن بهم میرسیم حرارتی در میان ما ایجاد گردد و وسوسهٔ‌دشمنان ما ازمیان برخیزد پس گفت اذن دادم نزدیك شو پس دستم را گرفت بعدازآن مرا بآغوشش کشید و بامن سیر معانقه کرد آنگه رهایم نمود و گفت ای موسی بنشین باکی نداشته باش پس باو نگاه کرده دیدم که چشمهایش اشك آلود گردیده است‌خاطرم آسوده گشت آنگاه گفت راست گفتی و جدت راست گو بود خونم بحرکت‌درآمد ورگهایم مضطرب شد تااین که رقت‌بمن غالب شد واشگ ازچشمانم سرازیر گردید .

چون تأثیر رحم قوی وحتی در مقام سلطنت وخلافتیکه ازطریق جنایت اخذ شده مؤثر است با این که گویند « الملك عقیم » لذا در ضمن آیه شریفه « الّذین یوفون بعهد الله ولا ینقضون المیثاق » خدایتعالی آنانی را که حق رحم را محترم شمرده‌اند مورد تقدیر قرار داده است .

در کتاب شریف اصول کافی از حضرت صادق سلام‌الله علیه نقل می‌نماید که آیهٔ کریمه دربارهٔرحم آل محمّد صلوات‌الله اجمعین نازل گردیده ولیکن بسائر قرابتها

از مردم گاهی هم شامل میشود . آنگاه براوی‌فرمود البته نبایدتو ازکسانی باشی که تصور نمائی آیه راجع بشیء واحد است وشامل شیء دیگری نمیشود .

آری از اینجا مأخوذ است آنچه در کلمات بزرگان‌علماست که‌نباید کلمات قرآنیه را محدود باآنچه بنظر خودمان در اولین مرتبه میرسد بنمائیم .

در صورتی که رسول الله ﷺ میفرماید بمن جوامع کلم اعطاء گردیده است و کلام الله فوق کلام‌رسول است . چون از اساس تشکیلات اجتماع ملاحظه و مراعات رحم است از حضرت صادق سلام الله علیه منقول است که حضرت رسالت پناهی ﷺ بشاهد وغائب امّت خودش وآنان که در صلبهای مردها و رحمهای‌زنان بوده‌اند تا روز قیامت وصیّت نمود که صلهٔ رحم بنمایند گر چه در مسافت یکسال راه قرار بگیرند زیرا صلهٔ رحم از دین است .

بلی اولین حلقه های زنجیر سعادتمندی را اتّفاق و اتّحاد ارحام تشکیل میدهد واگر در راه حق و حق پرستی این حلقات محکم بهم پیوندد ریشه سعادت استوار و مستحکم خواهد بود و یکساله راه را طی کردن بخاطر همچون مقصد بزرگی یقیناً از دین است .

اگر بخواهید بدانید که با چه صلهٔ رحم باید نمود بزنطی از حضرت علی ابن موسی‌الرضا سلام‌الله‌علیه نقل میکند که حضرت صادق سلام‌الله علیه فرمودصلهٔ رحم بکن ولو باشربت آبی هم باشد ولیکن افضل آنچه با آن برحم صله میشود اذیت از رحم باز داشتن وبرحم دردسر ندادنست . واگر در میانهٔ صدقات افضل‌آنرا بخواهی‌دریابی‌رسول‌الله ﷺ صدقه‌برحمی که دشمنی دردل باانسان دارد وخویشتن را بدشمنی‌میکشد افضل ازهمه‌صدقات معرفی کرده‌است بلی چون نظام‌اجتماعیست که سعادتمندی اجتماعی از آن بوجود میآید و اساس کار شکنی و اختلافات از دشمنی ارحام نسبت بیکدیگر شروع میشود بایستی افضل از صدقات هم راه را بدیو نفس گرفتن از این نقطه ضعف باشد با این که عقل وشرع هردو قبول جوراز رحم‌را وانعام‌دربرابر‌غلط روی‌رحم‌را افضل‌دانسته‌است‌متأسفانه‌شیطان‌خارج‌خطرناك

آدمی را تلقین بمضایقه شدید وعدم گذشت درخصوص رحم می نماید سعدی حکیمانه میخواهد عاطفه نیکوئی را تحریك کند ومیگوید :

چومی‌توان‌بصبوری کشیدبارعدو   چرا صبور نباشم که‌جوریار کشم

کمتر چیزی که باآن صلهٔ رحم توان کرد سلام است ومالی که در این‌راه مصرف میشود غیر از زکواتست آنانکه گویند حق مستمندانرا که عبارت از زکواتست پرداخته‌ایم عذرشان قبول نیست .

حضرت صادق سلام الله علیه فرمود صلهٔ رحم بامال غیر از زکوات اسلامیست زیرا خدایتعالی فرموده است «الّذین یصلون ما امرالله به‌أن یوصل» .

صلهٔ رحم نتائج بسیار مطلوب دارد : مال کسانی که صلهٔ رحم نمایند زیاد میشود در میان اهلشان آنان محبوب گشته و از خطرهای بد محفوظ مانده و غضب خدارا صلهٔ رحم خاموش میسازد . عمردارندگان این خصلت نیکو زیاد وفقرازآنها رانده میشود .

محمّد بن ابراهیم گوید ابوجعفر منصور خلیفه عبّاسی حضرت صادق سلام الله علیه را دعوت کرد وامر نمود تا فرش مخصوص بخاطر تشریف فرمائی او انداختند ودر کنار خودروی آنفرش از آنوجود مقدس پذیرائی کرد آنگه گفت محمّدومهدی را حاضر کنید و مکرر در مکرر ایندستور را داد گفتند الساعة الساعة میآیند چیزی حضوررسیدن آنانرا جز معطرساختن خویش بتأخیر نیانداخته طولی نکشید آنهارسیدند درحالی که عطربآنها سبقت گرفته بود ، آنگه منصور روبحضرت جعفر الصّادق سلام الله علیه کرد و گفت حدیثی در خصوص صلهٔ رحم صحبت کردی میخواهم بازگوئی تا مهدی آنرا بشنود ، فرمود : بلی پدرم از جدم از علی علیه‌السلام نقل کرد که او گفت‌حضرت رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود تحقیقاً مرد صلهٔ رحم‌می‌نمایند در حالی که از عمرش سه سال باقی مانده خدایتعالی بر میگرداند آنرا وسی‌سالش میکند ، وقطع رحم می‌نماید در صورتی که از عمرش سی سال باقی بوده خدایتعالی بسه سال آنرا مبدل میسازد آنگه گفت خداست آنکه محومی نماید آنچه را که

بخواهد واثبات میکند آنچه را که بخواهد در پیش گاه او امّ الکتابست منصور گفت این زیباست ولکن این را اراده نکردم .

حضرت صادق سلام‌الله‌علیه فرمود بلی بمن گفت پدرم از پدرش از جدّش از علی علیه‌السلام که گفت‌رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودصلهٔ رحم‌دیار راآباد وعمر ها را مزیدمیکند گرچه اهلش غیر اخیار باشند گفت این هم زیباست یا اباعبدالله این را هم اراده نکرده‌ام ، پس ابوعبدالله علیه‌السلام فرمود بلی پدرم از جدش از علی علیه‌السلام بمن خبرداد که گفت رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود صلهٔ رحم حسابرا آسان کرده واز مرگ بدآدم رانگه میدارد منصور گفت بلی‌این را اراده کردم .

ودر روایت دیگر حضرت صادق سلام‌الله علیه میفرماید صلهٔ ارحام اعمال را تزکیه میکند وبلایارا دفع کرده واجل را بطاق نسیان می برد ، آری‌صلهٔ ارحام اطرافیان واقرباء انسانی را از او راضی میکند و اعمال بدین وسیله تزکیه میشود وگرنه‌چنانکه می گویند گریه تنها کمایه نمی‌خواهد ودربرابرخدای تواناروزانه چند دفعه بر نماز ایستادن جیب آدمی را خالی از پول نمی نماید لذا تنها این رقم عبادت که از دست همگان برمی‌آید موجب نجات عامل برآن درهمه‌حال نشود .

ومراد از رحم رحم‌زن است که ایجاد قرابت بخاطرخروج‌جماعتی‌از یك رحم می‌نمایدلذا کسانی که باهم قوم‌وخویشند آنانرا ارحام همدیگر دانند علماءرضوان الله علیهم اجمعین دررحمی که صلهٔآن لازم است اختلاف نموده‌اند آنچه‌مشهوراست و معروف گردیده‌عبارت‌است‌ازهر صاحب رحمی‌ازآنانی که معروف‌باانتسابند خواه‌آن نسبت نشر حرمت نماید ویانه گرچه نسبت دورهم باشد .

از حضرت صادق سلام‌الله علیه از آباء گرامش از علی امیرالمؤمنین سلام الله علیه از حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله منقولست بعد از آنی که مرا بسوی آسمانها بردند رحمی را دیدم دست بدامنهٔ عرش زده از هم رحم خود شکایت می کرد گفتم میان تو وآنکه ازاوشکایت مینمائی فاصله است گفت در چهلم مرتبه بهم میرسیم .

الحاصل میزان صدق رحم عرف می باشد وبعد از صدق کتاب وسنّت‌واجماع

دلالت بلزوم صله می‌نماید نهایت امر اینکه در خصوص پدر و مادر باوجود احتیاج آنان صله واجب ودرباقی اقارب مستحب الاقرب فالاقرب است .

و بعداحتیاج وعدم احتیاج استحباب متاکد وغیر آکد میشود و قدر مصارف عادی تقدیر گشته و اعظم صله هم عبارت از صلهٔ رحم با نفس است و اخبار کثیره دلالت می نماید بر اینکه دفع ضرر از رحم باید کرد گرچه با بذل نفس بشود در رتبهٔ دوم جلب نفع بارحام است وباین حکم‌مشمول است‌آنکس که از ذوی الارحام نیست مثل نامادری وعیال برادر .

امّا اصل صلهٔ رحم باندازه‌ای که آدمی قاطع رحم نباشد واجب بلکه از اهمّ واجبات است طوریکه قطع رحم از کبائر است و غیر این مرتبه بحسب خود آن مرتبه یا مستحب مؤکد و یا اینکه مستحب است ، واگر کسی خود را از این صفت نیکو بر کنار بکشد و قاطع رحم شود حتی مصاحبت و رفاقت و انس با او ممنوع است .

حضرت صادق سلام‌الله علیه ازآباء گرامش از حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام نقل می‌نماید که بحضرت باقر سلام الله علیه فرمود پسر جانم پنج طایفه را در نظر آورده مصاحبت و مؤانست و رفاقت باآنان مکن ، پس گفت پدرجان آنان کیانند آنانرابمن معرفی کن فرمود بر تو باد که مصاحبت با کذّاب نکنی زیرا اوبمنزله شوره‌زار است دور را بتو نزدیك ونزدیکرا بتو دور می نماید واز مصاحبت فاسق‌هم بدور باش زیرا او ترا بپاره‌ای نان‌بلکه ازآن هم کمتر می فروشد و ازبخیل هم بر کنار باش زیرا ترا در مال خویشتن مخذول میسازد گرچه بسیار محتاج بآن باشی . واز مصاحبت احمق دوری گزین زیرا او درعین حال که میخواهد بتو منفعت رساند ضرر بتو میزند ، و از کسی که قطع رحم نموده هم بدور باش زیرا من اورا در کتاب الهی درسه جا مطعون‌دیدم خدایتعالی در سورهٔ محمد ﷺ فرمود « فهل‌عسیتم إن تولّیتم أن تفسدوا في الأرض و تقطعوا أرحامكم اُولئك‌الّذين لعنهم الله » و نیز خدای‌عزّوجل‌درسوره‌بقره می‌فرماید « الّذين‌ينقضون‌عهدالله من بعدميثاقه‌ويقطعون

ما أمرالله به أن‌يوصل ويفسدون في‌الأرض اُولئك لهم الّلعنة ولهم سوءالدّار » و نیز درسوره رعد می‌فرماید « ويقطعون ماأمرالله به‌أن‌يوصل ويفسدون في الأرض اُولئك هم الخاسرون » .

محمد پسر عباس از ابی عیّاش نقل می‌نماید که‌آیه « فهل عسیتم ان تولّیتم‌أن تفسدوا في الأرض » در خصوص بنی‌امیه نازل گردیده است آری آنان بودند که‌با قبضه کردن اختیارات مسلمین قطع رحم کرده و افساد در روی زمین نمودند .

ومراداز «ينقضون عهدالله من بعد ميثاقه» که درسوره بقره میفرماید عهدالهی بربوبیت ورسالت خاتم الانبیاء و امامت سیّد الاوصیاء و محبت شیعه ائمه نقباء نجباء سلام الله علیهم اجمعین بعد احکام وتغلیظش بوده .

و مقصوداز‌آن نقض ارحام رسید گی بنزدیکان واقرباء نکردن وقضاء حقوق آنها راننمودنست .

و افضل رحم که مراعات آن واجب تر است رحم محمد ﷺ است زیرا حق آنحضرت اعظم ازحق پدر ومادراست همین‌طور رحم او وقطع رحم از آن حضرت نیز افظع وأفضح از قطع رحمهای دیگر است .

اگر آدمی بخاطر مقدسی‌بدون‌حفظ نظام اجتماعی تن‌بصلهٔ رحم‌ندهد باید از مرگ خویشتن بترسد و قطع رحم نکند در کتاب شریف اصول کافیست حضرت صادق سلام‌الله علیه میفرماید از حالقه بپرهیزید زیرا آن‌مردها رابمرگ میکشاند پرسیدند حالقه یعنی‌چه فرمود یعنی قطع الرحم .

بعضی از شیعیان بحضور حضرت صادق سلام الله علیه رسید و گفت برادرانم و پسر عموهایم خانه را بمن تنگ گرفته و مجبورم نمودند تا باطاقی قناعت نمایم اگر حرف بزنم آنچه در دست ایشانست میگیرم بمن گفت صبر کن خدایت بزودی برایت فرجی‌میرساندبر گشتم ووبائی اتّفاق افتاد ، سال (۱۳۱) بود که‌همهٔ آنان مردندخدا میداند که احدی از ایشان نماند پس بقصد حضور آنحضرت‌خارج گردیده همین که بحضورش داخل شدم پرسید حال ارحامت چگونه است ؟ گفتم

قسم بخدا همگی مردند و یکی از آنها باقی نماند گفت این بخاطر آنست که نسبت بشما عاق گردیده وقطع رحم نمودند و کناره‌جوئی کردند آیا دوست میداشتی که آنان بمانند و بتوسخت گیری نمایند گفتم قسم بخدا راضی بودم ودوست میداشتم . واگر آخرتش را درنظر بگیرید رسول‌الله ﷺ میفرماید مرد در صراط قدم بر میدارد همین که رحمی باو برخورد می‌نماید که اوقطعش کرده بته آتش دوزخ میافتد .

تبرّی از نسب هم کفر محسوب گردیده است گرچه بخاطر کثرت فاصله خیلی باریك هم باشد و نتیجهٔ کفر جز بدوزخ افتادن نیست اینست که در روز قیامت دو فرقه هستند نسیم بهشت بآنها برخورد نمیکند اوّلی عاقست دوّمی قاطع رحم لذا دارندگان تقوی اگر از کسان آنها قطع رحم درباره شان بشود آنان صلهٔ رحم می‌نمایند .

« بعیداً فحشه » دشنام دهی متّقی در حالت دوری از اوست زیرا قوه تقوی وپرهیز ازخطاء اجازهٔ دشنام بمتقی نمیدهد .

از حضرت حسن مجتبی سبط اکبر رسول الله ﷺ مادام العمر فحشی شنیده نشد تندتر کلمه که از آنوجود مقدس در طول عمرش ضبط گردیده بعمرو ابن عثمان درخصوص زمینی که دز میان او وآن حضرت مورد خصومت بود گفت در پیش ما بجز بخاك مالیدن بینی عمرو بن عثمان چیزی نیست چگونه صاحب تقوی می تواند فحّاش باشد در صورتی که از رسول الله ﷺ منقولست که از اشرار بندگان خداست آنکس که مردم مجالست اورا بخاطر فحّاشی دوست ندارند و شرارالنّاس ازامّت خودش آنانی را معرفی فرموده است که مردم بآنها اکرام بخاطر ترس از شرّ ایشان بنمایند اینانند که رسول الله ﷺ وقتی که دور ترین مردم را نسبت بخودش بامردم صحبت میکرد گفت آیا بشما خبر دهم از دور ترین شما بمن از جهت شباهت گفتند بلی یارسول‌الله ، فرمود « الفاحش المتفحّش البذی البخیل المختال الحقود القاسی القلب ، البعید من کلّ خیر یرجی ، غیر المأمون من شرّ یتّقی » .

همانطوری که عارضه‌ایرا علّتی است علّت قباحت کلام لئیمی گوینده آنست،

حضرت باقر سلام الله علیه میفرماید قبح کلام سلاح لئام است . گرچه بپارهٔ مردم فحاشی سهل جلوه کند ولی رسول الله ﷺ میفرماید « إنّ الله حرّم الجنّة علی کلّ فحّاش بذی قلیل الحیاء لایبالی ما قال ولا ما قیل له فانّك إن فتشته لم تجده إلّا لغیة أوشرك شیطان » .

خباثت ذات ویابدی اخلاق است که انسانی را فحّاش میکند اینست که اگر فحش لباس بخود گیرد و ممثل شود قیافهٔ بس زشتی دارد لذا دارندگان تقوی از این آلودگی دور هستند .

« لیّناً قوله » گفتار متّقی نرم است .

گرچه در نظر عامه مردم گفتار ارزش مهمّی ندارد و لذا غالب آنان آنچه بدهنشان آید بهرنحوی که هوس آنها اقتضاء کند میگویند اما همین حرف و گفتار است سعادت و بدبختی درپرتو لطافت ودقت وغلظت وغلطی آنست ، اینست که خدای تعالی در مقام اعزام حضرت کلیم الله و هارون علی نبینّا و آله وعلیهما السلام بفرعون میفرماید « قولا له قولاً ليّناً لعلّه يتذكّر أو يخشى » . فرعون را دعوت برفق کرده و غلظت باو در گفتار از خود نشان ندهید شاید او متذکر گردیده وبترسد .

ابن بابویه ازمحمّد بن عمیر باسلسلهٔ سند خود نقل می‌نماید که او گفت بحضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام گفتم از قول خدایتعالی بموسی که فرمود « إذهبا الى فرعون إنّه طغى فقولا له قولاً ليّناً » بمن خبر ده گفت کنّیاه وقولا یاأبا مصعب ای‌عجب درشرع اسلام شرك گناهیست که نظیر ندارد فرعون قدم فراتر نهاده انا ربّکم الاعلی میگوید با این همه خدایتعالی نمیخواهد در اول ملاقات دو پیغمبر عالی شأن اعزامی خود بد دهن شناخته شوند گرچه طرف آنان از بدترین مردم باشد علاوه براین که تأثیر سخن درصورتی است که ازقلب عطوفت‌دار برخیزد تابتواند بدل طرف بنشیند ونتیجهٔ مثبت از خود بجا بگذارد ودستور میدهد « و قولا له قولاً ليّناً » .

حضرت موسی الکاظم علیه‌السلام میفرماید با کنیه فرعون راخطاب کرده تا افتتاح

کلام بامراعات نزاکت تمام باشد باین فرمان کلی قناعت نکرده ابتکار ابتداء سخن را بعهدهٔ مثل کلیم‌الله علی نبیّنا و آله وعلیه السلام هم محول ننموده شخصاً خدایتعالی نحوه تخاطب را بآنها تعلیم میفرماید دونفری باهم نزد فرعون رفته وبگوئید ما دو فرستادهٔ خدای توأیم بنی اسرائیل را باما بفرست وعذاب بآنها مده ما بادلیل وآیه از جانب خدایت آمده‌ایم وسلامتی از ناراحتی وعذاب مال آنست که از هدایت تبعیّت کند ، ونیز بما وحی شده عذاب بآنکس خواهد رسید که رهنمایان خدا را تکذیب کرده وپشت پابحق بزند فرعون گفت ای موسی خدای شما دونفر کیست ؟ موسی گفت خدای ما دهندهٔ خلقت هرشییء بآن شییء وهدایت کننده اوست بسوی آنچه بقائش در آنست ، گفت پس حکم قرنهای اول که مردم همچون خدائی را نمیشناختند چیست ؟ گفت علم این درپیش گاه خدای من در کتابیست که نه گم میشود ونه فراموش میگردد ، خدای آنچنانی که زمین را گهواره قرار داده و در آن راه ها برای نیل بمقصد پدید آورده است واوست که از آسمان باران فرستاده پس خارج نموده نبات گوناگون بواسطهٔ آن تا شما بخورید و انعام شما بخورند در همین امر آیاتی از بهردارندگان عقل است شما را هم از خاك خلق کرده و بخاك عود داده واز خاك دفعهٔ دیگر خارج نماید .

نرمی گفتار را به بین که نمیگذارد مثل فرعون خود خواه خود پرست حرف خشن در برابر آن بگوید ویابی رویّه تصمیم ناهمواری در مقابل آن اتخاذ نماید چون نخواست ازسلطنت چند روزه بعنوان خدائی بگذرد آیاترا بسحر حمل کرده تقاضای روبرو گردیدن باسحره را کرد .

ودر سوره دیگر قول لین را اینطور بموسی اعلام میکند آیا میشود که خود را تزکیه نمائی و ترا بخدا هدایت کنم که خلقت کرده و از او بترسی و مستحق سعادتمندی شوی ، گفتار نرم ائمه دین سلام علیهم اجمعین بقدری واضح بوده که جمعی از زنادقه بابی بصیر سخت گرفتند وقتی که ابی بصیر بآنها باتندی وغلظت جوابداد در پاسخ باو گفتند چرا مثل امامت باماحرف نزدی وتبعیّت ازنرمی گفتار

او ننمودی اگر در خدا پرستی تبعیّت از او کردی بهتر اینکه در سجایا و اخلاق هم تابع او باشی او که باما این طور باتندی وغلظت حرف نمیزند .

امیرالمؤمنین سلام الله علیه میفرماید علامت متقی ها نرمی گفتار است .

« غائب منکره »کارناشایست او ناپیداست .

بلی تقوی ازوقایه است ومعنی لغوی این کلمه تحفظ شدید است ودرعرف باز داشتن نفس از آن چیزهاست که درآخرت باو ضرردارد وبسه مرتبه تقسیم گردیده است اول بازداشتن نفس از اینکه باعقائد نادرست بعذاب ابد گرفتار بشود ، دوم دوری جستن از هرچیزی که گناه دارد خواه از قبیل افعال باشد و خواه از قبیل تروك واجبات باشد که معروف درپیش اهل شرعند ، سوم خود داری از هرچیزی که قلب را از حق مشغول کند این درجهٔ خواص بلکه خاص الخاص است ، با این که معنی تقوی تحفظ از وقوع در خطاست بس روشن است دراین صورت از متقی کارناشایست سر نخواهد زد واگرهم سرزندناپیدا خواهد بود اینست که کارناشایست ازمردان راه خدا دیده نمیشود .

« حاضرأمعروفه » کار پسندیده متقی در حالت حضور و نمایانست چگونه پرهیز کارمیشود غیراین از او مشهود گردد درصورتیکه اومتقی است .

در کتاب شریف بحارالانوار از ابی بصیر از حضرت صادق سلام‌الله علیه نقل می‌نماید که حضرت مولای متّقیان علی امیرمؤمنان سلام الله علیه میفرمود اهل تقوی را علامت هاست که با آن شناخته میشوند آنان در گفتار راستگو و امین در امانت و وفا کننده بعهدند عجز و بخل کم از آنان مشاهده میشود صلهٔ رحم کرده رحم بضعفاء می‌نمایند کم با زنان بیتوته کرده و بذل معروف و حسن خلق وسعهٔ حلم واتبّاع علم درآنچه تقرب بخدایتعالی با آن حاصل آید روش آنهاست زلفی بهر آنان وحسن مآب وطوبی مالشان است درخت طوبی اصلش در خانه رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله ومؤمنی نیست مگر اینکه شاخه‌ای از آن درخانهٔ اوست درقلبش چیزی نیّت نمیکند مگر اینکه این شاخه همانرا میاورد اگر سوارهٔ باجد و سعی در سایهٔ آن

شاخه صدسال اسب دوانی نماید نمی‌تواند بیرون از سایه خارج بشود اگر کلاغی اززیر آن روببالای او پرواز کندببالایش نرسیده از شدّت پیری سفید میشود آگاه باشید بمثل این چنین نعمتی رغبت کنید .

صاحب‌ایمان بنفس‌خویشتن مشغولست ومردم ازاو در راحتی هستند شبانگاه که ظلمت‌آفاق را گرفت صورت خود را فرش کرده وبامکارم بدنش سجده بخدای کاینات می‌نماید آنکس که او را خلق کرده‌است مورد مناجات او گشته ودرآزادی خویشتن از عذاب بدربار او می‌نالد آگه گشته اینطور باشید ، قرآن کریم در سورهٔ ذاریات بآیاتی کار پسندیده متقی ها راموردِ توجه قرار داده میفرماید « إنّ المتّقين في جنّات و عيون آخذين ما آتاهم ربّهم انّهم كانوا من قبل ذلك محسنين ، كانوا قليلاً من الليل مايهجعون وبالاسحارهم يستغفرون و في أموالهم حقّ للسّائل والمحروم » .

تحقیقاً متقی ها درباغات وچشمه سارها بوده دریافت کرده هستند کرامت وخیر را که خدا بآنها عطاء کرده آری اینان در دنیا احسان کننده بودند کمی از شب‌را میشد که بخوابند وباخدا مشغول راز و نیاز نباشند آخر شبها اینان بودند که باستغفار مشغول بودند دراموال اینان سائل ومحروم صاحب حق بود .

مراداز‌استغفار اسحار هفتاد مرتبه استغفر الله وأتوب إليه گفتن در رکعت وتر از نماز شب است .

مقصود از محروم آنکس باشد که با اینکه عقل دارد و فعالیت در کسب روزی مینماید امّا روزیش کمست و محروم از رزق است .

« مقبلاً خيره » خیر او در حال‌رو آوری است .

خیر عبارت از آنست که همه باو رغبت می‌نمایند گرچه بحسب ضعف وقدرت درّاکه در تشخیص مصداق آن باهم اختلاف داشته باشند جمعی خیر مال اولاد را پنداشته ودر طلب آن از تلاش مضایقه نمی نمایند بااینکه آنهم از جملهٔ خیرات درپیش آدم با دیانت و فهم است ولیکن آنچه که توان آنرا خیر شمرد آنست که حضرت

مولی المتقین سلام الله علیه فرمود خیر آن‌نیست که مال و اولادت زیاد باشد ولکن خیر اینست که علم وعمل تو زیاد و حلمت بزرگ باشد .

درخت تواز علم گر بارور شد بزیرآوری چرخ نیلوفری را

☆ ☆ ☆

سعدیا گرچه سخندان و مصالح گوئی بعمل کار برآید بسخندانی نیست

تردید نیست در اینکه حلم و بردباری را تأثیری تمام‌در موفقیّت است که با علم و عمل بدست‌میآید حقیقةً میشود گفت آنکس که دارای‌این‌سه خصلت‌نیکوست مایه نیکوکاری از بهر او فراهم گردیده خیر او اقبال بمردم می نماید .

در سورهٔ مؤمنون خدایتعالی برسول الله ﷺ امر میکند مردم را استقبال با خیر خویشتن کند « ادفع بالّتي هي أحسن السيّئة نحن أعلم بما يصفون وقل ربّ أعوذ بك من همزات الشّياطين وأعوذ بك ربّ أن يحضرون » .

حضرت صادق سلام الله علیه میفرماید از آنوقتی که خدایتعالی رسول الله ﷺ را مبعوث فرمود درحال تکیه زدن چیزی نخورد متواضع در برابرحقتعالی بود ، زانوی اورا همنشین او ندید وباکسی مصافحه‌نکرد که دست خود را از دست او بکنار بکشد تا مادامی که او دست خود را از دست آنحضرت نکشید ، بابدی بکسی‌مقابله‌بمثل‌ننمود ، آری خدایتعالی‌باوفرمود« ادفع بالّتي هي أحسن السيّئة » گدائی را از درخانه خود محروم‌نساخت‌تا گرچیزی داشت که میداد و گرنه‌میگفت خدابتو بدهد ، و اعطاء از طرف‌خدا نکردمگر اینکه خدایش صحه بآن زد ، بهشت میبخشید خدایش هم‌اجازه می نمود .

برادرش هم در تبعیت او واین راه را رفت حرامی از دنیا ابداً نخورد تا مفارقت از دنیا کرد اگر دوامر باو عرضه میشد وهر دواطاعت حقتعالی بوده‌آنچه با زحمت تر ببدن او بود آنرا انتخاب می نمود ، قسم بخدا هزار بنده از دست‌رنج خود خریده آزاد کرد ، قسم بخدا پس از رسول خدا ﷺ کسی جز او طاقت‌آن را نیاورد که رسول الله ﷺ آورد ، قسم بخدا برسول الله ﷺ ابداً پیش آمدی

رخ نداد مگر اینکه علی امیر المؤمنین سلام الله علیه وآله را برفع آن وا داشت .

آری اعتماد باوداشت با قشون اسلام‌اورا اعزام‌میکرد جبرئیل ازطرف‌راست و میکائیل از طرف چپ اوبکمك اوشتافته با او میجنگیدند ، برنمیگشت مگر این که فتح میکرد ولی بیك نکتهٔ حسّاس با « قل ربّ أعوذبك من همزات الشّیاطین و أعوذ بك ربّ أن‌یحضرون» اشاره میفرماید ، وآن اینکه قطاع طریق ایصال خیر بمردم در کمینگاه با وسوسه‌سر راه بآدم میگیرند وباتفریق‌اینکه خلق‌حق نشناسند و بیش از این لزومی نیست که آنانرا دنبال کرده و دست از ایشان بگیریم ما را اغواء میخواهندبنمایند ، آنکسی موفّق‌بتکمیل استقبال ازمردم‌است باخیرخویشتن است که پناه بخدا از وسوسه شیاطین برد و بداند آنان انسانی‌را دور میکنند و راه سعادتمندی‌را بروی او می بندند . لسان‌الغیب گوید :

دام سخت است مگر یار شود لطف خدا ورنه انسان نبرد صرفه ز شیطان‌رجیم

« مدبراً شرّه » شرّ او در حالت پشت کردنست گر چه بقرینه مقابله معنی شرّ معلوم است چون مردم معنی محدود بآن قائل گردیده‌اند لذا گفته میشودآنچه رغبت باو نشود با هدایت عقل و یا در اثر رهنمائی شرع آن عبارت از شرّ است ، چه از مزایای مرحله افکار و تعقّل و چه از خصوصیات فقدان کمالات اخلاقیه و محسنات اعمال .

مثلاً محّمد بن سلیمان از پدرش نقل می نماید که بحضرت صادق سلام‌الله علیه صحبت از عبادت و فضل ودیانت کسی کردم‌پرسید عقلش‌چگونه است گفتم نمیدانم گفت ثواب بر قدر عقل خواهد داشت . محرز نبودن قدرت عقلانی مورد صحبت تقدیرهای سلیمان را معلّق ساخته است زیرا ضعف عقل شرّظاهر است صاحب‌تقوی شرّ او باو پشت کرده و از او دور گشته است .

در مقام‌ادب ظاهر درسوره فرقان‌بندگان رحمان معرّفی میشوند که‌میفرماید « وعباد الرّحمن الّذین یمشون علی‌الأرض هوناً وإذاخاطبهم الجاهلون قالواسلاماً ، والّذین یبیتون لربّهم سجّداً وقیاماً ، والّذین یقولون ربّنا اصرف‌عنّاعذاب جهنّم

إنّ عذابها کان غراماً إنّها سائت مستقرّاً ومقاماً ، والّذین إذا أنفقوا لم یسرفوا و لم‌یقتروا وکان بین ذلك قواماً ، والّذین لا یدعون مع‌الله إلهاً آخر ولایقتلون‌النّفس الّتي حرّم الله إلّا بالحقّ ولا یزنون و من یفعل ذلك یلق اثاماً » .

بندگان رحمان آنان هستند که حالت طبیعی خودشانرا در راه رفتن از دست نداده ، واگر جهّال آنانرا مورد مخاطبه قرار دهند جواب مسالمت‌آمیز و خالی از گناه میدهند آنان بندگان خاص رحمانند که شب را در حالت سجود و قیام درك کرده واز خدایشان‌بر کناری از عذاب جهنّم را میخواهند که بدقرارگاه ومستقرّ است وعذابش ملازم ساکنین در آنست اینانند که در وقت‌انفاق نه مسرفند ونه‌لئامت از آنها بظهور میرسد و در حد وسط اسراف و اقتار قوام دارند همچون کسانی که بخدای بی شریك انباز قرار نداده و نفسی‌را که حرام نموده نمیکشند مگر اینکه واجب القتل باشد و زنا هم نمی کنند .

آری هر که مرتکب این امور شود بعقاب خدائی ملاقات نماید ، بندگان خداآنانند وقتی که بآنها موعظه شود و دلائلی که از طرف خدا منصوب گردیده بنظر آرند تفکّر در اطراف آن کرده و پند میگیرند وچون کران و کوران محروم ازاخذ نتیجه‌خودشانرا نمی نمایند مشاهده می نمائید چگونه شرّشان بآنها ادبار کرده است سهلست اینکه شرّ در این قبیل اموروپشت‌بآنها کرده است بندگان‌خدا کسانی هستند که حاضر بمجلس آوازه خوانی نگشته و زمانیکه ازهمچون‌محوطه‌ای گذرشان بیفتد عدم رضا بلغو از ظاهر حالشان پیدا میشود « والّذین لا یشهدون الزّور و إذا مرّوا باللّغو مرّوا کراماً » .

ابو ایّوب گفت بمدینه وارد شدیم و بخدمت حضرت صادق سلام الله علیه حاضر گشتیم از ما پرسید کجا وارد شده اید گفتیم بفلانی که غلامها دارد (که‌آشنا بفنون غنائند) پس گفت کریم باشید قسم بخدا ما ندانستیم که از این کلمه چه اراده کرده و گمان بردیم میخواهد بفرماید بخشش باو نمائید ، تکرار کرده گفتم منظور شمارا ندانستیم ، پس فرمودنشنیده اید خدای عزّوجلّ در کتابش میفرماید

« و إذا مرّوا باللّغو مرّوا کراماً » گوئی در اینجا لسان الغیب گوید :

حافظ از کوچهٔ رندان بسلامت بگذر   تا خرابت نکند صحبت بدنامی چند

« في الزّلازل وقور » پرهیزکار دربرابر حوادث تکان‌دهنده وقوراست متانت و وقار دربرابر پیش‌آمدهای روزانه از صفات لازمهٔ هر صاحب تقوی است .

تزاحم منافع عقلانی با منافع کسانی هوا پرست و منفعت جزئی و موهومی طلب از قدیم الایام بوده اگر باوقار ومتانت هواپرستی‌را مغلوب ننمایند جزمغلوب گردیدن چاره نمیشود .

علی بن ابراهیم رضوان الله علیه میفرماید ذونواس آخرین پادشاه از حمیر که یهودیت اتخاذ کرد و حمیر با اویهودی گشتند و خودرا یوسف خواند و مدتی بر این گذشت باو خبر دادند که در نجران از جماعت بقایائی بردین نصرانیت هستند آری آنان در دین عیسی علیه السلام و حکم انجیل باقی بودند و رئیس آنها عبدالله بن بریا از بزرگان دین نصرانی بود ملك حمیر تازه‌یهودی دین یهودیّت‌را بآنها عرضه کرده و ورود بآن را از ایشان خواست آنان تن در ندادند راه مجادله پیش گرفت ازنو عرض یهودیگری بایشان کرده وآنچه لازمه حریصی در این باب بود ازخود نشان داد سرپیچیده و امتناع ورزیدند بازمجادله ازسر گرفت و حرص و ولع در تقاضای یهودیگری ازآنها از خود نشان داد ، آنان امتناع کرده واباء ازدخول بدین یهودیها نموده و کشته شدنرا در راه حق اختیار نمودند .

(آری آنان متّقی بودند و وقور در برابر زلازل گردیدند) جویهائی از بهر آنان کنده پر از هیزم وهیمه کرده وآتش زدند تا آنهارا درآتش بسوزانند و جمعی ازآنها را درآتش آن جویهای آتش سوزانید و برخی دیگر را از دم شمشیر گذرانید آنچه از دستش برآمد در باره آنها فرو نگذاشت ده هزار نفر باین نحو پایمال تعدی ذونواس تازه یهودی یوسف‌نام گشته ولی از وقار در برابر زلازل زمان دست برنداشتند تنها نفری از آنها باسب خود پناه برد و نامش دوس ذوثعلبان بود وروبریگستان تاخت برد وفرار کرد آنچه تعقیبش نمودند بگردش نرسیدند

وباز گردیدند .

البته ریشه امرآنست که عیّاشی از جابر از حضرت صادق سلام الله علیه نقل می‌نماید که علی امیرالمؤمنین سلام الله علیه باسقف نجران فرستاده ازاصحاب اخدود پرسیدند اوهم جوابی داد آنحضرت گفتهٔ اسقفرا رد کرده و گفت از حالشان بتو خبردهم خدایتعالی ازحبشی ها یکی را بنبوت انتخاب کرد او را تکذیب کرده و با هم‌جنگیدند اصحاب آن‌نبی را کشتند و او و بقیه اصحابش را اسیر گرفتند آنگه خندقی کنده وآکنده از آتش کردند آنوقت مردم را حاضر نموده وبایشان گفتند هر کس‌در دین ماست ازآتش برکنار شود وهر کس دردین‌این هاست خود رابآتش بیاندازد ناچار پیغمبر واصحاب او ازمرد و زن خود را بآتش در افکندند در این وقت زنی بابچهٔ یکماهه خود رسید دلش بحال بچه‌اش مضطرب گشت در حالی که میخواست خود را بآتش بیاندازد و ترسید بچه بتکلّم آمده گفت مادر جان نترس مرا وخودت رابآتش‌میانداز‌براستی که‌این‌در راه خدا قسم‌بخدا اندك‌است آنزن‌هم خود را و بچه‌اش را بآتش انداخت این بچه از جملهٔ بچه هاست که بسخن در آمد درصورتی که بچه گهواره‌ای بود .

عیّاشی از میثم تمار نقل می‌نماید که او گفت از امیرالمؤمنین سلام الله علیه شنیدم که اصحاب اخدود را ذکر کرد و گفت ده نفر بودند (شاید رؤسائشان بوده‌اند) وده نفرهم برابرآنها در این بازار کشته میگردند همین‌قضیه راخدایتعالی در سوره بروج ذکر کرده و میفرماید « قتل أصحاب الاخدود النّار ذات الوقود اذهم علیها قعود وهم علی مایفعلون بالمؤمنین شهود و ما نقموا منهم الّا أن یؤمنوا بالله العزیز الحمید » .

مرده باد جماعت جویهای‌آتش دارای هیزم وشعله کشته در حالیکه بر کناره آتش نشسته وآنچه درباره صاحبان ایمان می کردندمشاهده مینمودندبآنان گناهی جزاینکه ایمان بخدای عزیز وحمید آورده بودند نگرفتند .

قرآن معجزبیان شهادت بآتشی که شعله‌ور و در عین حال دارای هیزم بود

یعنی بس عمیق بود جوی آتش درصورتی که میسوخت دارای هیزم هم بود اشاره
کرده وسخت دلی کفار را بابی گناهی صاحبان ایمان درضمن جملات بسیار کوتاه
بیان کرده درباره کفّار باقرار دادن سبب عزّت را که عبارت از ایمانست باعث
برمؤاخذه اعلام جرم مینماید « ومانقموا منهم إلّا أن يؤمنوا بالله العزيز الحميد » .

جلّ الخالق که أمر بتقوی کرده ووقار دربرابر زلازل را از شئون آن نموده
واصحاب اخدود را که سرافراز بااین صفت گردیده‌اند إلی الأبد زندهٔ جاویدان
نموده است آری مادامی که قرآن تلاوت میشود وتا قیامت مردم را هدایت میکند
اصحاب اخدود با آن تجلیل میشوند تنها اصحاب اخدود نبودند که در راه پرهیز
کاری تن بزیربار سنگین اخلاق دهند وزلازل دوران جزوقار ازایشان مشاهده نکند
بلکه درسوره آل عمران در ضمن آیهٔ (۱۹٤) از سران پرهیزکاران امّت مرحومه
یاد کرده ومیفرماید « فالّذين هاجروا واخرجوا من ديارهم واوذوا في سبيلي وقاتلوا
وقتلوا لاكفرّن عنهم سيّآتهم ولادخلنّهم جنّات تجري من تحتها الانهار ثواباً من
عندالله والله عنده حسن الثّواب » .

پس آنان که هجرت کرده وتبعید از دیار خویشتن شده و اذیت در راه من
کشیدند بمقام مقاتله آمده و کشته گشتند البته از ایشان گناهانشانرا آمرزیده
وهرآینه ببوستانهائی که‌اززیر آنهانهرها جاریست داخلشان می نمائیم‌ثواب دادن که
ازطرف‌خدایتعالی است‌خدای‌بزرگست که زیبائی ثواب درپیشگاه اوست . آری اگر
اسلام تاامروز سعادتمندی جهانراتأمین کرده است وتاابدهم پرتو خوشبختی حاصل
از آن جهانیانرا بخوش بختی خواهد رسانید در اثر مساعی جمیله صاحبان ایمان و
متقیان که‌دارای وقار دربرابر زلازل‌زمان بوده‌اند میباشد ودخالت تمام درآن دارد .

روزگار تاهست درصفحهٔ تاریخش این معنی ضبط است و پابرجا نیز خواهد
ماند آنوقت که جهالت باعث گردید رسول الله صلى الله عليه وآله از مکه بمدینه مهاجرت
نمودوحضرت مولی‌الموحدین‌سلام‌الله علیه‌ازناحیه مقدّسهٔ او مامور گشت فاطمیّات
را ازمکه بمدینه ببرد وامانات مردم رابآنها بپردازد آنوجود مقدس‌قیام بااین‌وظیفه

سنگین کرده بی آنکه دربرابرمشرکین و معاندین اسلام درانجام وظیفه‌لرزه باو راه
بیابد باکمال وقار بافاطمیات روبمدینه نهاده وبتمامی معنی تن بدفاع‌در داد وقار و
سکینهٔ خاطر اسد الله الغالب سلام الله علیه بود که توانست این وظیفه بزرگ را
انجام داده وجامهٔ عمل بآن بپوشاند وبصاحبان ایمان متقی عملاً درس و في الزلازل
وقور بدهد .

صاحبان پرهیز از خطرات دنیای فانی مؤمنانی بودند که جمعی از آنها بی
آنکه وقار خویشتن را از دست بدهند مال‌وعیال واولاد خود راترك گفته ومهاجرت
في سبيل الله را برقرار و زندگانی آرام بامشرکین ترجیح داده و بمدینه آمدند
درصورتی که در اثراین مهاجرت بضروریّات زندگی هم محتاج گردیدند حقاً باید
بهمّت انصار وساکنین مدینه هم درود بفرستیم زیرا آنان بردند که درمقابل این
زلزله‌ساکنین امّ القری (مکّه) را که این طور پریشان وبیچاره نمودآنان باآغوش
باز آنها را پذیرائی کرده وشریك حقیقی زندگی‌خودشان نمودند کفایت درجلالت
قدر و علّو همّت آنان میکند اینکه قرآن عظیم الشأن از صمیمیّت و اخوت آنها
تقدیر کرده واز گذشت بی‌اندازهٔ ایشان در عالم همدینی ستایش می‌نماید گوئی
حکیم سعدی درباره ایشان میگوید :

زنده‌جاویدیافت‌هر که نکونام‌زیست — کزعقبش ذکرخیرزنده کند نام‌را

انصاف باید داد تاریخ اسلام که‌حساس ترین تکه‌های تاریخ بشراست‌همچون
سید أباة الضيم حضرت ابوعبدالله الحسين عليه السلام واقوام و عشیره وانصار او سلام الله
علیهم اجمعین بیاد ندارد که دربرابر زلازل هولناك زمان وقار از خود نشان داده
باشند ، بلکه‌بهجت وسرورآنان ساعت بساعت‌افزون‌می گردیدچون‌بملاقات نزدیك
میشدند « كلّما اشتدّ عليه الامر احمرّ لونه الشّريف » .

گوئی دم بدم از این کوی بما پیغام میرسد ولسان الغیب حافظ از زبانحال
آنان باما گفتگو میکند :

زسرتربت ماچون گذری همّت خواه — که زیارتگه رندان جهان خواهد بود

« وفي المكاره صبور » متّقی‌ها بسیار صابر در برابر مکارهند زیرا آنان بهتر میدانند کارهای زشت عکس العمل های نامطلوب دارد طبعاً اگر آلودگی هاباعث پیش آمد های ناگوار شوند دامن هرنیك و بد از تماس بآن ترخواهد شد و پاك مردانند در مقام اصلاح باید مشقت ها بکشند و جز صبر وظیفه در همچون وقتی نیست .

حضرت مولی الموحدین سلام الله علیه درنهج البلاغه میفرماید در مقابل اعمال زشت خدایتعالی بندگانش رابنقص میوه‌جات وحبس برکات وبستن درخزائن خیرات مبتلا می‌نمایدتا آنانکه اهلیّت بتوبه‌دارندتوبه کرده و کسانی که‌می‌توانند دل ازشرّ بر کنند دل از خطاء کنده وآنان که اهل تذکرند متذکر گشته وباز گردندآنها که بایدبازگردند در سوره بقره میفرماید « ولنبلونّكم بشيء من الخوف و الجوع ونقص من الأموال والأنفس والثّمرات وبشّر الصّابرين الّذين إذا أصابتهم مصيبة قالوا انّاالله وانّااليه راجعون » .

در تأویل این آیه کریمه حضرت صادق سلام الله علیه میفرماید این حوادث علائم قیام قائم آل محمّد صلوات الله علیهم اجمعین درآخر الزمانست که آنان دوچار خوف از ملوك بنی‌امیّه گردیده و در اثر گرانی اسعار دوچار گرسنگی گشته و تجارت واموال آنها ناقص بخاطر کم منفعتی گردیده و نفس‌ها بانقص دراثرقتل وموت تهدید میشوند در همچون موقع بصبر کنندگان بشارت ده .

در کتاب شریف کافی از حضرت صادق سلام الله علیه نقل می‌نماید که حضرت رسول الله صلّی الله علیه وآله وسلّم فرمود بزودی بمردم زمانی آید که بملك جز باقتل و تجبّر و وبثروت جز باغصب وبخل نرسند ومصاحبت در میان مردم جز باتبعیت از دل بخواه آنها وخارج گشتن از دین نشود پس هر کس این زمانرادرك نماید وصبر بفقر کند درحالی که قدرت‌بغنی‌ساختن‌خود دارد وبدوست نداشتن مردم‌اکتفاء کند درصورتی که می‌تواند محبّت آنها را بخود جلب نماید وبذلّت صبر کند و حال آنکه قادر بکسب عزت است خدایتعالی باو ثواب پنجاه صدیق راکه مرا تصدیق کرده باشند

اعطاء میفرماید .

بلکه وظیفه صاحبان ایمان استعانت از صبر است در سوره بقره میفرماید « واستعينوا بالصّبر والصّلوة فإنّها لكبيرة إلّا على الخاشعين » .

حضرت مولی الموحدین علی امیر المؤمنین سلام‌الله علیه را وقتی که امری بهول میانداخت آمادهٔ نماز گشته و این آیه را میخواند .

حضرت صادق سلام الله‌علیه فرمود روزه‌صبر است وقتی که بمردی‌پیش آمدی شدید رخ داد روزه بگیرد زیراخدایتعالی میفرماید « واستعينوا بالصّبر والصّلوة » بمسمع گفت چه شمارا منع مینماید از اینکه وقتی باو غمی از غموم دست داد وضوء بگیرد و بمسجدش داخل گردیده دو رکعت نماز بخواند و خدا را بیاری بخواند آیا نشنیده‌ای خاشع و ذلیل در نمازش چگونه رو بنماز میآورد (منظور رسول الله صلّی الله علیه وآله وسلّم است) علاوه برهمهٔ اینها حمزه پسر حمران از ابی جعفر علیه‌السلام نقل مینماید که آنحضرت فرمود بهشت با مکاره پوشیده و صبر بآنان که میخواهند بهشت روند ضرور افتاده است هر کس در دنیا صبر در مقابل مکاره کند داخل بهشت شود و جهنم بالذّتها و شهوتها پوشانیده گردیده هر کس لذّات را بنفسش دهد و شهوات آنرا فراهم نماید بدوزخ افتد همین امر است که روایت گردیده است پس از آنکه خدایتعالی بهشت را خلق کرد بجبرئیل دستور داد نگاه‌بآن بنماید چون‌نگاه کرد عرضه داشت احدی این جایگاه را ترك ننماید مگر اینکه واردش میشود پس آنکه با مکاره آنرا پوشانید از نو امر کرد که نظر بآنجانماید چون نگاه کردعرض‌نمود خدایا می ترسم احدی بآنجا داخل نشود .

چون آتش را خلق کرد و دستور بازدید بجبرئیل داد بعد از مشاهده اظهار کرد خدایا احدی باینجا داخل نمیشود پس ازآنکه با مشتهیات آنرا پوشانید و دستور اعاده نظر بجبرئیل داد عرضه داشت خدایا می ترسم احدی اینجا را ترك نکند مگر اینکه داخلش شود .

« و في الرّخاء شكور » درحال‌سهل گیری‌دنیا بمتّقی‌متقی بس‌شکر گذاراست .

آری او بهتر میداند دنیا با آنچه که در اوست بسیار زود گذر وناپایدار است آنکس صاحب فراست‌است که فرصت از دست نداده حدّاکثر استفاده را از جهان جهنده زود گذر و نعمتهای ناپایدار او بنماید گوئی در شرح این مقام‌است که‌حضرت ابوعبدالله الحسین علیه‌السلام میفرماید :

إذا أقبل الدّنیا علیك فجدبها   على النّاس طراً قبل أن تتولت
فلا الجود تفنیها إذا هي أقبلت   ولاالبخل تبقی ها إذا ما تولّت

وقتی که بتو دنیا اقبال کند بهمه مردم با آن بخشش کن زیرا نه درحال‌اقبال او بخشش تو فانیش می‌نماید و نه در حال پشت کردنش بخل تو باعث بر بقاء او میشود ، اندك غفلت باعث فوت‌فرصت وسبب ندامت میشود در مقام تحریص بشکر وغنیمت گیری از فرصت خدایتعالی در سورهٔ نحل از حضرت خلیل الرحمن سلام الله علیه یاد کرده میفرماید « إنّ إبراهیم کان امّة قانتاً لله حنیفاً ولم‌یك من المشرکین شاکراً لأنعمه اجتباه و هداه إلى صراط مستقیم و آتیناه في الدّنیا حسنة و إنّه في الآخرة لمن الصّالحین ثمّ أوحینا إلیك أن اتّبع ملّة إبراهیم حنیفاً و ما کان من المشرکین » .

تحقیقاً ابراهیم در خدا پرستی خود بتنهائی امّتی بود . بلی او بر دین حق بود و احدی با او در این صراط همراهی‌نکرد فردی بود که امّت حق بااومتحقّق گشت خدا را اطاعت میکرد و پاکیزه میبود و از مشرکها هم نبود او در برابر نعمتهای خدا شکر گذار بود خدایش اورا اختیار کرده و براه واضح هدایتش نمود در دنیا نیکوئی باو دادیم ودرآخرت ازجملهٔ صالحانست آنگه بتو ای خاتم الانبیاء وحی کردیم که تبعیّت از ملّت پاکیزه ابراهیم کنی و او از مشرکها نبود .

حضرت صادق سلام‌الله‌علیه میفرماید مدّتها خلیل الرحمن سلام الله علیه‌صبر کرد و بتنهائی خدای بی‌همتاء راپرستش کرد تااینکه خدایتعالی اسماعیل واسحاق علی نبیّنا وآله وعلیهما السلام را باو عنایت فرمود و مونس او کرد تازه سه نفردر راه حق شدند ، کفّار قریش دروغ گفتنداین راکه‌آنحضرت مشرك بوده ، قرآن

تصریح میفرماید « ولم یك من المشرکین » اوشکر گذار نعمت الهی بود بی مهمان غذاء نمیخورد این‌زمینه‌های مهم‌بود که خدایش‌اختیارش کرده وبراه روشن‌هدایتش نمود در دنیا مردم و ملل را دوست دارنده و ثناء خوان او‌قرار داده و اولاد پاکیزه سرشت وعمرطولانی درسعهٔ روزی و طاعت باواعطاء کرد ودعاء اورا که گفت«والحقني بالصّالحین » در بارهٔ آخرتش باجابت رسانید .

اینهاتنهاپاداش این‌بنده بزرگ شکر گذار دررخاء نبودبلکه بالاتر و مهمتراز همهٔ‌پاداشها که‌انعامش کردبخاتم الانبیاء واشرف‌کاینات‌حضرت‌حبیب‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله وحی کرد تبعیت از ابراهیم حنیف نماید .

عیّاشی از سیدالشهداء حسین بن علی علیهما‌السلام نقل‌مینماید که آنحضرت فرمود احدی بر ملّت ابراهیم جز ما و شیعیان ما نیست سائر مردم بری از این طریقت بیمانند هستند حضرت سلیمان نبیّ علی نبیّنا وآله و علیه السلام در حال رخاء و فراوانی نعمتهای حقتعالی درباره او متوجّه بوظیفه شکر گذاری بوده وقرآن‌عظیم الشّأن ما را بشرح اجمالی از حال آن پیغمبر با اقتدار رهبری مینماید آیهٔ چهلم‌از سورهٔ نمل میفرماید « وقال الّذي‌عنده علم من الکتاب أنا آتیك به قبل أن یرتدّ إلیك طرفك فلمّا رآه مستقرّاً عنده قال : هذا من فضل ربّي لیبلوني ءأشکر أم أکفر ومن شکر فإنّما یشکر لنفسه و من کفر فإنّ ربّي غنيّ کریم » .

آصف خلیفه سلیمان علیه‌السلام که علمی از کتاب در پیش او بود بسلیمان گفت من‌تخت بلقیس‌را بحضورت پیش ازاینکه چشم بهم‌بزنی میآورم پس دیدتخت‌بلقیس در حضورش برقرار است گفت این از فضل خدای منست مرا اختیار و امتحان مینماید که شکر گذارم یا کفران بنعمت میکنم‌هر کس شکر گذارباشد بنفس خود شکر گذار گشته و هر کس کافر شود خدایم تحقیقاً غنیّ و کریم است .

روایات عدیده نحوه تصرّف آصف بن برخیا را بیان کرده ما یکی ازآنها را که شرح تصرف وصیّ بلا فصل رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله علی امیرالمؤمنین سلام‌الله علیه را هم متعرض است یادآوری مینمائیم .

سید رضی طاب ثراه درخصائص میگوید روایت شده امیر المؤمنین علی بن ابیطالب سلام الله علیه در مسجد نشسته بود که دونفر مرد بحضورش وارد گردیده و بمحاکمه پرداختند یکی از آنها ازخوارج بود و محکوم گردید خارجی بآنحضرت گفت بالسّویه و عدالت در قضیه حکم نکردی و درپیشگاه خدا حکمت مرضی نیست حضرت مولی الموحدین سلام الله علیه با دستش اشاره باو کرده گفت اخسأ عدوّ الله خارجی بقیافهٔ سگ سیاهی افتاد آنان که در حضورش بودند گفتند قسم بخدا دیدیم لباس خارجی از او بهواپرید وچون سگها شروع بتملّق بآنحضرت کرد واز چشمهایش اشک بصورتش ریخت دیدیم که آنحضرت هم ترحّم کرد وروبسوی آسمان کرده ولبهایش با کلامی بهم خورد که ما نشنیدیم‌قسم بخدا دیدیم که بحال اوّلی ازانسانیّت عودت کرد ولباس هایش ازهوا بروی اوافتاد ودیدیم که ازمسجد بیرون رفت درصورتی که زانوهایش میلرزید باحال بهت بآنحضرت نگاه میکردیم فرمود بشما چه رخ داد که تعجب می‌نمائید گفتیم‌چگونه تعجب ننمائیم درصورتی که کردی آنچه را که کردی پس گفت آیا نمیدانید آصف بن‌برخیا وصیّ سلیمان ابن داودعلی‌نبینا وآله وعلیه‌السلام کردآنی‌را نزدیك باین امر بود پس خدایتعالی قصهٔ او را گفت « أیـّکم یأیتنی بعرشها قبل أن یأتونی مسلمین قال عفریت من الجنّ أنا آتیك به قبل‌ان تقوم من مقامك وإنّی علیه لقویّ امین قال الّذی عنده علم من الکتاب أنا آتیك به قبل ان یرتدّ إلیك طرفك فلمّا رآه مستقرّاً عنده قال‌هذامن‌فضل ربّی‌لیبلونی‌ء أشکرأم أکفر » پیغمبر شما اکرم درپیشگاه خداست یاسلیمان علیه‌السلام همه گفتند بلکه پیغمبر ما گفت وصی پیغمبر شما هم اکرم از وصیّ سلیمانست.

آری در پیش وصی سلیمان علیه‌السلام از اسم اعظم حرف واحدی بود از خدای جلّ اسمه خواست زمین را که درمیانه او وتخت بلقیس بود فرو برد (۱) تخت را

(۱) از این معنی استبعاد نباید کرد زیرا از نظر علمی امکان این امر ثابت و نزد اهلش امری طبیعی است.

کمتر از طرفة العین گرفت ، در پیش ما ازاسم اعظم هفتاد ودو حرفست و حرفی‌در پیش گاه خداست که خلق را بآن‌راه نیست عرضه داشتند حالا که این را دارید پس چه نیازی در قتال معاویه و غیر او بأنصار داری و برای چه دوّم دفعه مردم را بجنگ معاویه میخواهی حرکت بدهی جوابداد « بل عباد مکرمون لا یسبقونه بالقول وهم بامره یعملون ».

بنده گان اکرام شده خدا سبقت بخدایتعالی درقول نمیگیرند وآنها بامر او عمل می‌نمایند من اینجماعت را دعوت بجنگ‌بامعاویه میکنم تا حجّت‌تمام گردیده و امتحانشان بکمال رسد اگر اذن بهلاك ساختن او باین نحو میشد بتأخیر که نمیافتاد ولیکن خدایتعالی‌باآنچه که بخواهد خلقش‌را امتحان می‌نمایدازحضورش برخاستند در حالی که بزرگ می‌شمردند آنچه را که از آنحضرت مشاهده‌نمودند بلی یدالله که تا اینحد باز است ونعمت زیاد تر از اینها هم که باو ارزانی گردیده است واگر میفرمایدمتّقی‌ها در رخاء شکورند شخصاً سرخیل آنان است.

«ولایحیف علی من یبغض».

متّقی بآنکه‌اوراد‌شمن‌میدارد تعدّی‌نمیکند زیرا اومیداند اساس‌سعادتمندی دنیا وخوشبختی‌آخرت روی عدالت گذارده شده است گرچه دشمن‌پرهیزکار دشمن سعادت وخوش‌بختی‌است ولیکن تعدّی باوهم ظلم‌است وظلم بانظام کلّی‌سعادتمندی مخالف است در سورهٔ مائده خدای متعال میفرماید « ولایجرمنّکم شنآن قوم علی أن لاتعدلوا إعدلوا هو أقرب للتقوی » اگر کفّار قریش مانع از ورود شما بمکّهٔ مشرّفه بقصد زیارت گردیدند اعصاب شما برعلیه ایشان تحریك نشود طوری که از اعتدال درگذرید عدالت اقرب بتقوی است سیرهٔ رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بهترین وسیله ازبهر روشن گشتن این اخلاق حسنه است.

حضرت حمزه سید الشهداء که اسدالله و اسد رسوله از القاب اوست و از اول کسانیست که‌درشب بیعت‌انصاردر خانه عبدالمطّلب درعقبهٔ‌منی با علی‌امیرالمؤمنین سلام الله علیه دفع دشمن از رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌نموده وشمشیر خودش را کشیده و

پاس میداد و میگفت قسم بخدا احدی از این عقبه نخواهد گذشت مگر اینکه گردنش راخواهم زد در مقام ایمان بجائی ارتقاء یافت که در سورهٔ زمر خدایتعالی میفرماید « فمن شرح الله صدره للإسلام فهوعلی نور من ربّه فويل للقاسية قلوبهم من ذكرالله » .

ابن شهر آشوب از واحدی در اسباب نزول الوسیط نقل می نماید که عطاء گفت این آیهٔ کریمه درخصوص علی وحمزه سلام الله علیهما نازل گشت و منظور از جملهٔ فويل للقاسيّة قلوبهم ابوجهل وبچه‌های او بودند سینهٔ علی وحمزه با نور ایمان اگر از جانب خدایشان شرح گردیده است می‌توان آنها را عدل صاحبان قساوت قلب درطرف نقیض محسوب دانست پس ویل در برابر برآنهاست که قلب هایشان از ذکر خدا قاسی گردیده است .

بلکه محمّد بن عبّاس با سلسلهٔ سند خود از عیسی بن داود نقل میکند که حضرت امام موسی بن جعفر عليهما السلام از پدرش در خصوص قول خدایتعالی «في بيوت اذن الله ان ترفع ويذكر فيها اسمه يسبّح له فيها بالغدوّ والآصال رجال لاتلهيهم تجارةولابيع عن ذكرالله » نقل کرد که مقصود از خانه‌هائی که خدایتعالی برفعت آنها اذن داده و ذکر میشود در آنها نام مقدّس او و تسبیح میکنند در آنها صبح گاهان وشبانگاهان مردهائی که داد وستد و تجارت آنها را نمی‌تواند از ذکرحق باز بدارد خانهٔ علی وفاطمه وحسن وحسین وحمزه وجعفر سلام‌الله علیهم اجمعین است ازغدّو وآصال پرسیدم گفت نماز صبحگاه و شبانگاه است آنگه گفت خدایشان آنانرا وصف فرمود که مردهائی هستند که داد و ستد و تجارت آنها را از ذکر حق و اقامه نماز و دادن زکاة باز نمیدارد و آنها میترسند از روزی که در آنروز قلب هاو چشم‌ها منقلب میشود خدایتعالی باین‌مردها غیرشانرا مخلوط نکرد وآنگه فرمود «ليجزينّهم الله احسن ماعملوا ويزيدهم من‌فضله » مراد ازفضل آنهارامخصوص بمودّت کردن واطاعتشانرا بخلق واجب نمودنست در آخرت هم باز گشت آنها ببهشت می باشد خداست آنکه را که خواست بدون حساب‌باو روزی میدهد .

ملاحظه میفرمائید خانه حمزه و جعفر عليهما السلام قرین خانه پیغمبر صلى الله عليه وآله وسلم و خودشان هم در وصف در ردیف آل الله قرار گرفتند .

در سوره قصص هم میفرماید «افمن وعدناه وعداً حسناً فهولاقيه » .

ومحمّد بن‌عباس باز باسلسلهٔ سند خودازابان بن تغلب از مجاهد نقل‌می‌نماید : آنان که وعده‌نیکوبآنها شده‌است علی وحمزه عليهما السلام اند ، آری حمزه بود که روزجمعه وشنبه که روز احد باشد روزه بود حضرت رسول صلى الله عليه وآله وسلم قبل از اینکه شهید شود پیشانیش را بوسید و او با شکم روزه دار با دشمن ملاقات کرد وروزی برسول الله صلى الله عليه وآله وسلم شدیدتر از روز شهادت حمزه نشد همین که صولت جنگ احد خوابید فرمود که از عمویم باخبر است ؟ از اصحاب یکی اظهار داشت من خبردارم فرمود برو از او بمن خبر بیاور رفت همین که عموی رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم را در حالی دید که مثله نموده‌اند ایستاد ونتوانست این خبر اسف انگیز را بحضور اوبرد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم امر بمولی الموحدين درتفتیش‌از حال حمزه داد اوهم آمد از دیدن آن منظره‌متأثر گشت ونخواست که این‌خبر غم انگیز را برسول الله صلى الله عليه وآله وسلم برد خود آنحضرت تشریف‌آورد همین که‌آن تعدّی جانگداز که بعمویش شده بود مشاهده نمود گریه کرد وفرمود که تا حال موقفی نایستاده‌ام که از اینجایگاه بمن مبغوض تر باشد آنگه فرمود « اللّهمّ لك الحمد و إليك المشتكى وأنت المستعان على ما أرى» گفتند اگر ما هم بکفار قریش مسلط شویم هفتاد نفرشانرا باین حال میاندازیم جبرئیل امین نزول کرد و پیام آورد «وان عاقبتم فعاقبوا بمثل ماعوقبتم به و إن تصبروا وتتّقوا فهو خير للصّابرين وماصبرك إلّا بالله ولا تحزن عليهم ولا تكن في ضيق ممّايمكرون» .

اگر خواستید عقاب نمائید آنقدر که بشما عقاب از کفّار رسیده است‌بآنها عقاب نمائید و اگر صبر نمائید صبر از بهر صابرین خیر است ای فرستاده شده از قبل ما خبر تو بتوفیق وتثبیت ماست وبآنچه بعمویت و اصحابت کرده‌اند محزون مباش زیرا خدایت بخانهٔ کرامت آنها را منتقل ساخت سیئات ازمکر کفار تنگ

نشود تحقیقاً خدای تعالی با پرهیزکاران و دارندگان صفت احسانست رسول الله صلی الله علیه وآله گفت صبر میکنم صبر میکنم صبر میکنم علاوه بر اینکه تعدی وظلم بکفار قریش نکرد حتّی از قاتلی مثل قاتل حمزه گذشت و وحشی بامر آنحضرت ازمؤاخذه معاف شد همانطوری که با گذشت خود عفو و اغماض را بصاحبان تقوی یاد داده و آنها را هدایت به «لایحیف علی من یبغض» کرد فرمود هر کس زیارت نماید مرا و عمویم را زیارت نکند بمن جفا کرده است ، چون زن های انصار بکشته شدگان خویشتن گریه می کردند گفت عمویم گریه کننده ندارد زن‌های انصار صرف نظر از شهداء خود کرده بحمزه نوحه سرائی شروع نمودند .

آری دربارهٔ حمزه است که چون او بعرصهٔ حشر آید درحالی که سوار ناقهٔ غضباء رسول الله صلی الله علیه وآله باشد . جعفر وحمزه در روزقیامت در یمین ویسار علی امیر المؤمنین و فاطمه از پشت سر وحسنین در میان آنها وارد محشر میشوند و لواء تکبیر بدست حمزه ولواء تسبیح در دست جعفر خواهد بود .

طوریکه متّقی بدشمن خود تعدّی نکرده وآنکه مورد غضب اوست جور باو نمی نماید همانطور « ولا یأثم فی من یحبّ » .

دربارهٔ دوستش بگناه مرتکب نمیشود دوست داشتن آنان که بایدپرهیزکار دوست بدارد با اینکه وظیفهٔ لازم است ولیکن دوستی نباید باعث شود که انسانی بخاطر دوستش مرتکب گناه گردد درسورهٔ قصص خدایتعالی ازقول حضرت کلیم الله علی نبیّنا وآله وعلیه السلام نقل می نماید «فاصبح فی المدینة خائفاً یترقّب فاذا الّذی استنصره بالأمس یستصرخه قال له موسی إنّک لغویّ مبین » پس موسی در حالت ترس درشهر صبح کرد ومراقب بود ناگهان آنکه دیروز از اوطلب یاری کرده بود باز از او مدد خواست موسی فرمود دیروز با مردی جنگیدی امروز هم بدیگری آویخته‌ای آشکار است که گمراهی ، البته ترا تأدیب باید بکنم .

«فأراد أن یبطش بالّذی هو عدوّ لهما » . پس خواست دست بطرف آن بگشاید که دشمن موسی و سبطی بوده « قال : یا موسی أترید أن تقتلنی کما قتلت نفساً

بالامس » سبطی از تهدیدی که موسی باو کرد گمان کرد که میخواهد اورا بکشد گفت ای موسی چنانکه دیروز نفری را کشتی امروز هم میخواهی مرا بکشی .

ملاحظه می نمائید با اینکه سبطی فامیل موسی است و آنحضرت اورا دوست میدارد دراین صورت که باقبطی کافر طرف است میفرماید ترا تأدیب باید کرد زیرا کج خلق و با مردم خوش سلوك نیستی اگر بگوشه‌ای ازحالات مولی المتقین سلام الله علیه توجّه کنید ومعامله اورا با برادرش عقیل بنظر بیاورید خواهید دانست اول عامل « ولا یأثم فیمن یحبّ » خود آنحضرت بوده است .

عقیل همان شخص است که رسول الله صلی الله علیه وآله اورادوست میداشت و ازبهر پسرش مسلم که ازجملهٔ یاوران بلند مقام حضرت ابوعبدالله الحسین سلام الله علیه است گریه کرد ، همان شخص حاضر جوابی که هیچ وقت در برابر دشمن مثل معاویه تملّق نکرده و حق را باو گفت ودر برابر اطرافیانش اورا یاد آوری از نقاط ضعف غیر قابل جبرانش نمود .

عقیل آنستکه چون شنیدمردم کوفه ازقضیه حکمین برادرش مولی الموحدین سلام الله علیه را یاری نمی نمایند و کار بجائی کشیده که مثل ضحاك بن قیس یکی از افسران معاویه باامراء وباچهار هزار نفرتا ثعلبیه بغارت رفته وازآنجا هم گذشته در قطقطانیه پیش رفته وعمرو بن عیسی بن مسعود ذهلی برادر زاده صحابی رسول الله عبدالله بن مسعود را در راه حج با جمعی از دوستانش کشته است نامهٔ جانسوزی بسید المتقین علی امیر المؤمنین سلام الله علیه نوشت که بیك قسمت از آن اشاره می نمائیم « از شنیدن اینکه ضحاك تا این حدجسارت کرده وجرأت نموده است گمان کردم شیعه ویاران شما شمارا در مقابل دشمن تنها گذارده‌اند پسر مادرم اگرچنین است بمن بنویس آنچه درنظر گرفته‌ای اگر مرگ راقصد کرده‌ای پسران برادر ترا واولادپدر ترابخدمتت حرکت دهم آنقدر که توزنده‌ای زنده بمانیم وباتو باهم بمیریم قسم بخدا نمیخواهم بعد از تو در دنیا بقدر نفس کشیدن بمانم بخدای عزّوجل قسم میخورم زندگی که ما پس از تو بنمائیم نه گوارا ونه دل بخواه ومطلوبست ».

در جوابش امیرالمؤمنین سلام الله علیه جملاتی از وقعه نوشته تااینجا میرسد امّا آنچه از من پرسیده‌ای که رأیم را در آنحالی که هستم بتو بنریسم رأیم تحقیقاً جهاد باکسانیست که حدود الهی را از میان برمیدارند تا اینکه خدایمرا ملاقات بنمایم نه زیادی مردم در اطرافم مرامغرور میکند ونه کمی آنها وپرا کنده‌شدنشان مرا میترساند زیرا من محقم و خدا با محقانست ، قسم بخدا در راه حق مرگ را مکروه نمیدارم خیرتمامی جز بعد ازمرگ از بهرمحقها نمی باشد امّا اینکه‌تونوشته بودی‌بسوی‌من آئی باپسرانت‌وپسران پدرت من‌احتیاج‌ندارم در هدایت وثناء بوده‌ای وباش بخدا قسم نمیخواهم اگر کشته شوم شماهم بامن کشته گردید .

همین عقیل است که بحضور برادرش ابوالحسنین سلام‌الله علیه آمده و خود آنحضرت بااین جملهها شرح حال عقیل را میکند «والله لقد رأیت عقیلاً وقد أملق حتّی استماحنی من برّکم صاعاً ورأیت صبیانه شعث‌الشعور غبرالألوان من فقرهم کانّما اسودّت وجوههم‌بالعظلم وعاودنی مؤکداً و کرّر علی القول مردداً فاصغیت إلیه سمعی فظن أنّی ابیعه دینی و أتبع قیاده مفارقاً طریقتی فأحمیت له حدیده ثم ادنیتها من جسمه لیعتبربها فضج‌ضجیج ذي‌دنف‌من‌ألمها و کادأن یحترق من‌میسمها . فقلت له ثکلتك الثّواکل یاعقیل أتئنّ من حدیدة أحماها إنسانها للعبه و تجرّنی إلی‌نار سجرها جبّارها لغضبه اتئنّ من‌الأذی ولاأئنّ من لظی » .

قسم بخدابتحقیق عقیل را دیدم براستی که پریشان روز گار گردیده آنقدر بفشار افتاده که یك صاع از گندم شمارا از من تقاضا کرد بچه هایش را مشاهده نمودم رنگ رخسارشان پریده وتیر کی رخسارشان گوئی نیلی رنگ گشته تکرار در تقاضا کرده و گفتارش را بمن مکرر نمود پس من گوش دادم پس تصور کرد که دینم را باو میفروشم ومنقاد میگردم واز راه‌راست کناره میگیرم پس تکه‌آهنی را برای او داغ نموده وبربدنش نزدیك کردم تا از آن عبرت گیرد مثل مریض‌های سنگین ناله زد ازدردی که دریافت ونزدیك شد که از حرارت آن آتش بگیرد پس‌باو گفتم ماتم‌زده‌ها درعزایت بنشینند ای‌عقیل ازتکهٔ آهنی که انسانی آنرا برای‌بازیچه

داغ کرده می‌نالی و مرا بطرف آتشی که خدایش از بهر غضبش شعله ور نموده میکشی ازاذیّتی می نالی ومن‌ازشعله‌آتش غضب الهی نناالم ؟!!

مشاهده می‌نمائید که باآن همه علاقه برادری علاوه برجنبه نوع‌دوستی که امام علیه‌السلام دارد چگونه حاضر بگناه بخاطر دوستی نمیشود .

« و یعترف بالحقّ قبل أن یشهد علیه » .

اعتراف بحق نماید پیش ازآنکه شاهد برعلیه اواقامه شود ، این که طبیعت غالب افراد بشر بخاطر خطاء درتربیت یاخرابی فطرت اولیه مائل‌باعتراف‌نکردن بحق است .

آری گمانش‌اینست بهر وسیله‌باشد خوشی وراحتی خود را دراین چندروزه عمر بایستی فراهم سازد ای‌بسا اعتراف بحق باعث میشود خیر بمنفعت دیگری‌تمام بشود ولیکن پرهیز کاران که‌ازآلایش وغلط روی‌خودشان را نگاه میدارندازتبعات و مفاسد انکار حق و سود خواهی که از راه سوء استفاده است پرهیز می نمایند ، خودشان اعتراف بحق میکنند نمیگذارندنوبه برسد بر این که برعلیه آنان شهود شهادت نمایند وبا این نحوه از الزامهای عرفی وشرعی ملزم بعهده داری‌آنچه باید وشاید گردند .

در سوره بقره ضمن آیه (۲۸۱) میفرماید « یا ایّها الّذین آمنوا إذا تداینتم بدین إلی أجل مسمّی فاکتبوه‌ولیکتب بینکم کاتب بالعدل ولایأب کاتب أن‌یکتب کما علّمه‌الله‌فلیکتب ولیملل الّذي علیه الحقّ ولیتّق‌الله ربّه ولایبخس منه‌شیئاًفإن کان الّذي علیه‌الحق سفیهاً أوضعیفاً أولایستطیع أن‌یملّ هو فلیملل ولیّه بالعدل و استشهدوا شهیدین من رجالکم فإن لم یکونا رجلین فرجلٌ و امرأتان ممّن ترضون من الشّهدآء أن تضلّ إحداهما فتذکر إحداهما الأخری و لایأب الشّهدآء اذا ما دعوا ولا تسأموا أن تکتبوه صغیراً أو کبیراً إلی أجله ذلکم أقسط عند الله و أقوم للشهادة و أدنی ألّا ترتابوا إلّا أن تکون تجارة حاضرة تدیرونها بینکم فلیس علیکم جناح ألّا تکتبوها واشهدوا إذاتبایعتم ولایضار کاتب ولاشهید وإن تفعلوا فإنّه فسوق‌بکم

واتّقوا الله ويعلّمكم الله والله بكلّ شيىء عليم ۞ وان كنتم على سفر ولم تجدوا كاتباً فرهان مقبوضة فإن أمن بعضكم بعضاً فليؤدّ الّذي اؤتمن أمانته وليتّق الله ربّه ولا تكتموا الشّهاده ومن يكتمها فإنّه آثم قلبه والله بما تعملون عليم » .

ای کسانی که ایمان آوردید وقتی که معامله‌ای نمائید که قرض دار تا مدّت معینی شوید آنرا بنویسید و البته نویسنده در میانهٔ شما آنرا طبق عدل بنویسد ونویسنده اباء ازنوشتن نباید بنماید ، وآن‌طور بنویسد که‌خدایتعالی باویاد داده‌است وآنکس املاء کند که حق بعهدهٔ اوست والبته ازخدایش بپرهیزد وازحق چیزی جانگذارد اگر آنکس که حق برعلیه اوست سفیه یا ضعیف یا قادر براملاء نباشد ولیّ او با عدالت املاء نماید ، وازمردان خودتان هم دو نفر شاهد بگیرید اگر دو مرد نباشد یك مرد و دو زن از آنها که مورد رضاء شما ازشاهدها هستند شاهد قرار بدهید اگر از خاطر یکی فراموش شود آندیگری اورا یادآوری نماید شاهد هاهم وقتی که بشهادت خواسته شدند خود داری ننمایند وخسته نشوند از اینکه دین کوچك وبزرگ را تا مدّت معیّن گردیده بنویسند ، این بعدالت درپیش گاه خدا نزدیکتر ومحکم‌تر از بهر شهادت و کمتر از جهة شك ، حاصل که تا درآینده قضیه بشك برخورد ننمائید ، مگر این که‌تجارتی حاضر باشد که‌آنرا در میان خودتان از دستی بدستی رد نمائید پس درهمچون صورتی گناهی ندارید اگر آنرا ننویسید وشاهد بگیرید وقتی که داد و ستد کردید و نویسنده و شاهد هم نباید متضرّر در انجام وظیفه خودشان بشوند اگر بخلاف آنچه‌دستور داده شده عمل نمائیداین‌خود خارج گردیدن شما از اطاعت امر است از خدا بپرهیزید خدا شما را تعلیم میکند و خدا بهر شیىء بس‌داناست ، مشاهده می‌نمائید که تا چه‌حد مراقبت ازسر کشی طبیعت کرده ودستورهای مفید اعطاء می‌نماید تا درآینده شیطان نفس گول نزده و بدهکار را دوچار وسوسه نفس در انکار طلب طلب کار نکند و اورا بخلاف مسیر پرهیزکاران که اعتراف بحق پیش ازاقامه شهود بر علیه اوست سوق‌ندهد .

آری فرموده‌اند «الخیر عادة» مدّتی که انسان در تحت این حدود و شروط

زندگی کردخودرا موظف باوظیفه پرهیزکاران می‌شناسد جامعه‌ای که ازاین آحاد که ازراه وجدان خودشانرا موظف باوظائف آدمیت میدانند بوجود میآیدانکارحق در میان آنها نمیشود وبناحق از جهة درك ناراحتی آن قدم برنمیدارند انتظام‌امور زندگانی آنها ازوجدان‌ونحوهٔ تربیت صحیح خانوادگی ایشان بطوردقیق وصحیح نشو کرده از تحمیل های تشریفات سنگین محاکمات وتوقیفها ومحرومیّت‌ها ایمن میشوند واز راههای مثبت ومفید رو بمقاصد خویشتن میآورند .

درآیهٔ (۱۳۵) از سوره نساء خدایتعالی میفرماید «یا أیّها الّذین آمنوا کونوا قوّامین بالقسط شهداء لله ولوعلی أنفسکم أوالوالدین والأقربین » .

ای آنها که ایمان آورده‌اید باشدّت برای اجراء عدالت قیام کننده شوید و شهادت‌دهنده بنفع خدا باشید گرچه‌بضرر نفس خودتان یاپدر مادرشما ونزدیکانتان هم شود .

ابن سویدسابی از حضرت ابوالحسن علیه‌السلام روایت میکند که بمن‌در رساله‌اش که‌درجواب‌شهادت بمنفعت‌اهل‌سنّت‌ازاوپرسیده‌بودم‌نوشت . شهادت‌ازبهرخدابپا باید داشت ولو اینکه بضرر نفس تو یاپدر ومادر ویا نزدیکان‌هم تمام شودواختصاص باهل معرفت از شیعه هم ندارد اگر از ضرر ببرادر دینی خود بترسی شهادت‌مده .

در باب حقوق علی بن ابراهیم‌میگوید حضرت ابوعبدالله علیه‌السلام فرمود ازبهر مؤمنی بعهدهٔ مؤمنی هفت‌حق است ، واجب ترآنها اینکه مردحق گوئی کندولو اینکه بضرر نفس خودش وپدر ومادرش باشد بایستی بخاطر آنها از حق بناحق‌میل ننمائی آنگه فرمود : «فلاتتّبعوا الهوی أن تعدلوا وإن‌تلووا أوتعرضوا » یعنی‌تبعیت از هوای نفس کرده عدول از حق نکنید و شهادت را تبدیل بجملهٔ دیگر باعث تضییع حق‌نکرده و کتمان شهادت هم ننمائید .

« ولایضیع مااستحفظ » .

ضایع نمی نماید آنچه را که حفظ کرده است بلی متّقی آنچه را که حفظ کرده چون ضایع نمی نمایدطبعاً شهادت بحق قبل ازاستشهاد میکند وآنچه راجع

بهدایت ورستگاری مردم از دستورات ائمه و پیامبران سلام الله علیهم اجمعین شنیده باشد هم حفاظت میکند ابوجعفر طبری در دلائل از ابی مسعود نقل می‌نماید که مردی بحضور حضرت فاطمه سلام الله علیها وارد شد وعرضه داشت ای دختر رسول الله آیا رسول‌الله در پیش تو چیزی گذارده که تاآنرا زینت گردنم‌قرار دهی ؟ پس دختر رسول‌خدا ﷺ خدمت گذار خانه را بحضور طلبید و گفت آن جریده را بیاور او جستجو کرد و نیافت حضرت فرمود وای بر تو باید آنرا بیابی زیرا آن در پیش من با حسن و حسین معادل است ، جاریه جستجو کرد ناگه دید در جلو جاروب رفته و در آشغال دانست آنرا آورد و درآن مشاهده کردند نوشته بود که رسول‌الله ﷺ فرمود کسیکه همسایه از آزارش ایمن نباشد از جملهٔ مؤمنین‌نیست . آنکه ایمان بخدا و روز جزاء دارد همسایه اش را اذیت نمی نماید ، و آنکس که ایمان بخدا و روز قیامت دارد یا خیر بگوید و یا اینکه ساکت بنشیند . تحقیقاً خدایتعالی خیّر حلیم متعفّف را دوست میدارد وفاحش بذاء العینین سائل ملحف را دشمن میدارد تحقیقاً حیاء از ایمانست وایمان در بهشت است وفحش ازبذاءوبذاء درآتش است .

مشاهده می‌نمائید که چقدر بحفظ آنچه در حفاظتش بذل جهد کرده اظهار علاقه میکند وتا چه اندازه از ضایع گردیدنش کراهت دارد . آری یکی از جمله امور مورد عنایت‌سلف صالح ضایع نکردن آنچه که حفظ می‌نمودند بوده‌است .

از خواص حضرت‌موسی‌بن جعفر علیه‌السلام و از اهل بیت وشیعیانش جمعی‌بودند که لوحهای آبنوس لطیف را در آستین خودشان نگه میداشتند و بحضورش حاضر گشته آنچه از فتوی وسخن که از آنحضرت می‌شنیدند می‌نوشتند .

گوئی با این نحوه رفتار عمل بآنچه بحضرت مولی الموحدین سلام الله علیه از شعر منسوبست می‌نمودند آنحضرت فرماید :

کلّ علم لیس في القرطاس ضاع   کلّ سرّ جاوز الاثنین شاع

در کتاب تاریخ نیشابور است که حضرت ثامن الحجج علی بن موسی‌الرّضا

سلام الله علیهما همین که داخل نیشابور شد در سفری که مخصوص بفضیلت شهادت گردید وسوار تخت روانی مرکب از نقره خالص گشته و حمل بواسطه استرشهباء می‌بود پس دو بزرگ ومقتدا حافظ احادیث نبویه ابوذرعه و محمّد بن مسلم الطوسی در بازاربآنحضرت‌عرضه داشتند ای‌آقا پسر آقاها ای‌امام‌پسرائمّه وای سلالهٔطاهره رضیه‌ای خلاصه زکیّه‌نبویّه تراقسم‌میدهیم بحق‌پدران پاك و اسلافا کرمین‌تو که روی مبارك ومیمونت را بمابنمایانی وازپدرانت وازجدت بماحدیث‌نقل کنی تاباآن از تو یاد بنمائیم ، پس‌استررا نگه داشتند وپرده از تخت بر کنار زدندچشم‌مسلمانها بطلعت‌مبارك ومیمون‌آنحضرت روشن گردیدودو گیسوان‌آنحضرت چون‌دو گیسوان رسول الله ﷺ بود مردم همه باطبقاتی که دارند همگی سرپا ایستاده جمعی‌از آنها از شدّت گریه صیحه میزدند وبرخی گریه می‌نمودند وعدّه‌ای‌لباسشانرا بتن‌چاك میزدند ودسته‌ای‌بروی خاك ازریادی‌حزن می‌غلطیدند بعضی مهار استر را گرفته و برخی گردن دراز کرده نگران پرده تخت روان بودند تا روز بنصف رسید اشگ چشم‌ها چون جویها روان گشت صداها روبسکونت رفت مقتدایان وقضات داد زده گفتند مردم گوش کنید وبخاطر بسپارید ورسول الله را با اذیت دادن بعترةاواذیت منمائید ساکت شوید پس آنحضرت این حدیث را املاء کرد وشمرده شد کسانی که قلم دوات برای ضبط حدیث بدست گرفتند بیست و چهار هزار نفر بودند سوای‌آن کسانی که حفظمی‌نمودند و یااملاء میکردندچون ابوذرعه رازی ومحمّد بن مسلم‌طوسی .

پس آن حضرت فرمود پدرم موسی‌بن جعفر الکاظم بمن روایت کرداز‌پدرش جعفر بن محمّد الصّادق واو ازپدرش محمّد بن علی الباقر و از او ازپدرش عليّ بن الحسين زين العابدين واو از پدرش حسین بن علي الشهيد ارض کربلاء واو ازپدرش عليّ بن ابيطالب شهيد ارض کوفه که باو حدیث کرد برادر و پسر عمّش محمّد رسول الله ﷺ و باو روایت کرد جبرئیل و گفت از ربّ العزّة سبحانه وتعالی که میگوید «کلمة لاإله إلّا الله حصني فمن قالها دخل حصني ومن دخل حصني أمن من عذابي» .

صدق الله سبحانه وصدق جبرئيل وصدق رسول‌الله والائمه علیهم السلام .

چون‌مقداری راه طی کرد سر ازمحمل بیرون آورده‌فرمود « بشرطهاوبشروطها و أنامن شروطها » .

ملاحظه می نمائید که تا چه علاقمندی بضایع نکردن آنچه حفظ میشود داشته‌اند اگر بخواهیم شاه فرد مصداق آنچه را که در وصف متقی‌ها فرمود ازاین که ضایع نمی‌نمایند آنچه را که بحفظش توجه نمودند بنظر بیاوریم قرآن کریم در ضمن آیهٔ : « و تعیها اذن واعیة » معرفی میفرماید بحضرت رسالت پناهی خطاب کرده میگوید حفاظت میکند قرآنرا گوش حفظ کننده .

طبری با سلسلهٔ سند خود نقل از مکحول می نماید همین که این آیه نازل گشت رسول الله صلی الله علیه وآله فرمود « اللّهمّ اجعلها أذن عليّ » بعد از این بود که علی امیر المؤمنین سلام الله علیه گفت چیزی از رسول الله نشنیدم که آنرا فراموش کرده باشم .

ابن بابویه از آنان که باو نقل کرده‌اند از حضرت ابی جعفر محمّد بن علی علیهما السلام نقل میکند از مولی الموحدین سلام الله علیه که گفت منم اذن واعیه در محلّی که خدایتعالی فرموده است «وتعیها اذن‌واعیة» «ولاینسی ماذکره» فراموش نمیکند آنچه را که متذکر بوده .

جماعتی از یهود مسئله‌از رسول الله صلی الله علیه وآله پرسیدند گفت فردا بیائید وجواب بگیرید چهل روزجبرئیل امین تأخیر درنزول‌وحی کرد وپس از آنکه بحضور نبیّ اکرم‌رسیداین آیه را آورد « ولا تقولنّ لشیء إنّي فاعل ذلك غداً الّا ان یشاء الله و اذکر ربّك اذانسیت » اگر استثناء خواست خدا را فراموش کنی هر وقت که بیادآوری این را که بی‌مدد خدایتعالی امری محقق نمیشود بگو اگر خدا خواهد من فلان‌کار را فردا انجام میدهم .

فراموشی این‌بود که‌نبایستی از روی جزم وعده بدهد درحالی که تقدیرامور دردست‌قدرت خدای تواناست وباید همیشه بنده‌متذکر آن‌باشد باعث‌چهل روزتأخیر

وحی گردید جائی که از مثل اشرف کائنات برای عدم قید مشیت خدا مؤاخذه در اثر نسیان شود روشن میشود آنچه محمّد بن‌یعقوب کلینی رضوان‌الله علیه از اصحابش ازسلام بن‌مستنیر ازحضرت صادق سلام الله علیه در ذیل آیهٔ « ولقد عهدنا إلی آدم من‌قبل ولم نجد له‌عزماً » نقل نموده است که وقتی که بآدم ابوالبشر دستور ورود بباغ جنان با دوری از خوردن از شجرهٔ منهیه صادر گشت آدم عرضه داشت چگونه من نزدیك باین درخت میشوم در صورتی که من و عیالم از آن ممنوع گردیده‌ایم فراموش کرد که استثناء کرده و بگوید اگرخدا بخواهد ازآنچه مارا نهی‌فرمود نمی‌خوریم پس سبقت گرفت مشیت خدائی بخواست آدم و وقتی متوجه گشت که او وعیالش از درختی که‌بهتر بود ازمیوهٔ آن نخورند خورده وخواه ناخواه بایداز بهشت بیرون روند .

آری آدم هم آنچه را که لازم بود در خاطر داشته باشد فراموش کرد وددرد سر این فراموش‌کاری دامن‌او واولادش را گرفت واز بهشت راحتی و خوشی بجهان پراز دردسر ومشقت مجبوربکوچ کرد .

ومثل یوسف صدیق علی نبیّنا و آله وعلیه السلام هفت سال در زندان ملك مصر ماند بخاطر اینکه از مخلوقی منتظر خلاصی از زندان گردید « و قال الّذي ظنّ انه ناج منهما اذکرني عند ربّك » یوسف بآنکه از آندو نفر دانست که از زندان نجات می‌یابد گفت حال مرا در پیش ملك یاد آور گشته وبگو بی‌جرم‌مرا زندانی کرده وظلم بمن شده است‌شاید از زندان مرا خلاص کند یاد خدا راشیطان از خاطره یوسف برد ونسیان عارض او گردید «فلبث في السّجن بضع سنین» پس هفت سال یوسف در زندان ماند .

(تنبیهٌ) از امثال مااگر توسل‌بغیر درخلاصی از ابتلاء کند حسنه باشدونیکو شمرده شود زیرا در خلاصی از ابتلاء آدمی می‌تواند وظائف لازمه‌اش را انجام‌بدهد و خدمت‌بنوع بنماید ولی‌مسلّم‌است«حسنات الابرار سیّئات المقربین» است‌بندگان مقرب درگاه احدیت را نشایددر وقتی از اوقات توجه بغیر او کنند همین جابود که

به یوسف علیه‌السلام از درباز حق تعالی وحی رسید که ای یوسف چه کسی رؤیاء را که دیدی عارضت کرد ؟ عرضه داشت پروردگارا تو بودی ، پس خطاب آمد چه کسی پدر ترا بتو مهربان کرد و رهگذر را متوجه تو کرد که در چاه بودی ؟ و که بچهٔ شیرخوار را بمنفعت تو شاهد قرار داد ؟ و که از چاه ترا نجات داد ؟ و که از حیله زن عزیز مصر وزنها رهائی بتو بخشیده ؟ و که تعبیررؤیاء بتو الهام کرد ؟ در جواب یك‌یك این خطابها صیحه زده برو بزمین افتاده عرضه داشت پروردگارا تو بودی ، گفت پس چگونه از غیر من استعانت جسته ونسیان عارض تو گردید پس بخاطر اعزام بنده‌ای بپیش بندهٔ در زندان بمان ، فراموشی آنچه نباید فراموش شود اینجا هم کارخودش را کرد .

لذا در آخر سوره بقره از جملهٔ تقاضای رسول الله ﷺ است که میفرماید «ربّنا لاتؤاخذنا إن نسینا أواخطأنا ربّنا ولا تحمل علینا إصراً کما حملته علی الّذین من قبلنا» .

خدای ما ما را در مقابل فراموشی ما و خطای ما مؤاخذه مکن و تکلیف مشقت دار را تحمیل بما مفرما همانطوری که بکسانی که قبل از ما بودند تحمیل نمودی .

در کتاب احتجاج از حضرت موسی بن جعفر از آباء کرامش از حضرت علی بن الحسین علیهما‌السلام از حضرت امیرالمؤمنین سلام الله علیه نقل می نمایددرحدیث طویل که با یهودیی مذاکره کرد و از فضائل انبیاء بیان میکرد وآنحضرت‌افضل از آنرا در باره رسول‌الله ﷺ نقل می نمود ، از جملهٔ آنچه یهودی سؤال کردآن بود که‌بآنحضرت گفت این سلیمانست که باد باو مسخر در بلاد گشته‌صبحگاهان در شهری و رواح در شهری دیگر کند پس مولی الموحدین سلام الله علیه گفت این‌طور بود وبمحمد رسول‌الله افضل از این اعطاء گشته باو سیر داد خدایش از مسجد الحرام بمسجد اقصی که یکماه راه بود و بملکوت سموات مسیر پانصد ساله راهرا در اقل از ثلث یکشب باوعنایت کرد تا اینکه بساق عرش رسید با علم

نزدیك شدورفرف اخضر از بهشت ازبهر او فرود آمد نور چشم اورا پوشانیدعظمت خدایش را باقلبش نه با چشم سر مشاهده کرد باندازه قاب قوسین یا کمتر در میانه فاصله بود پس ببنده‌اش وحی کرد آنچه را که میخواست واز جمله این آیه‌بود که در سوره بقره است «لله ما في السّموات و ما في الأرض و إن تبدوا مافي أنفسکم أو تخفوه یحاسبکم به‌الله فیغفر لمن یشاء ویعذّب من یشاء والله علی کلّ شیء‌قدیر» .

این آیه‌بانبیاء ازآدم‌تاخاتم صلوات‌الله‌علیهم وامّت های آنهاعرضه‌میشد وهمه از قبول‌آن‌اباء مینمودند مگررسول الله ﷺ که‌قبول کرده وبامّتش عرضه کردآنان هم‌قبول کردندچون خدایتعالی‌این قبول‌را ازآنها دیددانست که طاقت آنرا ندارند همین که‌رسول‌الله ﷺ بساق‌عرش رسید کلام را باومکرر کردتامتوجهش‌سازد پس گفت « آمن الرسول بما انزل إلیه من ربّه » پس رسول الله جوابداد ازطرف خود وامّتش و گفت «والمؤمنون کلّ آمن بالله وملائکته و کتبه ورسله لانفرّق بین‌احد من رسله» پس خدایش گفت اگر این وظیفه را انجام دهند بهشت بهرهٔ آنهاست و مغفرت گناه شامل حالشان میشود . پس رسول الله ﷺ عرضه داشت حالا که مشمول این عنایت شدیم « غفرانك‌ربّنا و إلیك المصیر » یعنی بازگشت درآخرت بغفرانت باشد پس خدایش جوابداده و گفت این را دربارهٔ تو وامّت تو کردم چون رسول الله این را شنید گفت حالا که این لطف را درباره من و امّتم کرده «لایکلّف الله نفساً إلّاوسعهالهاما کسبت (من‌خیر)وعلیها مااکتسبت(من شرّ)» تکلیف‌شاق را از امّتم‌برداشتی تقاضای زیادتی عنایت رادارم « ربّنا لاتؤاخذنا إن نسینا أوأخطأنا » .

خدایتعالی فرمودبا اینکه امّت‌های گذشته وقتی که فراموش میکردندآنچه را که تذکر بایشان داده شده بود درهای عذاب بر ایشان گشوده میشد امّت ترا دربرابر فراموشی وخطاءمؤاخذه نمی نمایم. چون‌حدیث شریف‌طویل وموردحاجت این قطعه بود لذا بنقل .. این مقدار قناعت شد باتوجه بعواقب فراموش کاری .

همانطوری که صاحبان تقوی آنچه یاد آوری شده‌اند فراموش نمی نمایند همین‌طور مردمرا بالقب‌های بد نمیخوانند .

«ولا تنابزوا بالالقاب» .

آری دارنده تقوی چگونه پرهیز از آزار بغیر نمی نماید ؟!! درصورتی که قرآن کریم باصراحت میفرماید : «یا أیّها الّذین آمنوا لایسخر قوم من‌قوم عسی أن‌یکونوا خیراً منهم ، ولانساء‌من نساء‌عسی أن‌یکنّ خیراً منهنّ ولا تلمزوا أنفسکم ولاتنابزوا بالالقاب‌بئس‌الاسم الفسوق بعدالإیمان ومن لم‌یتب‌فأولئك هم‌الظّالمون» ایمان بآنان که ایمان آورده‌اند از مردان اجازه نمی‌دهد که جمعی از ایشان جمع دیگر را مسخره نمایند شاید آنانرا که مسخره میکنند بهتر باشند از مسخره کنند گان و نیز زنها هم‌نباید زنان‌دیگررا بمسخره بگیرند شاید که زنهای مسخره شده بهتر از مسخره کنند گان باشند ، رمی بعیب نکنید و با لقب های بد کسی را نخوانند چه بدنامی‌است‌فسوق‌بعد ازایمان هر کس ازهمچو کاری توبه‌نکند پس آنها از ستم‌کارانند .

روایت شده که صفیّه دختر حیي بن اخطب گریه کنان بخدمت رسول الله ﷺ رسید آنحضرت از جهت گریه اش پرسید عرضه داشت عائشه بمن یهودیه دختر یهودیها میگویدرسول الله فرمود چرانگفتی پدرم‌هارون عمویم موسی وشوهرم محمّد است پس این آیه نازل گردید «ولا تنابزوا بالالقاب بئس الاسم الفسوق بعد الایمان» .

«ولایضارّ بالجار» .

متقی بهیچ عنوانی بهمسایه گزند نمیرساند ، زیرا صاحب تقوی میداند در شریعت پرهیز کاران همسایگان احترام بس بزرگی دارند .

حضرت رسول ﷺ فرموده‌است آنقدرجبرئیل درباره همسایه بمن‌وصیّت کرد که گمان بردم همسایه را از جملهٔ ورّاث من قرار میدهد .

چگونه همسایه مورد عنایت بالخصوص نباشد در حالی که حضرت صادق علیه‌السلام میفرمایدحسن‌جوار روزی را زیاد می‌نماید . فرض بنمائیدشخص‌پرهیز کاری درمحوطه‌ای منزل کرده درپرتو حسن جوار او همسایگان دور اورا گرفته وباصفت

نیکو همسایگی متّصف گشته‌اند ومیدانند در دیانت حقه اسلامی زیبا همسایگی‌نه اینست که اذیّت بهمسایه نرسانی بلکه باید متحمل‌اذیّت همسایه هم باشی ودرسلام باو سبقت جسته ودرحال مریضی احوال پرسی از او کرده ودر مصیبت تسلیت داده و موقع فرح و شادی اورا تهنیت و شادباش گفته اگر خطائی داشته باشد گذشت کرده ، و مراقب خلوات او نگردیده ، ودرآنچه بآن محتاج است تنگ باو نگیری اگر تیر عمارتش را برروی دیوار مانهاد وناودانش‌را مسلط بحیاط ما کرد وآنچه از این قبیل‌است مرتکب شدجز‌خوشروئی ومهراز ما نبینند همچوجماعتی‌دراندك زمانی در اثر این صفات نیکو چون حلقه‌های زنجیر بهم متصل گردیده زیادی روزی را چون سایه در پشت سر خودشان خواهند آورد .

اگر خواسته باشید بدانید همسایه کیست علی امیر المؤمنین سلام الله علیه میفرماید حریم مسجد چهل ذراع وامّا همسایگی تا خانه چهلم ازجنوب وهمینطور از شمال و مشرق و مغرب است .

تنها این حقوق احترام همسایه نیست بلکه حضرت صادق سلام الله علیه از آباء کرامش سلام الله علیهم اجمعین نقل می نماید که بحضور رسول الله ﷺ عرض شد که در مال غیر از زکوة حق دیگری هم هست فرمود بلی احسان و نیکوئی برحمی که دوری از شما مینماید وخیر رسانی‌بهمسایهٔ مسلمان‌حقّیست‌که بمال‌تعلّق گرفته واز غیر زکوتست .

درحدیث قدسی‌است‌که خدا میفرماید : بمن ایمان نیاورده آنکس که سیر خوابیده و همسایهٔ مسلمانش گرسنه بوده باشد .

حضرت حسن مجتبی سلام الله علیه میفرماید شبی مادرم فاطمه‌سلام‌الله علیها تا صبح مشغول عبادت بود صبحگاهان بدعا مشغول گشته پی در پی بهمسایگان دعا میکرد عرضه داشتم بخودمان دعا نمی فرمائید جوابداد «الجار ثمّ الدّار» اوّل همسایه آنکه خانه .

قرآن کریم دریکی‌از آیات‌سوره‌نساء درعدادتوصیه‌های‌بس‌بزرگ‌همسایه‌های

نزدیك و دور و اقوام را بما توصیه میفرماید « واعبدوا الله ولا تشرکوا به شیئاً و بالوالدین إحساناً و بذی القربی والیتامی والمساکین والجار ذی القربی والجار الجنب والصّاحب بالجنب ».

آری بعضی از همسایگان سه حق در ذمّه ما دارند آنانند که هم همسایه هم مؤمن هم قوم و خویش ماهستند ، بعضی دوحق دارند که همسایگان صاحب ایمانند بعضی یك‌حق دارند و آنهاهمسایگان اجنبی از دین ماهستند که جز حق همسایگی در ذمّه ماحقی ندارند زیرا نه از اقوام ما هستند و نه از اهل‌دین ما میباشند با توجه بآنچه ذکر شد صاحبان پرهیزکاری ضرر بهمسایه نمیرسانند .

« ولا یشمت بالمصائب » .

بمصیبت های دیگران شادی وشماتت نمیکند خواه با اظهار مسرّت وبشاشت و خنده ، ویااستهزاء ومسخره زیرا بهتر میداند خوداوممکنست در کشمکش حوادث زمان قرار گیرد و بمثل آنچه شماتت کرده دوچار شود .

کسی را که در بند بینی مخند　　مبادا که روزی در افتی به بند

چون اظهار مسرّت و شادی در برابر مصیبت زدگی برادر ایمانی تعدّی و تجاوز از وظیفه است .

وازجمله‌اموری که باسرعت جزای آن دامنگیر انسانی میشود بغی وستمکاری است باید هر صاحبدلی از شماتت زیاد بترسد .

واثلة بن الاسقع گفت رسول الله ﷺ فرمود ببرادرت شماتت مکن تا این که در اثر شماتت تو خدایتعالی ترا مبتلا کند واو عافیت یابد .

حضرت صادق سلام‌الله علیه‌فرمود هر کس بخاطر مصیبتی که دامنگیر برادرش گشته شماتت باو کند از دنیا خارج نمیشود مگر اینکه دوچار همان فتنه میشود .

آری خدای کاینات غیوراست و بیاری مؤمن میرسد واز جملهٔ مجرّباتست . نویسنده این اوراق دراثر خطائی که گرفتار گشته نه اینکه قصدشماتت کرده باشم مرتکب‌خورده گیری‌شبیه‌بآن گشتم بسرم آمد آنچه‌خورده گیری کرده‌بودم، بلی

ضعف تعلیم و تربیت بسیار ضررها دارد متأسفانه زمانه مارا بقدر معتنابه از اصول وظائف دور کرده است‌البتّه البتّه باید ازشماتت دوری نمودطوریکه‌صاحبان تقوی‌از آن‌دورند .

« ولا یدخل في الباطل » .

درباطل و امر ناحق داخل نمیشود عمر که سرمایهٔ تحصیل هر گونه وسیلهٔ سعادتمندیست چون رایگان بهراهل ونا اهل از طرف‌خدای لا یزال عنایت ومرحمت گردیده‌است فقط‌پرهیز کارانند که‌بعزّت‌عمرپی‌برده و آنرادرباطل‌بمصرف نمیرسانند آنان‌میدانند بباطل عمر را از کف دادن علاوه بر اینکه محرومیّت از نتائج مطلوبه آنرا دربر گرفته بی عوض نیز سرمایه را از دست دادنست ، خسارت ضایع کردن عمر خسران بزرگیست که بهیچ وجه استرداد و اعاده ندارد و جبران پذیر نیست .

لذا دردو مورد از سورهٔ مؤمن وسورهٔ‌جاثیه‌خدایتعالی تصریح کرده‌میفرماید (آیهٔ ۷۸) از سورهٔ مؤمن « ولقد أرسلنا رسلاً من قبلك منهم من قصصنا علیك ومنهم من لم نقصص علیك و ما کان لرسول ان یأتي بآیة إلّا بإذن الله فإذا جاء أمر الله قضی بالحق و خسرهنا لك المبطلون » .

این راهم که مشاهده مینمائید که شرح حال جمعی ازپیغمبران توضیح داده نشده است صاحب کافی‌ازحضرت صادق سلام‌الله علیه نقل‌مینماید که در میان زمان آدم و نوح علی نبیّنا وآله وعلیهما السلام جمعی‌از پیغمبران دراثرنامساعدی زمان درپس پرده خفاء بوده‌اند لذا اسمی‌ازآنها طوریکه از پیغمبران متظاهر بدعوت‌برده شده ذکرنگشته است . آیهٔ دیگر :

آیهٔ (۲۶) ازسوره جاثیه « و لله ملك السّموات و الأرض و یوم تقوم السّاعة یومئذ یخسر المبطلون » .

حضرت صادق سلام الله علیه میفرماید درشهرمدینه مرد بطّالی بود که‌کارش مردم‌راخندانیدن‌وخودراوسیلهٔ ضایع‌ساختن‌عمرآنها کرده بودروزی آنمرد گفت این مرد مراعاجز کرده از اینکه‌نتوانستم اورا مثل دیگران‌بخود مشغول‌ساخته بخندانم

ومقصود اوحضرت سید الساجدین علی بن الحسین علیهما السلام بود .

روزی آنحضرت از برابر این شخص بطّال با دوغلامی که درپشت‌سر داشت گذشت مرد بطّال‌آمده رداء آنحضرت را از دوشش برداشت و رفت غافل از اینکه آنحضرت بمراقبت نفس خود مشغول وبا خدای لا شریك روبرو و متوجّه بطّالی اونیست بناچار از طرف امام علیه السلام التفاتی نشد غلامها تعقیبش نموده رداء را گرفته آوردند وبدوش آن بزرگوار انداختند از غلامها پرسید این کیست عرضه داشتند مرد بطّالی است وکارش‌خود را اسباب خنده مردم قرار دادن است فرمودباو بگوئید از بهر خدا روزیست که عمر ضایع کنندگان بطّال درآنروز زیانکارانند .

آنحضرت علاوه بر اینکه داخل بباطل نگردیده زیرا جانشین امام المتّقین بود مارا هم رهبری نمود که توجّه بباطل ننمائیم .

« ولا یخرج من الحق » .

از حق بیرون نمیرود ، یکنفر از اهل جبل از حضرت صادق سلام الله علیه استفتاء کرد برخلاف آنچه دوست میداشت جواب شنید آنحضرت مشاهده فرمود که سائل اوقاتش تلخ گشت فرمود بحق صبر کن زیرا احدی در مقابل تلخی حقّ تسلیم نگشته مگر اینکه خدا با بهتر از آنچه درنظر داشته باو عوض داده است .

آری حقّ‌ست اگرمراعات گردد راههای دین وایمان راست گردیده وجایهائی که گمان عدالت از آنست معتدل گشته و روشها و سیرتها با عدالت میشود باین خاطره زمان اصلاح گردیده و امیدواری ببقاء دولت اسلام و نومیدی دشمنان حاصل آید ، لذا صاحبان تقوی از حق خارج نمیشوند .

این صفت برجسته ازجمله‌صفات پرهیزکارانست از جملهٔ صفات بارزامام‌المتّقین علی امیر المؤمنین سلام الله علیه با نصّ صریح حضرت خاتم الانبیاء محمّد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم بوده است که میفرمود « عليّ مع الحقّ والحقّ مع عليّ » .

آری از کلمات خود وجود مقدّس علوی است که در نهج البلاغه میفرماید اگر جهان را باآنچه که در اوست بعلی بدهند تا بناحق کاهی را از دهن مورچه‌ای

بگیرد هرگز قبول نکرده و ستم بمورچه نمی نماید .

« إن صمت لم يغمّه صمته » .

اگر خاموش شود خاموشی بسیار اورا غمگین نسازد .

از حضرت ثامن الحجج علی بن موسی الرضا سلام الله علیهما منقولست که فرمود علامتهای فهم و بینش بردباری و علم و سکوت و صمت است صمت‌وخاموشی از جملهٔ درهای حکمت است سکوت کسب محبّت میکند و او دلیل خیر است .

آری آدمی که ساکت‌نشسست وتن بتفکّرداد حقیقت شناسی و حکمت باو از ناحیهٔ الهی افاضه میشود ودراین صورتست که میتواند ازدانادانش کسب کند وچون با گفتارش ضربه بافکار و خاطرات مردم بی جهت نمیزند ودر پیش آنها هم‌محبوب میشود .

بلی مجادله و منازعه و دشنام و غیبت و سخن چینی و مزاح است که باعث عداوت میگردد و کسی که زبانش را درکامش نگه داشته است دلالت میکند ما را باینکه از اهل خیر است چون متّقی مهیّا برای درك این امر است با رسیدن باین خیر بزرگ اگر سکوت کند غمی ندارد .

شخص لا ابالیست که غصّه میخورد چرا فلان حرف را در فلان وقت نگفتم ودر میانهٔ آندو فتنه انگیزی نکردم و یا بد نگفته وانتقام نگرفتم ، لذا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فرماید تا ممکنست زیاد سکوت کن زیرا سکوتست که شیطان را میراند ودر امر دینت بتو مددمیکند اشاره بجنبهٔ رفع شرّ بواسطه سکوت کرده .

حضرت مولای متقیان سلام الله علیه میفرماید سکوترا پیشه کن تا سلامت بمانی ، شاید کسی گمان کند که اکثر مردم از حرف زدن عاجزند این دستور داده شده‌است که‌حضرت‌امام‌حسن مجتبی‌سلام‌الله علیه میفرماید چه یارنیکواست سکوت در بسیاری از جاهاا گرچه فصیح در گفتار هم باشی .

در نظر ابوذر غفاری رضوان الله علیه‌دنیا را دو کلمه باید قرار داد کلمهٔ‌اوّل در طلب حلال ، کلمهٔ دوّم در طلب آخرت ، کلمهٔ سوّمی ضرر دارد و منفعت دراو

نیست نباید کسی اورا اراده نماید .

بلی مولی و امام او و امام هر متّقی علی امیرالمؤمنین سلام الله علیه میفرماید مادام که حرف نزده ای گفتارت در اختیار تست همینکه گفتی خودت در اختیار گفتارت قرار گرفتی چون ممکنست حرف حرفی را بدنبالش بیاورد و گردن گیرت کند پس زبانت را چون طلایت پنهان کن ای بسا کلمه‌ایکه نعمتی را سلب کرده و نقمتی را جلب نموده است .

سخن تا نگفتی بر او دست هست   چه گفته شود یابد او بر تو دست
تو پیدا مکن راز خود بر کسی   که او خود بگوید بر هر کسی
جواهر بگنجینه داران سپار   ولی راز با خویشتن پاس دار

محسّنات سکوت را باید در نظر گرفته واز صمت غمگین نشویم .

در مصباح الشریعه حضرت صادق سلام الله علیه فصلی در این باب میفرماید صمت و سکوت شعار کسانی است که حقایق سبقت گرفته را تحقق داده و درآنچه قلم ازل ازدرجش خشك گشته دقیق گردیده‌اند ، صمت کلید هرراحتی دنیاوآخرت و رضاء ربّ و سبکی حساب و از خطاء و زلّت مصون گشتن به‌آنست ، خدایتعالی سکوت را ستر جاهل و زینت عالم قرار داده و با او هوای نفس معزول و حلاوت عبادت درذائقه پدید و فسوق قلبی زائل میشود .

عفّت و مروّت و ظرافت ازآثار آنست پس بایستی زبانت را از اظهار آنچه لابدّی ببندی هر وقت که‌برای گفتار خوداهلی پیدا نکنی و مساعدی بمذاکره لله وفی الله در نیابی .

ولی باید دانست که مقصود از سکوت وصمت آنست که در اثر تفکّر وتدبّر باشد وگرنه مولی الموحدین سلام الله علیه میفرماید هر سکوت و صمتی که درآن فکر نباشد سهو است ، سکوت بجهت فکر وذکر مطلوبست ولا اقل ازاینکه زبان از بدگوئی بدین وسیله نگهداری شود ، اگر بطور مطلق سکوت مستحسن میبود قوهٔ نطق بانسان اعطاء نمیشد لذا أمیر المؤمنین علیه‌السلام فرمود اگر سکوت کند از

سکوت مغموم نمیشود زیرا که میداند تکلّم هم آفات بسیاری دارد ومطمئن است که در پرتو سکوت از آن‌آفات جسته است .

« وإن ضحك لم یعل صوته » .

اگر بخندد آواز خود را بلند نمیسازد .

حضرت صادق سلام‌الله علیه فرمودسه چیز است که درآنها مؤاخذهٔ پروردگار است اول خوابیدن کسی که شب بی خواب نبوده ، دوم خندیدن کسی که تعجّب بخندهٔ او باعث نگشته ، سوم خوردن کسی که سیراست .

آری آنکس که غفلت از آینده و مرگ دارد و متوجّه بخطرها که او را احاطه کرده است نیست بی‌جهت می‌خندد وصدای او با خنده‌بلند میشود ، وگرنه انسانی که متوجّه بخطاهای خویشتن میباشد و با خبر است از اینکه در برابر هر حرکت وسکون و گفتار وسکوتی که از او سر میزند رقیب و عتید مراقب‌اوهستند و از آنها بازخواست خواهد شد چگونه دل بلهو و لعب میدهد و ازته‌دل میخندد ؟

امّا بشّاش وخندان بودن مطلوب و از صفات نیکوی رسول الله صلّی الله علیه وآله است ، بسیمی از جملهٔ صفتهای او است در طول عمر شریفش چند دفعه طوری خندید که دندان‌های نواجذش آشکار شد آن هم در مقابل بشارتهای بس بزرگ عفو واغماض پروردگار تعالی بوده‌است .

« و إن بغي علیه صبر حتّی یکون الله هو الّذي ینتقم له» اگر باو ستم شود شکیبائی نماید تا خدا انتقام اورا بکشد .

محمّد بن یعقوب کلینی رضوان الله از معاویة بن وهب از حضرت صادق علیه‌السلام نقل مینماید که حضرت رسول الله صلّی الله علیه وآله پس از بعثت هر گز تکیه زده طعام‌نخورد تا خدایش روحش را قبضه نمود .

آری تواضع در مقابل عظمت و جلال خدایش کرد همنشین او زانوی او را در مجلسی ندید با کسی هیچگاه مصافحه نکردمگر اینکه دست خودش را ازدست او بیرون نکشید تا این که او دست خودش را از دست رسول الله صلّی الله علیه وآله بر کنار

کشید ، هرگز ببدی با بدی جواب نداد ، آری او بود که خدایش باو فرمود «ادفع بالّتي هي أحسن السيّئة » و او هم عمل بامر خدایش کرد ، هیچوقت سائلی را در سؤالش رد نکرد اگر آنچه خواستهٔ سائل بود میداشت که عطا میکرد و گر نه میگفت خدایت میرساند از طرف خدایش عطائی نکرد مگر اینکه خدایش قبول نمود او بهشت می‌بخشید خدایش اجازت در باره‌اش میکرد برادر از جان گذشته‌اش هم همین‌طور بود ابداً از دنیا حرامی را نخورد تا اینکه از دنیا بآخرت منتقل گشت باو اگر دو امر عرضه میشد که اطاعت الهی در آنها بود هر کدامش زیاد مشقت ببدن او داشت آنرا انتخاب میکرد قسم بخدا هزار غلام در راه خدا آزاد کرد که بادست رنجش خریده بود قسم بخدا پس از رسول الله ﷺ جز او طاقت عبادت رسول‌الله ﷺ رانداشت قسم بخدا نازله‌ای بر رسول‌الله ﷺ نازل نگشت مگر این که او را مقدّم بکفایت آن پیش آمد میکرد بخاطر اعتمادی که باو داشت ، او را بجنگ میفرستاد جبرئیل از طرف دست راست و میکائیل از طرف دست چپ او را یاری میکردند و باز نمی گشت مگر اینکه بادست او فتح نصیب قشون اسلامی میشد .

با این همه جلالت اخلاقی چون تکذیب جهّال افراط میکرد خدایش در مقام تسلیت میفرمود « نحن اعلم بما تصفون» ما داناتر بتوصیف آنانیم چون در عین واگذاری انتقام بعهدهٔ خدای منتقم ، رهبران سعادت وظیفه دارند که جهّال را ادب کنند در سورهٔ مزمل میفرماید « واهجرهم هجراً جميلاً » حالا که توجه بمقام شامخ پیامبری شما ننمودند بلکه اذیت ها بشما داده ونسبت سحر و کهانت هم بشما دادند از آنها کناره گیری جمیل کن در حالی که بآنها غضب اظهار کنی ترک دعوت بحق نکرده وراه نصیحت را در باره شان پیش گیر معلوم است که این آیه پیش از امر بجنگ با کفّار نازل گردیده و وارستگان علائق را موظف میکند که در راه دعوت بدیانت حسن معاشرت و نیکو اخلاقی و رفق و صبر داشته باشند تا بقبول نزدیکتر شوند آنگه میفرماید « ولقد نعلم أنّك يضيق صدرك ممّا يقولون» تحقیقاً ما میدانیم که سینهٔ تو از آنچه میگویند بتنگ میآید . آری همه این ملاطفتها برای

اینست که رهبر جامعه تند نشود ونفرین نکند و انتقام گیری را بحق واگذار کند بلی او بهتر میداند کی وچگونه انتقام از جهّال سبك مغز بکشد .

محمّد بن یعقوب ازحفص بن غیاث از حضرت صادق سلام‌الله علیه نقل‌مینماید که حضرت رسول الله ﷺ صبر کرد تا کارش بجائی کشید که کفّار استخوانها باو پرتاب کرده وبا آنها او را زدند سینه اش تنگ شد از این‌حال خدای لاشريك‌خبر داده ومیفرماید : « ولقد نعلم أنّك يضيق صدرك » ، هر اینه ما میدانیم آنکه سینهٔ توتنگ شده است .

آنگه دستور تسبیح و سجده اعطاء میفرماید کفار برد باری‌را مشاهده کرده بشدت جسارت‌خود افزودند دست غیب او بیاری رسید و جبرئیل أمين برای تسلّی خاطر این آیه را آورد « ولقد نعلم أنّه ليحزنك الّذي يقولون فانّهم لايكذّبونك ولكنّ الظالمين بآيات الله يجحدون و لقد كذّبت رسل من قبلك فصبروا على ما كذّبوا و اوذوا حتّى آتيهم نصرنا » تحقیقاً میدانیم آنچه میگویند ترا محزون مینماید پس بدرستی که اینان بظاهر ترا تکذیب مینمایند لکن قلبهایشان اعتقاد بتکذیب تو ندارد .

آری روزی رسول الله ﷺ با ابوجهل ملاقات کرده و باهم مصافحه نمودند از او از حقیقت امر پرسیدند جوابداد بخدا قسم تحقیقاً من میدانم که او راستگو است لکن ما کی تبعیت ازعبد مناف کرده‌ایم .

پس بتسلیت پرداخته فرمود پیش از تو پیغمبران اذیّتها دیده و آن ها را دروغگو پنداشتند تا اینکه یاری ما بآنها رسید وعید های خدائی تبدیل نمی شود کلمهٔ ما در بارهٔ بندگان پیامبر آمده وآنچه ازفشار وارد بآنها بوده باخبریدجهال و کفّار قریش باین‌هم اکتفاء نکرده بد گوئی بخدای کائنات کردند رسول‌الله ﷺ طاقتش طاق گشته گفت در نفس وعرض و اهلم صبر نمودم امّا صبر ندارم بر این که بد گوئی بخدای تعالی کنند جبرئیل علیه السلام نازل گشته این آیه را آورد «ولقدخلقنا السموات والأرض في ستّة أيّام و ما مسّنا من لغوب فاصبر على ما يقولون » يهود

قدم فراتر نهاده گفتند خدای تعالی روز شنبه استراحت کرده لذا در روز شنبه کار نباید کرد از این همه دهن کجی آنها ما را عاجزی نگرفت پس صبر بآنچه میگویند بکن .

ابن بابویه از سلام بن عبیده نقل میکند که یکنفر یهودی از رسول‌الله ﷺ پرسید که بمن خبر ده از اول روزی که خدای‌تعالی خلق‌را خلق کرد آن‌حضرت فرمود روزیك شنبه کائنات را خدای‌توانا ایجاد فرمود پرسید چرا روز یکشنبه یوم الاحد گویند فرمود چون واحد و محدود است گفت بدوشنبه چرا اثنین گویند ؟ فرمود روز دوم از خلقت دنیاست ، از ثلاثاء پرسید فرمود روز سوم خلقت است ، گفت‌چرا اربعاء رااربعاء گویند ؟ فرمود روزچهارم‌ایجاد است ، پرسید چراخمیس را خمیس گویند ؟ فرمود روز پنجم آفرینش است و این روز انیس وروزی است که شیطان بلعنت گرفتار گشت . و ادریس بآسمان عروج داده شده است ازجمعه پرسید فرمود روزی‌است مردم در آن روزمجتمع میشوند وآنروز شاهد و مشهود است ، از سبت پرسید فرمود روز مسبوتست اینست که خدای تعالی میفرماید « و لقد خلقنا السماوات والأرض الخ» سبت یعنی معطل گفت راست گفتی ای‌محمّد چون پیمانهٔ‌آزار مشرکین قریش بحدّ نهایت رسید و نوبه انتقام حضرت ربّ الارباب عزّ اسمه شد و شاه فرد افرادی که صبر در برابر ستم ستمکاران کرده وانتقام را بعهدهٔ خدای منتقم گذاشت بدین وسیله ظاهر شد جبرئیل امین سلام الله علیه نازل گشته آیهٔ « فاصدع بما تؤمر و أعرض عن المشرکین إنّا کفیناك المستهزئین » راآورد .

علی‌بن‌ابراهیم قمی رضوان‌الله علیه درمعنی آیه گوید که‌آیهٔ کریمه « فاصدع الخ » درمکه نازل‌شد سه سال بود که حضرت ختمی مرتبت بنبوّت بر گزیده گشته وروز دوّم ازنبوّتش که روز سه شنبه بود حضرت علی‌بن ابی‌طالب (ع) ایمان‌آورد وپس از او خدیجه دختر خویلد رضوان الله علیها بآن وجود مقدس ایمان آورد دراین‌ایام بود که حضرت‌ابوطالب باپسرش‌جعفررضوان‌الله علیهما بحضورآنحضرت حاضر گشتند ودیدند مشغول نماز وامیرالمؤمنین سلام الله علیه درپشت سراز طرف

راست اقتداء بآنحضرت کرده است ابوطالب روبجعفر کرده فرمود درطرف دست چپ رسول‌الله ﷺ قرار گیر وبه پسر عمویت اقتداء کرده مشغول نماز شو ، پس جعفردرطرف دست چپ رسول الله ﷺ قرار گرفت و مشغول نماز شد وچون ماه تمام رسول الله درمیان آن دوبرادر طلوع کرد سالها گذشت که رسول الله ﷺ با علی وجعفر و خدیجه و زیدبن حارثه نماز در اختفاء میخواندند تا آیهٔ « فاصدع بما تؤمر » نازل گردید .

پنج نفر از سران قریش کارشان استهزاء برسول الله ﷺ بود ولید بن مغیره ، عاص بن وائل ، اسود بن‌مطلب ، اسود بن عبد یغوث ، وحارث بن طلاطله خزاعی ، روزی در حضور آنحضرت بودند باو گفتند ای محمّد تا ظهر منتظر توایم اگر از گفتارت دست کشیدی چه بهتر و گرنه ترامیکشیم آنوجود مقدّس غمناك داخل خانه گردیده ودربروی خودش بست دراینحال بود که جبرئیل نازل گردید و گفت ای‌محمّد‌حقتعالی بتوسلام میرساند ومیگوید بآنچه امرشده‌ای از ابلاغ رسالت مباشرت کن واز مشرکان اعراض کن گفت ای جبرئیل السّاعه با آنان بودم مرا بکشتن تهدید کردند گفت ما استهزاء کنند گانرا دربارهٔ تو کفایت کردیم ، از خانه بیرون آمدند ولید بن مغیره از برابر رسول الله ﷺ گذشت درحالیکه جبرئیل با آنحضرت بود جبرئیل گفت ای محمّد این ولید پسر مغیره واز استهزاء کنند گانست گفت بلی عبور ولید بمردی از خزاعه افتاد که در مسجد نشسته وتیرمیتراشید ، ولید پای بروی تکه‌ای ازآنها نهاده بپاشنهٔ پایش قطعه‌ای از تیرفرو رفت خون از آن جاری شدجبرئیل‌بآنزخم اشاره کرد ولید بخانه باز گشت درروی تختش خوابید دخترش پائین تراز او بود جائی که جبرئیل اشاره کرده بود منفجر گشت وخون از آن راه افتاد وبرختخواب دخترش رسید دخترك از خواب بیدار شد و گفت دهنهٔ مشك را فرو بند . ولید گفت این دهانه مشك نیست بلکه خون پدرت می‌باشد اولاد مرابا‌پسرهای برادرم بدورم جمع کن وهمهٔ آنها را بگوبیایند من میمیرم پس آنها را حاضر ساخت بعبدالله بن ابی ربیعه گفت عماره پسر ولید

در خاك حبشه در مضیقه است از محمّد توصیه بنجاشی درباره‌اش بگیرو بآنجا بفرست آنگه بپسرش هاشم که کوچکترین پسرهایش بود گفت ای پسرم باید پنج چیز که وصیّت منست آنهارا حفظ کنی وجابجانمائید اول ابی درهم دوسی رابکش زیرا او بمن دربارهٔ زنم غلبه کرد اگر میگذاشت که زنم برای من بماند مثل تو پسر میزائید وخونم بگردن خزاعه است لکن آنان تعمد بکشتن من نداشته‌اند میترسم پس از من بزرگ شوید در حالی که خون من در ذمّه خزیمه بنی عامر بماند و بدهکارانم در ثقیف‌اند پس پول خودتان را از آنان بگیرید و دویست دینار باسقف نجران قرض دارم بپردازید ومرد .

ربیعة بن اسود از برابر رسول الله ﷺ گذشت جبرئیل بچشم او اشاره کرد چشمش کور گشته ومرد .

اسود بن عبد یغوث بآنحضرت برخورد جبرئیل بشکم او اشاره کردشکمش پاره گردید وبمرد .

عاص بن وائل مصادف گشت جبرئیل اشاره بپاهای او کرد دستهایش بکف قدمهایش در رفت واز روی پاهایش بیرون آمد ومرد .

آنگه ابن طلاطله رسید جبرئیل او را باکوه تهامه مواجه ساخت او روبه تهامه نهاد در آنجا بآب بارانی برخورد آنقدر خورد که شکمش ترکید .

اینست قول خدای لاشریك که فرمود باستهزاء کنندگان توکفایت کردیم آری هر کس دربرابر ستم صبر پیشه گیرد خدایتعالی انتقام او را ازستم گرمیکشد پس رسول‌الله ﷺ خارج گردیده و در روی سنگی قرار گرفت و گفت ای مردم قریش وای مردم عرب شما را دعوت بخدای یگانه کرده ومیگویم من پیامبر اویم امرمیکنم شمارا بت پرستی را بکنار بگذارید وبمن روی قبول ازخود نشان داده و مالك عرب گشته وعجم را بکیش خود درآرید ودر بهشت پادشاهان شوید .

گفتند محمّد بن عبدالله دیوانه گردیده اما جرأت بأذیت آن حضرت نکردند بخاطر عظمت مکانت ابوطالب رضوان الله علیه ، پس از این کفّار قریش درحضور

ابوطالب حاضر گشته گفتند پسر برادرت افکار مارا سفاهت می‌پندارد و خدایان ما را دشنام میدهد وجوانهای ما رافاسد میکند وجماعت مارا متفرق می سازد اگر تهی دستی او را وا دار باین امر میکند آنقدر مال باو جمع آوری کنیم که ثروتمندترین قریش شود ، اگر زن میخواهد هر کسی را که بخواهد از قریش برای او عیال بگیریم .

ابوطالب بحضورش رسید پیغامیکه‌داده بودندرسانید جواب دادعموجان‌ایندین خداست وامرالهی است که‌دربارهٔ پیامبرانش‌اختیار کرده ومرامبعوث بمردم گردانیده ابوطالب گفت پسر برادرم حقیقتاً قوم تو ازمن خواسته‌اند که از تو بخواهم خود داری ازاین رویّه کنی گفت ای عمومن توانائی بمخالفت امر خدا ندارم ابوطالب از جلوگیری او خود داری نمود .

در تواریخ است که فرمود اگر آفتابرا بدست راست وماهرا بدست چپ من نهند من از این امر خود داری نخواهم کرد اگر شما که حامی بزرگ من هستید عاجز از حمایتم گشته‌اید می‌توانید بعداز این ازمن حمایت ننمائید این را گفت وباچشم اشك دار از پیش عمو برخاست .

ابوطالب عرضه داشت پسر برادرم من در حمایت شما استقامت خواهم کرد آنچه رأیت بآن علاقه گرفته است بی‌آنکه از کسی باك داشته باشی عملی فرماپس ازاین‌قریش ابوطالب را دوره کرده و گفتند تو آقائی از آقایان مائی ، محمّد را بما بده تا او را بکشیم وسلطان ما شوی ابوطالب رضوان الله علیه قصیده طولانی‌سرود که از آنجمله اینست .

ولمّا رایت القوم لاود عندهم   وقد قطعوا کل العری والوسائل
کذبتم و بیت الله نبزی محمّدا   ولمّا نطاعن دونه و نناضل
و نسلّمه حتّی نصرع عنده   و نذهل عن ابنائنا و الجلائل

بعدازآنکه قوم‌را دیدم که محبّت درپیش آنهانیست‌درحالی که هرعلاقمندی وهر وسیله را قطع کردند قسم بخانه خدا دروغ گفتند ما کنارجوئی از محمّد کنیم

درصورتیکه درپیشاپیش او نیزه ها و شمشیر هانزده‌ایم ما او را تسلیم دشمن کنیم درحالیکه با او بخاک وخون نغلطیده‌ایم وغافل از اولادها وعیالهای خود نشده‌ایم .

قریش اتفاق بقتل رسول الله ﷺ کرده وصحیفه قاطعه را نوشتند ابوطالب بنی هاشم را جمع کرد و قسم بخانه خدا و رکن ومقام ومشاعر کعبه خورد که اگر محمّد ﷺ شکوه ای کند از شما بنو هاشم مؤاخذه خواهم کرد پس آنحضرترا بشعب داخل کرد شب و روز او را حراست می نمود در حالیکه با شمشیر کشیده در بالای سر او میایستاد ، سالها گذشت بعد از این که از شعب بیرون آمدند ابوطالب را وفات رسید ، رسول الله ﷺ بخدمت عمویش آمد در موقعی که ابوطالب جان میداد گفت عموجان در کوچکی تربیتم کردی ، در حال یتیمی کفالتم نمودی ، خدا از طرف من بتو جزای خیر دهد کلمه‌ای بمن عطاء کن تاباآن از بهرت شفاعت کنم ابوطالب از دنیا خارج نگشت مگر این که رضای رسول الله ﷺ را بجای آورد رسول الله ﷺ فرمود اگر در مقام محمود ایستم دربارهٔ پدرم وعمویم ومادرم وبرادری که درجاهلیّت در بارهٔ من حق برادریرا انجام داده است شفاعت خواهم کرد .

وامّا آنچه علیّ بن إبراهیم آورده کهابوحمزهٔ ثمالی ازحضرت ابوعبدالله جعفر ابن محمّد سلام الله علیهما شنیدم که میگفت همین که رسول الله ﷺ حجة الوداع را بجای آوردنزول بابطح کردتشکچه‌ای گذاشتند وبروی آن نشست آنگه دست بسوی آسمان بلند کرد وباشدّت گریه نمودآنگه گفت خدایا درباره پدر و مادر وعمویم بمن وعده داده‌ای که با آتش آنان را عذاب ننمائی .

وحی ازناحیه ربّ العزّة رسید که من بنفس خودم قسم خورده‌ام که ببهشت داخل نشود مگر آنکس که شهادت بوحدانیّت من ورسالت تو بدهد بشعب درآی آنانرا صدا زن اگر تو رااجابت بکنند پس بآنان رحمت من واجب گردیده رسول الله ﷺ برخاست وروی بشعب نهاده رفت وصدا زد ای پدر ای مادر ای عمویم هر سه آنان از قبرهایشان خارج گردیدند درحالی که خاك از سر آنان فرو میریخت

رسول الله ﷺ بآنها گفت نمی‌بینید این کرامت راکه خدایم با آن بمن اکرام فرموده ، پس گفتند شهادت بوحدانیت خدا ورسالت تومیدهیم که حق وبرحق‌است وآنچه از پیشگاه خدا آورده‌ای حق است پس فرمود بازگشت بخوابگاه تان نمائید رسول الله ﷺ بمکه داخل گشت .

حضرت علی بن ابی‌طالب سلام‌الله علیه از یمن وارد شد حضرت ختمی مرتبت ﷺ باوفرمود یاعلی بشارت بتو بدهم گفت پدر مادرم فدایت همیشه بشارت دهنده بوده‌ای پس گفت یا علی نمی‌بینی آنرا خدایتعالی روزی مادر این سفر کرد خبر داد باو آنچه را که مشاهده کرد علی امیرالمؤمنین سلام الله علیه گفت الحمد لله .

مخفی نماند که این روایت چون مخالف اخبار صحیحی‌است که ابوطالب با ایمان از دنیا رفته مقبول نیست و لذا باید حمل یا طرح شود .

رسول الله ﷺ در همه حالاتش صبر کرد و بخویشتن تحمیل صبر دربارهٔ عترتش کهائمه معصومین سلام‌الله علیهم اجمعین اندنمود ، وآنان‌هم‌باصبر وصف گشتند خدایتعالی میفرماید « فجعلناهم أئمه یهدون بأمرنا لمّا صبروا و کانوا بآیاتنا یوقنون » پس آنانرا قرار دادیم امام هائی که هدایت بامر ما کنند بعداز آنکه صبر کردند ودارای یقین بآیات مابودند .

علی بن ابراهیم قمی از طلحة بن‌زید از حضرت امام جعفر بن محمّد الصّادق سلام الله علیهما نقل کرده که ائمه در کتاب خدایتعالی دو قسم است امام عدالت وامام جور . خدایتعالی فرمود « وجعلناهم ائمة الخ» آری پیشوایان دین بودند که امرخدا رابتقاضاهای مردم مقدم داشته وحکم خدائی را اجراء کرده وبحکم مردم اعتناء نکردند ، لکن پیشوایان جهالت خواهش مردم را بامر خدائی مقدم داشته وحکم دلبخواه اشرار مردم را اجراء نمودند وتبعیت ازهرهوی‌وهوس کردند ، این صبر رهبران دینی وواگذاری انتقام بعهده خدای کاینات بود که آنان را پیشوای دین کرد . وبااین بشارت برسولش بشارت داد این موفقیّت بزرگ و مشاهده سر افرازی‌خویشتن وخاندانش بود که رسول ﷺ فرمودصبر نسبتش‌بایمان نسبت سر برپیکر است وشکرخدایش را بجای آورد پس این آیه نازل گشت « وتمّت کلمة

ربّك الحسنى على‌بنى اسرائيل بما صبروا و دمّرنا ماكان يصنع فرعون و قومه وما كانوا يعرشون »کلمه‌نیکوی خدایت درباره بنی‌اسرائیل دربرابر آنچه که‌صبرپیشه نمودند تمام گردید و آنچه فرعون و قوم او نمودند و ساختمانها ساختند زیر ورو کردیم .

رسول‌خدا ﷺ فرمود بشارت وانتقام گیری است ، (یعنی‌حدس زد دستور محاربه خواهد رسید) پس مباح کرد خدای توانا خون مشرکین را ونازل کرد « فاقتلوا المشركين‌حيث وجدتموهم‌وخذوهم واحصروهم‌واقعدوالهم كلّ مرصد » .

پس مشرکها را در هرجا از حلّ و حرم یافتید بکشید و اسیرشان کرده و محصورشان ساخته وحبسشان نموده ودرمیان آنان و مسجد الحرام حائل گردید ، وهررهگذر و کمین‌گاهرا بآنها ببندید تادر بلاد پخش نگردند اگر توبه از شرك با ایمان آوردن کرده واقامه نماز واعطاء زکوات کردند راه بآنها وا گذارید زیرا تحقیقاً خدایتعالی‌بس دارای گذشت ورحیم‌است واز کفر وغدر آنها عفومیفرماید .

پس هر که صبر کند و راه قبول دردسر در راه حق پیش گیرد از دنیا خارج نمیشود تااین که چشم‌او راخدایش باموفقیت روشن می‌نماید ، علاوه بآنچه ذخیره ثواب باو درآخرت می‌نماید سنّت وقانون الهی باین جاری گشته است .

در سوره یونس درخصوص فرعون ستم گر میفرماید « وجاوزنا ببنى اسرائيل البحر فأتبعهم فرعون وجنوده بغياً وعدواً حتّى اذا ادركه الغرق قال آمنت انّه لااله إلّا اللّه الّذى آمنت به بنوا اسرائيل و انا من المسلمين آلآن وقد عصيت قبل و كنت من المفسدين فاليوم ننجّيك ببدنك لتكون لمن خلفك آية وإنّ كثيرامن النّاس عن آياتنا لغافلون » .

از دریا بنی اسرائیل را گذرانیدیم ، فرعون و قشون او آنان را از راه ستم گری و تعدّی تعقیب کردند تا این که فرعونرا غرق دریافت آنگه گفت‌ایمان آوردم باینکه جز خدای لاشریك خدائی نیست همان خدائی که بنو اسرائیل باو ایمان آوردند ومن از مسلمانانم، حالاایمان‌آوردی درصورتیکه پیش‌معصیت کردی

واز فسادکنندگان گشتی پس در این روز بدنت را از دریا بیرون فکنیم تا برای آنکسکه درپشت‌سرتست‌نشانه‌شوی ، تحقیقاً عده‌ای ازمردم‌ازآیات ماغافل‌بوده‌اند .

علی‌بن ابراهیم گفت‌بنی‌اسرائیل بحضرت موسی علی نبینا وآله وعلیه‌السلام گفتند از خدا بخواه از این ابتلاء فرجی بما عطاء فرماید خداوند امر کرد که با بنی‌اسرائیل از مصر بیرون رود ، عرضه داشت دریا در پیش است ، خطاب آمد برو دریا را در اختیار تو میگذارم تا راه بشما بدهد ، کلیم اللّه با بنی اسرائیل از مصر خارج گشت وفرعون‌آنان راتعقیب کردنزدیك شد که بدیشان برسد بنو اسرائیل دیدندفرعون وقشون‌اووبآنهاسایه افکنده‌اند موسی‌علیه‌السلام بدریا گفت‌راه‌بمابده ، دریا گفت‌راه‌نمیدهم بنواسرائیل‌بحضرت کلیم گفتند مارامغرور کرده وهلا کمان‌نمودی ایکاش میگذاشتی بآل فرعون بنده گی میکردیم و بیرون نمیآمدیم‌تا یکدفعه کشته شویم حضرت کلیم اللّه فرمود نه ، خدایم بامنست بزودی ما را هدایت می‌نماید از آنچه از قومش شنید از اینکه گفتند ای موسی مارا فرعونیان دریافتند و پنداشتی دریا راه بما میدهد تا اینکه بگذریم و باتو برویم حالا فرعون و قبطی‌ها گلو گاه از ما گرفته‌اند هان آنان این هایند که می‌بینی که بما نزدیك شده‌اند ، این بآنحضرت بسیار گران آمد بخدا مناجات کرد خداوند امر کردتاباعصابدریابزند پس باعصا بردریا زده دریا شکافته گشت او واصحابش گذشتند فرعون و قشون او بدریا رسیدند چون نگاه کردند بفرعون گفتند تعجب نمی‌نمائی از آنچه که می‌بینی ؟ فرعون گفت این را من کردم پس بدریا درآمده وپشت سر بنی‌اسرائیل براه افتادند همین که فرعون ولشکریانش بدل دریا آمدند خدا امر کرد دریا بهم پیوست و همه آنانرا غرق کرد ، دراینحال که فرعون احساس کرد که غرق میشود گفت بخدای لاشریك که بنی‌اسرائیل باو مؤمن شدند من ایمان آوردم و از مسلمین هستم جبرئیل علیه‌السلام گفت حالا ایمان میآوری در پیش عصیان کردی وازفساد کننده گان‌بودی ، باری‌قوم فرعون‌ازدریابآتش‌سقوط کردند . امّافرعون را تنها دریا به امرخدابساحل‌انداخت تا اورا دیده وبشناشند وآیه‌ای برای‌آنهاشود که

از پشت سر او میآیند ، بیشتر مردم از آیات خدائی غافل بوده و می پنداشتند که فرعون‌خداست . اگرفرعون وقبطی‌ها بحضرت کلیم‌الله‌علی‌نبینا وآله وعلیه السلام و سبطی ها ستم گری کردند و آنها صبر کرده و انتقام بعهده خدا محول نمودند دست‌انتقام حقتعالی بیرون آمد و با بهترین وجهی انتقام از ستمگرها کشید وتنها این نبود بلکه قارون هم اسیر دست انتقام الهی شد « انّ قارون کان من قوم موسی فبغی علیه » براستیکه قارون از قوم موسی بود و ستم بحضرت کلیم الله کرد ، سبب هلاك قارون هم این شد که بنی‌اسرائیل خارج از مصر گردیده وببادیه بامر حضرت کلیم‌الله نزول نموده ومن وسلوی بآنها نازل گشت وازسنگی دوازده چشمه خدایتعالی آب ازبهر آنها جاری ساخت سر کشی کرده و گفتندبیك طعام نمی‌توانیم تحمل‌نمائیم خدایت‌را بخوان تابمااز آنچه زمین میرویانداز بقل وخیار وعدس وپیاز برویاند . حضرت کلیم عليه السلام فرمودآنچه بهتراست عوض باآنی می کنید که ادنی است بمصر بروید آنچه میخواهید در آنجاست گفتند درآنجا ستم کارانند ما داخل آنجا نشویم مادامی که‌آنان ازآنجا خارج نگردیده‌اند تو وخدای‌خود برو باآنان بجنگید مادر همین جانشسته‌ایم پس خدای ایشان بآنها واجب کرد بآنجا بروند و و تا چهل سال بآنجا رسیدنرا بایشان حرام کرد و حیران در صحرا میگشتند و بجماعت فساق نمی‌رسیدند از اول شب شب زنده داری کرده وبقرائت تورات ودعاء و گریه مشغول می‌شدند قارون هم از این دسته بود کسی مثل او نمی‌توانست زیبا تورات بخواند صوت خوبی داشت بخاطر خوش صوتی درقرائت تورات ممنون نام شده بود ، عمل کیمیا بلد بود ، چون مدّت بیابان گردی بنی اسرائیل طولانی شد قارون امتناع کرد بابنی‌اسرائیل توبه کند وحضرت کلیم‌الله عليه السلام او را دوست میداشت پس برقارون وارد گردید و فرمود قوم تودر توبه و انابه‌اند وتو نشسته‌ای باآنها باش و گرنه خدا عذاب بتو نازل میکند ، او موسی را خوارشمرده واستهزاء کرد آنحضرت غمگین از نزد قارون خارج گشت و در کنار دیوار قصر اونشست درحالیکه جبهٔ پشمینه‌ای پوشیده ونعلینی از پوست الاغ که بند آن از موی بود

برپا کرده و عصا در دست داشت قارون امر کرد بسرحضرت موسی خاکستر آغشته با آب ریختند آنحضرت با شدّت تمام غضبناك گشت و بدوش او موهائی بود وقتی که غضبناك میشد از لباسش سر بیرون میزد و خون از آنها میچکید بمناجات شروع کرده گفت ای خدا اگر بدین جهت بقارون غضب نکنی من پیامبر تو نیستم پس از خدا وحی باو شد که زمین را امر کردم از تو اطاعت کند آنچه خواهی بآن او را امر کن قارون امر کرده بود در قصر او را ببندند حضرت کلیم الله عليه السلام اشاره بدرها کرد پس درها گشوده شد همینکه قارون نگاه بموسی عليه السلام کرددانست که باعذاب‌آمده است گفت‌ای‌موسی بخاطر قرب‌رحمی که در میان من و شماست خواهش میکنم ازخطایم درگذری پس‌حضرت کلیم اللهباو گفت ای پسر لاوی از گفتارت مرا غضبناك‌تر مگردان گفت ای زمین قارون را با قصر و خزانه اش بگیر زمین قارون را با قصر و خزانه‌اش درکام خود کشید .

آری هرستمکشیده که صبر پیشه کند خدایش ازستمگرانتقام اورا میکشد .

« نفسه منه في عناء والنّاس منه في راحة ، أتعب نفسه لآخرته و أراح النّاس من نفسه » .

نفس صاحب تقوی ازاو درزحمت ومردم ازاو در راحتی هستندبخاطر آخرتش نفسش را بزحمت انداخت و مردم‌را ازنفس خویش راحت نمود .

در باره برادر حضرت یوسف صدیق عليه السلام خدایتعالی از طرف برادرانش میفرماید « یا أیّها العزیز إنّ له أبا شیخا کبیراً فخذ أحدنا مکانه إنّا نریك من المحسنین » .

ای عزیز مصر ابن یامین را پدر پیر بزرگ مقام است و از ما عهد گرفته که اورا بپدرش بازبگردانیم یکی از ما را بعوض او بازداشت فرما تورا ازنیکو کاران در می یابیم .

حضرت صادق سلام الله علیه میفرماید یوسف صدیق عليه السلام از مریضها عیادت میکرد ، وتفحص مینمود هر کس محتاج است دریابد وبزندانیان تنگ نمیگرفت .

آری او متقی بود واز صفت پرهیزکاران یکی هم نفس خودرا برای راحتی مردم بزحمت انداختن است ، وزندانیان هم بایستی ازاو راحتی به بینند .

حضرت صادق سلام الله علیه از حضرت رسالت پناه ﷺ نقل میکند که فرمود با همسایه ات نیکو باش و صاحب ایمان شو ، و با مصاحبت نیکو مصاحب باش مسلمان شو ، یعنی مادامی که نفس خود را برای تحصیل راحتی همسایه بتعب نیانداخته و نیکو همسایه دار نشده ای مؤمن نیستی ، و مادامی که بخاطر مصاحب غیرنیکوخویشتن رابمشقت وارد نکرده ای واین صفت را بدست نیاورده ای مسلمان نمیباشی .

رسول خدا ﷺ بصحابه میفرماید آنکس که نمی تواند حاجت خودش را بمن برساند بمن حاجت اورا برسانیدزیرا هرکس حاجت حاجتمندی را بصاحب اقتدار وصاحب سلطنتی برساند در روز قیامت خدایش قدمهای اورا ازلغزش نگه میدارد .

تنهاقناعت نمیکند بسعی درتحصیل راحتی آنکه نیازمندی خود رابآنحضرت میتواند برساند و فقط نمیخواهد نفس خودش را در بارهٔ اینان بزحمت بیاندازد بلکه ازجماعت درخواست میکنددرحاجت آنانیراکه قدرت باعلام حاجت خویشتن بآنحضرت ندارند کوشیده وآنوجود مقدس را مستحضر ازنیازمندی این افراد بنمایند تادربارهٔ آنها نیز نفس خویشتن را بزحمت اندازد و آنان را راحت خاطر بسازد .

حضرت امیر المؤمنین سلام الله علیه در نامه‌ای که بعامل خودش که دربصره بود می نویسد اورا در برابر ارضاء نفس خویشتن و غفلت از تحصیل راحتی عامّه مردم توبیخ میکند ، اینك ترجمه نامه علی امیر المؤمنین علیه السلام بعثمان بن حنیف انصاری وقتی که گزارش دادند او دعوت جمعی ازاهل بصره را اجابت کرده وبمهمانی آنها رفته است .

امّابعدای پسرحنیف براستی که بمن رسیده است مردی ازجوانان اهل بصره تورا بمهمانی دعوت کرده و تو در رفتن بآن دعوت سرعت گرفته‌ای وغذاهای رنگارنگ پسندیده درکاسه‌های بزرگ بحضورت آورده اند ، گمان نمیکردم تو دعوت قومی

را اجابت کنی که نیازمندباحسان ودعوت جفادیده وبآن مهمان نشده ، وثروتمندان دعوت شده باشند ، تو راحتی نفس خویشتن را خواستی و ناراحتی مردم را نادیده گرفتی پس ببین آنچه راکه نجویده می بلعی اگر ندانستی بچه منظور ترا برسر سفره آن نشانده اند اگر بدهانت هم گذاشته باشی از دهنت بیرون بریز اگریقین کردی بپاکیزه گی از جهتهای منظوره چیزی از آن بخور (یعنی حریص درخوردن مباش) .

آگاه باش ازبهرهرپیروی کننده‌ای راهنمائی هست که باید باو تبعیّت نماید وروشنی از نورعلمش بدست آرد ، آگاه باش راهنما وامام شما از دنیا بدو تکه لباس وازطعام آن بدو قرص نان اکتفاء نموده است .

(آری لباس آن روز را دو تکه از پارچه تشکیل میداده یکی رابدوش افکنده و دیگری را بکمر می بستند و یك قرص نان سحری آن حضرت و قرص دومی افطارش بوده در این جمله ها اورا بقناعت در خوراك وپوشاك متوجه مینماید) .

آگاه باش شما قدرت ندارید تا این حدّ نفس خویشتن را بعناء و زحمت اندازید لکن بمن با پرهیزکاری و جدّ و جهد و عفّت و محکم کاری خودتان کمك نمائید .

(در اینجا عسر و حرجرا رفع کرده باندازهٔ کمتر از طاقت وظیفه معیّن میفرماید) .

پس قسم بخدا نه ازدنیای شما طلائی خزینه کرده و نه ازغنیمت‌های فراوانش ذخیره نموده و نه ازبهر پینه یکدست لباسم تکه پارچه مهیّا کرده‌ام بلی از آنچه آسمان بآن سایه می افکند در دست ما فدك بود شدّت حریصی وبخل نفسهای جمعی متوجه بآن گشت دسته‌ای دیگر نفسهایشان از آن صرفنظر کرد وچه نیکو حَکم است خدایتعالی .

(گوئی در این جملات مختصر اشاره بمقتضیات وقت کرده و در این تعدّی حکومت را به بهترین حکم ها احاله مینماید) .

(آنگاه گوئی يك امر خطيری در برابرش مجسّم است وميخواهد فرماندار بصره را بآن متوجّه کند ميفرمايد) :

با فدك وغير فدك چکار دارم در حالی که يقينی نفس است که فردا بقبر نزول می‌نمايد و در تاريکی آن آثار نفس قطع گرديده وخبرهايش پنهان ميشود گودالی که اگر وسعت آن زياده شود و گور کن با دستش وسعت بآن دهد هر آينه ريزش سنگ وکلوخ آنرا تنگ ميسازد ، وخاك انباشته سوراخهای آنرا مسدود ميکند . اگر آيندهٔ هر نفس اينست چرا مردم را ناراحت کنيم چرا در پی تحصيل لذّتهای چند روزه شخصيّت خويشتن را لکّه دار نمائيم .

گر چه عاقبت بينی کافيست که عاقل ترك خطاهای نفسانی کند ولکن جز اين نيست که من بنفس خويشتن با پرهيزکاری رياضت ميدهم تادر روز ترس بزرگ درامان باشد و خود در کنارهای لغزشگاه پابرجا شوم .

اگر بهمام متقی هارا توصيف ميکند با اينکه نفسشان را بزحمت مياندازد و مردم از آنها در راحتی می باشند زحمت بنفس خويشتن از بهر آخرت تحميل نمايند اينجا هم بعثمان بن حنيف اين همه زحمت را که بخود هموار کرده است توضيح ميدهد که علّت آن منظور داشتن راحتی درآخرتست . گوئی ميفرمايد من عملم برنامهٔ شما بايد باشد نه اينکه قادر نبودم ازحظهای فانی برخوردارشوم .

اگر ميخواستم بعسل مصفّی ومغز گندم و بافتهٔ از ابريشم راه ميافتم وليکن بس آرزوی دور دراز است که هوای‌نفس بمن غلبه کرده وعلاقمندی باختيارطعامها مرا از جای بر انگيزد شايد درحجاز و يايمامه کسی‌باشد که مأيوس باشد از اينکه دست اوبقرص نانی‌برسد وسيری بخاطر نداشته باشد من شب‌را سير بخوابم درصورتی که دراطرافم شکمها باشد که از بی غذائی خشکيده وجگرها باشد که از تشنگی سوخته است ومثل آن باشم که قائل گفته است :

وحسبك داءً ان تبيت ببطنة ☆ وحولك اکباد تحن إلی القدّ

اين‌مريضی ترا بس که باشکم سير شب را صبح کنی و در کنارت کسانی‌باشند

که شدّت درماندگی کبدهای آنان‌را بجلد دبّاغ نشده تکان بدهد .

تو کز محنت ديگران بی‌غمی ☆ نشايد که نامت نهند آدمی

آيا از نفس خود باين قناعت کنم که بمن امير المؤمنين بگويند و در مکاره زمان با ابناء نوع خود شرکت نکنم کمترين پايه تحصيل سعادت‌مساوات نيست آيا در سخت گذرانی قدم فراتر ننهم تا آنان تبعيّت ازمن بنمايند بلکه بايد ديگرانرا مقدّم بخويشتن بدارم تا ايثار کرده باشم « و يطعمون الطعام علی حبّه مسکيناً و يتيماً وأسيراً» من از بهر اين خلق نشده‌ام که خوراکهای خوب مشغولم کندوچون چهارپايان سرطويله گردم که غصّه‌اش علفش ميباشد يا چون چهارپايان چراگاهها شوم که شغل آنها چريدن ، ويا باعلف‌شکم پر کردنست وازآنچه مقصودازآنها است غافلند . يا اينکه مرا بحال خودم رها نموده‌اند و يا مهمل و عبث خلق گشته ام من رشتهٔ گمراهی بايد بکشم و يا راه حيرت را بپويم .

(گوئی با اين جملات ميخواهد فرماندار بصره را تأديب کند وقوه بينش او را زنده کرده وآگاه ازوظيفهٔ آدميّتش بنمايد که نه يله‌ورها از وظيفه ايم که‌طبيعی مذهب گويد و نه چون سر رشته داران راه گمراهی هستيم با توجه بحقّ وحقيقت مردم راگمراه نمائيم) . آنکه قضاوت مردم ظاهر بين را عنوان کرده ميفرمايد :

گوئی من در برابر گوينده شما قرار گرفته ام ودر بارهٔ من ميگويد وقتيکه خوراك علی‌بن ابی‌طالب اينست پس ضعف اورا در برابر مقاتله شجاعها بزانو در ميآورد متوجه باش که درخت صحرائی چوبش قرص و محکم است و درختهای باغات که سرسبزند بی دوامند ، آن نباتات که جز آب باران آبی نميخورند آتش آن قويتراست ودير تر از شعله بازميمانند آری انسان از جهان است وحکم‌طبيعت در بارهٔ او ونباتات‌يکيست و حال آن که نسبت من برسول الله صلی‌الله‌عليه‌وآله چون‌روشنائی از نور و ذراع از عضد است همان طوريکه قدرت و توانائی واراده بی مانند او از غيب تأييد ميگشت و امرش خارق العاده بود من هم برادر او و نفس اوهستم وقسم بخدا اگر عرب پشت به پشت هم‌با من جنگ بکنند از جنگ با آنان‌فرارنميکنم

بلکه در این میان اگر فرصت بدستم افتد از آن استفاده کرده واین جمع بی حدّ و حصر را باسرعت بزانو در میآورم .

(پسرحنیف را متوجه‌میکند بر اینکه علاوه‌از قدرت مقاومت تا آن حدّ که توانائی دارد فرصت را مورد نظر قرار داده و با سرعت حاضراست از آن استفاده کند آری او بود در میدان‌های مقاتله هولناك همیشه مراقب فرصت بود).

بزودی سعی میکنم تا روی زمین راپاك ازاین شخص (معاویه) بنمایم که‌روی بلذّات فانی دنیوی کرده و پشت پا بخانهٔ بقاء و بهشت جاویدان زده است و آنقدر پا فشاری کنم تاهرچه بمثابه شن وکلوخ ریزاست از گندم جداشود .

(مقصودش معاویه است که از امر الهی سر پیچیده و درعوض تحصیل آدمیت با اطاعت از مافوق و بدست آوردن سعادت ابدی روی بحظهای فانی دنیوی کرده و بر وصی حق پیغمبر صلی الله علیه و آله عاق گشته است و چون در این بین راستکار و نا درست بهم مخلوط گشته است میفرماید آنقدر ثبات بورزم تاکسان نا اهل چون سنگ ریزه‌ها وکلوخ‌های ریز از دانه‌های گندم خوراکی جداشوند .

خوش بود گر محك تجربه آید بمیان　　تاسیه روی شود آنکه دراو غش باشد

این هم یك درس دیگر در تحمل زحمت است که باید پیروان امام المتقین از او یاد بگیرند تا نیك مردها در این تحمّل مشقّت وصاف گردیدن سطحه از بهر آنها راحتی ببینند) بعد فرمود :

ای دنیا از من دور شومن که ترا رها کرده ام چون اشتری که افسار او را بگردنش پیچند وبحال خودش‌رها کنند ، من ازچنگال توفرارنموده واز کمندهای توجسته‌ام واجتناب از رفتن دربساط‌تو کرده‌ام کجا رفتنداقوامی که با بازیچه‌هایت آنها را مغرور کردی ؟ کجایند امّت هائی که بازیور خود آنان را بدست انداز امتحان انداختی . پس آنانند که در گرو قبر هایند و لحد ها ضامن ایشان گردیده است .

(با دنیا روبرو شده عیب های آن را یکی پس از دیگری میشمارد و بدین

وسیله فرماندار مصر و هر صاحب نظری را واقف بخطر دنیا مینماید) آنگاه گوئی بغضش‌شدت میگیرد ومیفرماید : والله‌ای‌دنیاا گر چون اشخاص دیده میشدی وقالب حسّی داشتی حدود خدا را بتو میزدم آری تو بودی بندگان خدا را با آرزوها مغرور کردی و امّتها را بپرتگاه نیستی انداختی ، بساپادشاهان که تسلیم بنابودی نموده و درسر راه بلاها آنان را نشاندی نتوانستند در برابر بلاها پا بر جا بمانند ونتوانستند بدرآیند ، هیهات‌هر کس که برویبساط توقدم‌نهد پای‌اوبلغزد وهر که در ورطه غرقابت سوار شود غرق میگردد . و آنکس که از کمند های تو میل بر کنار کند موفّق‌میشود وسالم ازخطر تو باك ندارد گرچه جای بس باو تنگ شود دنیا درنزد همچون کسی‌چون‌روزی‌میماند که نزدیکست بآخر برسد ، ازمن دورشو و الله بتو ذلیل نمیشوم تاتوذلیل وخوارم کنی ، رکاب‌بتونمیدهم تا مرا برانی‌بآنجا که بخواهی ، بخدا قسم میخورم و جز مشیت او را در این تصمیم استثناء نمیکنم البته بنفس خودم طوری ریاضت دهم کهاگر قدرت بقرص نانی از طعام بیابدشادکام گردد وبنمك تنها در قسمت خورش قناعت کند ، آنقدر گریه کنم که اشك چشمم تمام شود وبچشمه‌ای ماند که تمامی آب زلالش را از دل زمین بیرون ریخته باشد .

(بلی او امام المتّقین بوده باندازه‌ای که امامت اقتضاء مینماید ریاضت بنفس خویشتن تحمیل میفرماید تا عملاً برنامه دستورخویشتن شود) .

احشام واغنام بیابانها با علوفه کوه وصحرا شکم پر کنند !! وشترهاازخوردن خارها سیر گردند ودفع فضولات کنند علی هم از توشهٔ خودش بخورد و استراحت کند ، پس‌بگو چشم‌علی‌روشن که پس ازسالیان درازاقتداء بچهارپایان کرده‌است .

«خوروخواب‌وخشم‌وشهوت ☆ شغب است و جور وظلمت»

«حیوان خبر ندارد ☆ ز مقام آدمیّت»

طوبی از بهر کسیست که واجبات خدائی را اداء کند و شدت نیازمندیش از رختخوابش بر کنارش سازد و شب ازخواب‌آلودگی‌دور گردد تااینکه طبیعت‌نتواند باو غلبه کرده اورا مجبوربخواب نماید وروی خاك رابستر خود کرده و کف‌دستش

را بالش زیر سرش در میان جمعی کند که از ترس قیامت چشمهای آنان بخواب نرفته وپهلوهایشان حس نرمی بستر استراحت رانکرده ولبهایشان باذکرخدایشان همهمه میکند و گناهان در پرتو طول بازگشت آنان به پرورد گارشان بر چیده گشته است .

ای پسر حنیف از خدا بپرهیز بتکه ای از نانت اکتفاء کن تا از آتش خلاص شوی ا ه.

عثمان بن حنیف در زمان عمر از جمله عمال بود که در زمان مولی الموحدین سلام الله علیه هم فرماندار بصره بود عمر اورا مأمور مساحت زمین و تعیین مالیات و خراج وجزیهٔعراق کرد طلحه وزبیراورا ازبصره خارج کردند پس از شهادت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه در کوفه سکونت کرده و در زمان معاویه در همانجا مرد .

گمان نکنید که تنها دراین اقدام خطیر وریاضت بوده بلکه خودش میفرماید « انظروا اهل بیت نبیکم فالزموا سنتهم و اتبعوا أثرهم فلن یخرجوکم من هدی ولن یعیدوکم في ردی فان لبدوا فالبدوا وإن نهضوا فانهضوا ، و لاتسبقوهم فتضلوا ولا تتأخروا عنهم فتهلکوا ، لقد رأیت اصحاب محمد صلی الله علیه وآله فما أری أحداً یشبههم منکم لقد کانوا یصبحون شعثاً غبراًقد باتوا سجداً وقیاماًیراوحون بین جباههم وخدودهم و یقفون علی مثل المجمر من ذکر معادهم کأنّ بین أعینهم رکب المعزی من طول سجودهم إذا ذکر الله هملت أعینهم حتی تبل جیوبهم ومادوا کما یمید الشجر یوم الریح العاصف خوفاً من العقاب ورجاء للثواب ».

باهل بیت پیغمبرتان نگاه کرده از اثر آنها تبعیت نموده و بطریقه ایشان ملتزم شوید ابداً شما را از هدایت خارج نکرده و ببدی عودت ندادند اگر نشستند بنشینید اگر بپا خاستند بر خیزید ، نه ازآنان سبقت گیرید تا گمراه شوید و نه عقب بمانید تا هلاك گردید ، براستی که من اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله را دیده ام احدی از شما را نمی بینم که شبیه آنان باشید آنها پریشان حال ژولیده مو گوئی

بداهیه‌ای بس بزرگ گرفتارند که راه خلاصی بروی آنهاتحقیقاً بسته گشته‌است شب تا صبح در حال سجده و قیام بوده گاهی پیشانی و گاهی صورت بخاك گذارده مثل اینکه بروی ریگهای داغند .

آری روز رستاخیز در خاطر آنان بود میان دو چشم آنان ازطول سجده چون زانوی بز شده وقتیکه خدا یاد میشد اشك چشمشان طوری سرازیر میگشت که سینهٔآنان تر میشد چون درختها که دربرابر تند باد قراردارند کشیده میگشتند .

آری‌از عقاب می‌ترسیدند وامید بثواب داشتند.

در جای دیگر توجه بزمان خودش کرده ، میفرماید ما صبح کردیم وقتیکه جماعت آن از راه راست بدورافتاده و بخاطرحب مال بخیل گشته اند نیکو کارخطا کار شمرده شده و ظالم بر ستم خود میافزاید آنگاه مردم را بچهار قسمت در خطا کاری تقسیم کرده وباینجا میرسد : مردمانی باقی مانده‌اند که یاد قیامت چشم آنها را از توجه بحرام پوشانیده و ترس روز محشر اشکشان را برخسارشان ریخته جمعی ازآنها رانده گشته‌و تنها مانده وجمعی دیگر بترس گرفتار گردیده ومغلوب‌شده‌اند . ستونی از آنها ساکت نشسته گوئی دهان آنان را بسته اند تا نتوانند حرف‌بزنند ، دسته ای از روی اخلاص دست بدعاء برداشته ، ونفراتی چون زنان پسر مرده بادرد دل‌مینالند ، تقیه آنهارا بطاق‌نسیان برده وذلت شامل حالشان گردیده آنها بدریای تلخ افتاده لب برلب نهاده‌اند وقلبهایشان ریشست ، آنقدر موعظه کرده‌اند که‌ملول گردیده‌اند مقهور شده تا اینکه ذلیل گشته کشته گردیده تا اینکه گم گردیده‌اند .

آری گوئی لسان‌الغیب در اینجا گفته است :

ناز پرورده تنعم نبرد راه بدوست   عاشقی شیوهٔ رندان بلا کش‌باشد

اگر این جمع از بندگان پرهیزکار بلاکش نباشند که در هر زمانی بجان بلاء ومشقت رابخرند وآسایش وراحتی مردم راتأمین نمایند جماعت دنیا پرست‌چون درندگان همدیگر را پاره پاره کرده وچون میکربهای مضره یکدیگر را نیست و جهان‌هستی را بباد فنا میدهند ، افسوس همیشه‌اینان کمند و درزمان ما کمترند .

«بعده عمن تباعد عنه زهد ونزاهة ودنوه ممّن دنا منه لين و رحمة ليس تباعده بكبر وعظمة ولادنوه بمكر وخديعة » .

دوری‌او ازآنکه از او دوری گزیده زهد وپا کیز گیست ، ونزدیکی‌اوباآنکه خود را نزدیك باو کرده نرمی ورحمت است نه دوری گزیدنش بخاطر تکبر وعظمت است ونه نزدیك گردیدنش مکر وخدعه‌است .

ازاین‌جمله‌استفاده میشود که پرهیز کارازپاره‌ای مردم کناره گیری‌میکند . آری ابن بابویه از عبد العظیم حسنی و او از علی بن جعفر از برادرش موسی بن جعفر از پدرانش سلام الله علیهم اجمعین نقل مینماید که حضرت زین العابدین علی بن الحسین علیه‌السلام فرمود با هر کس که دلت بخواهد نمی توانی بنشینی زیرا خدایتعالی میفرماید « و إذا رأيت الّذين يخوضون في آياتنا فأعرض عنهم حتّى يخوضوا في حديث غيره وامّا ينسينّك الشيطان فلا تقعد بعد الذكرى مع القوم الظالمين» .

وقتیکه آنان را دیدی که در خصوص آیات ما از راه تعرض شروع بگفتگو کردند آنقدر از آنها اعراض کرده بر کنار باش تا بصحبت دیگری شروع نمایند اگر این‌دستور با فراموشی که ازشیطان است ازیادت رفت همین که متوجه بوظیفه خود گشتی با مردم ستم کار منشین ، هرحرفی که بدهنت‌آید نمیتوانی آن رابگوئی زیرا که خدای تعالی میفرماید « ولا تقف ما ليس لك به علم » ورسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فرمود خدا رحمت کند بآن بنده که خیر گفت وغنیمت برد یاخاموش نشست وسالم ماند ، و نیزنمی‌توانی‌بشنوی آنچه راکه‌بخواهی زیرا خدای تعالی میفرماید « إنّ السمع و البصر والفؤاد كلّ اولئك كان‌عنه مسؤلاً » گوش وچشم وقلب هریك‌یك از اینها از روی تحقیق مورد سؤال خواهد بود .

طبرسی گوید که حضرت ابوجعفر علیه‌السلام گفت همینکه این آیه « ولاتقعدبعد الذكرى مع‌القوم الظالمين » نازل بمقام مقدس رسالت پناهی شد مسلمان‌ها عرضه داشتند چارهٔ ما چیست اگر بخواهیم بمسجد الحرام وارد شویم و یا طواف ببیت الحرام نمائیم کفّار بما برخورد کرده استهزاء بقرآن میکنند پس داخل مسجد

الحرام نگردیم وا زمیان‌آنها بر کنار رویم‌آیهٔ « و ما على الّذين يتّقون من‌حسابهم من‌شيء » نازل گردید وآنان‌رامتوجّه کرد که وظیفه‌شان درخورتوانائی‌آنها است .

و بقول علی بن ابراهیم قمی پرهیز کاران مؤاخذه بحساب نا پرهیز کاران نخواهند شد .

دوری اختیار کردن هم حدّش اینست که‌مزاحم فرائض دیگر نشود وخلاف تقوی وپرهیز کاری ازآن بوجودنیاید ، آری دوریش‌بخاطر تقوی بود ، لذانمیتواند برخلاف تقوی متقی را رهبری کند محکمترین مردم در راه سعادت در نظررسول الله صلی الله علیه وآله وسلم آنانی هستند که از نادانها فرار کنند .

نخست موعظهٔ پیرمجلس این‌حرف‌است که از مصاحب ناجنس احتراز کنید

زیرا عبدالعظیم حسنی‌ازحضرت ابی‌جعفرازپدرانش ازعلی‌امیرالمؤمنین‌سلام الله علیهم‌اجمعین نقل مینماید که مجالست بااشرار باعث بد گمانی باخیار میشود .

سفیان ثوری از حضرت صادق سلام الله علیه نقل میکند که گفت با شخص فاجر مصاحبت مکن تا ازفجورش بتو یاد ندهد . گوئی قشون شیطان همیشه‌مراقب فرصتند اگر مصاحبتی باآنها نمائی بقدرممکن ترا به‌بیراهه واردخواهند کرداگر بخواهی‌دامن‌ناآلوده گردی‌چاره جز عمل بوظیفه‌پرهیز کاران‌نداری‌آنان‌دوری‌اختیار کردند ازکسانیکه ازپرهیز کاران دوری نمودند واین زهد و نزاهت آنان بود .

در کتاب صفات شیعه ابن قیس از حضرت ابی جعفر او از پدرانش و آنان از حضرت امام المتّقين علی بن ابیطالب سلام الله علیهم اجمعین نقل مینماید که‌آن حضرت‌فرمود مجالست با اشرار باعث بد گمانی باخیار است ، و مجالست با اخیار اشرار را باخیارملحق‌میسازد . و مجالست نیکوکاران با بدکاران نیکوکاران را ببد کاران ملحق میکند .

هر کس که ندانستید چکاره است و نشناختید که با چه دینی متدیّن است بکسانی نگاه کنید که معاشر اویند اگر آنها اهل دین خدایند اوهم دین‌دارد اگر آنها گمراهند اوهم گمراهست .

رسول الله صلی الله علیه وآله میفرمود هر کس ایمانی بخدا وروز آخرت دارد نه باکافری برادری کند ونه با بدکاری مخالطه نماید هر آنکس که با کافر برادری کرده و با بدکار مخالطه نموده است کافر وبدکاراست .

گوئی بیك رمزروحی اشاره میفرماید که گویند :

کبوتر باکبوتر باز با باز ✩ کندهمجنس باهمجنس پرواز

زیادتر باین رمز نهانی پی میبریم وقتیکه می‌بینیم جابر از حضرت ابی‌جعفر واو از رسول الله صلی الله علیه وآله نقل مینماید که فرمود بقریش فحش ندهید و عربرا دشمن مدارید و اسیران غیر عربرا خوار مشمارید وساکن خوزستان نشوید وباآنان وصلت و ازدواج نکنید زیرا آنها رگی دارند که ببیوفائی دعوت میکنند .

وحضرت صادق سلام الله علیه بهشام فرمود از کولیها دوست و یار خود مگیر زیرا اصلهای آنها آنانرا ببیوفائی دعوت میکنند .

بلی اگردرنهان خانهٔ دل کفری نیست چرابدنبال کفّارافتاده است وازبی‌وفاها طلب‌یاری‌میکنند ، اگرازآنها که ازپرهیزکاران دوری کردند دور نشویم و ازسرایت امراض روحی در اثر اختلاط نترسیدیم همان بسر ما آید که بسرآن سبطی آمد .

ابن قولویه از سلیمان جعفری نقل مینماید که گفت از حضرت ابو الحسن علیه السلام شنیدم که بپدرم میفرمود بچه خاطره ترا میبینم که با عبد الرحمن بن یعقوب نشست وبرخاست‌میکنی‌پدرم گفت او دائی‌منست آن‌حضرت‌فرمود مگر نمیدانی او گمراهست وخدای‌تعالی را محدود میداند (مجسمه مذهب است) یا با او بنشین ما را ترك کن یا با ما باش و اورا ترك بنما پدرم عرضه داشت منکه بآنچه اومیگوید قائل نیستم مگر در اینصورت هم تماس با او بمن ضرر دارد ؟ آن حضرت فرمود مگر نمی‌ترسی ازاینکه عذاب الهی باو نزول کند وتوهم بعذاب او گرفتارشوی .

مگرندانسته‌ای حال‌آنکس را که ازاصحاب حضرت موسی علیه السلام بودوپدرش از اصحاب فرعون بود همینکه قشون فرعون ببنی اسرائیل نزدیك شد از حضرت کلیم الله علیه السلام تخلّف کرد تا بپدرش موعظه کند آن حضرت او را دریافت و از این

کارش جلو گیری فرمود اواصرار ورزید تا بکنار دریا رسید وسیل آل‌فرعون‌راغرق کرد حضرت کلیم‌الله علیه السلام از جبرئیل از حال پسر مؤمن‌پرسید جبرئیل علیه السلام گفت خدا رحمتش کند که غرق گشت او که بعقیده پدرش نبود ولکن وقتیکه بلاء نازل گشت خشك وتر با هم میسوزد .

اگر بخواهید بدانید که گرم گیرند گان با بد کارها و دوستان کفّار درشرع چه نام دارند حارث اعور میگوید که حضرت مولی الموحّدین سلام الله علیه از حضرت امام مجتبی، سلام الله‌علیه مسائلی‌پرسید از آن جمله پرسیدسفاهت‌چیست ؟ سبط اکبر عرضه داشت از مردم پست تبعیت کردن ومصاحب با گمراهان بودن . سفاهت از این بالا تر چیست که انسان دانا و آدم درستکار بگناه بدکاران توجّه نکند و خود را بخطر مبتلا بسازد هم بهرمند از عیش موقت وخود سری چندروزه آنها نگشته وهم گرفتار بد عاقبتی ایشان شده‌باشد .

«درخصوص تعیین مصاحب وهمنشین»

از حضرت رسول صلی الله علیه وآله در کتاب درّة الباهرة نقل مینماید « لا خیر لك في صحبة من لایری لك مثل الّذي یری لنفسه » خیر ندارد بتو صحبت آنکسی که آنچه بخود می‌پسندد درخصوص تو آنرا منظور ننماید . آری وقت هرصاحب عقلی‌دارای ارزش وقیمت است اگرصرف بمصاحبت شود باید نتیجه حاصله ازآن‌ملحوظ گردد اگر معادل آنچه ازعوائد وقت از دست رفته بدست نیاید انسانی مغبون گردیده است وبهرهٔ مصاحبت خیر مصاحب را چون خیرخویشتن خواستن است .

خدای تعالی در بارهٔ بنده‌ها چون رحمت را منظور نموده وبرای رحمت آنانرا خلق کرده است ، و ضرر مصاحب جاهل بحدّی مهمّ و زیاد است که حضرت مولی المتّقین علی امیر المؤمنین سلام الله علیه میفرماید قطع ارتباط باجاهل معادل با دوستی باعاقلست یعنی آنقدر که منفعت از دوستی عاقل عائد میشود بهمان‌اندازه در سایه‌قطع ارتباط باجاهل رفع شر از انسانی میشود . لذا درنهان‌خانه قلب‌موافق را از مخالف بآدمی معرّفی فرموده است مولی الموحدین سلام الله علیه است که

میفرماید بپرهیزید از آنانیکه قلبهای شما آنان رادشمن میدارد وبا نظر بغض بآنها نگاه میکنید . گوئی در عالم بالا ارواح همدیگر را ملاقات کرده ودوست از دشمن و ضرر رسان از منفعت دهنده در برابر آنها از هم مشخص گشته است اینجا هم بارقهٔ آن امر باطنی از راه قلب آدم را بحقیقت رهبری میکند .

اگر تصورنمائی‌دوری ازآنان که از ما دوری میکنند ای بسا باعث‌ضررهای جبران نا پذیر است آیا شریعت این ضرر ها را نا دیده گرفته است ؟

جواب این سؤال در کتاب اعلام الدین از مقام مقدس رسالت این طور داده شده‌است که میفرماید « جاملوا الأشرار بأخلاقهم تسلموا عن غوائلهم و باینو هم بأعمالکم لکیلا تکونوامنهم » در امور اخلاقی راه مجامله کاری‌را با اشرار در نظر بگیرید و از لطمات آنها سالم شوید ، و با عملهای خودتان از آنها دور شوید تا از آنان نگردید .

بلی‌سیاست سعادتمندی در زندگانی ایجاب میکند در پرتو حسن‌خلق ورویه نیکو و نرم و گرم گرفتن با خلق الله شرّ اشرار را از خود دور کنیم و بدینوسیله آنان را بخیر و سعادت رهبری نمائیم و چون در مقام عمل جز راه راستی و درستی را تعقیب نکرده و از جادهٔ سعادت قدم بر کنار ننهاده ایم از آنها هم نگشته‌ایم .

پس اگر پرهیز کار دوری کرد ازآنکه ازپرهیز کار دوری میکند با این‌رفتار از هوسرانی دور گشته وپا کدامن مانده و در اثر اخلاق نیکو دفع شرّ ازخویشتن هم نموده‌است .

« ودنوه ممّن دنا منه لین ورحمة» نزدیکی پرهیز کار بکسی که باو نزدیك شده است نرمی ورحمت است .

نرمی که بر کت‌است و ازاهل‌خانه‌ای روی‌پنهان‌نکرده‌مگر اینکه‌خیرازآنان روی‌نهان کرده ، و هر کس دارای این صفت‌بوده صاحب قسمت‌ازایمان بوده‌است .

در کتاب شریف کافی از حضرت صادق سلام الله علیه نقل مینماید که گفت خدای‌تعالی نرم گیرنده است و نرم گیرند گان را دوست میدارد و از نرم گیری او

است که کم کم کینه های درونی و ضدیّت‌های باطنی ایشان را از آنها دور میکند و از نرمگیری اوست کاری که مشغولند و بایستی آن را ترك کنند مورد اعتناء قرار نداده و با نرمی آنها را ازآن دور میسازد تا اینکه همه احکام اسلامی رایکجا بآنان تحمیل نکرده باشد وآنهارا ضعیف درزیر بار وظیفه ننموده باشد نتیجه نرمی اینها که ذکر شد تنها نبوده بلکه رسول‌الله صلی الله علیه وآله فرمود بشما خبر دهم از کسیکه فردای قیامت آتش باوحرامست گفتند : بلی فرمود آسان گیر نزدیك و نرمگیر سهل‌آور . قرآن کریم درخصوص رسول الله صلی الله علیه وآله میفرماید « فبما رحمة من‌الله لنت لهم ولو کنت فظّاً غلیظ القلب لانفضّوامن حولك فاعف عنهم واستغفر لهم » .

پس بخاطررحمت خدا نرم در بارهٔ آنها شدی اگر تند و سخت دل میگشتی از اطراف توپرا کنده میگردیدند پس از آنهاعفو کرده و استغفار در بارهٔ آنهابکن با اینکه زجرها ومصیبت‌ها وشدائد ازکفار قریش بی پایان وبی حساب دید همینکه خدایش یاری کرد و بآنان غالب آمد و شخصاً حا کم برایشان گردید وآنها شك نمیکردند در اینکه حکم باستیصال آنان خواهد نمود عفو و صفح را درنظر گرفته فرمود میگوئید چه‌در باره شما خواهم کرد گفتند برادر کریم وپسربرادر کریمی جز خیر انتظاری نداریم پس‌فرمود آنچه برادرم یوسف گفت میگویم بشما باکی نیست بروید آزادشده گان هستید .

میگفت اگر خُلق نرمگیری بخلق الله مجسم دیده میشد از همه خلق الله زیبا تر مشاهده میگشت .

آری چون خدای تعالی رحیم است و دارنده گان رحم را دوست میدارد رحم لازم گرفته است نرمی را در باره آنها که خودشان را بآدم نزدیك میسازند . اگر گمان کنی رحم نکنیم چه میشود .

جوابش آنست که در قبول‌اعمال از خبر معاذ است که عمل بنده‌ا گرتوانست بآسمان ششم صعود کند ملك مراقب‌ایست داده میگوید من‌صاحب رحمتم‌این‌عمل‌را بسر صاحبش بزنید وچشمهایش را کور کنید زیرا عاملش بکسی رحم‌نکرده‌است .

در دعوات‌راوندیست که در روز قیامت هر کس که از قبر بر میخیزدمیگوید خدایا بمن رحم کن خدایا بمن رحم کن جوابش میرسد اگر در دنیا رحم کرده‌اید در اینجا هم بشما رحم خواهد شد .

در مقام وصف تابعین حضرت مسیح علی نبیّنا وآله و علیه السلام درسوره حدید میفرماید « وجعلنا في قلوب الّذين اتّبعوه رأفة ورحمة » . قرار دادیم رأفت و رحمت را در قلبهای آنان که تبعیت از عیسی علی‌نبیّنا و آله وعلیه السلام کردند . بلی‌خدای لاشریك‌بود که امر باین صفات پسندیده کرده وآنان‌را ترغیب وتحریص بأخذ آن فرمود وآنان هم سرافراز با اتّصاف با آن شدند .

درسورهٔ بلد وضع‌خلقت انسان را بیان کرده وقدرت بر مؤاخذه را‌در باره‌اش گوشزد نموده و از انعامهای خودش یادآوری کرده گذر از عقبه را از او میخواهد وقتیکه عقبه را تشریح میکند میفرماید « و ما أدريك ما العقبة فكّ رقبة او اطعام في يوم ذي مسغبة يتيماً ذا مقربة أو مسكيناً ذا متربة ثمّ كان من الّذين آمنوا و تواصوابالصبر وتواصوا بالمرحمة» درنیافتی که‌مرادازعقبه چیست ؟ غلام آزاد کردن و در روز قحطی اطعام بیتیم‌ازرحم و فقیر زمین گیر و درروی خاك سیه نشسته کردن است ، پس از این از جملهٔ آنها که ایمان آورده و بصبر و بمرحمت وصیت کردند بودن است .

اگر صاحب تقوی نرمی و رحمت بآنان دارد که نزدیك باو میشوند بخاطر آنستکه از جمله بازداشتگاههای قیامت یکی هم رحمت ونرمی است پس دوری او نه بخاطر تکبّر وبزرگ‌شمردن‌خویشتن ونیز نزدیکیش هم‌برای‌مکر وخدعه نمیباشد بلکه ازآلوده گی پرهیز نمودن وخدمت بخلق الله است .

« فصعق همام صعقة كانت نفسه فيها فقال اميرالمؤمنين عليه السلام أما و الله لقد كنت أخافها عليه ، ثمّ قال هكذا تصنع المواعظ البالغة بأهلها» .

پس همام سخت بی‌هوش افتاد و جان ازکف داد پس امیر المؤمنین سلام الله علیه گفت بدانکه بحق خدا از این پیش آمد در بارهٔ همام می ترسیدم آنگه گفت

موعظه‌های بسرحدّ کمال رسیده اینطور باهلش تأثیر میکند .

آری تجسّم واقع در برابر صاحبان صفا آنان را دچار حالات خطرناك مینماید زیرا هر کس از ایشان تحمّل دریافت حقیقت آنطور که هست‌ندارند . با اینکه حضرت یحیی علی نبیّنا و آله و علیه السلام که از جملهٔ انبیاء بنی‌اسرائیل و مورد عنایت بالخصوص قرآن کریم است حضرت زکریّا علیه السلام مراقبت میفرمود و چپ وراست مجلس را رسید گی میکرد اگر یحیی علیه السلام را نمی دید از بهشت و دوزخ صحبت مینمود زیرا شوق بهشت و بیم دوزخ توانائی‌ابقاء بیحیی علیه السلام نمیکرد و از حال‌طبیعی خارج میشد روزی‌حضرت یحیی که سرخود را با عمامه پیچیده بود و در میان ازدحام مردم جای گرفته بود حضرت زکریّا علیه السلام که اورا در مجلس‌در نیافت گفت دوستم جبرئیل علیه السلام از خدای‌تعالی بمن پیام آورده که درجهنّم کوهی است نامش سکران است و بیخ کوه بصحرائی میرسد که غضبان نام دارد چون که با غضب خدای رحمان بغضب میآید و در این صحرا چاهیست که گودی آن هزار ساله راهست ودرآن تابوتهائی از آتش‌است وصندوقهای از آتش ولباسهائی از آتش وزنجیرهائی از آتش برای عذابست یحیی سر برداشت و گفت ایوای بغفلتم از این خطر و کوه سکران آنگه هوش از سر پریده سردر بیابان نهاد .

اینست که حضرت مولی الموحّدین سلام الله علیه فرمود موعظه های بلیغ این طور بکسان مستعدّ تأثیر میکند .

حال « وجد » درمیان حکماء و صوفیه باتفسیر های مختلف تفسیر شده‌است .

حکماء گفته اند وجد حالتی است که بنفس عارض میشود در وقتیکه ازعلاقه بمحسوسات آناً منقطع گشته وامر شوق آوری باو رخ داده باشد .

وبعضی گفته اند « وجد » عبارت از اتصال نفس است بمبادی مجرّده‌اش در وقت شنیدن آنچه این اتصال را ایجاب مینماید .

صوفیه گویند « وجد » بر داشته شدن حجاب ومشاهده محبوب و حضور فهم و ومقاربت معناست .

باری بسیاری از صاحبان این حال در موقع شنیدن مواعظ مرده‌اند .

استادم حضرت صدر الحکماء الهیّین حجّة الاسلام والمسلمین و آیةالله آقای حاجی شیخ‌مهدی مازندرانی نقل از استادش حضرت صدر الحکماء وفخرالمتکلّمین حجّة الاسلام والمسلمین آیة الله شیخ شهاب‌الدین نقل میکرد که بدرس سیدالعرفاء الکملین ملاذ الاسلام و المسلمین آیة الله آقای سید کاظم در طهران حاضر میشدیم و شیخ مجید نامی همدرس داشتیم وقتی که استادمان گرم تدریس میگشت وغور بمعانی عرفانی مینمود حالت مثل غشوه بشیخ مجید دست میداد از او که علّت را پرسیدیم گفت آنچه استاد میگوید مشاهده می نمایم آری روح ها در کسب‌معالم عالیه و سیرمدارج متعالیه با هم متفاوت هستند بعضی از آنها از حال طبیعی دررفته غش مینمایند برخی دیگر قالب تهی کرده ومی‌میرند .

« فقال له قائل : فما بالك یاامیر المؤمنین فقال علیه‌السلام ویحك إنّ لکلّ اجل وقتاً لایعدوه وسبباً لا یتجاوزه فمهلاً لاتعد لمثلها فانّما نفث الشیطان علی لسانك » .

گوینده گفت پس حالا که مواعظ بلیغه باهلش اینطور کند چگونه خودتان در تحت تأثیر این حقایق واقع نگردیده و نمردید حضرت فرمود خدایت رحمت کند از بهر هر اجلی وقتی است که ازآن تجاوز نمینماید و سببی است که از آن تعدّی نمیکند پس بهتر اینست که ساکت گشته همچو اعتراضی‌را نکنی زیرا تو چون غافل بودی شیطان این اعتراض را بتوتلقین کرد . بلی دانستید مراتب نفوس بس با هم متفاوت است قوت و قدرت روحی ممکن است تحمّل کند درك معانی و مشاهده حقائقی را بی‌آنکه آفتی باو برسد و برخی دیگر غش کنند وکسانی هم از مشاهدهٔ آن بمیرند هر نفسی را اجلی و وقتی است که ازآن تجاوز نکند .

الحمد لله أوّلاً و آخراً .

پایان

فهرست مطالب

۲	مقدّمه	در بیان خلقت مخلوقات وتقسیم معاش و مقام‌در میان آنها .

صفات متقین

۵	صفت اول	گفتار پرهیز کاران صواب وصحیح است .
۶	« دوم	لباس پرهیزکاران اقتصاد وحدّ وسط است .
۹–۱۷		وصیّت امیر المؤمنین علیه‌السلام بامام مجتبی علیه‌السلام و قضیّهٔ لیلة الهریر .
۱۷–۱۹	« سوم	رفتار متقین فروتنی است .
۱۹–۲۱	« چهارم	چشم پوشی ازآنچه دیدنش حرامست .
۲۱–۲۳	« پنجم	گوش‌دادن آنان بدانشی که بآنهاسودبخش‌است.
۲۳–۲۹	« ششم	خوش بودن درشدّت ورخاء .
۲۹–۳۷	« هفتم	توقف نکردن روح پرهیزکاران دراجساد ایشان بخاطر شوق ثواب وخوف عقاب .
۳۷–۴۲	« هشتم	بخاطر بزرگی‌خدا در قلب پرهیزکاران غیرخدا در چشمشان کوچك گردیده است .
۴۲–۴۶	« نهم	پرهیزکاران مثل آنکه بهشت را دیده و در آن متنعّم وجهنّم را دیده ودرآن معذّبند .
۴۶	« دهم	مردم از پرهیزکاران در امانند .

۴۶-۴۷	صفت یازدهم	بدنهای پرهیزکاران عموماً لاغر است .
۴۷-۴۹	» دوازدهم	احتیاجات پرهیزکاران سبکست .
۴۹-۵۰	» سیزدهم	نفس‌های پرهیزکاران عفیف است .
۵۰-۵۴	» چهاردهم	أیّام کمی صبر مینمایند درپشت سر راحت‌طولانی بایشان رسیده تجارت پرفایده دارند .
۵۴-۵۷	» پانزدهم	دنیا پرهیزکاران را قصد کرد آنها دنیا را قصد نکردند و اسیرشان نمود بنفسهایشان فدادادند .
۵۸	» شانزدهم	دنیا آنها را با فقر اسیر کرد آنها با عفّت نفس فدا دادند .
۶۰-۶۱		غنا وبی نیازی پرهیزکاران را اسیر کرد با شکرگزاری فدا دادند .
۶۱-۶۷		وبا بلاء اسیر کرد باصبر فدا دادند .
۶۷-۷۰		با عقل اسیر کرد با حسن ادب فدا دادند .
۷۰-۷۳		با حسب اسیر کرد با تواضع فدا دادند .
۷۳-۷۶		با کلام اسیر کرد با فصاحت فدا دادند .
۷۶-۹۱		با ایمان اسیر کرد با عدالت فدا دادند ، واقعهٔ بدر کبری .
۹۱-۱۰۴		با عبادت اسیر کرد با سکینه فدا دادند .
۱۰۴-۱۱۰		با روایت حدیث اسیر کرد با حفظ فدا دادند .
۱۱۰-۱۱۷		با دانش اسیر کرد با فروتنی فدا دادند .
۱۱۷-۱۲۲		باحلم اسیر کرد باگشاده روئی فدا دادند .
۱۲۲-۱۲۶		با زهد اسیر کرد با ایثار فدا دادند و شرح ایثار رسول‌الله‌وأهل بیت‌طهارت عليهم السلام وایثارسربازهای مسلمان .

۱۲۶-۱۲۹		با نفسانیت اسیر کرد با بذل یا نداری فدادادند، وبیان حقیقت نفس .
۱۲۹-۱۳۴		باترس ازخدا اسیر کردبا گریه فدا دادند وقضیه ذات عرق .
۱۳۴-۱۳۷		با قناعت دنیا پرهیزکاران را اسیر کرد با تعلل فدا دادند وبیان حقیقت درخصوص تعلیل قناعت از گفتهٔ حکماء ، تعلیل دیو جانس قناعت‌خود را ، تعلیل خلیل که از اساتید ادب است قناعت خود را . استیضاح سلیمان از جهت بی اعتنائی خلیل ، تعلیل‌ابوذر قناعت خودرا .
۱۵۰-۱۵۵	صفت هفدهم	شوق آنها بقرائت قرآن وحالات آنها درهنگام قرائت .
۱۵۵-۱۵۷	» هجدهم	نماز گذاری ور کوع وسجود وشب‌زنده‌داری .
۱۵۷-۱۶۰	» نوزدهم	پرهیز کاران روزها حلیمند .
۱۶۰-۱۶۵	» بیستم	پرهیزکاران دانشمندان روزند وشرح اجمالی‌از حالات ومقام علمی‌سیدمرتضی‌علم الهدی وعلاّمه حلّی و مباحثهٔ او با دانشمندان مذاهب اربعه وقصه‌اش بایشان و اعلام رسمیت مذهب تشیّع و بیان مقام‌مقدس‌اردبیلی‌رضوان‌الله‌علیهم‌أجمعین .
۱۶۵-۱۷۰	» بیست ویکم	پرهیزکاران نیکوکاران روزند .
۱۷۰-۱۷۲	» بیست ودوم	آنان پرهیزکاران روزند و بیان‌حقیقت تقوی .
۱۷۲-۱۷۵-	» بیست وسوم	پرهیزکاران‌ازعملهایشان بکم راضی‌نشده‌وعبادت بسیارشانرا هم کم حساب مینمایند و نفسهای ←

		خودشان رامتهم داشته‌واز کرده‌هایشان بیمناک‌اند .
۱۷۵–۱۸۷	صفت بیست‌وچهارم	خوف آنان از مدح مدح کنندگان .
۱۷۸–۱۹٤	» بیست‌وپنجم	قوت در دین آنان ، فتح‌اندلس ، عبرت تاریخ ، روزگار سیاه ، صحنهٔ خونین .
۱۹٤–۱۹۷	» بیست وششم	عاقبت اندیشی آنان .
۱۹۷–۲۰٤	» بیست وهفتم	آنان‌دارندگان ایمان یقینی هستند وعظمت یقین در نظرعلی علیه‌السلام .
۲۰٤–۲۰٦	» بیست‌وهشتم	پرهیزکاران حریص درعلمند .
۲۰٦–۲۰۹	» بیست ونهم	علم آنان بحلم قرین است .
۲۰۹–۲۱۱	» سی‌ام	در حال ثروتمندی مقتصداند .
۲۱۱–۲۱۲	» سی‌ویکم	در عبادت خاشعند .
۲۱۲–۲۱۷	» سی ودوم	در حال نداری‌دارای تجملند ، مختصری ازحال اصحاب صفه .
۲۱۷–۲۲۰	» سی‌وسوم	در وقت سختی صبر مینمایند .
۲۲۰–۲۲۳	» سی وچهارم	کسب حلال را طلب مینمایند .
۲۲۳–۲۲۵	» سی‌وپنجم	صاحب نشاط در هدایت میباشند .
۲۲۵–۲۲٦	» سی‌وششم	کناره گیری ازطمع مینمایند .
۲۲٦–۲۲۷	» سی وهفتم	ازآینده بیمناکند .
۲۲۷–۲۲۸	» سی وهشتم	شب میکنند در حالی که همتشان شکرگزاری میباشد ۳ آیه .
۲۲۸–۲۳۱	» سی ونهم	صبح مینمایند درحالتیکه‌همتشان‌ذکر میباشد .
۲۳۱–۲۳٦	» چهلم	باحذربیتوته‌مینمایند ، بیان‌مبسوط امیرالمؤمنین علیه‌السلام در اطراف آیهٔ ما غرّك بربّك‌الکریم .
۲۳٦–۲۳۸	» چهل‌ویکم	خواهشهای نفسانی را عملی نمیکنند .

۲۳۸	صفت چهل ودوم	حلم را با علم توأم می‌نمایند .
۲۳۸–۲۳۹	» چهل وسوم	پرهیزکار نزدیك آرزو است ، آرزوی دراز از نظر رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله .
۲٤۱	» چهل‌وچهارم	لغزش پرهیزکاران کمست توبیخ عیسی خادم حضرت‌عسکری علیه‌السلام داود بن اسود را دربرابر لغزش .
۲٤۱	» چهل وپنجم	نفس پرهیزکار قانع است .
۲٤۱	» چهل وششم	کم خو را کند .
۲٤۱	» چهل وهفتم	آسان کارند .
۲٤۲	» چهل‌وهشتم	حافظ دین خودند .
۲٤۲–۲٤۷	» چهل ونهم	شهوت آنان مرده‌است .
۲٤۷–۲۵۲	» پنجاهم	غیظ خود را فرو خورده‌اند .
۲۵۲–۲۵٦	» پنجاه ویکم	از آنها جز خیر ونیکوئی انتظارنیست .
۲۵٦–۲۵۷	» پنجاه و دوم	از ایشان انتظار شر نیست .
۲۵۷–۲٦۱	» پنجاه وسوم	اگر در میان غافلین باشند از ذاکرین محسوب شوند .
۲٦۱	» پنجاه وچهارم	اگر در میان ذاکرین باشند از غافلین نوشته نمی شوند .
۲٦۱–۲٦۳	» پنجاه وپنجم	ازکسانی که بایشان ظلم کنند عفو مینمایند .
۲٦٤–۲۷۲	» پنجاه وششم	اعطای پرهیزکاران بکسانی که آنان را محروم میدارندصلهٔ رحم وفضیلت آن .
۲۷۲–۲۷۳	» پنجاه وهفتم	ایشان فحّاش نیستند ، خباثت ذات فحّاش .
۲۷۳–۲۷۵	» پنجاه وهشتم	دارای نرمی گفتارند .

٢٧٥ صفت پنجاه ونهم کار ناشایست ازآنها ناپیداست .

٢٧٥-٢٧٦ » شصتم کار پسندیدهٔ آنها حاضر و آشکار است .

٢٧٦-٢٧٨ » شصت ویکم خیر آنها اقبال کننده است .

٢٧٨-٢٨٠ » شصت ودوم شرّ ایشان در حالت پشت کردن است .

٢٨٠-٢٨٤ » شصت وسوم در برابر حوادث سنگین و با وقارند .

٢٨٤-٢٨٥ » شصت وچهارم در مکاره دهر صبورند .

٢٨٥-٢٨٩ » شصت وپنجم درحال سهل گیری زمان شکورند .

٢٨٩-٢٩٢ » شصت وششم با دشمنان خود ستم نمیکنند .

٢٩٢-٢٩٥ » شصت وهفتم درباره آنکه دوست میدارند بگناه نمی افتند .

٢٩٥-٢٩٧ » شصت وهشتم بحق اعتراف مینمایند پیش ازآنکه برعلیه آنان شاهد اقامه شود .

٢٩٧-٣٠٤ » شصت و نهم آنچه حفظ نموده ضایع نمی‌نمایند .

٣٠٤ » هفتادم با لقب های زشت مردم را صدا نمیزنند .

٣٠٤ » هفتاد ویکم بهمسایه ضرر نمیرسانند .

٣٠٦ » هفتاد ودوم دیگران را بمصیبت شماتت نمیکنند .

٣٠٧ » هفتاد وسوم درباطل داخل نمیشود .

٣٠٨ » هفتاد وچهارم از صراط حق بیرون نمیرود .

٣٠٩-٣١١ » هفتاد وپنجم از خاموشی غمگین نمیشود .

٣١١ » هفتاد وششم اگر بخندند صدایشان بلند نمیشود .

٣١١-٣٢٢ » هفتاد وهفتم اگر باو ستم شود شکیبائی نماید وانتقام نگیرد.

٣٢٣ » هفتاد وهشتم نفسش ازاودر زحمت است ومردم ازاو درراحت.

٣٢٣-٣٣٠ صفت هفتاد ونهم نفس خود را برای آخرت در تعب اندازد ومردم ازاو در راحت باشند .

٣٣٠ نامهٔ أمیرالمؤمنین بعثمان بن حنیف .

٣٣٢ دوری کردن او از روی زهداست .

٣٣٥ تعیین مصاحب وهمنشین .

٣٣٦ نزدیکی پرهیزکاران بمردم از روی نرمی و رحمتست .

قیمت مقطوع

۱۵۰ ریال